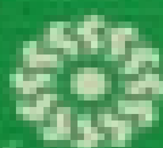


ترجمه بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

اثر محدث کبیر شیخ علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

ترجمه بحارالانوار جلد 5: کتاب عدل و معاد - 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16 : 978-600-7150-88-7 ؛ ج.17 : 978-600-7150-89-4 ؛ ج.18 : 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19 : 978-600-7150-91-7 ؛ ج.20 : 978-600-7150-92-4 ؛ ج.21 : 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22 : 978-600-7150-94-8 ؛ ج.23 : 978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 5

کتاب عدل و معاد - 1

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 5

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

شابک:

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ص: 5

ص: 6

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی راست که بندگانش را به عدل امر نمود و او خود به آن سزاوارتر است، و آنها را بازداشت و مقرر داشت که به آنها که بازداشته شده‌اند ستم نخواهد کرد، و خلایق را پس از استطاعتشان مکلف نمود تا در صورت اطاعت از او در بهشتهایش متنعم شوند و با نافرمانی او در آتشهایش به عذاب درآیند. و درود بر شفاعتکننده گناهکاران و مایه فخر رسولان، محمد، آخرین پیامبران، و بر جانشین او که برافرازنده پرچم حمد در روز قیامت، و سیرآب کننده شیعیان آمرزیده شده‌اش از حوض برادرش است، و بر جانشینان پاک سرشت و نسل گرامی آن دو، تا زمانی که آسمانها بر زمینها سایه افکنده‌اند.

اما بعد این جلد سوم کتاب بحار الأنوار است که مشتمل بر روایات عدل و معاد و علل تکلیف بر بندگان می باشد که این امیدوار به رحمت پروردگارش و شفاعت پیامبر او در روز تناد، محمد باقر بن محمد تقی، که خداوند پیمودن راه رشد را روزیاش نماید و در روز معاد برای او و والدینش بیامرزد، آن را به رشته تألیف در آورده است.

ص: 7

آیات:

«ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاَّمٍ لِّلْعَبِیدِ»(1)

{این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست، [و گرنه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود] بیدادگر نیست}.

«إِنَّ اللّهَ لاَ یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ وَ إِن تَکُ حَسَنَهً یُضَاعِفْهَا وَ یُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِیمًا»(2)

{در حقیقت خدا هم وزن ذره ای ستم نمی کند، و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می بخشد}.

«وَ لاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً»(3) {به

قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند}.

«مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ مَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَهٍ فَمِن نَّفْسِکَ»(4)

{هر چه از خوبیها به تو می رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست}.

«مَّا یَفْعَلُ اللّهُ بِعَذَابِکُمْ إِن شَکَرْتُمْ وَ آمَنتُمْ وَ کَانَ اللّهُ شَاکِرًا عَلِیمًا»(5)

1- . آل عمران / 182
2- . نساء / 40
3- . همان / 49
4- . همان / 79
5- . همان / 147

{اگر سپاس بدارید و ایمان آورید خدا می خواهد با عذاب شما چه کند و خدا همواره سپاس پذیر [حق شناس] داناست}.

«ذَلِکَ أَن لَّمْ یَکُن رَّبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ * وَ لِکُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ»(1)

{این [اتمام حجت] بدان سبب است که پروردگار تو هیچگاه شهرها را به ستم نابوده نکرده در حالی که مردم آن غافل باشند * و برای هر یک [از این دو گروه] از آنچه انجام داده اند [در جزا] مراتبی خواهد بود و پروردگارت از آنچه می کنند غافل نیست}.

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاء لِلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ * وَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءنَا وَ اللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء ...»(2)

{ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند * و چون کار زشتی کنند، می گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو قطعا خدا به کار زشت فرمان نمی دهد ... }.

«ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاَّمٍ لِّلْعَبِیدِ»(3)

{این [کیفر] دستاوردهای پیشین شماست، و [گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستمکار نیست}.

«فَمَا کَانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لَکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(4)

{خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند}.

«إِنَّ اللّهَ لاَ یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا وَ لَکِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(5)

{خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می کنند}.

1- . أنعام / 131 و 132

2- . أعراف / 27 و 28
3- . أنفال / 51
4- . توبه / 70
5- . يونس / 44

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ»(1)

{بگو ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت یابد، به سود خویش هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، به زیان خود گمراه می شود، و من بر شما نگهبان نیستم}.

«وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ»(2)

{و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم می کردند * پس [کیفر] بدیهایی که کردند، به آنان رسید}.

«ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»(3)

{این [کیفر] به سزای چیزهایی است که دستهای تو پیش فرستاده است، و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست}.

«وَ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»(4)

{و هیچکس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت}.

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ»(5)

{برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است}.

«قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَ لَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(6)

{بگو [شما] از آنچه ما مرتکب شده ایم، بازخواست نخواهید شد و [ما نیز] از آنچه شما انجام می دهید، بازخواست نخواهیم شد}.

1- . یونس / 108

2- . نحل / 33 و 34
3- . حج / 10
4- . مؤمنون / 62
5- . نور / 11
6- . سبأ / 25

«وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»(1)

{و هیچ باربردارنده ای بار [گناه] دیگری را برنمی دارد، و اگر گرانباری [دیگری را به یاری] به سوی بارش فرا خواند، چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند خویشاوند باشد}.

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ كَالْفُجَّارِ»(2)

{یا [مگر] کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم}.

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنكُمْ وَ لَا یَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا یَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»(3)

{اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی دارد. و اگر سپاس دارید، آن را برای شما می پسندد و هیچ باربردارنده ای بار [گناه] دیگری را برنمی دارد}.

«وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ»(4)

{و خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد}.

«مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلَا یُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»(5)

{هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد}.

«الْیَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسَابِ»(6)

1- . فاطر / 18
2- . ص / 28
3- . زمر / 7
4- . غافر / 31

5- . همان / 40
6- . همان / 17

{امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد. امروز ستمی نیست. آری، خدا زودشمار است}.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاء فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»(1)

{هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیان خود اوست، و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست}.

«وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ»(2)

{و ما بر ایشان ستم نکردیم، بلکه خود ستمکار بودند}.

«قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ * مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»(3)

{[خدا] می فرماید در پیشگاه من با همدیگر مستیزید، [که] از پیش به شما هشدار داده بودم * پیش من حکم دگرگون نمی شود و من [نسبت] به بندگانم بیدادگر نیستم}.

«إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(4)

{تنها به آنچه می کردید مجازات می یابید}.

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(5)

{[به آنان گویند] به [پاداش] آنچه به جای می آوردید، بخورید و بنوشید! گواراتان باد!}.

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»(6)

{هر کسی در گرو دستاورد خویش است}.

1- . فصلت / 46
2- . زخرف / 76

3- . ق / 28 و 29
4- . طور / 16
5- . همان / 19
6- . همان / 21

«وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی * الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنشَأَکُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ فَلَا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی * أَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی * وَ أَعْطَی قَلِیلاً وَ أَکْدَی * أَ عِندَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَرَی * أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَی * وَ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَفَّی * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی * وَ أَن لَّیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی * وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرَی * ثُمَّ یُجْزَاهُ الْجَزَاء الْأَوْفَی»(1)

{و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداست، تا کسانی را که بد کرده اند به [سزای] آنچه انجام داده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد * آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها جز لغزشهای کوچک خودداری می ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید، به [حال] شما داناتر است؛ پس خودتان را پاک مشمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است * پس آیا آن کسی را که [از جهاد] روی برتافت دیدی؟ * و اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید؟ * آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند!؟ * یا بدانچه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است!؟ * و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد!؟ * که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد * و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد * سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند}.

«جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(2)

{[اینها] پاداشی است برای آنچه می کردند}.

1- . نجم / 31 - 41
2- . واقعه / 24

تفسیر:

اسم مبالغه "ظلام"، در این سخن خداوند متعال [که فرمود]: «وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ»، یا در معنای خود [یعنی مبالغه] بکار نرفته است، یا به جهت کثرتً بندگان است، یا برای بیان این است که نسبتی که آنها به خداوند متعال می دهند که خداوند از طرفی بندگان را بر معاصی مجبور می کند و از طرف دیگر آنها را به سبب معصیت هایی که کرده اند عذاب می کند، نهایت ظلم [و بی انصافی] در مورد خداوند است، یا برای بیان این است که اگر خداوند متعال به ظلم متصف میشد، ظلم برای او صفت کمال میبود و او میبایست این صفت را در بالاترین حد آن واجد میبود.

"فتیل" رشتهایست که در شکاف هسته خرما وجود دارد. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که "فتیل" پوستهایست که بر روی هسته خرماست.

این سخن خداوند متعال[که فرمود]: «وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَی حِمْلِهَا» یعنی اگر کسی که بار بر دوش او سنگینی میکند، شخص دیگری را برای برداشتن بارش فراخوانَد، او را اجابت نمیکند، اگرچه از خویشاوندان او باشد.

روایات:

1. أمالی صدوق: ابن ابی عمیر از صباح بن عبدالحمید و هشام و حفص و عدهای دیگر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: ما نه قائل به جبریم و نه قائل به تفویض.(1)

2. توحید، عیون أخبار الرضا، أمالی صدوق: عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام، و ایشان از پدرشان امام جواد علیه السلام، و ایشان از قول پدرشان امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل کردهاند که: روزی أبوحنیفه از محضر امام صادق علیه السلام خارج شد و با موسی بن جعفر علیه السلام برخورد کرد به ایشان عرض کرد: ای جوان! [سبب ایجاد] معصیت از [جانب] کیست؟ ایشان علیه السلام فرمودند: [ناچار] از یکی از این سه است: یا از جانب خداوند عزّ و جلّ

1- . أمالی صدوق : 168 . در مصدر اینگونه آمده است: من نه قائل به جبریم و نه قائل به تفویض.

است؛ که نیست و برای [خداوند] کریم سزاوار نیست که بندهاش را به جهت گناهی که [سببش] در دست او نبوده، عذاب کند. و یا از جانب خداوند عزّ و جلّ و بنده، هر دو است؛ که [در آن صورت] بر شریک قوی [یعنی خداوند عزّ و جلّ] سزاوار نیست که بر شریک ضعیف [یعنی بنده]، [به جهت گناهی که خود نیز در آن شریک بوده] ظلم کند. و یا از جانب عبد است؛ که همینگونه است. پس اگر خداوند او را عذاب کند، به سبب گناه اوست و اگر ببخشد، به جهت کرم و جودش است.(1)

3. قرب الإسناد: بزنطی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام سؤالی کردم و ایشان به من فرمودند: بنویس: خداوند متعال فرمود: ای فرزند آدم! به جهت مشیت من است که تو [قدرت تصمیم داری و] میخواهی، و به سبب نعمت من است که واجبات [و حقوق مرا] ادا میکنی، و از ناحیه قدرت من است که توان بر انجام معصیت من مییابی؛ تو را شنوا و بینا آفریدم. و من به نیکیهای تو [در اینکه به کدامیک از ما منتسب شود] سزاوارتر از توام، و تو به بدیهای خود سزاوارتر از من میباشی؛ زیرا من از آنچه انجام میدهم مورد سؤال واقع نمیشوم، و حال آنکه آنها [یعنی بندگان] مورد سؤال واقع میشوند. [جواب] هر آنچه پرسیدی را [در این نوشته] به شکلی منظم آوردهام.(2)

4. قرب الإسناد: بزنطی روایت کرده، امام رضا علیه السلام فرمودند: علی بن حسین علیهما السلام، هرگاه پروردگارش را مناجات مینمود، عرض میکرد: پروردگارا! به سبب نعمت تو بود که توان انجام معصیت تو یافتم. بزنطی همچنین نقل کرده، شنیدم که ایشان در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی: «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ»(3)

{در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست} میفرمودند: همانا قدریه به ابتدای این آیه احتجاج میکنند، [لیکن حقیقت] چنانچه آنها میگویند نیست؛ مگر نمیبینی که

1- . توحید : 83، عیون أخبار الرضا : 79، أمالی صدوق : 246
2- . قرب الإسناد : 151

3- . رعد / 11

خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» {و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست}!؟ و نوح علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: «وَ لاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّٰهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ»(1)

{و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی بخشد}!؟ فرمودند: کار به دست خداست و او خود هر آنکس را که بخواهد هدایت میکند.(2)

توضیح: بدان که لفظ "قدری" در روایات ما، هم بر جبریها و هم بر تفویضیها اطلاق شده است، و مراد از آن در این روایت، همان معنای دوم است. [البته] هر یک از این دو گروه [یعنی جبریه و مفوضه]، روایاتی که در اینباره وارد شده را، علیه دیگری حواله کردهاند. شارح المقاصد گفته است: در اینکه قدریه مورد نکوهشاند، اختلافی [میان ما شیعیان] وجود ندارد؛ در روایات صحیح آمده است که خداوند قدریه را بر زبان هفتاد پیامبر لعنت کرده است. و مراد از قدریه، آنهایی هستند که این موضوع که همه خیرها و شرها به تقدیر و مشیت خداوند است را نفی میکنند، و چون در نفی این موضوع مبالغه میکنند، قدریه نامیده شدهاند. گفته شده به این جهت به آنها قدریه گفته میشود که قدرت به وجود آوردن [اعمال] را برای بنده اثبات میکنند، که [توجیه] صحیح نیست؛ زیرا در این صورت مناسب این بود که به آنها "قُدری" به ضمّ قاف گفته شود. معتزله گفتهاند قدریه آنهایی هستند که قائلند که همه خیرها و شرها از جانب خدا و به تقدیر و مشیت اوست، زیرا معمول این است که شخص را به آنچه که اثبات میکند و به آن قائل است نسبت دهند، نه به آنچه نفی میکند. مانند جبریه [که قائل به جبرند] و حنفیه [که پیروان ابوحنیفهاند] و شافعیه [که پیروان شافعیاند]. ولی این [توجیه] با روایت صحیحی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، رد میشود [آن روایت این است]: قدریه، مجوسیان امت مناند. و این سخن ایشان که فرمودند: وقتی قیامت بر پا شود، یک منادی اهل

1- . هود / 34

2- . قرب الإسناد : 158

جمع را ندا میدهد: دشمنان خداوند کجایند؟ در آن هنگام قدریه برمیخیزند. و پوشیده نیست که مجوسیان کسانی هستند که امور خیر را به خداوند و امور شر را به شیطان نسبت میدهند و آن دو را یزدان و اهرمن مینامند. و کسی که همه امور را به خداوند متعال تفویض نمیکند و بعضی از امور را جدا میکند و به خود نسبت میدهد، دشمن خداوند متعال است و کسی که قدَر را به خود نسبت میدهد و مدعی میشود که خودش فاعل و مقدِّر است، بیشتر از کسی که قدَر را به پروردگارش نسبت میدهد، سزاوار نام قَدَری است. در این جا نقل سخن شارح المقاصد به پایان میرسد.

علامه رحمه الله در شرحش بر [کتاب] تجرید نوشته است: ابوالحسن بصری و محمود خوارزمی گفتهاند: این که ایشان علیه السلام جبریون را به مجوس تشبیه کردهاند، به جهت چند وجه می[تواند] باشد: اول اینکه در میان ادیان، مجوسیان هستند که به سخنانی سخیف و عقایدی واهی که نادرستیاشان واضح است قائلند، و جبریون نیز [در میان فرقههای مسلمانان] همینطورند.

دوم اینکه: [یکی از عقاید] مذهب مجوس این است که خداوند متعال ابتدا فعل خود را خلق میکند و سپس از آن تبرّی میجوید، چنانچه ابلیس را آفرید و سپس او را راند، جبریون نیز همینطور بودند و میگفتند خداوند متعال کارهای قبیح را انجام میدهد و سپس از آنها تبرّی میجوید.

سوم اینکه: مجوسان قائل بودند که ازدواج با خواهران و مادران، به قضا و قدر و اراده خداوند است و جبریون نیز با آنها در این [عقیده] موافقند؛ زیرا جبریون قائل بودند که ازدواج مجوسیان با خواهران و مادرانشان به قضا و قدر و اراده خداوند است.

و چهارم اینکه: مجوسیان قائل بودند که کسی که قادر به انجام خیر است، قدرت بر انجام شر را ندارد و بالعکس، و جبریون نیز قائل بودند که قدرت موجب انجام فعل است و متقدم بر آن نیست؛ بنابراین انسانی که قادر بر خیر است، قدرت بر انجام ضد آن را ندارد و بالعکس. در اینجا نقل از شرح تجرید به پایان میرسد.

ص: 18

میگویم: به زودی برای خواننده روشن خواهد شد که هر دو فرقه گمراهند، و در آنچه به دیگری نسبت میدهند صادقاند، و اینکه حقیقت غیر از آن است که آنها به آن معتقدند، و حقیقت "چیزی بین این دو" است.

5. قرب الإسناد همچنین با سند سابق نقل کرده است: از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: علی بن حسین علیهما السلام وقتی با پروردگارش مناجات میکرد، عرض میکرد: پروردگارا! تنها با نعمتهای تو بود که بر معاصی توان یافتم.

6. تفسیر قمی در ذیل این سخن خداوند: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِى أَن يَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِى بِهِ كَثِيرًا»(1) {خدای را از اینکه به پشه ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید؛ پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست، ولی کسانی که به کفر گراییده اند می گویند خدا از این مثل چه قصد داشته است، [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند}؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: این سخن خداوند، ردّ سخن آنهایی است که معتقدند خداوند تبارک و تعالی، بندگان را گمراه میکند و سپس ایشان را به سبب گمراهیاشان عذاب مینماید.

توضیح: ظاهراً این سخن خداوند متعال: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا ...»، ادامه سخن کافران میباشد، بر خلاف آنچه مفسرین گفتهاند که این جمله، جواب خداوند متعال به سخن کافران است.

7. خصال: إبن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از میان امت من دو دسته هستند که از اسلام بیبهرهاند: مرجئه و قدریه.

8. کنز الکراجکی نیز مانند همین را به نقل از داوود بن سلیمان از امام رضا علیه السلام، و ایشان از پدرانشان علیهم السلام، از رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است.

1- . بقره / 26

توضیح: کراجکی گفته است: معتزله گمان کردهاند که مرجئه، همان شیعیان هستند؛ زیرا شیعیان میگویند ما از خداوند متعال، برای مؤمنی که معصیتی کرده و قبل از توبه از دنیا رفته است، امید [و رجای] عفو داریم [- کلمه مرجئه از ماده رجا است -]، ولی این وجه تسمیه، غلط است؛ زیرا کلمه "مرجئه" از از ماده "إرجاء" به معنای به تأخیر انداختن، اشتقاق یافته است و مرجئه کسانی بودند که اعمال را به تأخیر میانداختند و به واجبات ایمان معتقد نبودند. [کراجکی] سپس گفته است: معتزله خود، لغزشهای هولناک و بسیار زیادی داشتهاند و إبن راوندی کتابی در مورد فضاحتهای ایشان تألیف کرده و قسمتی از عقاید آنها و نظرات بزرگانشان که با عقلها ناسازگار و با شریعت رسول در تضاد است را در آن آورده است.

و روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در نکوهش آنها وارد شده است و امام صادق علیه السلام آنها را لعنت نمودهاند و فرمودهاند: خداوند معتزله را لعنت کند؛ خواستند توحید بورزند، ولی ملحد شدند و قصد داشتند تشبیه را [از خداوند] رفع کنند، ولی به تشبیه افتادند.

9. خصال: علی بن سالم از پدرش نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: کمترین چیزی که انسان به سبب آن از ایمان خارج میشود این است که نزد یک اهل غلو بنشیند و به سخنش گوش فرا دهد و او را بر سخنش تصدیق نماید؛ پدرم از پدرش، و ایشان از جدش برایم نقل نمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دو صنف از امت من را از اسلام بهرهای نیست: غلو کنندگان و قدری مسلکان.

11. عقاید صدوق: اعتقاد ما درباره استطاعت، همان است که امام موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ به کسی که از ایشان پرسیده بود آیا بنده مستطیع [بر انجام اعمال خویش] است، فرمودند [، ایشان فرمودند]: آری، به چهار شرط؛ راهش برای انجام آن عمل باز باشد، بدنش صحیح باشد، اعضای بدنش در سلامت باشند و برای آن عمل سببی از جانب خداوند عزّ و جلّ در کار باشد، وقتی همه این شرایط مهیا باشد، او مستطیع خواهد بود. به ایشان عرض شد: مانند چه کاری؟ ایشان فرمودند: مردی که آزاد است و جسمش صحیح و اعضای بدنش سالم است، تا زنی

را ندیده است قدرت بر زنا کردن با او را ندارد، وقتی زنی را مییابد، یا خود را حفظ میکند و [از زنا کردن] امتناع میورزد، چنانچه یوسف امتناع نمود، و یا میان خود و آن زن را رها میکند و زنا مینماید و زناکار میشود، و بدین صورت این شخص [در صورت حفظ خود از زنا] با اجبار خدا را اطاعت نکرده و [در صورت ارتکاب زنا] با [قهر و] غلبه معصیت ننموده است.

11. از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَدْ کَانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ»(1) {در

حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند} سؤال شد؛ ایشان فرمودند: آنها میتوانستند آنچه به آن امر شده بودند را انجام دهند و آنچه از آن نهی شده بودند را ترک کنند، و با همان [توانایی و امکان انتخاب] آزموده شدند.

12. امام صادق علیه السلام فرمودند: در سطرهای تورات نوشته است: ای موسی! من تو را آفریدم و برگزیدم و نیرویت دادم و امر به اطاعت خود نموده و از عصیانم نهی کردم؛ اگر مرا اطاعت کنی، تو را بر طاعتم یاری مینمایم و اگر عصیانم کنی، تو را بر معصیتم یاری نمیکنم، و من در طاعت کردنت بر تو منت دارم و در معصیتت علیه تو حجت.

13. تفسیر قمی: أبیالجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که ایشان درباره آیه «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ * فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ»(2) {همانگونه که شما را پدید آورد [به سوی او] بر می گردید * [در حالی که] گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است} فرمودند: یعنی آنها را همان زمان که آفرید، مؤمن و کافر و سعادتمند و شقاوتمند آفرید و در روز قیامت به همان صورت و در حالی که بعضی هدایت یافته و بعضی دیگر گمراه شدهاند، [به نزد خدا] بازگردانده میشوند. خداوند در ادامه میفرماید: «إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»(3) {زیرا

آنان شیاطین را به

1- . قلم / 43
2- . أعراف / 29 و 30
3- . همان / 30

جای خدا دوستان [خود] گرفته اند و می پندارند که راه یافتگانند}، اینان همان قَدَریها هستند که معتقدند هیچ تقدیری در کار نیست و میپندارند که خودشان بر هدایت و گمراهی خود قادرند و به دست خودشان است که اگر بخواهند، هدایت میشوند و اگر بخواهند، گمراه میگردند. آنها مجوسیان این امتاند، دشمنان خدا[یند و] دروغ میگویند. مشیت و قدرت مخصوص خداست، «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» {همان گونه که شما را پدید آورد [به سوی او] بر می گردید}، کسی که خداوند او را در روز آفرینشش شقی آفریده، به همان صورت به نزد خدا باز میگردد و کسی که در روز آفرینشش او را سعید آفریده، به همان حال سعادتش به نزد خدا باز میگردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودهاند: شقی کسی است که در شکم مادرش شقی شده است و سعید کسی است که در شکم مادرش سعید شده است.

14. خصال: حریز روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: انسانها در [مسأله] قَدَر بر سه دستهاند: [دسته اول:] آنهایی که معتقدند خداوند عزّ و جلّ انسانها را بر معاصی مجبور میکند؛ اینان با این حکمشان بر خداوند عزّ و جلّ ظلم کرده و کافرند. [دسته دوم:] آنهایی که معتقدند همه امور به انسانها واگذار شده است؛ اینان [با این عقیده] خداوند را در سلطنتش کوچک کرده و کافرند. و آنهایی که معتقدند خداوند عزّ و جلّ بندگان را به تکالیفی که توان [امتثال] آنها را دارند مکلف کرده و آنچه را که توان انجام آن را ندارند بر آنان تکلیف نکرده است، وقتی کار نیکی کنند، خداوند را سپاس میگویند و هنگامی که عمل بدی انجام دهند، از خداوند طلب آمرزش مینمایند، اینان مسلمانانِ [به حقیقت] رسیده هستند.

در کتاب توحید نیز مانند همین روایت از إبن بطهٔ نقل شده است.

15. عبدالله بن حسین بن زید از پدرش، و او از امام باقر علیه السلام، و ایشان به نقل از پدرانشان روایت کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ بهشت را از دو [نوع] خشت خلق کرد: خشت طلا و خشت نقره، و دیوارهای آن را از یاقوت، و سقف آن را از زبرجد، و سنگریزههای [سطح] آن را از مروارید، و خاک آن را از زعفران و مشک الأزفر آفرید و خطاب به بهشت فرمود: سخن بگو؛ بهشت گفت: معبودی جز تو نیست، تو زنده پاینده هستی،

هر کس در من داخل شود، سعادتمند شده است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: به عزت و عظمت و جلال و بلند مرتبگی خود سوگند میخورم که داخل در بهشت نشود هیچ دائم الخمری، و نه هیچ مستکنندهای، و نه هیچ سخنچینی، و نه هیچ بیغیرتی، و نه هیچ کارگزار سلطانی، و نه هیچ مخنثی، و نه هیچ افشاگری، و نه هیچ عُشر دهندهای، و نه هیچ قطع رحمکنندهای، و نه هیچ قَدَری مسلکی.

توضیح: "سکّیر" به کسر سین و تشدید کاف، به معنای کسی است که زیاد مست میشود، و فرق بین او و دائم الخمر این است که مقصود از خمر [در اینجا] شرابی است که از خرما میگیرند و سکیر کسی است که با چیزی غیر از شراب خرما مست میشود، یا [اینکه فرق بین آن دو این است که] دائم الخمر اعمّ از مستکننده است [و ممکن است کسی اهل مستی باشد، ولی دائم الخمر نباشد]. "شُرَط" به معنای اصحاب برگزیده سلطان است که سلطان آنها را بر دیگر سربازانش مقدم میدارد، و اسم منسوب به آنها، "شُرطی" بر وزن ترکی است. در میان اهل لغت کسی را نیافتیم که زنوق و خیوف را به معنایی که در روایت به آن تفسیر شده، معنا کرده باشد.

16. خصال: محمد بن حسین به سند خود نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دائم الخمر و مستکننده و عاق شده و شدید السواد و بیغیرت و کارگزار سلطان و مخنث و افشاگر و عُشر دهنده و قطع رحمکننده و قدری مسلک در بهشت داخل نمیشوند.

صدوق رحمه الله گفته است: منظور از شدید السواد، کسی است که با این که سن زیادی دارد، ولی هیچ یک از موهای سر و صورتش سفید نشده است، که به چنین شخصی "غِربیب" میگویند.

17. عیون أخبار الرضا: إبراهیم بن أبی محمود نقل کرده، از امام رضا علیه السلام در مورد تفسیر این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ»(1) {و

در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد} سؤال کردم؛ ایشان

1- . بقره / 17

فرمودند: نمیتوان خداوند تبارک و تعالی را چنانچه مخلوقاتش به منتسب میشوند، به تَرک منتسب نمود، ولی از آنجا که خداوند میداند آنها از کفر و گمراهی خودشان برنمیگردند، آنها را از یاری رساندن و لطف [خویش] محروم مینماید و آنها را به اختیار خودشان وا میگذارد. راوی همچنین نقل کرده، از ایشان در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ»(1) {خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده }، سؤال کردم؛ ایشان فرمودند: ختم، یعنی مهر [و موم] کردن دلهای کافران به جهت عقوبت کردنشان بر کفر، چنانچه خداوند تعالی فرموده است: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلاً»(2) {بلکه

خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک [از ایشان] ایمان نمی آورند }. [راوی نقل کرده] از ایشان سؤال کردم: آیا خداوند عزّ و جلّ بندگانش را بر معاصی مجبور میکند؟ ایشان فرمودند: خیر، بلکه ایشان را مخیر میکند و مهلت میدهد تا توبه نمایند. سؤال کردم: آیا بندگانش را به تکلیفی که طاقت آن را ندارند مکلف مینماید؟ فرمودند: چطور چنین کاری بکند و حال آنکه میفرماید: «وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ»(3) {و

پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست }. سپس فرمودند: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برایم حدیث کرد که پدرشان جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: اگر کسی معتقد بود که خداوند بندگانش را بر معاصی مجبور میکند، و یا بر چیزهایی که طاقتش را ندارند مکلف مینماید، از ذبیحهاش نخورید و شهادتش را قبول نکنید و پشت سرش نماز نخوانید و چیزی از زکات به او ندهید.

إحتجاج نیز مانند همین را با سندی مرسل نقل کرده است.

1- . همان / 7
2- . نساء / 155
3- . فصلت / 46

17. عیون أخبار الرضا: یزید بن عمیر بن معاویهٔ الشامی(1)

نقل کرده، در مرو به حضور امام رضا علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای ما از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودهاند: "نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی بین آن دو است"، معنای این سخن چیست؟ ایشان فرمودند: کسی که بپندارد خداوند کارهای ما را انجام میدهد و سپس ما را به سبب انجام آنها عذاب میکند، قائل به جبر شده است و کسی که بپندارد خداوند عزّ و جلّ امر خَلق و روزیاش را به حجتهای خود علیهم السلام واگذارده، قائل به تفویض شده است؛ بنابراین قائلین به جبر کافر و قائلین به تفویض مشرک هستند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چیزی که بین این دو است، چیست؟ این است که بندگان در انجام اوامر و ترک کردن نواهی آزادند. به ایشان عرض کردم: آیا مشیت و اراده خداوند عزّ و جلّ، در اعمال بندگان جایی ندارد؟ فرمودند: در مورد طاعات، اراده و مشیت خداوند به همان امر کردن به آنها و خشنودی بر آنها و یاری رساندن [بندگان] در انجام آنهاست. و در مورد معاصی اراده و مشیت خداوند، همانا نهی از آنها و خشم در برابر آنها و یاری نرساندن در انجام آنهاست. عرض کردم: آیا قضای خداوند عزّ و جلّ نیز در [افعال] بندگان وجود دارد؟ فرمودند: آری، خداوند در هر کار نیک و بدی که بندگان انجام میدهند، قضایی دارد. عرض کردم: این قضا[یی که میفرمایید] به چه معناست؟ فرمودند: اینکه پاداش و عقوبتی که بر افعالشان استحقاق یافتهاند را در دنیا و آخرت برایشان حکم کند.

احتجاج نیز مانند همین را با سندی مرسل روایت کرده است.

19. عیون أخبار الرضا: دقاق از محمد بن حسن طائی از سهل بن زیاد از علی بن جعفر کوفی نقل کرده، از آقایم امام هادی علیه السلام شنیدم که میفرمودند: پدرم محمد بن علی از پدرشان علی بن موسی از پدرشان موسی بن جعفر، از پدرشان جعفر بن محمد از پدرشان محمد بن علی از پدرشان علی بن حسین از

1- . آنچه که در عیون آمده است زید بن عمیر بن معاویهٔ الشامی است، و در همان جا از نسخه دیگری چنین حکایت شده است: یزید بن عمر از

معاویهٔ الشامی نقل کرده، ...

پدرشان علیهم السلام برایم نقل کردند(1)

که مردی از اهالی عراق به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: به من بگویید آیا حرکت ما به سمت سپاه شامیان، به قضاء و قدر خداوند بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آری ای پیرمرد! به خدا سوگند از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ دشتی سرازیر نشدید، مگر اینکه همه آنها به قضاء و قدر خداوند بود. پیرمرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! [پس رنج و] مشقّتم را به حساب خداوند بگزارم[!؟]. حضرت فرمودند: فرصت ای پیرمرد! گویا تو گمان کردی که [منظور من] قضای حتمی و قدَر لازم [و برگشتناپذیر] است؛ اگر اینطور باشد، پاداش و عقوبت لغو و امر و نهی و منع

بیهوده خواهد بود و وعده و وعید معنایی نخواهد داشت و بدکاران را ملامتی نرسد و نیکوکاران را ستایشی نخواهد بود و نیکوکار بیش از گنهکار شایسته ملامت خواهد بود و گنهکار بیش از نیککردار شایسته نیکرفتاری خواهد بود، این سخن، سخن بتپرستان و دشمنان خداوند رحمان و قَدَریمسلکان و مجوسیان این امت است. ای پیرمرد! خداوند عزّ و جلّ [بندگان را بر واجبات] تکلیف نمود، تا به ایشان اختیار دهد و از معاصی نهی کرد، تا آنها را بر حذر دارد و بر [طاعت] اندک [پاداشی] زیاد عطا کرد. خداوند به معصیت بندگان مغلوب نشود و با وادار کردن بندگان اطاعت نگردد، و خداوند آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده است،(2)

«ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ»(3) {این

گمان کسانی است که کافر شده [و

1- . شیخ صدوق رحمه الله این روایت را به سه طریق دیگر نیز در عیون أخبار الرضا نقل کرده که دو طریق آن به امام صادق علیه السلام منتهی میشود و ایشان از پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل میکنند، و طریق دیگر به إبن عباس منتهی میشود که مستقیماً و به این صورت روایت میشود: هنگامی که امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام از صفین بازگشتند، پیرمردی که در این نبرد در رکاب ایشان حاضر بود به

ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! برایمان بگویید آیا این رفت و برگشت ما به قضاء و قدر خداوند بود؟ ... و ادامه روایت

2- . در کافی، در این قسمت، این جملات نیز وجود دارد: و پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده را بیهوده برنیانگیخته است.

3- . ص / 27

حق پوشی کرده]اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند!}. پیرمرد در حالی که چنین میسرود، برخاست:

شما آن امامی هستی که ما امیدواریم با اطاعت از او در روز رستاخیز به آمرزش پرودگار دست یابیم.

مسألهای پوشیده را برای ما روشن نمودید، پروردگارتان پاداشتان دهد!

[با این توضیحی که شما فرمودید] زین پس [به تحقیق میدانم که] اگر عمل زشتی را از روی فسق و عصیان انجام دهم، عذری نخواهم داشت.

نه، نه، دیگر قبول نمیکنم که [خداوند] نهی کننده، خودش بنده را در آن عمل زشت انداخته باشد. ای مردم! اگر چنین گمانی کنم، بنده شیطان شدهام.

نه، خداوند نافرمانیها را دوست ندارد و نمیخواهد و خوش ندارد، و نمیخواهد که یکی از اولیایش را از روی ظلم و دشمنی برایش بکشند.

چطور چنین چیزی را دوست داشته باشد و حال آنکه [آن بنده،] عزم بر انجام آن کار را کرده است!؟ و خداوند که مالک عرش است این [خواسته خود] را به روشنی اعلان نموده است.

در نقلی که به طریق محمد بن عمر بن حافظ از امام صادق علیه السلام رسیده است، فقط دو بیت اول آورده شده است.

در توحید چنین آمده است: در نقل إبن عباس این جملات نیز وجود دارد: پیرمرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! قضا و قدر بودند که ما را [به این سفر] بردند و ما جز به سبب آن دو، در هیچ دشتی سرازیر نشده و از هیچ بلندی بالا نرفتیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر امر و حکمی از جانب خداست و سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»(1) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید}

توضیحات: "تلعهٔ" به جای مرتفع گویند. "[پس رنج و] مشقّتم را به حساب خدا بگزارم"، یعنی از آنجا که به جهت مجبور بودن استحقاق پاداش ندارم، پاداش

ص: 27

1- . إسراء / 23

مشقت خویش را به حساب خداوند میگزارم تا شاید به لطف خود مرا پاداش دهد. محتمل است این جمله در قالب استفهام انکاری باشد. جزری گفته است: "احتساب" از ماده حسب [و بر وزن] و به معنای اعتداد از ماده عدّ [به معنای شمردن] است، "احتسبه" را در مورد کسی به کار میبرند که با عملش در صدد کسب رضای خداوند است، چرا که او میتواند چنین عملی را به حساب آورد. این معنای احتساب در اعمال شایسته است. اما در احتساب سختیها به معنای مبادرت در طلب پاداش و به دست آوردن اجر از راه تسلیم و صبر در برابر سختیها، و یا جستجوی ثوابی که از آنها امید میرود از راه به کار بستن انواع نیکیها و انجام آنها به نحوی که در آنها مرسوم است میباشد. در اینجا نقل کلام جزری به پایان میرسد.

این سخن امام علیه السلام که فرمودند: "گنهکار بیش از نیککردار شایسته نیکرفتاری خواهد بود ..."؛ مؤلف گوید: از آنجا که خداوند او را بر چیزی که از جهت عقل و شرع قبیح است مجبور نموده و او را به این طریق مورد ملامت مردم قرار داده، باید با او بیشتر نیکی شود تا آن حال قبلی او جبران شود. و همچنین از آنجا که خداوند نیککردار را بر چیزی که از جهت عقل و شرع نیک است مجبور نموده و به این سبب مورد ستایش مردم قرار داده، حال اگر او را به جهت آن احسانی که [در دنیا] به او نموده عقوبت نماید و ضرر رساند، سزاوارتر از آن است که بدکار دو بار [،یکی در دنیا و یکی در آخرت،] زیان کند. [در توضیح این بیان حضرت همچنین] گفته شده، گنهکار به این سبب سزاوارتر به نیکرفتاری است که او از آن رو که [طبق فرض] مجبور به انجام گناه بوده، به [اختیار و] رضایت خویش مرتکب گناه نشده، و نیککردار نیز به این سبب سزاوارتر به کیفر است که به جهت مجبور بودنش، از روی رضایت نیکی نکرده است، و کسی که به نیکی رضایت نداده، بیشتر از کسی که به آن رضایت داده سزاوار کیفر است.

و احتمال دارد این سخن ایشان در نتیجه بیان قبلشان باشد که فرمودند: "اگر اینطور باشد، پاداش و عقوبت و امر و نهی و منع [از گناه] بیهوده خواهد بود و وعده و وعید معنایی نخواهد داشت ..." با این توضیح که در این حال [یعنی حالی

که پاداش و عقوبت لغو و امر و نهی و منع [از گناه] بیهوده باشد و ...] تنها چیزی که باقی میماند پاداش و کیفر دنیوی خواهد بود و گنهکار در دنیا برخوردار از انواع لذتها میشود و سختی تکالیف شرعی بر عهده او نخواهد بود، و نیکوکار در سختی و رنج [تکالیف و] افعالی است که تمایلی به آن افعال ندارد و باید چیزهایی که از آنها لذت میبرد را ترک کند و معیشت بر او تنگ شود، چه اینکه باید از اموال حرام خودداری کند. و نتیجه این که در این صورت احسانی که به گنهکار رسیده است بیش از احسانی است که به نیکوکار رسیده، و بدین ترتیب او بیش از نیکوکار سزاوار احسان شده است، و [از آن سو] کیفری که به نیککردار رسیده است بیش از کیفری است که بر گنهکار وارد شده، و بدین ترتیب او بیش از گنهکار سزاوار کیفر شده است. در این روایت کلمه قَدَریه، در مورد جبری مسلکان به کار رفته است.

در کتاب کافی بعد از جمله "با وادار کردن بندگان اطاعت نگردد" اینچنین آمده است: "و به تفویض بندگان را مالک [اعمال خویش] نکرده است" که اشارهایست به نفی تفویض تام، تا گمان نشود خداوند نمیتواند بندگان را از گناه بازدارد، یا گمان نشود که او در موفقیت و هدایت بندگان نقشی ندارد.

20. توحید، عیون أخبار الرضا: وشاء نقل کرده، از امام رضا علیه السلام پرسیدم که آیا خداوند کارها را به بندگان خود واگذارده است؟ ایشان فرمودند: خداوند عزتمندتر از آن است [که امور را به بندگان وانهد]. پرسیدم: پس آیا آنان را بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمودند: خداوند عادلتر و حکیمتر از آن است [که آنان را بر معاصی مجبور نماید]. سپس فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای فرزند آدم! من در [انتساب] نیکیهای تو سزاوارتر از تو هستم و تو بر بدکاریهایت سزاوارتر از منی، تو معصیتها را با نیرویی که من در وجود تو قرار دادهام انجام میدهی.

21. توحید، عیون أخبار الرضا: هروی نقل کرده، از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: به کسانی که معتقد به جبر باشد، چیزی از زکات ندهید و شهادتشان را قبول نکنید؛ خداوند عزّ و جلّ هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمیکند و تکلیفی بیش از طاقتش بر دوش او نمیگذارد، «وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا

عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»(1) {و

هيچ كس جز بر زيان خود [گناهى] انجام نمى دهد و هيچ باربردارى بار [گناه] ديگرى را برنمى دارد}.

22. توحيد، عيون أخبار الرضا: جعفرى نقل كرده، در حضور امام رضا عليه السلام سخن از جبر و تفويض شد، ايشان فرمودند: آيا ميخواهيد در اينباره اصلى به [دست] شما بدهم كه ديگر در اين مسأله اختلافى نداشته باشيد و هر كس كه در مورد آن با شما بحث كرد بتوانيد او را شكست دهيد؟ عرض كرديم: اگر صلاح ميبينيد[، بفرماييد]. فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به زور اطاعت نميشود و به قهر و غلبه معصيت نميشود و [از سوى ديگر] بندگان را در [محدوده] فرمانروايى‏اش رها نميكند. او مالک [و اختياردار حقيقى] چيزهايى است كه به اختيار آنها در آورده است و اوست كه قادر [حقيقى بر] افعالى است كه قدرت انجامش را به آنها داده است؛ اگر بندگان به طاعت او گردن نهند، خداوند ايشان را از طاعت باز ندارد و منع نكند و اگر به معصيتش مشغول شوند و او بخواهد آنها را از انجام معاصى منع كند، [اين كار را] ميكند، و [با اين حال] اگر ايشان را از [انجام معاصى] منع نكند، او آنها را در انجام معاصى قرار نداده است. سپس فرمودند: هر كس بر همه جوانب اين سخن آگاهى يابد [و مسلط شود]، بر مخالفين خود پيروز خواهد شد.

احتجاج نيز مانند اين روايت را با سندى مرسل آورده است.

توضيح: شايد علت اينكه براى بار دوم از كلمه ائتمار استفاده شده اين است كه همشكلى با استعمال قبلى رعايت شود، يا اينكه ائتمار در استعمال دوم چنانچه در نهايۀ و قاموس آمده است، به معناى تصميم

يا كار بدون مشاوره است.

23. توحيد، معانى الأخبار: ابوأحمد محمد بن أحمد بن زاهد سمرقندى با سندى مرفوع نقل كرده، مردى از امام صادق عليه السلام سؤال نمود و به ايشان عرض كرد: اساس دين توحيد و عدل است، ولى علم [كامل] آن [داراى حجمى] زياد است و براى [فهم] آن بايد عاقل [و انديشمند] بود، چيزى [براى ما] بفرماييد كه راحت فهميده شود و بتوان آن را به خاطر سپرد؛ ايشان فرمودند توحيد به آن است

ص: 30

1- . أنعام / 164

که چیزی که بر خودت روا میدانی را بر پروردگارت روا نشماری، و عدل به آن است که آنچه خالقت تو را بر آن ملامت کرده، به او نسبت ندهی.

26. تفسیر قمی: این سخن خداوند متعال: «وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ»(1) {و

قارون و فرعون و هامان را [هم هلاک کردیم] و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد و[لی آنها] در آن سرزمین سرکشی نمودند و [با این همه بر ما] پیشی نجستند}، رد بر جبری مسلکان است که معتقدند این خداوند است کارها را انجام میدهد و بندگان در انجام آنها نقشی ندارند و آنها را مرتکب نمیشوند. خداوند با این سخن، [اعتقاد] ایشان را رد کرد و فرمود: «فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنبِهِ»(2) {و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم} و نفرمود به سبب عمل خودمان، زیرا خداوند عزّ و جلّ عادلتر از آن است که بنده را به سبب فعلی که خودش او را بر انجام آن مجبور نموده عذاب کند.

25. تفسیر قمی: نوفلی از سکونی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: برای قَدَری مسلکان نشانههایی در کتاب خدا یافتم: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِى ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِى النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا كُلَّ شَىْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»(3) {قطعاً

بزهکاران در گمراهی و جنونند * روزی که در آتش به رو کشیده می شوند [و به آنان گفته می شود] لهیب آتش را بچشید [و احساس کنید] * ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم}؛ قَدَریها همان مجرمین هستند [که در این آیات سخن از آنها شده است].

26. إحتجاج: أباحمزه ثمالی نقل کرده، امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمودند: مراقب باش که مایل به تفویض نشوی، خداوند عزّ و جلّ امر را از روی

1- . عنکبوت / 39
2- . همان / 40
3- . قمر / 47 - 49

سستی و ضعف به خلقش واگذار نکرده است و آنها را ظالمانه بر معاصی مجبور نکرده است ... این روایت ادامه دارد.

27. توحید: مفضل روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی بین این دو است. به ایشان عرض کردم: چیزی که بین آن دو است چیست؟ ایشان فرمودند: مثال آن مانند کسی است که او را در حال معصیت ببینی و [از انجام معصیت] نهی کنی، ولی او نهی نشود، و تو او را رها کنی و او آن معصیت را انجام دهد. اینگونه نیست که حال که نهی تو را نپذیرفته و تو رهایش کرده‌ای، تو او را به [انجام آن] معصیت امر نموده باشی.

28. عقائد صدوق: اعتقاد ما در [مسأله] جبر و تفویض همان سخن امام صادق علیه السلام است که فرمودند: نه جبر است و نه تفویض.

مؤلف گوید: سپس صدوق رحمه الله این روایت را تا پایان آنچه که مفضل روایت کرده بود نقل کرده است. شیخ مفید قدس الله روحه در شرحش [بر کتاب صدوق] نوشته است: جبر به معنای واداشتن به کاری و ناچار نمودن به آن به وسیله زور و غلبه میباشد، و حقیقت آن این است که فعل، طوری به دست مخلوق ایجاد شود که او قدرت بر دفع آن از خود و جلوگیری از وجود آن در خود را نداشته باشد. گاهی نیز در مورد کاری که انسان در اثر قدرتی [خارجی] و بدون اینکه خود بخواهد و از روی ترس و واداری انجام میدهد، تعبیر به جبر میشود. [بنابراین] چنانچه گفته شد [شرط] اصل[ی] در تحقق جبر این است که کاری، بدون اینکه قدرتی بر جلوگیری از آن باشد انجام شود. حال که با این اوصاف معنای حقیقی جبر مشخص شد، باید دانست مذهب جبریون عبارت است از اعتقاد به این که خداوند متعال طاعت را در [وجود] بندگان ایجاد کرده است، بدون اینکه آنها قدرت بر انجام کاری غیر از آن و یا قدرت جلوگیری از ایجاد آن را داشته باشند، و معصیت را نیز به همین صورت ایجاد نمود. بنابراین آنان به درستی جبریون نامیده شده‌اند و به تحقیق جبری‌مسلک‌اند. و تفویض عبارت است از اعتقاد به این که بندگان در کارهای خود رها شده‌اند و هر کاری که بخواهند میتوانند بکنند، که این سخن زنادقه و اصحاب اباحات است. و واسطه بین این دو قول این است که [گفته

شود:] خداوند بندگان را بر انجام کارهایشان قدرت داد و آنها را بر اعمالشان توانا کرد و در مقوله اعمال حدودی برایشان معین نمود و آدابی مشخص ساخت و آنان را از طریق نهی و ترساندن و وعد و وعید از زشتیها بازداشت؛ [بنابراین] اینگونه نیست که خداوند با توانا نمودن بندگان، آنها را بر انجام اعمال مجبور کرده باشد، و اینطور نیست که اعمال را به آنها واگذاشته باشد؛ زیرا آنان را کارهای زیادی منع کرده و برایشان حدودی وضع نموده و آنها را به اعمال نیک امر فرموده و از کارهای زشت نهی کرده است. این است آن حد فاصل میان جبر و تفویض، که گفته بودیم.

29. إحتجاج: هشام بن حکم نقل کرده: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید، به من بگویید چرا خداوند عزّ و جلّ بندگان را طوری نیافرید که همه آنها مطیع و یکتاپرست باشند، با اینکه میتوانست این کار را بکند؟ امام فرمودند: اگر آنها را همواره مطیع میآفرید، ثوابی برای آنها وجود نداشت؛ زیرا اگر اطاعت فعل آنها [و به اختیارشان] نمیبود، بهشت و جهنمی در کار نبود. خداوند بندگان را آفرید و ایشان را به اطاعت خود امر نمود و از معصیتش نهی کرد و با [فرستادن] رسولانش حجت را بر ایشان تمام کرد و با کتابهایش راه عذر را بر آنان بست تا خود آنها باشند که اطاعت و معصیت کنند و با اطاعتشان، مستوجب ثواب و با معصیتشان، مستوجب کیفر شوند. زندیق گفت: بنابراین عمل شایسته[ای که] بنده [انجام میدهد] فعل خود اوست و عمل ناشایستش نیز کار خود او میباشد. امام فرمودند: عمل شایسته را بنده در حالی انجام میدهد که خداوند او را به آن امر کرده است و عمل ناشایست را بنده در حالی انجام میدهد که خداوند او را از آن بازداشته است. زندیق گفت: آیا اینگونه نیست که بنده آن عمل را به کمک وسیلهای که خداوند در وجود او قرار داده انجام میدهد؟ امام فرمودند: آری، ولی به کمک همان وسیلهای که کار خوب را انجام داده، بر انجام کار بدی که خداوند او را از آن نهی کرده نیز قادر بوده است. زندیق گفت: پس بنده نیز در عملش نقش دارد. امام فرمودند: خداوند او را تنها از چیزهایی نهی نموده است که میدانسته توان ترک آنها را دارد، و تنها به چیزهایی امر کرده که میدانسته قدرت انجامشان را دارد؛ زیرا

خداوند اینگونه نیست که ستم و لغو و ظلم کند و بندگان را به چیزهایی که توان آن را ندارند مکلف نماید. زندیق گفت: بنابراین [از نظر شما] آیا کسی که خداوند او را کافر آفریده، میتوانسته ایمان بیاورد و خداوند علیه او حجت دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ همه بندگان خود را تسلیم آفرید، آنها را امر و نهی نمود، و کفر نامی است که هنگامی که بنده عمل [کافرانه] را انجام میدهد، فعل به آن متصف میشود. خداوند هنگامی که بنده را میآفرید، او را کافر خلق نکرد، زمانی که حجت از جانب خدا بر بنده تمام گردد و حق بر او عرضه شود و او آن را انکار کند، بعد از این انکار حق است که او کافر میشود. زندیق گفت: پس [در این صورت] ممکن است خداوند عمل ناشایست را بر بنده مقدر کند و در حالی که او قدرت بر انجام عمل شایسته را ندارد، او را به عمل شایسته امر کند و او را [به جهت ترک آن] عذاب نماید. امام فرمودند: از عدل و رأفت خداوند سزاوار نیست که [عمل] ناشایست را بر بنده مقدر کند و آن را از او بخواهد و سپس او را بر چیزی که میداند نمیتواند از عهده آن برآید امر کند و از چیزی که نمیتواند آن را ترک کند، باز دارد و سپس او را به جهت ترک امری که میدانسته نمیتواند آن را انجام دهد عذاب کند ... و روایت ادامه دارد.

عقائد صدوق: اعتقاد ما در افعال بندگان این است که آنها به نحو خلق تقدیری آفریده شدهاند، نه به صورت خلق تکوینی. و معنای آن این است که خداوند همواره به تقادیر اعمال علم دارد.

میگویم: شیخ مفید در شرح عقائد، در توضیح این کلام گفته است: سخنی که ابوجعفر رحمه الله [یعنی شیخ صدوق] فرموده است، مبتنی بر حدیثی است که [اصحاب] مطابق آن حدیث حکم نکردهاند و سندش نیز مورد پسند نیست، و بر خلاف [مضمون] روایات صحیحه است. و ما در زبان عربی جایی سراغ نداریم که علم به چیزی همان خلق آن باشد، و اگر اینطور باشد، چنانچه مخالفان حق اینگونه گفتهاند، لازم میآید که هر کس به [وجود] پیامبر صلی الله علیه و آله علم داشته باشد، همو ایشان را آفریده باشد و هر که به آسمان و زمین علم داشته باشد، همو آنها را آفریده باشد و هر آنکه در وجود خود به چیزی از آفریدههای خداوند

علم داشته باشد و [علم] آن را در وجود خود بیابد، خودش آفریننده آن باشد، و این محال است و چنین خطایی از یکی از پیروان ائمه علیهم السلام نیز سر نمیزند، تا چه رسد به خود ایشان.

اما تقدیر در لغت به معنای خلق است، زیرا تقدیر جز از راه فعل ممکن نیست. تقدیر از راه علم ممکن نیست، و همچنین از راه فکر نیز ممکن نیست، و در هر حال خداوند بلندمرتبهتر از آن است که بیشرمیها و اعمال زشت را آفریده باشد.

روایت شده، از امام هادی علیه السلام سؤال شد که آیا افعال بندگان، مخلوق خداوند متعال هستند؟ ایشان علیه السلام فرمودند: اگر خداوند خالق آنها میبود، از آنها برائت نمیجست، و حال آنکه خداوند سبحان فرموده است: «أَنَّ اللَّهَ بَرِی ءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(1) {خدا

از مشرکان برائت جوید}، و منظور خداوند، برائت از خود مشرکان نیست، بلکه خداوند تنها از شرک و زشتکاریهای آنان برائت جسته است.

و کتاب خداوند متعال بر احادیث و روایات مقدم است، و در تشخیص روایات صحیح و سقیم باید بر مبنای کتاب خدا قضاوت کرد، و هر آنچه که کتاب خداوند موافق آن حکم کند حق، و هر چه غیر از آن ناحق است. خداوند متعال فرموده است: «الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ»(2) {همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد}، و [به این طریق] خبر داده است که هر آنچه خداوند آن را خلق کرده است، نیکو و غیر قبیح است. اگر زشتیها از آفریدههای خداوند بودند، حکم نمیکرد که هر چیزی که آفریده نیکو است. و نیز فرموده است: «ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ»(3) {در

آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچگونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی}؛ خداوند هرگونه تفاوت را از خلقش نفی کرده است، و روشن است که کفر و دروغ فی نفسه تفاوت دارند، و نیز دو سخن متفاوت نیز همینطورند، پس

1- . توبه / 3

2- . سجده / 7
3- . ملک / 3

چگونه ممکن است در مورد خداوند متعال بگویند که او افعال بندگان را آفریده است، و حال آنکه طبق آنچه که گفتیم در افعال بندگان تفاوت وجود دارد.

30. احتجاج: از جمله فرمایشاتی که امام هادی علیه السلام در ضمن نامهاشان در جواب به مردم اهواز که از ایشان در مورد جبر و تفویض سؤال نموده بودند، این بیانات است: همه مسلمانان بدون هیچ مخالفتی اتفاق نظر دارند که قرآن حق است و نزد هیچ یک از فرقههای مسلمین شکی در مورد قرآن نیست. بنابراین از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودهاند امت من بر چیز گمراهی اتفاق نمیکنند، اگر همه مسلمانان بر قرآن اتفاق نظر داشته باشند، بر حقاند و با تصدیق به آنچه خداوند نازل کرده، هدایت خواهند یافت. [در واقع] پیامبر از این خبر داده است که چیزی که همه امت بر آن اتفاق داشته باشند و بعضی از آنان با بعضی دیگر بر سر آن با هم مخالف نباشند، حق است. معنای [صحیح] حدیث این است، نه چیزی که جاهلان از آن تأویل کردهاند، و نه چیزی که معاندان گفتهاند و حکم قرآن را ابطال کرده و از حکم احادیث جعلی و روایات دروغین پیروی کردهاند و تابع هوسهای مخاطرهآمیز و مهلکی که مخالف با صریح قرآن و حقیقت آیات روشنگر و نورانی آن است شدهاند. ما از خداوند میخواهیم که ما را به راه صواب موفق بدارد و به مقصد رشد هدایت نماید. سپس ایشان علیه السلام [در ضمن نامه خویش] فرمودند: [بنابراین] اگر قرآن شاهد بر درستی و حقانیت روایتی باشد، و گروهی از امت آن روایت را انکار کنند و آن را با یکی از همین احادیث جعلی معارض بدانند، با همین انکار و کنار زدن قرآن کافر و گمراه شدند. صحیحترین روایات، روایاتی هستند که حقانیت آنها از قرآن فهمیده شود، مانند این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله که مورد اتفاق همگان است که فرمودند: من در بین شما دو جانشین باقی میگذارم؛ کتاب خدا و خاندانم، تا هنگامی که به آن دو چنگ بزنید، بعد از من گمراه نخواهید شد، و آن دو تا زمانی که بر سر حوض نزد من آیند هرگز از یکدیگر جدا نشوند، آگاه باشید که اگر به آن دو چنگ بزنید، هیچگاه گمراه نمیشوید. وقتی ما شواهد این حدیث را به صورت صریح در کتاب خداوند مییابیم، مانند این سخن خداوند: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ

وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»(1) {ولی

شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند}، و سپس [میبینیم که] روایات علماء در مورد این آیه متفق بر امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که در حال رکوع، انگشتری خود را صدقه دادند و خداوند این کار ایشان را سپاس نمود و این آیه را در مورد ایشان نازل کرد، و سپس میبینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را با این سخنشان از دیگر اصحاب خود متمایز نمودند [و فرمودند]: "هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست، خداوندا! هر آنکه با علی دوستی ورزد، با او دوستی ورز و هر که با او دشمنی ورزد، با او دشمنی نما"، و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: "علی [کسی است که] بدهکاری مرا ادا میکند و وعده مرا به انجام میرساند، و همو است که بعد از من خلیفه بر شماست"، و این سخن ایشان در جواب علی علیه السلام، زمانی که علی علیه السلام را جانشین خود بر مدینه کرده بودند و علی علیه السلام به ایشان عرض نمودند: ای رسول خدا! آیا مرا جانشین خود بر بالای سر زنان و کودکان میکنید؟ [که فرمودند]: "آیا راضی نمیشوی که برای من، به منزله هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود!؟". پس درمییابیم که قرآن به درستی این روایات و حقانیت این شواهد گواهی داده است؛ پس امت باید به [صحت] این روایات معترف باشند. این روایات موافق با قرآن هستند و قرآن نیز موافق با این روایات است، و وقتی آن را موافق با کتاب خدا یافتیم و کتاب خدا را نیز موافق با این روایات و دلیل بر آنها دیدیم، پیروی از این روایات واجب میشود و جز اهل عناد و فساد از این واجب روی نمیتابند.

سپس امام علیه السلام [در ضمن نامه خویش] فرمودند: مراد و قصد ما صحبت راجع به جبر و تفویض و شرح و بیان آن دو بود و این مقدمات را از آن روی آوردیم که اگر [در سخن ما] قرآن با روایت موافق بود، دلیل بر صحت سخنی است که ما قصد [گفتن] آن را داریم و مایه قوت استدلال بر چیزی است که ما إن

1- . مائده / 55

شاء الله آن را بیان خواهیم کرد. بعد فرمودند: [حقیقت راهگشای مسأله] جبر و تفویض، همان سخنی است که امام صادق علیه السلام در جواب سؤالی که از ایشان در اینباره شده بود فرمودند: نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی بین این دو است. سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! مقصودتان چیست؟ ایشان فرمودند: صحت عقل و آزادی در انتخاب و مهلت در وقت و توشه از جانب کاروان و سببی که فاعل را بر انجام فعلش تحریک کند، این پنج چیز [باید باشند]، اگر بنده یکی از اینها را نداشته باشد، فعل از توان او خارج خواهد بود. [اکنون] من برای هر یک از این ابواب سهگانه، یعنی جبر، تفویض و منزلت [و جایگاه] بین این دو مثالی میزنم، تا معنای آن به ذهن جوینده [حقیقت] نزدیک شود و شرح بحث برای او آسان گردد، و آیات محکم قرآن نیز گواه بر [درستی] آن باشند و صاحبان خرد هم آن را به خوبی تصدیق کنند، و حفظ از خطا و توفیق [بر صواب] از جانب خداوند است. سپس فرمودند: اما جبر؛ جبر سخن کسی است معتقد است خداوند عزّ و جلّ بندگان را بر انجام معاصی مجبور کرده و [با این حال] آنها را به سبب [ارتکاب] معاصی کیفر میکند. کسی که چنین اعتقادی داشته باشد، بر خداوند ستم کرده و او را تکذیب نموده و این سخن خداوند: «وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً»(1) {و

پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد}، و نیز این سخن خداوند جلّ ذکره: «ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ»(2) {این

[کیفر] به سزای چیزهایی است که دستهای تو پیش فرستاده است و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست} و همچنین آیات زیاد دیگری با این مضمون را رد کرده است. بنابراین کسی که معتقد است که مجبور بر معاصی میباشد، [در حقیقت] گناه خود را بر خداوند عزّ و جلّ حواله کرده است و از آن روی که معتقد شده خداوند [با این حال] او را کیفر مینماید، خداوند را ظالم شمرده است، و کسی که خداوند را ظالم شمرد، کتاب او را تکذیب کرده و کسی که کتاب خداوند را تکذیب کند، طبق نظر همه [فرقههای] امت، کافر است. و مثالی که

1- . کهف / 49
2- . حج / 10

در این مورد زده شده است، مثال مردی است که غلامی دارد که آن غلام جز خودش چیزی ندارد و متاعی از اموال دنیا را مالک نیست و مولایش نیز این را میداند و با این که میداند به او دستور میدهد به بازار برود و جنس مورد نیازش را بخرد، ولی پول آن جنس را به او نمیدهد، مالک میداند بر بالای سر آن جنس نگهبانی است که هیچ کس نمیتواند بدون این که قیمتی که به آن راضی میشود را به او بدهد، آن جنس را از او بگیرد. [و اینها همه در حالی است که] مولای این غلام خود را به متصف به عدل و انصاف و اظهار حکمت و نفی ستم نموده است و غلامِ خود را بیم داده که اگر آن جنس مورد نیاز را پیش او نیاورد، او را کیفرَ کند. غلام به بازار میرود و سعی میکند آن جنس مورد نیازی که مولا او را در پی آن فرستاده بیاورد، ولی کسی را بر بالای آن جنس میبیند که نمیگذارد بدون پول آن را ببرد، غلام که پول آن جنس را ندارد مأیوس و بدون اینکه نیاز مولا را برآورده کند، پیش او بازمیگردد، مولا خشمگین میشود و او را به سبب آن کیفر میکند. این مولا [به حقیقت] ظالم و متعدی است و ادعایش مبتنی بر داشتن عدل و حکمت و انصاف، ادعایی باطل است. و اگر هم او را کیفر نکند، سخن [قبلی] خود را تکذیب کرده است. آیا واجب نیست که او را کیفر نکند !؟ و حال آنکه کذب و ظلم با عدل و حکمت منافات دارد. خداوند بسیار بلند مرتبهتر از آنی است که جبریون به آن معتقدند. سپس امام علیه السلام بعد از بیانات طولانی دیگری فرمودند: اما تفویضی که امام صادق علیه السلام آن را باطل شمردند و معتقدین به آن را بر خطا دانستند این است که کسی قائل باشد که خداوند متعال، اختیار امر و نهی خود را به بندگان واگذارده و آنها را به حال خود رها کرده است. سخن در اینباره دارای نکته دقیقی است که جز ائمه هدایتگر خاندان رسول صلوات الله علیهم کسی به عمق و دقت آن نرسیده است. ایشان فرمودهاند اگر خداوند امر خویش را به جهت اهمال [و بیاعتنایی] به بندگان واگذار میکرد، لازم میآمد که به آنچه اختیار نموده(1) راضی باشد و آنان مستوجب ثواب باشند و اگر اهمالی در کار باشد، آنان نباید به سبب

1- . در مصدر چنین آمده است: به آنچه آنان اختیار میکنند

اعمالی که مرتکب شدهاند، عقاب شوند. این سخن دو معنا میتواند داشته باشد؛ یا بندگان در مقابل خداوند متحد شدهاند و خداوند را با آراء خودشان وادار کردهاند که چه خوش نداشته باشد و خوش داشته باشد، باید اختیار داشتن آنان را قبول کند؛ که این مستلزم ضعف خداوند است. و یا این که خداوند بلندمرتبه و منزه نتوانسته آنان را به امر و نهیی که خود میخواهد متعبد کند و به این جهت امر و نهی خویش را به آنان واگذارده و چون از متعبد کردن آنان به امر و نهیی که خواست خود است عاجز بوده، امر و نهیش را به دلخواه آنان واگذارده است و اختیار کفر و ایمان را به خود آنان سپرده است. مَثَل این به مردی میماند که غلامی خریده است تا [آن غلام] حق بالادستی او را ادا کند و امر و نهیش را به جا آورد و خود مرد نیز ادعا دارد که قادر و عزیز و حکیم است؛ مرد غلامش را امر و نهی میکند و به او وعده میدهد که در صورت پیروی از فرمانش او را ثواب بزرگ دهد و بیم میدهد که اگر معصیتش کند، او را کیفری دردناک کند. ولی غلام با خواسته مولایش مخالفت میکند و امر و نهی او را به جا نمیآورد و چیزهایی که مولایش به آن امر نموده یا از آن نهی کرده را بر طبق خواست مولا انجام نمیدهد و بلکه به خواست خود عمل میکند. مولا او را به دنبال چیزی مورد نیاز میفرستد، اما غلام برای مخالفت با مولا به دنبال چیز دیگری میرود و خواست خود را پیش میگیرد و از هوای خود پیروی میکند. وقتی پیش مولایش بازمیگردد، مولا میبیند چیزی که او آورده، بر خلاف چیزی است که او امر کرده است، غلام میگوید: من به تفویضی که در امور به من دادی اتکا نمودم و هوا و خواسته خود را پیروی کردم؛ زیرا کسی که امر به دستش واگذار شده، دیگر مانعی بر سر راهش نیست؛ چون نمیشود هم تفویض کرد و هم منع نمود. امام علیه السلام سپس فرمودند: بنابراین کسی که معتقد است خداوند قبول نمودن امر و نهی خویش را به بندگان واگذارده، قائل به عجز خداوند شده و بر خداوند واجب شمرده که همه اعمال خوب و بد بندگان را قبول نماید، و امر و نهی خداوند متعال را باطل فرض کرده است. سپس فرمودند: خداوند خلایق را با قدرت خویش آفرید و آنها را بر اطاعت از امر و نهیی که به ایشان نموده توانا کرد و اطاعت از اوامر را از آنان پذیرفت و به آن راضی گشت و آنها را از معصیتش نهی

کرد و کسانی که او را عصیان کردهاند را نکوهش نمود و به سبب آن کیفر نمود. خداوند در امر و نهی خویش مختار است و هر چه که بخواهد، اختیار میکند و به آن امر مینماید و از هر چه بدش آید، نهی میکند و به سبب توانی که بر پیروی از اوامر و اجتناب از معاصی به بندگانش داده است، پاداش میدهد و کیفر میکند؛ زیرا او خودِ عدالت است و انصاف و حاکمیت از اوست، با قطع نمودن عذرها و با بیمهایی که داده، حجت را [بر همگان] تمام نمود. برگزیدن [پیامبران] به دست اوست و از میان بندگانش هر کس که بخواهد را برمیگزیند؛ محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و برای رسالت به سوی بندگانش برانگیخت. اگر اختیار امور را به بندگانش سپرده بود، قریش میتوانستند أمیهٔ بن صلت و أبیمسعود ثقفی را برگزینند؛ زیرا آن دو نزد قریش گرامیتر از محمد بودند، چه این که گفتند: «لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»(1) {چرا

این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است}، که منظورشان همان دو نفر بود. این است آن اعتقاد بین آن دو قول که نه جبر است و نه تفویض. مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین بود که وقتی عبایهٔ بن ربعی أسَدی از ایشان در مورد [اینکه آیا بندگان در انجام اعمال خود] قدرت [دارند یا نه؟] سؤال کرده بود، فرمودند: آیا [بندگان] بدون کمک خدا [بر اعمال خود] قادرند یا با کمک او؟ عبایهٔ بن ربعی سکوت کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: جواب بده ای عبایهٔ! اگر بگویی با کمک خدا قادری، تو را میکُشم و اگر هم بگویی بدون قدرت خدا قادری، [باز] تو را میکشم. [عبایهٔ] عرض کرد: پس چه باید بگویم ای امیرالمؤمنین؟ ایشان فرمودند: باید بگویی که تو به سبب خداوندی که بدون تو نیز قادر بر آن است، بر [انجام] آن قادر شدهای؛ اگر او قدرت انجام آن را به تو بدهد، از عطایش است و اگر قدرت آن را از تو بگیرد، به جهت[آزمون و] بلایش است. او مالک هر آنچه است که به ملکیت تو درآورده و مالک هر آنچه که تو را بر آن قادر کرده است. آیا نشنیدهای که مردم [از خداوند] طلب حرکت و نیرو میکنند و میگویند: لا حول و لا قوهٔ إلّا بالله !؟ آن مرد [یعنی

1- . زخرف / 31

عبایهٔ] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! معنای [حقیقی] این جمله چیست؟ ایشان فرمودند: [یعنی] ما جز به حفاظت خداوند، هیچ [چاره و] حرکتی در برابر معصیتهای خداوند نداریم و جز به کمک او هیچ نیرویی بر اطاعتش نمییابیم، اینجا بود که آن مرد بر دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و بر آنها بوسه زد.

سپس امام هادی علیه السلام فرمودند: این سخن خداوند متعال: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ»(1) {و

البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارشهای [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم}، و این سخنش: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ»(2) {به

تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت}، و این سخنش: «أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ»(3) {تا گفتند ایمان آوردیم، مورد آزمایش قرار نمی گیرند}، و این سخنش: «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ»(4) {و قطعا سلیمان را آزمودیم}، و این سخنش: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»(5) {در حقیقت ما قوم تو را پس از [عزیمت] تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت}، و این سخنش: «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»(6) {این جز آزمایش تو نیست}، و این سخنش: «لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ»(7) {تا

شما را در آنچه به شما داده است بیازماید}، و این سخنش: «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ»(8) {سپس

برای آنکه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد}، و این سخنش: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ»(9) {ما آنان را همانگونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم}، و این سخنش: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ

1- . محمد / 31
2- . أعراف / 182 و قلم / 44
3- . عنکبوت / 2
4- . ص / 34

5- . طه / 85
6- . أعراف / 155
7- . مائده / 48 و أنعام / 165
8- . آل عمران / 152
9- . قلم / 17

عَمَلًا»(1) {تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید}، و این سخنش: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ»(2) {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود}، و این سخنش: «وَ لَوْ یَشاءُ اللّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ»(3) {و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید، ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید}، همه اینها در قرآن به معنای آزمون آمده است. امام علیه السلام سپس فرمودند: اگر بگویند پس در مورد این سخن خداوند متعال: «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(4) {هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند} و آیاتی شبیه این چه میگویید؟ میگوییم: تعبیر این آیه، تعبیری مجازی است و مقتضی دو معناست: یکی اینکه این آیه در صدد خبر دادن از این است که خداوند متعال قادر است که هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه کند، و اگر آنان را بر یکی از آن دو [یعنی هدایت یا گمراهی] مجبور کند، طبق بیانی که توضیح دادیم دیگر نیازی به پاداش و کیفر نخواهد بود. و معنای دیگر اینکه هدایت در تعبیر این آیه به معنای شناساندن [راه درست از نادرست] است، چنانچه در این سخن خداوند متعال: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(5) {اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند} نیز به همین معنا آمده است، و اینگونه نیست که هر آیه مشتبهی در قرآن [بتواند] دلیلی در مقابل آیاتی باشد که امر به پیروی و تقلید از آنها شده است که این سخن خداوند است: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ ...»(6) {اوست

کسی که این کتاب [- قرآن] را بر تو فرو فرستاد؛

1- . هود / 7 و ملک / 2
2- . بقره / 124
3- . محمد / 4
4- . نحل / 93 و فاطر / 8
5- . فصلت / 17
6- . آل عمران / 7

پاره ای از آن آیات محکم [- صریح و روشن] است، آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند]. اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند ...}. و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»(1) {پس بشارت ده به آن بندگان من که * به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان}. خداوند ما و شما را به آنچه خود دوست میدارد و میپسندد موفق بدارد و ما و شما را به کرامت و منزلت [در نزد خود] نزدیک فرماید و به آنچه که برای ما و شما خیر و پایدارتر است هدایت نماید، که او هر چه بخواهد میکند و حکیم و بخشنده و ارجمند است.

31. إحتجاج: داوود بن قبیصه(2)

نقل کرده، از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: از پدرم [امام موسی کاظم] علیه السلام سؤال شد که آیا [ممکن است بگوییم] خداوند جلوی چیزی که به آن امر کرده را گرفته و از چیزی که آن را خواسته نهی کرده است؟ و آیا [ممکن است بگوییم خداوند] بر [محقق شدن] چیزی که آن را نمیخواسته کمک کرده است؟ ایشان علیه السلام فرمودند: اما اینکه سؤال کردی آیا [ممکن است بگوییم] خداوند جلوی چیزی که به آن امر کرده را گرفته است، [در جواب باید گفت] ممکن نیست؛ اگر چنین چیزی ممکن بود، [میتوانستیم بگوییم] این خداوند بوده که جلو ابلیس را از سجده کردن بر آدم گرفته است، [در حالی که] اگر خداوند جلوی ابلیس را گرفته بود، او را معذور میداشت و او را لعنت نمیکرد. اما اینکه پرسیدی آیا [ممکن است بگوییم] خداوند از چیزی که آن را خواسته است نهی کرده، ممکن نیست؛ اگر چنین چیزی ممکن بود، [میتوانستیم بگوییم] هنگامی که خداوند آدم را از خوردن [میوه] آن درخت نهی کرد، از او خواست که از آن بخورد، و اگر خداوند خواسته بود که او از [میوه] آن درخت

1- . زمر / 17 و 18
2- . ظاهراً دارم بن قبیصه صحیح است.

بخورد، کودکان مکتبخانهها بر آدم خطاب نمیکردند که: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی»(1) {آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت}، و بر خداوند متعال روا نیست که به چیزی امر کند و چیز دیگری [که مخالف آن است] را بخواهد. اما این که سؤال کردی که آیا آیا [ممکن است بگوییم خداوند] بر [محقق شدن] چیزی که نخواسته کمک کرده است، [در جواب باید گفت:] چنین چیزی ممکن نیست؛ خداوند بزرگوارتر از آن است که کمک بر قتل پیامبران و کشتن حسین بن علی و فرزندان گرامیاش کند، چگونه بر [تحقق] چیزی که نمیخواهد یاری رساند و حال آنکه برای مخالفین خود جهنم را مهیا کرده و آنها را به سبب تکذیب طاعتش و ارتکاب به مخالفتش لعنت نموده است!؟ اگر ممکن بود که بر [تحقق] چیزی که نمیخواهد یاری رساند، [میتوانستیم بگوییم] این خداوند بوده که فرعون را بر کفرش یاری کرده و او را در این ادعا که من پروردگار جهانیان هستم کمک کرده است. آیا فکر میکنی خداوند از فرعون خواسته بود که ادعای ربوبیت کند!؟ کسی که چنین چیزی بگوید، باید توبه داده شود و اگر از این سخن خود توبه کرد [که هیچ]، و اگر نه باید گردنش زده شود.

32. إحتجاج: از امام هادی علیه السلام(2)

روایت شده که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: خداوند انسانها را آفرید و میدانست که کار هر یک از آنها به کجا کشیده میشود [و چه عاقبتی خواهند داشت]؛ آنها را امر و نهی کرد و به هر چه که امرشان کرد، برایشان راهی برای پیروی از آن قرار داد و از هر آنچه که نهی نمود، برایشان راه ترک آن را بازگذاشت. [با این حال] آنان جز به اذن او پیروی نکنند و جز به اذن او ترک نکنند، [ولی] خداوند هیچ یک از بندگانش را بر معصیتش مجبور نکرده است، بلکه آنان را با آزمونها آزموده است. چنانچه [خداوند] متعال فرموده است: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»(3) {تا

شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید}.

ص: 45

1- . طه / 121
2- . در مصدر امام حسن عسگری علیه السلام آمده است.
3- . هود / 7 و ملک / 2

توضیح: مقصود از اذن در این سخن امام علیه السلام که فرمودند: "آنان جز به اذن او پیروی نمیکنند و جز به اذن او ترک نکنند"، باز گذاشتن راه انتخاب و علم به چیزی است که آنان انتخاب میکنند.

33. إحتجاج: روایت شده که [روزی] ابوحنیفه به همراه عبدالله بن مسلم وارد مدینه شد؛ عبدالله به او گفت: ای ابوحنیفه! جعفر بن محمد که یکی از علمای خاندان محمد علیهم السلام میباشد در اینجا زندگی میکند، بیا نزد او برویم تا علمی از او بیاموزیم. آنها [به درب خانه ایشان] آمدند و دیدند گروهی از شیعیان ایشان [در جلوی خانه] منتظر خروج ایشان، و یا رفتن به حضور ایشان هستند. در همین اوان نوجوانی [از خانه] خارج شد و مردم از ابهتش برخاستند. ابوحنیفه گفت: ای إبن مسلم! این [جوان] چه کسی است؟ [عبدالله بن مسلم] گفت: این موسی، پسر ایشان است. ابوحنیفه گفت: به خدا قسم پیشانیش را در مقابل شیعیانش به خاک میرسانم. عبدالله گفت: درنگ کن! نمیتوانی این کار را کنی. ابوحنیفه گفت: به خدا قسم این کار را خواهم کرد. سپس روی به امام موسی علیه السلام کرد و گفت: ای جوان! اگر کسی در این شهر شما غریب باشد، برای قضای حاجت کجا باید برود؟ امام موسی علیه السلام فرمودند: پشت دیواری برود و دور از چشم دیگران باشد و از جویهای آب و زیر درختان میوهدار فاصله بگیرد و روی به قبله و پشت به آن نباشد، [با رعایت این شرایط] هر جا که خواست قضای حاجت کند. ابوحنیفه سپس گفت: ای جوان! [منشأ تحقق] معصیت از کیست؟ ای پیرمرد! از سه حال خارج نیست: یا از جانب خداوند است و بنده در آن نقشی ندارد؛ که در این صورت خداوند حکیم نمیتواند بندهاش را به سبب کاری که نکرده مؤاخذه کند. و یا هم از جانب بنده و هم از جانب خداوند [و به شراکت آن دو] است؛ که خداوند شریک قویتر [در انجام آن] میباشد و شریک بزرگتر نباید شریک کوچکتر را به سبب گناهش مؤاخذه کند. و یا از جانب بنده است و خداوند در آن نقشی ندارد، در این صورت اگر بخواهد، عفو میکند و اگر بخواهد، کیفر می کند. عبدالله نقل کرده: اباحنیفه [با

شنیدن این جواب] چنان ساکت شد که گویا سنگی در دهانش فرو رفته باشد. به او گفتم: نگفتم که به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله متعرض نشو!؟(1)

شاعری این بیان ایشان را این چنین به نظم درآورده است:

کارهایی که انجام میدهیم و به موجب آنها نکوهش میشویم، در هنگام انجام از سه حال خارج نیست:

یا خالق ما به تنهایی آنها را انجام میدهد؛ که در این حال در هنگام انجام آنها سرزنشی بر ما نخواهد بود.

یا خالق در انجام آنها با ما شریک است؛ که در این حال هر ملامتی که بر ما خواهد رفت، [دامن] او را نیز میگیرد.

و یا اینکه معبود من در ارتکاب آنها گناهی ندارد و انجام گناه، تنها از جانب گناهکار میباشد.

تفسیر قمی: اما رد کردن [اعتقاد] جبری مسلکان که گفتهاند ما هیچ کاری را به اختیار خود انجام نمیدهیم و [در اعمال خود] مجبور هستیم و این خداست که هنگامی که ما عملی را انجام میدهیم، آن عمل را برای ما ایجاد میکند و اینکه اعمال به بندگان منسوب میشوند، نسبتی مجازی است نه حقیقی. آنان تعدادی از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ که [حقیقت] معنایشان را نفهمیدهاند نیز بر اساس همین سخنان تأویل کردهاند؛ مانند آیه: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلّاٰ أَنْ يَشاءَ اللّٰهُ»(2)

{و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست} و آیه: «فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً»(3){پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند}، و آیات دیگری که تأویل

1- . کلینی این روایت را با اضافاتی در جواب سؤال اول نقل کرده است. به فروع کافی 1 : 6 مراجعه کنید.

2- . إنسان / 30 و تكوير / 29
3- . أنعام / 125

صحیح آن بر خلاف معنای ظاهری آن است. این سخن ایشان به باطل [و بیهوده] بودن پاداش و کیفر میانجامد. و هنگامی که از یک طرف این سخنان را میگویند و از آن سو به پاداش و کیفر نیز معترفند، [خواسته یا ناخواسته] خداوند را به ستم، و به این که او بندگان را بدون اینکه عملی انجام داده یا کاری کرده باشند عذاب میکند، نسبت دادهاند. خداوند بسیار بلندمرتبهتر از آن است که کسی را بدون اینکه کاری کرده باشد و بدون این که دلیل واضحی علیه او داشته باشد عذاب کند، و در تمام قرآن جملاتی در ردّ اعتقاد ایشان وجود دارد؛ خداوند تبارک وتعالی فرموده است: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ»(1) {خداوند

هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست}. این که خداوند عزّ و جلّ فرموده به سود اوست و به زیان اوست، در حقیقت یعنی به جهت فعل اوست. و این سخن خداوند متعال: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»(2) {پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید * و هر که هموزن ذره ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید}، و این سخنش: «كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»(3) {هر

کسی در گرو دستاورد خویش است}، و این سخنش: «ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ»(4) {این [کیفر] دستاوردهای پیشین شماست}، و این سخنش: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(5) {و اما ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم، و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند}، و این سخنش: «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ»(6) {ما راه را به او نشان دادیم}، یعنی ما راه خوب و راه بد را به او نشان دادیم، «إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(7) {خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس}، و این

1- . بقره / 286
2- . زلزال / 7 و 8
3- . مدثر / 38
4- . آل عمران / 182 و أنفال / 51
5- . فصلت / 17

6- . انسان / 3
7- . همان

سخنش: «وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَساكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كانُوا مُسْتَبْصِرِينَ * وَ قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ما كانُوا سابِقِينَ * فَكُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ»(1) {و

عاد و ثمود را [نیز هلاک نمودیم] قطعاً [فرجام آنان] از سراهایشان بر شما آشکار گردیده است و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه [در کار دنیا] بینا بودند * و قارون و فرعون و هامان را [هم هلاک کردیم] و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد و[لی آنها] در آن سرزمین سرکشی نمودند و [با این همه بر ما] پیشی نجستند * هر یک [از ایشان] را به [سبب] گناهش گرفتار [عذاب] کردیم }، و نفرمود به سبب فعل خودمان، «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(2) {از

آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار] آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می کردند }.

میگویم: مانند این سخن به صورت مفصلتری در کتاب القرآن، به نقل از تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد.

34. توحید: مفسِّر با سند خود از امام حسن عسگری علیه السلام روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمودند(3):

کسی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند، او را نشناخته و کسی که گناهان بندگانش را به او نسبت دهد، او را عادل ندانسته است ... روایت ادامه دارد.

1- . عنکبوت / 38 و 39 و 40
2- . همان / 40

3- . این عبارت به صورتی کاملاً روشن این سخن را از امام رضا علیه السلام میداند، در حالی که در مصدر واضح است که از فرمایشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

35. عیون أخبار الرضا: حمدان بن سلیمان نقل کرده، به امام رضا علیه السلام نامهای نوشتم و در آن از ایشان سؤال کردم آیا افعال بندگان مخلوق [خداوند] است یا نه؟ ایشان علیه السلام [در جواب] نوشتند: افعال بندگان از دو هزار سال قبل از آفرینش بندگان در علم خداوند عزّ و جلّ مقدر بوده است.

36. توحید، خصال، عیون أخبار الرضا: أبیأحمد غازی از امام رضا علیه السلام، و ایشان از طریق پدرانشان از امام حسین بن علی علیه السلام نقل نمودهاند: از پدرم علی بن أبیطالب علیه السلام شنیدم که میفرمودند: اعمال بر سه نوعاند: واجبات، فضائل[غیر واجب] و معاصی؛ واجبات به امر خداوند متعال و به رضایت و به قضا و به تقدیر و به مشیت و علم او هستند. فضائل به امر خدا نیستند، ولی به رضایت خداوند و به قضای خداوند و به قدر خداوند و به مشیت خدا و به علم خدایند. و معاصی به امر خدا نیستند، ولی به قضای خدا و به قدر خدا و به مشیت خدا و به علم او هستند و خداوند بر انجام آنها کیفر میکند.

[شیخ صدوق رحمه الله در] توحید و عیون أخبار الرضا [در ذیل این روایت گفته است]: نویسنده این کتاب میگوید: این که [حضرت فرمودند: ارتکاب] معاصی به قضای خداوند است، یعنی به نهی خداوند است؛ زیرا حکم خداوند عزّ و جلّ بر بندگان خود این است که از معاصی دوری کنند، و این که فرمودند به قدر خداوند است، یعنی خداوند به سرانجام معاصی و مقدار آنها علم دارد، و این که فرمودند به مشیت خداوند است، یعنی خداوند عزّ و جلّ خواسته است تا عصیانگر را فقط از طریق بازداشتن [قولی] و سخن و نهی و بیم از معاصی منع کند، نه از طریق جبر و بازداشتن با زور و منع از راه قدرت.(1)

37. معانی الأخبار، عیون أخبار الرضا: هروی نقل کرده، از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: افعال بندگان مخلوق [خداوند] است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای این که مخلوق هستند چیست؟ فرمودند: یعنی مقدر هستند.

1- . در توحید اینگونه آمده است: نویسنده این کتاب گوید: قضای خداوند عزّ و جلّ در معاصی همان حکم او، و مشیت او در معاصی همان نهیش از

آنها، و قدر او در آنها همان علمش به مقدار و سرانجام معاصی است.

38. عیون أخبار الرضا: فضل روایت کرده، در نوشتهای که امام رضا علیه السلام در مورد اسلام خالص برای مأمون نوشتند، آمده بود: خداوند تبارک و تعالی هیچ کسی را بیشتر از توانش مکلف نکرده است و افعال بندگان مخلوق خداوند هستند، [البته] با خلقی تقدیری، نه با خلقی تکوینی. و خداوند است که خالق همه چیزهاست. و ما قائل به جبر و تفویض نیستیم ... روایت ادامه دارد.

39. توحید: عبدالرحیم قصیر نقل کرده، نامهای برای امام صادق علیه السلام نوشتم و آن را به دست عبدالملک بن أعین دادم [تا به ایشان برساند. شرح نامه به این قرار بود]: فدایتان شوم! مردم در مورد مسائلی که [در این نامه] برایتان نوشتهام، با هم اختلاف دارند؛ اگر صلاح میبینید همه مسائلی که برایتان نوشتهام را توضیح دهید. فدایتان شوم! مردم در عراق در مورد معرفت [انسان به خداوند و ایمان به او] و انکار [و کفر به او] اختلاف دارند؛ فدایتان شوم! برایم بگویید که آیا آن دو [- معرفت و انکار]، مخلوق [خداوند و به دست او] هستند [یا در اختیار بندگان است که مؤمن یا کافر شوند]؟ همچنین در مورد قرآن نیز [همین] اختلاف [را] دارند؛ عدهای معتقدند قرآن کلام غیر مخلوق خداوند است و عدهای دیگر میگویند کلام مخلوق خداوند است. همچنین برایم بگویید آیا استطاعت [و قدرت و اختیار انجام افعال، مربوط به زمان] قبل از فعل است، یا در زمان انجام فعل؟ اصحاب ما در مورد این مسأله با هم اختلاف دارند و [بر درستی ادعای خود] روایاتی نقل میکنند. نیز برایم بفرمایید آیا خداوند تبارک و تعالی متصف به صورت و تخطیط میشود؟ خدا مرا فدایتان کند، اگر صلاح میبینید برایم بنویسید روش صحیح توحید چیست و آیا حرکات مخلوق [خداوند] هستند، یا مخلوق نیستند؟ و اینکه ایمان صحیح چیست؟ ایشان - که درود خدا بر ایشان باد، نامهای نوشتند و آن را به دست عبدالملک بن أعین دادند [تا به من برساند. شرح نامه به این قرار بود]: سؤال کرده بودی که معرفت چیست؛ خداوند تو را رحمت کند! بدان که معرفت [و ایمان] کار خداوند عزّ و جلّ در قلب است و مخلوق [او] است، و انکار [و کفر] نیز کار خداوند در قلب است و مخلوق [او] است، و بندگان را در آن دو نقشی نیست، ولی آنان در مورد [انتخاب یکی از] آن دو اختیار دارند و به دست خودشان است؛ [عدهای] به سبب اشتهایی که

به ایمان دارند معرفت را اختیار میکنند و مؤمن و خداشناس میشوند، و [عدهای دیگر] به سبب اشتهایی که به کفر دارند انکار را اختیار کرده و کافر و منکر گمراه میشوند، و اینها به واسطه توفیق دادن خداوند به گروه اول و یاری نکردنش به آنهایی که رهایشان کرده میباشد، بنابراین خداوند آنان را به سبب اختیار و دستاوردشان کیفر میکند و پاداش میبخشد. خداوند تو را رحمت کند! از قرآن و اختلافی که در مورد آن بین مردم شما وجود دارد پرسیدی؛ قرآن، کلام خداوند و [موجودی] حادث و غیر مخلوق است و اینگونه نیست که به همراه خداوند متعال غیر ازلی بوده باشد، خداوند بسیار بلندمرتبهتر از آن است. خداوند عزّ و جلّ بود، در حالیکه هنوز هیچ چیزی شناخته و ناشناختهای جز خداوند موجود نبود، خداوند عزّ و جلّ بود، در حالیکه هنوز هیچ متکلم و ارادهکننده و جنبنده و فاعلی وجود نداشت. پروردگارمان شکوهمند و دستنیافتنی است و هر یک از این صفات بعد از این که فعل [مربوط به آن] از خداوند صادر شده، به وجود آمدهاند. پروردگارمان شکوهمند و دستنیافتنی است و قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست و اخبار پیشینیان و پسینیان شما در آن وجود دارد و از جانب خداوند بر محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. خداوند تو را رحمت کند! از استطاعت در کارها پرسیدی، خداوند عزّ و جلّ بنده را آفرید و برایش وسیله [انجام کارها] و تندرستی مهیّا نمود، که این همان نیرویی است که عبد به کمک آن حرکت میکند و قادر بر انجام کاری میشود. و هر کسی که [برای انجام کاری] حرکت میکند، [در مرحله قبلش] انجام آن کار را خواسته است، خواستن [و اراده کردن] صفتی است که به همراه شهوت [و میل] است که خداوند عزّ و جلّ آن را [- شهوت را] به صورت مرکب [با عقل] در وجود انسان آفریده است. هنگامی که شهوت [و میل] انسان [برای رسیدن به چیزی] به حرکت درمیآید، انسان به آن چیز رغبت پیدا میکند و آن را میخواهد، و به همین جهت است که گفته میشود انسان دارای اراده است. هنگامی که اراده [انجام] کاری کند و آن را انجام دهد، [این کار او] همراه با استطاعت و حرکت خواهد بود، و به همین جهت است که گفته میشود بنده مستطیع و متحرک است. هنگامی که انسان دارای وسیله [انجام کار] باشد و نیرو و تندرستی،

که افعال و حرکات انسان به کمک آن دو است را داشته باشد و با این حال ساکن باشد و اراده انجام آن کار را نداشته باشد، این سکون او به سبب سکون شهوت [و تمایل او به آن کار] است و در این حال گفته میشود او ساکن است و متصف به سکون میشود. هنگامی که انسان اشتها [و رغبت] پیدا کرد و شهوت موجود در او به حرکت در آمد، به آن فعل رغبت پیدا میکند و به کمک نیرویی که در وجودش قرار داده شده به حرکت در میآید و وسایلی که فعل را به وسیله آنها انجام میدهد را به کار میبندد، و به این ترتیب زمانی که حرکت کند و آن کار را انجام دهد، صدور فعل از جانب او میباشد، و به همین جهت است که گفته شده است که انسان فاعل و متحرک و به دست آورنده و مستطیع است. آیا نمیبینی که تمام این صفات، صفاتی هستند که انسان متصف به آنها میشود !؟ خداوند تو را رحمت کند ! از توحید و نظریاتی که اطرافیان تو در مورد آن دارند سؤال کردی؛ بلندمرتبه است خداوندی که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»(1) {چیزی

مانند او نیست و اوست شنوای بینا}، خداوند بلندمرتبهتر از آنی است که توصیف کنندگان وصفش میکنند، آنانی که خداوند تبارک و تعالی را به مخلوقاتش تشبیه کردهاند، بر خداوند عزّ و جلّ افترا بستهاند. خدا رحمتت کند ! بدان که روش صحیح توحید همان است که قرآن درباره صفات خداوند عزّ و جلّ بیان داشته است؛ بطلان و تشبیه را از خداوند نفی کن، [که] نفی و تشبیه در او راه ندارد، او خداوند عزّ و جلّ است و برقرار و موجود میباشد. او بلندمرتبهتر از چیزی است که وصفکنندگان [در موردش] وصف میکنند، و [در مورد شناخت خداوند] پایت را از قرآن فراتر مگذار که [اگر اینچنین کنی،] بعد از روشنگری قرآن گمراه شدهای. خدا رحمتت کند ! از ایمان پرسیدی؛ ایمان [سه مرتبه دارد:] اقرار زبانی و اعتقاد قلبی و عمل کردن با اعضای بدن؛ بنابراین هر مرتبه از ایمان متوقف بر مرتبه قبل است، گاهی بندهای مسلمان است، ولی هنوز مؤمن نشده است و تا مسلمان نشود نمیتواند مؤمن گردد. اسلام قبل از ایمان است و ایمان شامل اسلام نیز میشود. اگر بنده معصیت کبیره یا

1- . شوری / 11

صغیرهای که خداوند عزّ و جلّ از آن نهی نموده را انجام دهد، از ایمان خارج میشود و دیگر نمیتوان او را مؤمن دانست، اما او همچنان مسلمان است. [حال] اگر توبه کند و استغفار نماید، به [مرحله] ایمان باز خواهد گشت و اینگونه نیست که انجام یک معصیت [کار] او را به کفر و انکار [خداوند] و مباح شمرده شدن جانش بکشاند. [ولی] اگر در به حلال [خداوند]، حرام بگوید و به حرام [خداوند]، حلال بگوید، با این سخن از ایمان و اسلام خارج و در کفر [داخل] میشود، و مانند مردی میماند که داخل در [محدوده] حرم [امن] الهی شده و سپس وارد کعبه گشته و در آن قضای حاجت کرده است و سپس از کعبه و حرم خارج شده است. گردن چنین شخصی باید زده شود و روانه دوزخ خواهد شد.

صدوق رحمه الله گفته است: گویا مقصود از این حدیث، سخن از قرآن است که در آن آمده، و معنای اینکه [فرمودند] قرآن مخلوق نیست این است که قرآن [از جانب بشر بر خداوند] دروغ بسته نشده است، و منظور این نیست که قرآن غیر محدث است؛ زیرا [حضرت بلافاصله] فرمودهاند: قرآن [موجودی] حادث [، به معنای از پیشنبوده،] و غیر مخلوق است و اینگونه نیست که به همراه خداوند متعال غیر ازلی بوده باشد.

توضیحات: این سخن ایشان علیه السلام [که فرمودند]: "معرفت کار خداوند عزّ و جلّ ... است" یعنی اصل و نهایت معرفت، گذشته از اینکه انسان نیز لازم است در پی کسب معرفت و تفکر رود، از جانب خداوند متعال است و الهام بخش [حقیقی] معارف، پروردگار متعال است و البته تفکر و اندیشه و طلب معرفت بندگان نیز [به عنوان مقدمه، در دستیابی به معرفت] دخالت دارد و آنان به جهت انجام و ترک این مقدمات است که پاداش و کیفر داده میشوند. یا اینکه معنا[ی این فرمایش ایشان] این است که [دستیابی به] معرفت جز از جانب خداوند ممکن نیست؛ [حال خداوند] یا از طریق الهام معرفت در دلهای بندگان [این کار را میکند]، و یا به وسیله روشنگریهای پیامبران و حجتهایش علیهم السلام، و خداوند بندگانش را پیش از رسیدن به معرفت به قبول ظاهری و اقرار به آن روشنگریها مکلف نموده، تا ایشان به جهت تعصبات و عنادها و پیروی از اهل فساد از رسیدن به معرفت

حقیقی باز نمانند، و این است مقصود از اختیاری که بندگان در دستاوردشان [برای رسیدن به معرفت] دارند.

امام علیه السلام سپس بیان کردهاند توفیق و یا یاری نکردن خداوند نیز [در دستیابی به معرفت راستین] در دستاورد آنان [برای رسیدن به معرفت] نقش دارد، چنانچه تحقیق در این باره بزودی خواهد آمد. شاید علت اینکه ایشان به طور مطلق [و صریح] مسأله مخلوق بودن قرآن را نفرمودهاند این باشد که ایشان در تقیه و ناچار از مماشات با اهل تسنن بودهاند، یا اینکه [بیان صریح این مسأله] موجب خطور معنایی میشده است که کافران از آن کلمه در نظر داشتهاند و مطابق نقل قرآن میگفتند: «إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ»(1) {این

[ادعا] جز دروغ بافی نیست}، چنانچه صدوق نیز به آن اشاره کرده است. این سخن ایشان [که فرمودند]: "هیچ چیزی شناخته و ناشناختهای جز خداوند موجود نبود"، یعنی موجودی همراه خداوند نبود که خلایق آن را بشناسند یا نشناسند.

40. توحید: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام سؤالی در مورد استطاعت نمودم؛ ایشان فرمودند: [قائل شدن به] استطاعت از سخنان من و سخنان پدرانم نیست.

صدوق رحمه الله گفته است: مقصود حضرت این است که قائل شدن به اینکه خداوند عزّ و جلّ مستطیع است، مانند سخنی که همعصرهای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفتند: «هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ»(2) {آیا

پروردگارت می تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد؟}، از سخنان من و سخنان پدران من نیست.

توضیح: شاید علت اینکه ایشان به کار بردن کلمه استطاعت در مورد خداوند را منع کردهاند این باشد که [کلمه] استطاعت، از ماده طاعت و بر وزن استفعال است و به کار بردن در مورد خداوند متعال شایسته نیست. یا اینکه استطاعت در مورد

1- . ص / 7
2- . مائده / 112

قدرتی به کار میرود که به کار بستن آن نیاز به وجود آلات و ادوات خود را دارد و خداوند متعال منزه از این [نوع قدرت] است. تحقیق در معنای این روایت به زودی خواهد آمد.

41. توحید: محمد بن علی حلبی نقل کرده که امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ»(1) {در حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند} فرمودند: آنها توانا بودند و میتوانستند اوامری که به آنها شده بود را انجام دهند و آنچه که از آن نهی شده بودند را ترک کنند، و با همان [توانایی] آزموده شدند. [راوی نقل کرده] همچنین از ایشان سؤال کردم مردی که از دنیا رفته و [از خود] هزار درهم به جای گذاشته و تا هنگام مرگ نیز حج انجام نداده، آیا بر انجام حج مستطیع بوده است؟ ایشان فرمودند: آری، او با همان مال و سلامتی خود، مستطیع شده است.

توضیح: در بعضی از نسخهها "عنه" در جمله "إستغنی عنه بماله و صحته" وجود ندارد، که همین صحیحتر به نظر میرسد. در فرض وجود "عنه"، محتمل است که حرف "عن" در آن به معنای "لام" باشد، چنانچه در مورد این سخن خداوند متعال: «إِلّا عَنْ مَوْعِدَهٍ»(2) {جز

برای وعده ای که به او داده بود} نیز گفته شده [که "عن" در آن به معنای لام] است. و محتمل است استغنا در اینجا به معنای ترک و حرف "باء" در "بماله" به معنای "مع" باشد و معنای جمله اینگونه شود: با وجود مال و سلامتی آن را ترک کرده است.

42. توحید: زراره نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ»(3) {و

به سجده فرا خوانده شوند و

1- . قلم / 43
2- . توبه / 114
3- . قلم / 42

در خود توانایی نیابند} فرمودند: نسل آنها مانند شاخهای گاو(1)

شدند، «وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ»(2) {در

حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند} و سالم بودند توانا بودند.

43. توحید: صباح حذاء نقل کرده، در حضور امام باقر علیه السلام بودم که زراره از ایشان سؤال کرد: آیا نظر شما در مورد چیزهایی که خداوند در کتابش بر ما واجب کرده، یا ما را از آن نهی کرده این است که خداوند ما را بر انجام واجبات یا ترک منهیات توانا قرار داده است؟ ایشان فرمودند: آری.

44. توحید: عبدالله بن أزدی از عمویش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام از استطاعت سؤال کردم. ایشان فرمودند: [مردم] چنین کردهاند. [؟] عرض کردم: آری، معتقد شدند که استطاعت فقط در زمان انجام فعل و اراده در هنگام انجام آن(3)

وجود دارد و قبل از آن استطاعتی در کار نیست. ایشان فرمودند: شرک ورزیدهاند.

توضیح: "چنین کردهاند" یعنی آنان پس از اینکه سایر ضروریات دین را نفی کردند، استطاعت را نیز نفی نمودند. یا معنا این است که آنان کارها را به اختیار خود انجام دادهاند؛ پس چگونه توانا [بر انجام کارها] نیستند؟

46. توحید: معلی بن خنیس نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ»(4) {در

حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند} چیست؟ ایشان فرمودند: [یعنی] آنها میتوانستند [سجده کنند].

46. توحید: بزنطی به واسطه یکی از اصحاب روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: بنده در همه افعال و حرکات خود، از جانب خداوند عزّ و جلّ

1- . شاخ گاو کنایه از فتنه و آزمون است؛ فتنه را از این جهت که رهایی از آن سخت و دشوار است، به شاخ گاو که شکستن آن سخت است تشبیه کرده‌اند. (مترجم)

2- . قلم / 43

3- . در توحید چاپی اینگونه آمده است: استطاعت فقط در همان زمان انجام فعل و در حال انجام آن وجود دارد.

4- . قلم / 43

استطاعت [و توانایی] دارد. خداوند عزّ و جلّ نیز تنها بعد از استطاعت است که بندگان را [مأمور به] تکلیف میکند و بنده بدون استطاعت بر انجام کار، مکلف به آن نمیشود.

47. توحید: سهل مصیصی نیز مانند این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

48. توحید: إبن أبیعمیر از یکی از اصحاب نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: بنده در همه کارهایی که میکند، مستطیع است و گاهی با اینکه مستطیع است، کاری را انجام نمیدهد. او همیشه هر کاری که کند، به همراه استطاعت خواهد بود.

49. توحید: احمد بن محمد بن برقی نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ»(1) {و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد که اگر می توانستیم، حتما با شما بیرون می آمدیم، [با سوگند دروغ] خود را به هلاکت می کشانند، و خدا می داند که آنان سخت دروغگویند} فرمودند: خداوند [با این آیه،] سخن آنان که [گفتند:] اگر میتوانستیم، با شما بیرون میآمدیم را تکذیب کرد؛ زیرا آنان میتوانستند بیرون روند.

50. توحید: عبدالأعلی بن أعین نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ»(2) {اگر

مالی در دسترس و سفری [آسان و] کوتاه بود، قطعا از پی تو می آمدند. ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور می نماید و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد که اگر می توانستیم حتما با شما بیرون می آمدیم، [با سوگند دروغ] خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که آنان سخت دروغگویند} فرمودند:

1- . توبه / 42

2- . همان

آنان میتوانستند بیرون روند. در علم خداوند مقرر بود که اگر مالی در دسترس و سفری [آسان و] کوتاه بود، آن را انجام بدهند.

51. محمد حلبی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: بندگان فقط بر کارهایی که در حد توانشان است امر شدهاند، و هر چیزی که مردم به انجام آن امر شدهاند در توانشان میباشد، و کارهایی که در توانشان نیست از [عهده] ایشان برداشته است. ولی خیری در مردم نیست.

52. توحید: حمزهٔ بن حمران نقل کرده، از امام صادق علیه السلام در مورد مسأله استطاعت سؤال کردم؛ ایشان جوابی ندادند. بار دیگر به حضور ایشان رسیدم و عرض کردم: خداوند خیرتان دهد! در درون من، ابهامی درباره این مسأله وجود دارد که جز با شنیدن جواب از شما از وجودم خارج نمیشود. ایشان فرمودند: ابهامی که در وجود توست، زیانی به تو نخواهد رساند. عرض کردم: خداوند خیرتان دهد! من معتقدم که خداوند عزّ و جلّ بندگان را جز به اندازه توان و طاقتشان تکلیف نمیکند و بندگان نیز هیچ کاری را جز به اراده و مشیت و قضا و قدر خداوند انجام نمیدهند؛ ایشان فرمودند: این همان دین خداوند است که من و پدرانم بر آن هستیم. أو کما قال.

توضیح: صدوق رحمه الله گفته است: مشیت و اراده خداوند در طاعات همان امر به آنهاست و در معاصی همان نهی از آنها و منع از انجام آنها به طریق بازداشتن و بر حذر داشتن است.

53. توحید: حمزهٔ بن حمران نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما در میان خود [استدلالی] کلامی داریم؛ ایشان فرمودند: آن را عرضه کن؛ عرض کردم: ما معتقدیم که خداوند عزّ و جلّ بندگان را امر و نهی کرده و با تقدیر و اراده خود، [زمان] مرگها و آثار [و بقایای] هر یک از آنان را مکتوب کرده است و آنان را به اندازهای که بتوانند اوامر و نواهی او را انجام دهند، توانایی بر اطاعت خود داده است؛ اگر آنان او را اطاعت نکنند، به سبب استطاعت و نیرویی که بر اطاعت خداوند در وجودشان بوده است، بازخواست خواهند شد. امام علیه السلام فرمودند: اگر فقط همین باشد، درست است.

54. توحید: إبن أسباط نقل کرده، از امام رضا علیه السلام در مورد استطاعت پرسیدم؛ ایشان فرمودند: بنده با داشتن [این] چهار شرط مستطیع میباشد: راه [انجام دادن عمل] برایش باز باشد، صحت جسمانی داشته باشد، اعضایش سالم باشند، سببی از جانب خداوند عزّ و جلّ برای [انجام] آن [عمل] داشته باشد. عرض کردم: فدایتان شوم! [این شروط را] برایم توضیح دهید. ایشان فرمودند: گاهی میشود که راه برای بنده باز و جسمش صحیح و اعضایش سالم است و میخواهد زنا کند، ولی [برای این کار] زنی پیدا نمیکند. بعد که زنی مییابد، یا از این کار خودداری میکند، چنانچه یوسف علیه السلام خودداری نمود، و یا به خواسته خود تن میدهد و زنا میکند و زانی میشود. بنابراین او [در حالتی که از این کار خودداری کرده،] به زور اطاعت نکرده و [در حالتی که این کار را انجام داده،] با معصیت خود بر [خداوند] غلبه نکرده است.

توضیح: سبب از جانب خداوند، همان حفظ [خداوند] یا رها کردن او میباشد.

55. توحید: اسماعیل بن جابر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ خلایق را آفرید و میدانست که سرانجام [هر یک از] آنها چه میشود و آنان را امر و نهی نمود؛ هر آنچه که به آنان امر کرد، راه انجامش را برایشان باز نگه داشت و هر آنچه که ایشان را از آن نهی کرد، راه ترک آن را برایشان باز نمود. آنان نیز جز با اذن خداوند عزّ و جلّ انجام نمیدهند و [جز به اذن او] ترک نمیکنند.

صدوق رحمه الله گفته است: منظور از اذن خداوند، علم اوست.(1)

56. محمد طیار نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره [معنای] این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ»(2) {در

حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند} پرسیدم؛ ایشان

1- . در سه نسخه چاپ شده توحید، این جمله وجود ندارد، شاید علامه مجلسی چنین برداشت کردهاند که جمله "یعنی بعلمه" از صدوق رحمه الله است.
2- . قلم / 43

فرمودند: [یعنی] آنان توانا بودند و میتوانستند آنچه که به آن امر شده بودند را انجام دهند و آنچه که از آن نهی شده بودند را ترک کنند و با همین [استطاعت] آزموده شدند. سپس فرمودند: خداوند در همه کارهایی که به آنها امر کرده یا از آنها نهی کرده است، آزمون و قضایی دارد.

محاسن نیز مانند این روایت را از محمد حلبی نقل کرده است.(1)

57. توحید: هشام بن سالم روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند زحمت هیچ کاری را بر بندگان تکلیف نکرده و آنان را از چیزی نهی ننموده، جز اینکه [ابتدا توان و] استطاعت [انجام و ترک] آن را برایشان قرار داده و سپس آنان را امر و نهی کرده است. بنده هر کاری که انجام دهد یا ترک کند، قبل از امر و نهی و قبل از انجام و ترک و قبل از خودداری و اقدام، استطاعت و توان انجام دادن یا ندادن آن را دارد.

58. توحید: سلیمان بن خالد نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: عبد هیچ خودداری و اقدامی نکند، جز اینکه پیش از خودداری و اقدامش، استطاعت بر هر یک از آن دو را داراست.

59. توحید: أبیبصیر نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام در جمع عدهای که مشغول بحث درباره افعال و حرکات [بندگان] بودند، میفرمودند: استطاعت [در مرحله] قبل از عمل، [موجود] است، خداوند عزّ و جلّ به هیچ خودداری و اقدامی امر نکرده، جز اینکه بنده [در مرحله قبل] بر آن مستطیع بوده است.

60. توحید: یکی از اصحاب نقل کرده، شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من اقوامی قَدَری مسلک دارم که معتقدند ما میتوانیم فلان کار و فلان کار را انجام دهیم و میتوانیم انجام ندهیم، امام صادق علیه السلام فرمودند: به او بگو آیا میتوانی چیزهایی که از آنها بدت میآید را به یاد نیاوری و چیزهایی که

1- . در محاسن اینگونه آمده است: و از همین روی آزموده شدند. و فرمودند: بنده در کارهایی که خداوند او را به آن امر کرده یا از آن نهی

کرده، هر کار و حرکتی که بکند، خداوند در آن کار و حرکت، آزمون و قضایی دارد.

دوست میداری را فراموش نکنی؟ اگر گفت نه، دست از اعتقاد خود کشیده و اگر گفت آری، هیچگاه با او سخن نگو که ادعای ربوبیبت کرده است.

61. توحید: علی بن یقطین از امام کاظم علیه السلام نقل کرده، روزی امیرالمؤمنین علیه السلام، از کنار عدهای در کوفه گذر میکردند که در حال بحث درباره قَدَر بودند. ایشان به کسی که تکلم میکرد فرمودند: آیا به واسطه خداوند [بر انجام کارها] استطاعت داری، یا به همراه او، و یا بدون واسطه او استطاعت داری؟ او نتوانست جوابی به ایشان دهد. اگر پنداری که به واسطه خداوند اسطاعت داری، پس چیزی از کار در اختیار تو نیست. و اگر پنداری که به همراه خداوند میتوانی، چنین پنداشتهای که با خداوند در مالکیتش شریک هستی. و اگر پنداری که بدون وساطت خداوند مستطیع هستی، ادعای ربوبیت کردهای و ربوبیت را از خداوند متعال نفی کردهای. او عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! نه، به واسطه خداوند استطاعت دارم. ایشان فرمودند: اگر چیزی غیر از این میگفتی، گردنت را میزدم.

توضیح: شاید منظور حضرت علیه السلام از این که فرمودند "اگر پنداری که به واسطه خداوند اسطاعت داری"، این بوده که خداوند او را بر انجام کار مجبور کند. و به همین جهت [به دنبال آن] فرمودهاند که پس چیزی از کار در اختیار تو نیست، و هنگامی که متکلم هر سه صورت را نفی کرده و گفته به سبب خداوند استطاعت دارم، ایشان چون متوجه شدهاند که منظور او این بوده که من به واسطه اسباب و وسایلی که خداوند در اختیار من قرار داده مستطیع هستم، و از همین رو حضرت علیه السلام کلام او را رد نکردند و [این جواب را] از او قبول کردند. و احتمال بعیدی وجود دارد که او همان صورت اول را [به عنوان جواب] انتخاب کرده باشد و این سخن حضرت علیه السلام که فرمودند پس چیزی از کار در اختیار تو نیست، یعنی تو در انجام کارها مستقل نیستی، طوری که قادر باشی تمام مقدماتی که کار بر آنها متوقف است را فراهم آوری، و حاصل اینکه چون آن شخص قدری و تفویضی بوده، حضرت علیه السلام [به او] فرمودهاند که اگر این صورت را بپذیری، [از سویی] در واقع به نادرستی این اعتقادت که میگویی بنده در کارهایش استقلال دارد اقرار کردهای، و [از سوی دیگر] تو راهی جز انتخاب این صورت نداری.

62. عیون أخبار الرضا، توحید: هروی نقل کرده، مأمون از امام رضا علیه السلام در مورد [تفسیر] این سخن خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً»(1) {[به] همان کسانی که چشمان [بصیرت]شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن [حق] نداشتند} پرسید؛ پرده چشم مانع از یاد [خداوند] نمیشود و به یاد خداوند بودن چیزی نیست که با چشم دیده شود، خداوند [در این آیه] کافرین به ولایت علی بن أبیطالب را به کورها تشبیه کرده، از آن روی که سخن [و وصیت] پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ایشان بر آنان سنگین آمد و نتوانستند آن را اطاعت کنند. مأمون گفت: خداوند [گره] از [مشکلات] شما گشوده کند که [گره] از [مشکلات] من گشودید.

63. تحف العقول: حسن بصری نامهای به امام حسن عسگری علیه السلام به این مضمون نوشت: شما ای بنیهاشم که چون کشتیهای رونده در دل دریاهای عمیق هستید و نشانهای نورانی و سرشناس میباشید و [یا] مانند کشتی نوح هستید که مؤمنان بر آن سوار میشوند و مسلمانان [با آمدن] در آن نجات مییابند؛ ای فرزند رسول خدا! وقتی در مسأله قَدَر اختلاف یافتیم و در مورد استطاعت متحیر شدیم، برایتان نامهای نوشتم؛ ما را از نظر خود و پدرانتان علیهم السلام آگاه بنمایید که علم شما از علم خداوند است و شما گواهان بر مردمان و خداوند گواه بر شماست، «ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(2) {فرزندانی

که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست}. امام حسن عسگری علیه السلام [در جواب] نوشتند: بسم الله الرحمن الرحیم. نامه تو به دستم رسید. اگر از حیرت خود و اطرافیانت سخنی نگفته بودی، جواب تو را نمیدادم. [بدان که] کسی که به تقدیر، چه خوب و چه بد آن، و این [مسأله] که خدا به تقدیرات علم دارد ایمان نداشته باشد، کفر ورزیده است و هر که معصیتها[ی خود را] به عهده خدا بیاندازد، [بر او] ستم کرده است؛ خداوند به زور اطاعت نگردد و مغلوبانه معصیت نشود و

1- . کهف / 101
2- . آل عمران / 34

بندگان را به حال و اختیار خود وا نگذارد، بلکه اوست که مالک [حقیقی] آنچه به اختیارشان در آورده و قادر [حقیقی] بر آنچه آنان را بر آن قادر کرده میباشد. او آنان را امر کرد تا [خود] اختیار کنند و نهی نمود تا بر حذر باشند؛ اگر به طاعت گردن نهند، مانعی بر سر راه اطاعتشان نیابند و اگر به معصیت تن دهند و خدا بخواهد بر ایشان منت گذارد و بین آنان و معصیت مانع شود، این کار را میکند و اگر چنین نکند، او آنها را مجبور به معصیت نکرده است و اینگونه نیست که آنان بر خلاف میل خود ناچار از معصیت شده باشند، بلکه خداوند بر آنان منت گذاشت و بصیرت بخشید و معرفت داد و بر حذرشان داشت و امرشان کرد و نهیشان نمود، ولی در وجودشان اطاعت از اوامر را نیافرید که مانند ملائکه باشند، و [از سوی دیگر نیز] آنان را مجبور بر انجام آنچه از آن نهی نموده بود نکرد، «فَلِلّٰهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ»(1) {برهان

رسا ویژه خداست و اگر [خدا] می خواست، قطعاً همه شما را هدایت می کرد} «وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی»(2) {و

بر هر کس که از هدایت پیروی کند درود باد}.

مؤلف گوید: این روایت با سند دیگری و به صورت مفصلتری در کتاب إحتجاجات خواهد آمد.

64. محاسن: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند گرامیتر از آن است که مردمان را به چیزی که طاقت آن را ندارند تکلیف کند، و خداوند پیروزمندتر از آن است که در [سیطره] سلطنتش اتفاقی بیفتد که او آن را نخواسته است.

65. محاسن: حمزهٔ بن مهران نقل کرده، به ایشان عرض کردم: ما معتقدیم خداوند بندگان را تنها به اندازه نیرویی که به آنان داده تکلیف کرده است و هر تکلیفی که طاقت آن را نداشته باشند، از دوش آنها برداشته شده است، و جز به خواست او اتفاقی نمیافتد و این خداوند است که قضا مینماید و تقدیر میکند و

1- . أنعام / 149

2- . طه / 47

اراده دارد. ایشان فرمودند: به خدا قسم دین [و اعتقاد] من و پدران من نیز همین است.

66. محاسن: هشام بن سالم روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بندگان را جز به اندازه طاقتشان تکلیف نمیکند؛ خداوند آنها را در هر شبانهروز فقط به پنج نماز تکلیف کرده و از هر دویست درهم به پنج درهم مکلف نموده و در سال فقط روزه ماه رمضان را بر آنان تکلیف نموده و فقط یک حج را بر آنان تکلیف کرده است، در حالی که آنان طاقت بیش از اینها را نیز دارند، ولی خداوند آنها را به کمتر از حد طاقتشان و مانند اینها تکلیف کرده است.

67. محاسن: عبدالرحیم قصیر نقل کرده، در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که حفص أعور از ایشان سؤال کرد: خداوند مرا فدایتان گرداند! این سخن خداوند: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً»(1) {و

برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد} [را برایم توضیح دهید]؛ ایشان فرمودند: مقصود داشتن نیرو یا توانمندی مالی است. [حفص] عرض کرد: آیا اگر توانمند باشند، از آنهایی که میتوانند به سوی آن [- خانه خدا] راه یابند محسوب میشوند؟ فرمودند: آری. [حفص] به ایشان عرض کرد: إبن سیابۀ برایمان از امام باقر علیه السلام نقل کرده که ایشان همیشه میفرمودند [نام] حاجیانی که مشرف میشوند نوشته میشود؛ ایشان سخن او را قطع کردند و فرمودند: پدرم همیشه میفرمودند: [نام] آنان در شبی که خداوند [در موردش] فرموده است: «فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»(2) {در

آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد}، نوشته میشود. [حفص] عرض کرد: اگر در آن شب نوشته نشود، آیا میتواند به حج برود؟ ایشان فرمودند: نه، پناه بر خدا! حفص به سخن در آمد و گفت: من با شما هیچ مخالفتی ندارم، همینطور است.

1- . آل عمران / 97
2- . دخان / 4

68. فقه الرضا: مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا من بر تکالیفی که به آنها مکلف شده‌ام استطاعت ندارم؟ امام علیه السلام به او فرمودند: از نظر تو استطاعت چیست؟ او عرض کرد: نیروی بر [انجام] عمل. امام علیه السلام به او فرمودند: اگر معونه [عمل] به تو عطا شود، نیرو نیز به تو عطا شده است. عرض کرد: معونه چیست؟ فرمودند: توفیق [بر انجام عمل]. عرض کرد: توفیق برای چیست؟ ایشان فرمودند: اگر توفیق داشته باشی، عمل می‌کنی، گاهی شخص کافر بیش از تو نیرو دارد، ولی به او توفیق داده نمی‌شود و به همین سبب عمل نمی‌کند. سپس امام علیه السلام فرمودند: به من بگو چه کسی نیرو را در وجود تو آفرید؟ مرد عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی. عالم فرمودند: آیا بدون کمک خداوند تبارک و تعالی می‌توانی با آن نیرو ضرری را از خودت دور سازی و به خود سودی رسانی؟ مرد عرض کرد: نه. ایشان فرمودند: پس چرا عملی که قدرتی بر آن نداری را به خود نسبت می‌دهی؟ سپس فرمودند: به سخن بنده صالح(1)

بیندیش که گفت: توفیق من جز به [یاری] خدا نیست.

69. فقه الرضا: مردی از امام رضا علیه السلام سؤالی درباره استطاعت [بندگان در اعمال] پرسید؛ ایشان فرمودند: آیا می‌توانی چیزی که وجود ندارد را انجام دهی؟ [مرد] عرض کرد: نه. ایشان فرمودند: آیا می‌توانی چیزی که وجود یافته است را ترک کنی؟ عرض کرد: نه. ایشان فرمودند: پس در چه چیزهایی توانا هستی؟ مرد عرض کرد: نمی‌دانم. عالم علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ خلایق را آفرید و وسایل انجام کارها را در وجود آنان قرار داد، ولی [امور را] به آنان تفویض نکرد، بنابراین آنان در زمان انجام کار و به همراه آن مستطیع هستند. مرد به ایشان عرض کرد: پس بندگان مجبورند؟ ایشان فرمودند: اگر مجبور بودند، [بر انجام اعمال خود] عذر داشتند. مرد عرض کرد: پس کار را به آنان تفویض کرده

1- . مقصود حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام است که گفت: «إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِی إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» {من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم}. هود / 88

است؟ ایشان فرمودند: خیر. مرد عرض کرد؟ پس چه؟ عالم علیه السلام فرمودند: خداوند کار آنها را میداند و وسیله انجام کار را در [اختیار] آنان قرار میدهد؛ پس وقتی کار را انجام میدهند، مستطیع هستند.

توضیحات: مطلبی که در این روایت آمده است که استطاعت [در زمان عمل است و] قبل از عمل نیست، موافق با روایاتی است که کلینی در اینباره آورده است و چند وجه در آن محتمل است: وجه اول تقیه است، زیرا این مطلب موافق با سخن اشاعره است که قائل بودند که قدرت و نیروی بنده همزمان با فعل و بیتأثیر در آن است، و همچنین مخالف با مضمون بسیاری از روایات است که دلالت میکنند استطاعت مقدم بر عمل است و کسی که چنین اعتقادی نداشته باشد مشرک است.

دوم اینکه مقصود از استطاعت در مانند این روایات، مستقل بودن [بنده] در عمل است، به گونهای که مانعی بر سر راه او نباشد، و این[گونه استقلال] فقط در هنگام عمل است، زیرا ممکن است خداوند با معدوم کردن عمل یا زائل کردن عقل بنده، یا وسیله دیگری که انجام یافتن عمل نیازمند به آن است، آن را قبل از عمل از بنده سلب کند.

سوم اینکه معنایش این باشد که استطاعت [بنده] در زمان انجام عمل ظاهر میشود و او میداند که قبل از عمل نیز با اذنی که خداوند در انجام عمل به او داده بود مستطیع بوده است. چنانچه در بعضی روایات آمده است که بعد از قضا[ی الهی]، بدائی در کار نیست. احتمال اول قویتر است.

در مجالس مفید از عیسی بن عمر نقل شده، ذوالرمۀ شاعر معتقد به نفی اعمال [از بندگان در] بود و رؤبۀ بن عجاج قائل به اثبات اعمال [برای بندگان]. روزی آن دو نزد بلال بن أبیبرده که والی بصره بود حاضر شدند. بلال که از اختلاف نظر آن دو آگاه بود، آنان را تشویق به مناظره کرد. رؤبۀ بن عجاج گفت: هیچ پرندهای به دنبال کاشانهای نرود و هیچ درندهای وارد لانهاش نشود مگر اینکه به قضا و قدر خداوند باشد. ذوالرمۀ گفت: به خدا سوگند که خداوند به گرگ این اجازه را نداده که مادر شیرده یک خانواده فقیر و بینوا را شکار کند. رؤبۀ به او گفت: آیا به خواست خود آن را شکار میکند، یا به [خواست و] مشیت خداوند؟ ذوالرمۀ گفت:

به خواست و اراده خودش. رؤبۀ گفت: به خدا سوگند این [سخن] دروغ [بستن] بر گرگ است. ذوالرمۀ گفت: به خدا سوگند دروغ بستن بر گرگ آسانتر از دروغ بستن بر پرورگار گرگ است.

مفید پس از نقل این ماجرا گفته است: ابوالحسن علی بن مالک نحوی پس از اینکه این حدیث را برایم نقل کرد این شعر محمود وراق را خواند:

ای ملامتگر! من نادانسته مرتکب گناهان نشدهام، و گناهان کار من و یا کس دیگری نیست.

و من آنها را از روی جسارت بر خداوند انجام ندادهام، و اینگونه نبود که عقل من نتواند نادانیام را بر طرف کند.

من گناهان را از روی حسن ظنّم نسبت به آمرزش و بزرگواری آن یگانه آفریدگار زیباییها، مرتکب شدم.

اگر گمانی که داشتهام تحقق یابد [و او گناهان مرا ببخشد]، به جهت بزرگواریاش است که گمان مرا به تحقق رسانده است.

و اگر از او کیفری به من رسد، به حکم و عدالتی که انصاف در حق من بوده رسیدهام.

مؤلف گوید: سید مرتضی این روایت را با سند دیگری در غرر از أبیعبیدۀ نقل کرده است.

توضیح: جزری گفته است: "أفحوص القطاۀ" جایی است پرنده در آن زاد و ولد و تخمگذاری میکند که گویا خاک را از روی آن کنار میزند. و فحص به معنای جست و جو و کشف است. در مناظره ذوالرمۀ و رؤبۀ، "قرموص"، حفرهای با دهانه تنگ و درونی وسیع است که انسان آن را حفر میکند و از سرما در امان است و صید به آن پناه میبرد. و "قرمص و تقرمص" یعنی داخل آن حفره شد، و "تقرمص السبع" یعنی درنده برای شکار داخل حفره شد.

در قصه ذیالرمۀ و رؤبۀ آمده است: "عالۀ الضرائک"، ضرائک جمع ضریک، به معنای فقیر بینوا است، و گفته شده به معنای لاغر است.

سید در غرر گفته است: "عیایل" جمع "عیل"، به معنای عیالوار و خانوادهدار است و "ضرائک" جمع "ضریک" به معنای فقیر است. در نقل سید در غرر اینگونه آمده است: "این دروغ دومی است که به گرگ نسبت داده میشود"، که معنایش این است که او [یعنی ذوالرمهٔ] پس از اینکه در قصه یوسف بر گرگ دروغ بسته شد که یوسف را خورده است، برای بار دوم به گرگ دروغ بسته است.

70. رجال کشی: هشام بن إبراهیم مشرقی نقل کرده، ابوالحسن خراسانی(1)

به من فرمود: بعد از یونس درباره استطاعت چگونه استدلال میکنید؟ روش او که مانند روش زراره بود و روش زراره بر خطا بود.(2)

عرض کردم: خیر، پدر و مادرم فدایتان شوند! ولی زراره در مسأله استطاعت نمیگوید و سخن زراره این است که آنان [مستقلاً بر کارهای خود] قادرند، و ما از آن [سخن] دوری میجوییم و آن [سخن] از دین پدران شما نیست. ایشان فرمود: پس شما به چه چیزی اعتقاد دارید؟ عرض کردم: به سخن امام صادق علیه السلام که وقتی از ایشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»(3) {و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد} سؤال شده بود که استطاعت داشتن به چه چیزی است، امام صادق علیه السلام فرمودند: به داشتن سلامتی و مال. ما نیز به همین سخن امام صادق علیه السلام معتقدیم. ایشان فرمود: امام صادق علیه السلام درست فرمودهاند و حق همین است.

توضیح: در بعضی نسخ چنین آمده است: زراره در مسأله استطاعت نمیگوید و سخن زراره در مورد کسی است که قادر است ... شاید معنایش این باشد که زراره قائل به استطاعت نیست، بلکه زراره استطاعت را در مورد کسی که با اذن و توفیق خداوند متعال قادر بر عمل است قائل است و ما از اعتقاد به استطاعت محض [و مستقل] به دوریم. یعنی "ما" در "ما یقول زرارهٔ ..." مای نافیه است، و محتمل است

1- . در مصدر ابوالحسن خراسانی علیه السلام آمده است. ظاهراً منظور امام رضا علیه السلام است.
2- . در رجال کشی چاپشده اینگونه آمده است: آیا به روش زراره استدلال میکنید؟ روش او که خطا بود.
3- . آل عمران / 97

که مای استفهام انکاری و تحقیر باشد؛ یعنی سخن زراره چه باشد که ما به آن معتقد باشیم!؟ سپس بیان کرده که اعتقاد زراره به استطاعت در مورد کسی است که قادر بر عمل است. در بیشتر نسخهها "هُم قُدّر" آمده است و احتمال دوم را تأیید میکند. "قُدّر" به ضم قاف و تشدید دال، جمع قادر است و معنای جمله این است که آنان مستقلاً [بر انجام کارها] قادرند. در بعضی از نسخهها به جای "قدر"، "قذر" آمده است. چه بسا به جای "قول زرارة"، "قوم زرارة" خوانده شده است، و گاهی نیز به جای "هم قدر"، "هیّم قذر" خوانده میشود. هیّم به معنای شتر تشنه است و ظاهراً [در] اثر خطای نسخهبرداری [به این صورت درآمده] است.

71. رجال کشی: زیاد بن أبیحلال نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زراره درباره استطاعت سخنی از شما روایت کرد و ما نیز از او پذیرفتیم و او را تصدیق کردیم، دوست داشتم آن را بر شما عرضه کنم. ایشان فرمودند: بگو. عرض کردم: او گفت که از شما درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»(1) {و

برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد} پرسیده است، [و شما فرمودهاید] مقصود هر کسی است که توشه [سفر] و کاروانی [که به سوی خانه خدا میرود] بیابد. ایشان فرمودند: [زراره از قول من به شما گفته که] هر کسی که توشه و کاروانی بیابد، مستطیع است، اگرچه به حج نرود؟ عرض کردم: آری. ایشان فرمودند: او اینطور از من سؤال نکرد و من نیز اینگونه [جوابش را] نگفتم، به خدا سوگند بر من دروغ بسته است، به خدا سوگند بر من دروغ بسته است، خدا زراره را لعنت کند! خدا زراره را لعنت کند! او به من گفت که آیا کسی که توشه و کاروان بیابد، برای حج مستطیع شده است؟ من گفتم: حج بر او واجب شده است. او گفت: پس مستطیع شده است؟ گفتم: نه، تا هنگامی که به او اذن داده شود [مستطیع نیست]. به ایشان عرض کردم: [اجازه دارم] این را به زراره بگویم؟ فرمودند: آری. به کوفه رسیدم و زراره را دیدم و او را از سخنی که امام صادق علیه السلام فرموده بودند

1- . آل عمران / 97

آگاه کردم، ولی چیزی در مورد لعن نمودن ایشان به او نگفتم. او گفت: ایشان به صورت غیر مستقیم و ناآشکار استطاعت را به من رسانده‌اند، و این دوست شما به کلام ایشان بصیرت ندارد.(1)

72. رجال کشی: حریز نقل کرده، به قصد فارس به راه افتادم و محمد حلبی نیز همزمان با ما به قصد مکه راه افتاده بود. همگی به صورت اتفاقی به حنین رسیدیم؛ به حلبی گفتم [و از او درخواست کردم]: طرفه حدیثی [از بوستان احادیث] برایمان نقل کند. گفت: آری، چیزی برایت نقل میکنم که برایت خوشایند نباشد؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نظرتان درباره استطاعت چیست؟ ایشان فرمودند: [استطاعت] از دین من و دین پدرانم نمیباشد. عرض کردم: حالا دیگر دلم خنک شد، به خدا قسم زین پس نه به عیادت مریضی از آنان میروم و نه جنازه یکی از آنها را تشییع میکنم و نه چیزی از زکات مالم را به آنان میدهم. امام صادق علیه السلام با حالت جدیتری نشستند و فرمودند: چه گفتی؟! آن سخنان را بار دیگر برایشان تکرار کردم. امام صادق علیه السلام عرض کردند: پدرم علیه السلام همواره میگفت: آنان کسانی هستند که خداوند چهرههای آنان را بر آتش حرام کرده است. عرض کردم: فدایتان شوم! پس چطور به من فرمودید که استطاعت از دین من و دین پدرانم نمیباشد؟ ایشان فرمودند: مقصودم سخن زراره [درباره استطاعت] و سخنانی مانند آن بود.

توضیح: "نه به عیادت مریضی از آنان میروم"، منظور شیعیان قائلین به استطاعت است، وقتی امام علیه السلام متوجه شدهاند که منظور او همه آنهایی که قائل به استطاعت هستند میباشد، او را بر خطایش آگاه کردهاند که مقصود من آن قبیل سخنانی که منسوب به زراره و موافق مذهب تفویض است میباشد. بلکه چنانچه گذشت، حقیقت چیزی بین آن دو [یعنی بین جبر و تفویض] است. این

1- . اصحاب ما این روایت و روایاتی شبیه به این را که در نکوهش اصحاب بزرگوار میباشد را حمل بر تقیه کردهاند و دلیل صدور این چنین روایاتی از جانب امامان علیهم السلام را حفظ جان اصحاب دانستهاند.

معنای [صحیح] روایت است، نه آن مطلبی که صدوق رحمه الله کمی پیش از این روایت را بر آن حمل کرد.

73. طرائف: گروهی از علمای اسلام از پیامبرشان صلی الله علیه و آله نقل کردهاند که ایشان فرمودند: قَدَریمسلکان بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شدهاند. گفته شد: ای رسول خدا! قدریمسلکان چه کسانیاند؟ ایشان فرمودند: گروهی که میپندارند خداوند [از یک سو] معاصی را بر آنان مقدر نموده، و [از سوی دیگر] آنان را به سبب ارتکاب آنها کیفر میکند.

74. مؤلف کتاب الفائق و دیگر علمای اسلام از محمد بن علی مکی به سند خودش نقل کردهاند، مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: عجیبترین چیزی که دیدهای را برایم بگو. مرد گفت: قومی را دیدم که با مادران و دختران و خواهران خود ازدواج میکنند؛ وقتی به آنان گفته شد که چرا اینکار را میکنید، گفتند که [این] قضا و قدر خداوند متعال [است که] بر ما [حاکم و مسلط] است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی در میان امت من نیز گروههایی خواهند آمد که مانند سخن آنان را میگویند، آنان مجوسیان امت من هستند.

75. مؤلف کتاب الفائق و دیگران از طریق جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردهاند که ایشان فرمودند: در آخر الزمان گروهی خواهند آمد که معاصی را انجام میدهند و میگویند خداوند معاصی را بر آنان مقدر کرده است؛ کسی که سخن آنان را انکار کند، مانند کسی است که شمشیرش را در راه خدا [از نیام] بیرون کشیده است.

76. رجال کشی: حمزة بن حمران نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زراره میگوید: خداوند عزّ و جلّ بندگان را جز به اندازه طاقتشان مکلف نکرده است و آنان کاری نمیکنند مگر اینکه خداوند آن را بخواهد و اراده کند و قضا نماید؛ ایشان فرمودند: به خدا قسم این [سخن] حق است. در این هنگام زطّی آمد، ایشان به او فرمودند: ای میسر! آیا تو چنین اعتقاد نداری؟ میسر عرض کرد: خدا خیرتان دهد! [یا گفت فدایتان شوم!] چه اعتقادی؟ ایشان سخنان مرا

همانگونه که به ایشان عرض کرده بودم برای میسر بازگو کردند و سپس فرمودند: به خدا قسم این دین من و پدرانم است.

77. رجال کشی: ولید بن صبیح نقل کرده، در حرم رسول خدا راه میرفتم که ناگهان شخصی مرا به سمت خود کشید؛ نگاه کردم و دیدم زراره است، گفت: برایم از [آقا و] صاحبت اجازه حضور بگیر. از مسجد بیرون آمدم و به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و ایشان را از این جریان آگاه نمودم؛ ایشان دستی به محاسن خویش زدند و سپس سه بار فرمودند: به او اجازه نده؛ زراره میخواهد از من با این سن و سال درباره قَدَر سؤال کند که نه از دین من است و نه از دین پدران من.

78. أمالی شیخ طوسی: هشام بن سالم روایت کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»(1) {و

یهود گفتند دست خدا بسته است} فرمودند: آنان میگفتند خداوند دیگر از کارها فارغ [و آسوده] شده است.

79. توحید: حسن بصری از عبدالله بن عمر نقل کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علم خداوند پیشی گرفته و [جوهر] قلم تقدیر خشک شده و قضای خداوند تمام گشته بر راستین بودن کتاب و تصدیق رسالت، سعادت از جانب خداوند است و شقاوت [نیز] از ناحیه خداوند عزّ و جلّ میباشد. عبدالله بن عمر نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته این حدیث [قدسی] را از خداوند عزّ و جلّ نقل میکرد که: ای فرزند آدم! به مشیت [و خواست] من است که تو برای خودت چیزی میخواهی، و به اراده من است که تو برای خود اراده میکنی، به فضل نعمتی که من بر تو ارزانی داشتهام، بر معصیت نمودن من نیرو مییابی و به عصمت و عفو و عافیت من است که واجبات مرا ادا میکنی؛ پس من بیش از تو سزاوار به منسوبشدن به نیکیهایی که تو میکنی هستم و تو بیش از من سزاوار به منسوبشدن به گناهانی که انجام میدهی هستی. پس این منم که بدون اینکه تو مستحق خوبی باشی به تو خیر میرسانم و این منم که به کیفر عمل زشتی که میکنی تو را

1- . مائده / 64

شرّ میرسانم، و تو با سوء ظن خود از رحمت من نااميد میشوی. سپاس مخصوص من است و من با روشنگری خود حجت را بر تو تمام کردم؛ اگر عصیان کنی، میتوانم کیفرت نمایم و اگر نیکی کنی، نزد من پاداش نیک داری. من از بیمدادن فروگذار نکردم و تو را در هنگام عزت، خوار نکردم و تو را بیش از طاقتت مکلف ننمودم و جز به مقداری که قدرت داشتی امانت بر دوشت نگذاشتم. از تو آنچه را برای خود پسندیدم که از خود برای تو پسندیده بودم. عبدالملک [که یکی از افراد موجود در سلسله سند این روایت است] گفته است: تو را جز به آنچه که انجام دادی عذاب نمیکنم.

توضیح: جزری گفته است: مقصود از [جوهر] قلم تقدیر خشک شد و [جملاتی مانند] صحیفهها پیچیده شد، تقدیرات و کائناتی است که در لوح محفوظ نوشته شده که به نویسندهای تشبیه شده که از کار نوشتن فارغ شده و [جوهر] قلمش خشک شده است. در اینجا نقل سخن جزری پایان مییابد. این سخن خداوند متعال: "بدأ" بر وزن "فعل" یا بر وزن "فعال" است و یعنی بدون اینکه بنده استحقاق آن را داشته باشد. در بعضی از نسخهها به جای "بدأ"، "يدا" آمده که به معنای نعمت است.

مؤلف گوید: سخن عبدالملک بن هارون [که یکی از افراد موجود در سلسله سند این روایت است] در آخر روایت، تفسیر قسمت آخر روایت است که یعنی من برایت پسندیدم که رها باشی، یا از امور متعلق به تو، برای خود این را پسندیدم که کیفرت کنم، چنانچه خودت نیز برای خود پسندیدی که کاری کنی که موجب کیفر شود، که حاصل [کلام] به این برمیگردد که من تو را جز به آنچه که انجام دادی عذاب نمیکنم.

80. توحید: هروی نقل کرده، روزی مأمون از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد: ای فرزند رسول خدا! معنای این سخن خداوند عزّو جلّ: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ

* وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(1) {و

اگر پروردگار تو می خواست قطعاً هر آنکه در زمین است یکسره ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟ * و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد} چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: پدرم موسی بن جعفر از پدرشان جعفر بن محمد و ایشان از پدرشان محمد بن علی و ایشان از پدرشان علی بن حسین و ایشان پدرشان حسین بن علی و ایشان از پدرشان علی بن أبیطالب علیهم السلام برایم حدیث کردند که مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا! اگر مردمانی که بر آنان قدرت داشتی را بر اسلام وادار میکردی، تعدادمان بیشتر میشد و در برابر دشمنمان نیروی بیشتری مییافتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله نمیخواهم خداوند عزّ و جلّ را به همراه بدعتی که درباره آن سخنی به من نگفته است ملاقات کنم، «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ»(2) {من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم}. در آن هنگام بود که خداوند تبارک و تعالی چنین نازل کرد: ای محمد! «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً»(3) {و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر آنکه در زمین است} ناگزیر و ناچار {یکسره} در این دنیا {ایمان می آوردند}، چنانچه هنگام روبرو شدن و دیدن سختی قیامت همگی ایمان میآورند. و اگر با آنان چنین میکردم، دیگر از طرف من مستحق ثواب و ستایشی نمیشدند، ولی من از آنان خواستم تا به اختیار خود و نه از روی ناچاری ایمان آورند تا از جانب من مستحق تقرب و کرامت همیشگیِ حضور در بهشت جاویدان شوند، «أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(4) {پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟}. اما این سخن خداوند عزّ و جلّ که: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(5) {و

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد}، به معنای این

1- . یونس / 99 و 100
2- . ص / 86
3- . یونس / 99
4- . همان
5- . همان / 100

نیست که ایمان آوردن بر کسی ممنوع شده باشد، بلکه به معنای این است که هیچکس نمیتواند بدون اذن خدا ایمان آورد، و اذن خداوند تا هنگامی که بنده تکلیفگذار و متعبد است، به این است که او را به ایمان امر کند، و زمانی که تکلیف و تعبد از او زائل میشود، به این است که او را وادار به ایمان کند. مأمون عرض کرد: ای ابالحسن ! [گره] از [مشکل] من گشودی، خداوند [گره] از [مشکل] تو بگشاید.

توضیحات: طبرسی در ذیل این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً»(1) {و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر آنکه در زمین است} گفته است: مقصود از این سخن، خبر دادن از قدرت خداوند متعال است که او میتواند خلایق را وادار به ایمانآوردن کند، چنانچه [در جای دیگر] فرموده است: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ»(2) {اگر

بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد}. به همین جهت بعد از آن فرموده است: «أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(3) {پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند !؟ }، که معنایش این است که شایسته نیست که بخواهی آنان را وادار به ایمانآوردن کنی، مضاف بر اینکه نمیتوانی چنین کاری کنی؛ زیرا خداوندی که میتواند این کار را بکند، چنین نمیخواهد، زیرا با تکلیف منافات دارد. و این سخن خداوند متعال: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(4) {و

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد}، به معنای این است برای هیچ کسی ممکن نیست که بدون اینکه خداوند راه ایمانآوردن او را بازکرده باشد و او را قادر بر ایمانآوردن نموده باشد و با آفریدن عقل در وجودش او را به ایمان فراخوانده باشد، ایمان بیاورد. گفتهاند که اذن خداوند در اینجا به معنای امر اوست، چنانچه در جای دیگر فرموده است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ

1- . همان / 99
2- . شعراء / 4
3- . همان

4- . يونس / 100

جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ»(1) {ای مردم آن پیامبر [موعود] حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؛ پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است}. و نیز گفتهاند: اذن خداوند در اینجا به معنای علمش است؛ یعنی هیچ کسی جز به علم خداوند ایمان نیاورد، چنانچه "اذنت لکذا" به معنای "سمعته و علمته" و "آذنته"، به معنای "أعلمته" بکار میرود؛ بنابراین این آیه، خبر از علم خداوند متعال به همه کائنات است. و ممکن است مقصود از آن این باشد که خداوند متعال مکلفین را به ارزش ایمان و چیزهایی که آنان را به ایمان آوردن دعوت میکند و بر آن برانگیخته میکند آگاه سازد.

81. توحید: فضیل نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: خداوند خواسته تا من بر کارهایی که او نمیخواهد آنها را انجام دهم مستطیع باشم. و شنیدم که میفرمودند: خواست و اراده کرد، در حالی که آن را دوست نداشت و به آن راضی نبود، خواست تا در فرمانرواییش جز به علم او چیزی روی ندهد، و همین را نیز اراده کرد، با اینکه دوست نداشت که به او سومین آن سه بگویند، و کفر را برای بندگانش نپسندید.

82. توحید: یونس از چندین نفر از اصحاب نقل کرده که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ مهربانتر از آن است که خلایقش را بر گناهان مجبور کند و سپس آنان را عذاب کند، و خداوند مقتدرتر از آن است که چیزی را اراده کند و آن چیز واقع نشود. از آن دو امام علیهما السلام سؤال شد: آیا بین جبر و قدر جایگاه سومی نیز وجود دارد؟ آن دو امام فرمودند: آری، جایگاهی وسیعتر از فاصله بین آسمان و زمین.

83. توحید: محمد بن عجلان نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند کار را به بندگان واگذار کرده است؟ ایشان فرمودند: خداوند بزرگوارتر از آن است که کار را به بندگان واگذارد. عرض کردم: پس آیا خداوند

1- . نساء / 170

بندگان را بر کارهایشان مجبور کرده است؟ ایشان فرمودند: خداوند عادلتر از آن است که بنده را بر کاری مجبور کند و سپس او را به سبب آن عذاب کند.

84. توحید: ابراهیم بن عمر یمانی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ [از هنگامی که] خلایق را آفرید، بر کارهایی که آنان انجام خواهند داد دانا بود، و [با این حال] آنان را امر و نهی کرد. آنان را به هر چه که امر کرد، راه انجامش را برایشان قرار داد و از هر چه که نهی کرد، راه ترکش را نیز برایشان قرار داد، [ولی] آنان بدون اذن خدا کاری انجام نمیدهند و کاری را ترک نمیکنند.

85. حفص بن قرط از امام صادق علیه السلام نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که بپندارد خداوند متعال به بدیها و زشتیها امر کرده، بر خداوند دروغ بسته است و هر که بپندارد خیرها و شرور، بدون خواست خداوند واقع میشود، خداوند را از سلطنتش خارج نموده و هر که بپندارد معاصی به نیرویی غیر از نیروی خداوند واقع میشود، بر خداوند دروغ بسته است و هر که بر خداوند دروغ ببندد، خداوند او را داخل دوزخ میکند . مقصود ایشان از خیر و شر، سلامتی و مریضی بود، که [تفسیر] این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً»(1) {و

شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود } است.

86. نهج البلاغۀ: از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره توحید و عدل سؤال شد؛ ایشان فرمودند: توحید آن است که خداوند را به وهم خود در نیاوری، و عدل آن است که او را متهم نکنی.

87. توحید: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بزرگوارتر از آن است که مردمان را به چیزی که طاقت آن را ندارند تکلیف کند، و خداوند مقتدرتر از آن است که در فرمانرواییاش چیزی روی دهد که او آن را اراده نکرده باشد.

1- . أنبياء / 35

88. عیون أخبار الرضا، توحید: حسین بن خالد نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم، ما [- شیعیان] را به جهت احادیثی که از پدران امامتان علیهم السلام روایت شده، منسوب به اعتقاد به تشبیه و جبر میکنند؛ ایشان فرمودند: ای إبن خالد! به من بگو ببینم آیا احادیثی که در زمینه جبر و تشبیه از پدران من علیهم السلام روایت شده تعدادشان بیشتر است، یا احادیثی که در این زمینه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است؟ عرض کردم: احادیثی که در این زمینه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بیشترند. ایشان فرمودند: پس باید بگویند که رسول خدا نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. به ایشان عرض کردم: آنان میگویند که هیچکدام از آنها را رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمودهاند و آن احادیث بر ایشان دروغ بسته شده است. ایشان علیه السلام فرمودند: پس درباره پدران من علیهم السلام نیز بگویند که هیچکدام از آن احادیث را آنان نفرمودهاند و بر ایشان دروغ بسته شده است. امام علیه السلام سپس فرمودند: هر که قائل به تشبیه و جبر باشد، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای إبن خالد! این غالیان که عظمت خداوند را کوچک کردند، احادیثی در زمینه جبر و تشبیه علیه ما جعل کردند؛ هر که با آنان محبت ورزد، با ما بغض ورزیده و هر که با آنان بغض بورزد، با ما محبت ورزیده است. هر که آنان را دوست بدارد، ما را دشمن داشته و هر که آنان را دشمن بدارد، ما را دوست داشته است. هر که با آنان بپیوندد، رابطهاش با ما را قطع کرده و هر که با آنان قطع رابطه کند، با ما پیوسته است. هر که به آنان ستم کند، به ما خوبی کرده و هر که به آنان خوبی کند، به ما ستم کرده است. هر که آنان را گرامی بدارد، ما را خوار کرده است و هر که آنان را خوار کند، ما را گرامی داشته است. هر که آنان را بپذیرد، ما را رد کرده و هر که آنان را رد کند، ما را پذیرفته است. هر که به آنان نیکی کند، به ما زشتی نموده و هر که به آنان زشتی کند، به ما نیکی نموده است. هر که آنان را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده و هر که آنان را تکذیب کند، ما را تصدیق کرده است. هر که به آنان عطایی کند، ما را محروم کرده و هر که آنان را محروم کند، به ما عطا کرده است. ای

إبن خالد! کسی که از شیعیان ما است، هیچیک از آنان را دوست و یاور خود نمیگیرد.

89. توحید: مهزم نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: برایم بگو دوستان ما که از پیش آنها آمدی، بر سر چه مسألهای با هم اختلاف داشتند؟ به ایشان عرض کردم: در مسأله جبر و تفویض. ایشان فرمودند: [اختلافتان را] از من بپرس. عرض کردم: آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور کرده است؟ ایشان فرمودند: خداوند بیش از اینها برای آنان غالب میباشد. به ایشان عرض کردم: پس آیا امور را به آنان واگذارده است؟ فرمودند: خداوند بیش از اینها بر آنان قدرت دارد. عرض کردم: خداوند خیرتان دهد! پس [حقیقت] کدام است؟ ایشان دو یا سه بار دست خویش را پشت و رو کردند و سپس فرمودند: اگر جواب [حقیقی] را برایت بگویم، کافر میشوی.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام "بیش از اینها برای آنان غالب میباشد"، شاید معنایش این باشد که مجبور کردن بندگان بر معاصی و سپس کیفر نمودن آنان، ظلم است و ظلم کار کسانی است که ناتوان هستند. چنانچه امام سجاد علیه السلام فرمودند: تنها ضعیفاناند که نیاز به ظلمکردن دارند، خداوند غالبتر از اینهاست. و یا معنایش این است که اگر خداوند متعال میخواست آنان را کیفر کند و عدالتش مانع از این کار نمیشد، نیازی نبود [ابتدا] آنان را تکلیف کند و سپس مجبور به انجام معاصی کند و بعد [از این مراحل] آنان را کیفر کند؛ این کار نیرنگی است که کسی که نتواند از همان ابتدا آنان را کیفر کند، آن را به کار میبندد، ولی خداوند بیش از اینها بر آنان غلبه دارد. ظاهراً "أقهر" در اصل "أرأف" به معنای مهربانتر بوده که در اثر اشتباه در استنساخ به این شکل در آمده است.

امام علیه السلام از آن روی که میدانستند عقل سائل حقیقت امر بین الأمرین را درک نمیکند و در آن شک میکند، یا آن را انکار میکند و در نتیجه کافر میشود، از توضیح آن خودداری کردند.

90. فقه الرضا: از عالم علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور کرده است؟ ایشان فرمودند: خداوند عادلتر از این است. به ایشان عرض

کردم: پس به آنان واگذارده است؟ فرمودند: او مقتدرتر از این است. به ایشان عرض کردم: این منزلتی که بین این دو منزل است را برایمان توصیف کنید؛ ایشان فرمودند: جبر به معنای وادار کردن است، خداوند تبارک و تعالی کسی را بر معصیتش وادار نکرده است و جبر این است که کسی بر چیزی که آن را دوست ندارد و تمایلی به آن ندارد مجبور شود، مانند این که [بخواهند] به زور دست مردی را با شمشیر بزنند یا قطع کنند، یا مالش را به زور بگیرند، یا بیحرمتش کنند، یا کسی که قدرت و عزتی دارد، مقهور شود. اما کسی که به میل خود کاری را میکند و آن را دوست دارد و مالش را برای [دستیابی به] آن خرج میکند تا به خواسته دلش برسد، این کار او از روی جبر نیست. جبر فقط در جایی است که کسی او را وادار به آن کار کند، یا طوری بر او خشم گرفته شود که کاری که نمیخواهد و رغبتی به آن ندارد را انجام دهد. این از آن روی است که خداوند تبارک و تعالی برای بندگان خداوند متعال فقط در اموری که میدانسته از آنان سر میزند، برایشان تمایل و رغبت و محبت و مشیت قرار داده است و آنها در علم و قضا و قدر خداوند مطابق همان سرنوشتی که قبل از خلقت در علم و کتاب خداوند برایشان مکتوب شده است در حرکتند، و اموری که میدانسته از آنان سر نمیزند را همان اموری قرار داده که در آن رغبت و ارادهای ندارند.

91. و نیز برایم روایت شده، عالم علیه السلام فرمودند: در معاصی و دیگر چیزها، جایگاهی بین دو جایگاه وجود دارد که خداوند عزّ و جلّ فاعل و قاضی و مقدر و مدبر آن است.

92. و نیز برایم روایت شده که ایشان فرمودند: مؤمن، مؤمن حقیقی نمیشود مگر اینکه بداند ممکن نبوده به چیزی که بدان دست یافته دست نیابد و ممکن نبوده به چیزی که به آن دست نیافته دست یابد.

93. و برایم روایت شده که عالم علیه السلام فرمودند: قَدَریمسلکان بیچاره خواستند تا خداوند عزّ و جلّ را به عدل متصف کنند، اما [ناخواسته] او را از قدرت و سلطانش خارج کردند.

94. و روایت شده است: اگر خداوند میخواست که معصیت نشود، إبلیس را نمیآفرید.

95. و برایم روایت شده، مردی از عالم علیه السلام پرسید: آیا خداوند بندگان را به چیزی که طاقت آن را ندارند مکلف کرده است؟ ایشان فرمودند: اگر خداوند بندگان را در انجام تکالیف یاری نکند، همه آنان را به چیزی که طاقتش را ندارند مکلف کرده است، و اگر آنان را بر انجام تکلیف یاری کند، طاقتش را دارند؛ خداوند عزِّ و جلِّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ»(1) {و

صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست}.

96. گفتم و از عالم علیه السلام روایت شده است که فرمودند: قَدَر و عمل به منزله روح و پیکرند؛ روح بدون پیکر حرکتی ندارد و دیده نمیشود، و پیکر بدون روح صورتی است که حرکتی ندارد. این دو وقتی با هم باشند، قوت مییابند و درست و نیکو و تَمَکین میشوند. قدَر و عمل نیز همینطورند؛ اگر عملی تقدیر نداشته باشد، خالق از مخلوق بازشناخته نمیشود و اگر عملی موافق با تقدیر نباشد، [آن عمل] واقع نمیشود و به انجام نمیرسد. ولی هنگامی که با هم باشند، قوی میشوند و سامان میگیرند. و خداوند در انجام اعمال به بندگان شایستهاش کمک میکند. سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ ...»(2) {لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیاراست ...}. سپس فرمودند: فرزند آدم را بین خدا و شیطان یافتم، اگر خداوند - که نامهایش مقدس است - او را دوست داشته باشد، او را خالص و خاص میگرداند، و اگر نه او را با دشمنش رها میکند.

97. به عالم علیه السلام عرض شد: بعضی از اصحاب ما قائل به جبر هستند و بعضی دیگر قائل به استطاعت میباشند. ایشان امر کردند که نوشته شود: بسم الله

1- . نحل / 127
2- . حجرات / 7

الرحمن الرحیم. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من است که تو میخواهی ... تا آخر روایت که به زودی در روایت بزنطی(1)

خواهد آمد.

98. تفسیر عیاشی: حسن بن محمد جمال از یکی از اصحاب نقل کرده، عبدالملک بن مروان به فرماندار مدینه پیغام داد که محمد بن علی بن حسین علیهم السلام را بدون اینکه مضطرب و وحشتزده کند پیش او بفرستد و پیش از آن که ایشان را بفرستد، نیازهایشان را برآورده کند. [ماجرا از این قرار بود که] مردی از قَدَریمسلکان نزد عبدالملک رفته بود و همه دانشمندانی که در شام بودند آمده بودند و او همه آنان را [در مناظره] عاجز کرده بود. عبدالملک نیز گفته بود: حریف این مرد فقط محمد بن علی است و به فرماندار مدینه نوشته بود که محمد بن علی را پیش او بیاورد. فرماندار مدینه با نامه عبدالملک به حضور ایشان رسید؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: من پیرمردی کهنسال هستم و قدرت رفتن ندارم، این پسرم جعفر است و جایگزین من میباشد. ایشان را به نزد عبدالملک فرستادند. وقتی امام صادق علیه السلام پیش عبدالملک رسید، او ایشان را به سبب سنِّ کمشان کوچک شمرد و از ترس اینکه مبادا در مناظره با قَدَری شکست بخورد، خوش نداشت که ایشان را در مقابل او قرار دهد. خبر آمدن امام جعفر علیه السلام در بین مردم شام پیچید. فردا که شد مردم آمدند تا مناظره آن دو را ببینند. عبدالملک به امام صادق علیه السلام گفت: کار این قدری ما را عاجز کرده است و من به ایشان [یعنی امام باقر علیه السلام] نامه نوشتم تا ایشان با او مناظره کنند؛ زیرا او با هر کسی نزد ما مناظره کرد، شکستش داد. امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ما را از [شرّ] او کفایت میکند. هنگامی که در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، قَدَری به امام صادق علیه السلام گفت: هر چه میخواهی بپرس. ایشان به او فرمود: سوره حمد را بخوان. او خواند. عبدالملک گفت: من نیز در [مضامین موجود در] سوره حمد با او [- قَدَری موافق] هستم، شکست خوردیم، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»(2) {ما

از آن خدا هستیم و

1- . حدیث شماره 104

2- . بقره / 156

به سوی او باز می گردیم }. قَدَری شروع به خواندن سوره حمد کرد و به این سخن خداوند تبارک و تعالی رسید: «إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ»(1) {[بار

الها] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم }. در این هنگام امام علیه السلام به او فرمودند: دست نگه دار! از چه کسی یاری میجویی و چه نیازی به یاری داری!؟ مگر کارها به دست خودت نیست!؟ «فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(2) {پس

آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند }.

99. تفسیر عیاشی: صفوان بن یحیی نقل کرده، امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی فرمودند: ای فرزند آدم! به مشیت من است که تو چیزی را میخواهی و چیزی میگویی، و به واسطه نیروی من است که واجبات مرا ادا میکنی، و به سبب نعمت من است که بر معصیت من نیرو مییابی. هر نیکی که به تو میرسد، از جانب خداوند است و هر بدی که تو میرسد، از جانب خودت است؛ زیرا من بیش از تو به نیکیهایت سزاوار هستم و زیرا من برای کاری که میکنم بازخواست نمیشوم، «وَ هُمْ يُسْئَلُون»(3) {و[لی]

آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد }.

100. در روایت حسن بن علی الوشاء از امام رضا علیه السلام آمده است: و تو بیش از من به بدیهایت سزاوار هستی، تو معاصی را به کمک نیرویی که من در وجود تو قرار دادم انجام دادی.

101. تفسیر عیاشی: إبن مسکان از شخصی روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلَّا قَلِيلاً»(4) {و

اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً جز [شمار] اندکی از شیطان پیروی می کردید } فرمودند: تو از سخن قدریها از من میپرسی، در حالی

1- . حمد / 5
2- . بقره / 258
3- . أنبياء / 23
4- . نساء / 83

که سخن آنان از دین من و پدرانم نیست و هیچیک از [افراد] خانوادهام را نیافتم که قائل به آن باشد.

102. تفسیر عیاشی: حسن بن علی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: وای بر این قدریها! این آیه: «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ»(1) {جز

زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] باشد} را میخوانند، وای بر آنها! چه کسی جز خداوند تبارک و تعالی آن را مقدر کرد!؟

103. تفسیر عیاشی: در کتاب مطالب السؤول از یحیی بن سلیم، از امام صادق علیه السلام به واسطه عبدالله بن جعفر نقل شده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از چیزهایی که در دل انسان است در شگفتم، موادی از حکمت و موادی از ضد حکمت؛ اگر امید به او روی آورد، طمع او را شیدا میکند و اگر طمع او را فرا گیرد، حرص او را هلاک کند و اگر یأس او را در برگیرد، تأسف او را میکُشد و اگر خشمگین شود، درونش پر از خروش میشود و اگر به رضایتمندی شادمان شود، خودنگهداری را از یاد ببرد و اگر ترسی به او رسد، اندوه او را فراگیرد و اگر مصیبتی به او برسد، بیتابی او را در هم میشکند و اگر مالی بیابد، بینیازی او را به طغیان میکشد و اگر بیچیزی آزارش دهد، بلا او را فراگیرد و اگر گرسنگی طاقتش را ببرد، ضعف به زمینش میزند و اگر سیریاش از حد بگذرد، شکمدرد او را بیحال میکند؛ هر کوتاهی او را زیان رساند و هر زیادهروی او را تباه کند. در این هنگام مردی که در جنگ جمل حاضر بود برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایمان از قدَر بگویید. ایشان فرمودند: دریایی عمیق است، در آن وارد نشو. [دوباره] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایمان از قدَر بگویید. ایشان فرمودند: خانهای تاریک است، داخل آن مرو. [برای بار سوم] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایمان از قدَر بگویید. راز خداست، به دنبال [کشف] آن نباش. [برای بار چهارم] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایمان از قدَر بگویید. حالا که رها نمیکنی، [میگویم: حقیقت] امری بین دو امر است، نه جبر است و نه تفویض. عرض کرد: ای

1- . نمل / 57

امیرالمؤمنین! شخصی هست که [در جمع ما نیز] حاضر است و قائل به استطاعت است. امام علی علیه السلام فرمودند: به من نشانش دهید. او را از جای بلند کردند، وقتی ایشان او را دیدند، به او فرمودند: استطاعت [که میگویی] را همراه با خدا داری یا بدون خدا؟ هشدار که هر کدام را بگویی مرتد شدهای. او عرض کرد: پس چه بگویم ای امیرالمؤمنین! ایشان فرمودند: بگو آن را به واسطه خداوندی که آن را به من داده است دارم.

104. قرب الإسناد: بزنطی نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: بعضی از اصحاب ما قائل به جبر هستند و بعضی دیگر قائل به استطاعت میباشند؛ ایشان به من فرمودند بنویس: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! به مشیت من است که تو چیزی را برای خود میخواهی، و به نیروی من است که واجبات مرا ادا میکنی و به نعمت من است که بر معصیت من قوت مییابی. من تو را شنوا و بینا و نیرومند آفریدم، هر نیکی که به تو میرسد، از جانب خداوند است و هر بدی که به تو میرسد، از جانب خودت میباشد؛ زیرا من بیش از تو به نیکیهایت سزاوارم و تو بیش از من به بدیهایت سزاواری، و زیرا من از آنچه که میکنم پرس و جو نمیشوم «وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»(1) {و[لی]

آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد}. هر چه را که میخواستی برایت به ترتیب گفتم.

توحید و عیون أخبار الرضا نیز مانند همین را از بزنطی نقل کردهاند.

105. أعلام الدین دیلمی: روایت شده که طاوس یمانی به حضور امام صادق علیه السلام رسید، امام علیه السلام که میدانستند او قائل به قدَر است به او فرمودند: ای طاوس! در برابر عذرخواهی کسی که صادقانه عذر میخواهد، چه کسی عذرپذیرتر از خداوند است؟ او عرض کرد: هیچکس عذرپذیرتر از خداوند نیست. ایشان به او فرمودند: چه کسی راستگوتر از کسی است که میگوید من قدرت ندارم، و [واقعاً نیز] قدرت ندارد؟ طاوس عرض کرد: هیچکسی راستگوتر از او نیست. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای طاوس! پس چرا کسی که

1- . أنبياء / 23

عذرپذیرتر از همه است، نباید عذر کسی که میگوید قدرت ندارم و [واقعاً نیز] قدرت ندارد را قبول کند!؟ طاوس برخاست، در حالی که میگفت: بین من و حق عداوتی نیست، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»(1) {خدا

بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد}، نصیحت شما را پذیرفتم.

106. امام صادق علیه السلام به هشام بن حکم فرمودند: آیا میخواهی درباره عدل و توحید، یک جمله به تو بگویم؟ او عرض کرد: بفرمایید. ایشان فرمودند: [بخشی] از عدل این است که خداوند را متهم نکنی و [بخشی] از توحید این است که او را به وهم درنیاوری.

107. طرائف: عده زیادی از مسلمانان روایت کردهاند که روزی امام صادق علیه السلام به یکی از جبریها فرمودند: آیا کسی هست که بیش از خداوند عذر صحیح را قبول کند؟ او عرض کرد: خیر. ایشان فرمودند: به نظر تو آیا کسی که میگوید من نمیتوانم و [واقعاً نیز] نمیتواند، معذور است یا نه؟ جبری عرض کرد: معذور است. ایشان به او فرمودند: اگر خداوند بداند که بندگانش بر طاعتش قدرت ندارند و زبان حال یا مقال بندگان در روز قیامت بگوید که پروردگارا! ما بر قادر به طاعت تو نبودیم، زیرا تو مانع ما طاعتنمودن ما شدی، آیا بنابر نظر جبریها این سخن و عذر آنان صحیح است؟ او گفت: آری به خدا. ایشان فرمودند: پس بنابر نظر تو خداوند باید این عذر صحیح را قبول کند و هیچگاه کسی را مؤاخذه نکند، و حال آنکه این [سخن] بر خلاف اعتقاد همه ملتها [و دینها]ست. جبری در همان حال از اعتقاد به جبر توبه کرد.

108. طرائف: روایت شده که حجاج بن یوسف به حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و عامر شعبی نوشت که نظر خود درباره قضا و قدر، و نیز روایاتی را که در این باب به آنها رسیده را برایش بنویسند؛ حسن بصری [در جواب] نوشت: بهترین چیزی که [در اینباره] به من رسیده است، سخنی است که از امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام شنیدم؛ ایشان فرمودند: آیا گمان کردهای

1- . أنعام / 124

کسی که تو را نهی کرده، فریبت داده است !؟ و حال آنکه فقط کسی تو را میفریبد که پایینتر یا بالاتر از تو باشد، و خداوند منزه از آن است. عمرو بن عبید [در جواب] نوشت: بهترین چیزی که درباره قضا و قدر شنیدم، این سخن امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام است: اگر دروغ در اصل محتوم باشد، قصاص کسی که به او دروغ گفته شده مظلومانه خواهد بود. واصل بن عطاء نوشت: بهترین چیزی که درباره قضا و قدر شنیدم، این سخن امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام است: آیا خداوند [از یک سو] راه را به تو نشان داده و [از سوی دیگر] بر تو تنگ گرفته [و مانع تو از راه رفتن شده] است !؟ و شعبی نوشت: بهترین چیزی که درباره قضا و قدر شنیدم، این سخن امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام است: هر چیزی که نزد خدا از آن استغفار کردهای، از تو است و هر چیزی که خداوند را بر آن سپاس گفتهای از خداوند است. وقتی نامههای آنان به حجاج رسید و آنها را خواند، گفت: به درستی که همگی از چشمه زلال [آب] برداشتهاند.

مؤلف گوید: کراجکی نیز مانند همین را روایت کرده، و در روایت او اینگونه آمده است: کسی که راه را بر تو گشوده، آن را برایت تنگ نمیکند.

در قاموس آمده است: "دهاه" یعنی مصیبتی بزرگ به او رساند.

109. طرائف: روایت شده مردی از امام صادق علیه السلام در مورد قضا و قدر پرسید؛ ایشان فرمودند: هر چیزی که بتوانی بنده را بر آن ملامت کنی، از بنده است و هر چه که نتوانی بنده را بر آن ملامت کنی، از خداوند است، خداوند متعال به بنده میگوید: چرا عصیان کردی؟ چرا فسق نمودی؟ چرا شراب نوشیدی؟ چرا زنا کردی؟ [زیرا همه] اینها کار بنده است. ولی نمیگوید: چرا مریض شدی؟ چرا کوتاهقد هستی؟ چرا سفیدپوست هستی؟ چرا سیاهپوست هستی؟ زیرا اینها کار خداوند متعال است.

110. طرائف: روایت شده که فضل بن سهل در حضور مأمون از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: ای ابالحسن ! آیا خلایق مجبورند؟ ایشان فرمودند: خداوند عادلتر از آن است که خلقش را مجبور کند و سپس آنان را کیفر کند. پرسید: پس

آنان [به حال خود] رها شده‌اند؟ ایشان فرمودند: خداوند حکیم‌تر از آن است که بنده‌اش را رها کند و به به حال خودش بسپارد.

طرائف: یکی از [آن] حکایات این است که روایت شده، یکی از پیروان مذهب عدلیه در مقابل گروهی از جبری‌ها ایستاد و به آنان گفت: من مناظره و سخن به درازگویی بلد نیستم، ولی این سخن خداوند متعال در قرآن را شنیده‌ام که: «کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»(1) {هر

بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت}، و مفهوم این سخن نزد هر انسان عاقلی این است که برافروزنده آتش کسی غیر از خداوند است و خاموش‌کننده آتش خداست، و عقل‌ها چگونه [می‌تواند] قبول کند که هر دو [هم برافروختن و هم خاموش‌کردن آتش] از خداوند باشد و برافروزنده آتش همان خاموش‌کننده آن باشد؟ جبری‌ها همگی ساکت شدند و نتوانستند جوابی دهند.

حکایت دیگر این که گروهی از یهودیان نزد أبی‌بحر خاقانی آمدند و سخنی با این مضمون به او گفتند: تو سلطان عادل و با انصافی هستی؛ در شهر تو مسلمانان جبری‌مسلکی هستند که سخنان و کارهای آنان مورد قبول است و هم‌آنان به نفع ما شهادت می‌دهند که ما قادر بر اسلام‌آوردن و ایمان‌آوردن نیستیم؛ پس چگونه از قومی که قدرت اسلام‌آوردن و ایمان‌آوردن ندارند خراج می‌گیری؟ [سلطان،] جبری‌ها را جمع کرد و به آنان گفت: در مورد استدلالی که یهودیان علیه شما کرده‌اند چه می‌گویید؟ آنان گفتند: به همان سخنی که آنان گفتند قائلیم؛ آنان قادر بر اسلام آوردن و ایمان نیستند. سلطان از آنان خواست که برای سخن خود دلیل بیاورند، آنها نتوانستند دلیلی بیاوردند و سلطان آنان را تبعید کرد.

حکایت دیگری که نقل شده این که قاسم بن زیاد دمشقی روایت کرده، من از سربازان عمر بن عبدالعزیز بودم که غیلان پیش او آمد و گفت: ای عمر! اهل شام می‌پندارند که معاصی قضای خداوند است و تو نیز با آنان هم‌عقیده‌ای؛ عمر گفت:

1- . مائده / 64

وای بر تو ای غیلان ! آیا نمیبینی که من مظالم بنیامیه را ظلم میدانم و آنان را برمیگردانم !؟ آیا فکر میکنی قضای خداوند را نیز ظلم میدانم و برمیگردانم !؟

مؤلف گوید: سید در طرائف فصلی پرمحتوا در ردّ جبریها آورده است که ما آن را نیاوردیم تا کتاب طولانی نشود، علاوه بر اینکه آوردن آن از هدف ما خارج است. هر کسی که مایل است به آن کتاب مراجعه کند. در این زمینه قبلاً روایت حسین بن خالد را در کتاب نفی تشبیه آوردیم.

111. کراجکی در کنزالفوائد گفته است: امام صادق علیه السلام به زرارۀ بن أعین فرمودند: آیا میخواهی درباره قضا و قدر جملهای برایت بگویم؟ زراره عرض کرد: آری فدایتان شوم. ایشان فرمودند: وقتی روز قیامت فرا رسد و خداوند خلایق را جمع کند، از آنان در مورد چیزهایی که با آنان پیمان بسته است بازخواست میکند، اما از چیزهایی که بر آنان قضا نموده است بازخواست نمیکند.

112. از أیوب بن نوح روایت شده که امام رضا علیه السلام از طریق پدرانشان علیهم السلام روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پنج کس هستند که آتش بر آنان خاموش نشود و بدنهایشان نمیرد؛ مردی که شرک ورزیده است، مردی که عاق پدر و مادرش شده است، مردی که از برادر [مؤمن]ش پیش سلطان سعایت کرده و سلطان او را کشته است، مردی که انسان بیگناهی را کشته است و مردی که گناه کرده و گناهش را بر عهده خداوند عزّ و جلّ گذاشته است.

نکتهای مفید:

سید مرتضی قدس الله روحه گفته است: اگر کسی سؤال کند و بگوید: اگر کسی در مسأله استطاعت با شما مخالف باشد و معتقد باشد [ممکن است] مکلف بر چیزهایی که قادر بر آنها نیست و نمیتواند آنها را انجام دهد، تکلیف میشود و برای اثبات مدعای خویش به این سخن خداوند متعال: «انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ

الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»(1) {ببين

چگونه برای تو مَثَلها زدند و گمراه شدند در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند} استناد کند؛ زیرا ظاهر این آیه اقتضا میکند که آنان بر کاری که انجام نمیدهند استطاعت ندارند و قدرت، [فقط] در زمان انجام کار وجود دارد، و نیز به این سخن خداوند متعال در قصه موسی: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»(2) {گفت

تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی} استناد کند و بگوید: [خضر] قدرت موسی بر صبر را در همان حالتی که در آن حال صبر نمیکرد، نفی کرده است و این نشان میدهد که قدرت [فقط] در زمان فعل است، و همچنین به این سخن خداوند متعال: «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ»(3) {آنان

توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند} استناد کند، چگونه استدلال او را دفع میکنید؟

به او گفته میشود: اولین چیزی که ما میگوییم این است که کسی که با ما در این بخش از مسأله استطاعت مخالف است، برایش صحیح نیست که به نقلیات استناد کند؛ زیرا مسلک او با صحت نقلیات سازگاری ندارد. و اگر بخواهد بر عقیده خود باقی باشد، نمیتواند از طریق نقلیات به چیزی علم پیدا کند؛ زیرا کسی که ممکن میداند خداوند متعال کافر را، با اینکه قادر بر ایمان آوردن نیست، مکلف بر ایمان کند، دیگر نمیتواند یقین داشته باشد که کارهای قبیح از خداوند عزّ و جلّ سر نمیزند، و وقتی به چنین چیزی یقین نداشته باشد، باید قبول کند که ممکن است کارها و خبرهای قبیح از خداوند صادر شود و ممکن است خداوند شخص دروغگویی را [به عنوان رسول] بفرستد که به دروغ به آنان خبر بدهد، [و حال آنکه] خداوند بلندمرتبهتر از این است. بنابراین اگر دلیل نقلی او [یعنی آیاتی که به آن استدلال کرد] کلام خداوند باشد، [این مسأله که از نظر او] امکان صدور دروغ از جانب خداوند [وجود دارد،] استدلال او را مخدوش میکند و اگر کلام رسول خدا باشد، [این که از نظر او] امکان دروغگو بودن رسول [وجود دارد،] استدلال او را مخدوش

1- . إسراء / 48
2- . كهف / 67
3- . هود / 20

میکند و اینها همه به جهت این است که صدور بعضی از کارهای قبیح از جانب خداوند ممکن دانسته شده است.

آنان نمیتوانند [در جواب] بگویند این که خداوند متعال به کافر امر کرده که با این که قادر نیست ایمان بیاورد، [قبیح نیست و بلکه] نیکوست؛ زیرا کافر به اختیار خودش در آن داخل شده است، چون او مشغول کفر شده و ایمان را ترک کرده است، و همچنین استناد ما به نقلیات وقتی باطل است که این سخنان را به نحوی به خداوند متعال نسبت دهیم که قبیح باشد.

به این دلیل [نمیتوانند چنین بگویند] که این سخن آنان اگر نتواند در تصحیح [مشکل] تکلیف به فوق طاقت، که پیش از این گفتیم، مؤثر نباشد، در تصحیح آنچه که ما لازمه عقاید آنان برشمردیم نیز مؤثر نخواهد بود؛ زیرا بنابر اعتقاد آنان ممکن است خداوند دروغ و سایر قبایح را انجام دهد و اگر این کارها را به نحوی که از او قبیح نیست انجام دهد، همه اینها نیکو میباشند.

و [به علاوه،] این سخن آنها که [گفتند] ما این کارها را به نحوی که قبیح است به خداوند نسبت نمیدهیم، معنایی ندارد؛ این سخن به منزله این است که صدور دروغ را از خداوند ممکن بدانیم و دروغ گفتن او را کار نیکویی بدانیم، و با این حال ادعا کنیم دانشی که از طریق سخنان او به آن دست مییابیم صحیح است؛ زیرا ما کار قبیحی را به خداوند نسبت ندادیم که کسب دانش از طریق سخنان او باطل باشد، همانطور که کسی که چنین میگوید، عذری در [بطلان] سخنش ندارد، مخالف استطاعت نیز عذری نخواهد داشت.

حال به تأویل آیات باز میگردیم؛ اما این سخن خداوند: «انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً»(1) {ببین

چگونه برای تو مَثَلها زدند و گمراه شدند در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند}، در آن هیچ سخن و توضیحی در مورد چیزی که بر آن قدرت ندارند، وجود ندارد؛ چیزی که [مخالفین استطاعت] میگویند وقتی درست است که برایشان [در این آیه] شرح داده میشد که نمیتوانند راهی

1- . إسراء / 48

برای انجام فلان کار معین داشته باشند، ولی وقتی توضیحی در اینباره داده نشده است، آنان نمیتوانند به این آیه استناد کنند.

اگر گفته شود: خداوند متعال قبل از این جمله سخن از گمراهی آنان آورده است؛ بنابراین مقصود از این که نمیتوانند راه به جایی ببرند این است که نمیتوانند از گمراهی خود دست بکشند.

میگوییم: خداوند متعال همانطور که [قبل از این جمله] از گمراهی سخن گفته است، از مثال آوردن آنان نیز سخن گفته است؛ پس ممکن است مقصود خداوند این باشد که آنها نمیتوانند مثالهایی که آوردهاند را ثابت کنند و این کار حقیقتاً غیر مقدور و خارج از توان است، و ظاهراً این وجه بهتر است؛ زیرا خداوند متعال [ابتدا] حکایت کرده که آنان برای پیامبر مثالهایی آوردند و [سپس مسأله] گمراهی آنان و این [مسأله] که آنان راه به جایی نمیبرند را به چیزی که قبلاً گفته است مربوط کرده است، که ظاهر این اقتضا میکند هر دو مسأله به همان سخن ابتدایی مربوط باشد؛ آنان به مثال زدن خود گمراه گشتند و نمیتوانند مثالهایی که زدهاند را ثابت کنند. مضاف بر اینها، خداوند متعال [در این آیه] فرموده است که آنان گمراه شدند، که ظاهرش گمراهی آنان در زمان گذشته است، [حال] اگر [قرار باشد] این سخن خداوند که فرموده راه به جایی نمیبرند به آن گمراهی گذشته آنان برگردد، [باید بگوییم] مقصود از این آیه این است که آنها در آینده قادر نخواهند بود که گذشته را ترک کنند. و [پر واضح است که] کسی با این [مقصود] مخالف نیست. و همچنین اینکه آنها نتوانند در زمان حال یا آینده از گمراهی خود دست بکشند و نتوانند از آن خارج شوند و ترک گمراهی برایشان غیر ممکن باشد، که ما قبول نداریم، در این [توجیه] وجود ندارد. بنابراین حالا که [معلوم شد] آیه معنای روشنی ندارد، پس اینکه آنان نفی استطاعت موجود در آیه را به چیزی که به آن مکلف شده بودند حمل کردهاند، اولویتی بر این ندارد که ما آن را به چیزی غیر از تکلیف حمل کنیم، یا [بگوییم] مقصود [از عدم استطاعت،] بیان سختی و مشقت زیاد[ی] است [که آنان در راه بازگشت از گمراهی باید متحمل شوند]، چه اینکه متداول است در مورد کسی که قصد انجام کار سختی را دارد، گفته میشود او نمیتواند آن کار را

انجام دهد و قدرت آن را ندارد و امکان انجام آن برایش نیست. آیا نشنیده‌اید که مردم عادی میگویند او نمیتواند با فلانی صحبت کند و به او نگاه کند و چیزهایی از این قبیل، و مقصودشان فقط سختی و زحمت و مشقت آن کار است!؟

اگر گفته شود: اگر این آیه ظاهر روشنی که شاهد درستی مسلک مخالفین [استطاعت] باشد را ندارد، پس به نظر شما مقصود از آن چیست؟ میگوییم: أبو علی گفته است مقصود این است که آنها نمیتوانند راهی برای بیان تکذیب پیامبر بیابند؛ آنها گمان کردند با مثالهایی که زدند دروغ [بودن ادعای] ایشان را روشن میکنند، ولی خداوند متعال خبر داد که این کار از توان آنها بیرون است، چرا که تکذیب [انسان] راستگو و باطلکردن حق امری، غیر مقدور است و استطاعت شامل آن نمیشود. أبوهاشم گفته است مقصود از این آیه این است که آنان به جهت گمراهی ناشی از تمثیل و کفرشان نمیتوانند راهی به سوی خیر، که همانا نجات از عقاب و رسیدن به ثواب است بیابند. با این توضیح، گفته نشود: چطور نمیتوانند راهی به سوی خیر و هدایت بیابند و حال آنکه از نظر شما آنان قادر بر ایمان آوردن و توبه کردن هستند و هر گاه این کار را بکنند، مستحق ثواب میباشند؛ زیرا مقصود ما این است که آنان تا هنگامی که در ضلالت و کفر باقی هستند، هیچ راهی برای [رسیدن به] خیر و هدایت ندارند، و تنها هنگامی راهی به سوی آن خواهند داشت که از حالی که در آن هستند دست بردارند. [البته] مطلبی که ما پیش از این گفتیم نیز در معنای آیه محتمل است، و آن اینکه مقصود از نفی استطاعت از آنان این باشد که ایمان آوردن برایشان بسیار سخت است، زیرا گاهی در مورد کسی که کاری برایش دشوار است گفته میشود که او نمیتواند آن کار را انجام دهد. چنانچه این سخن پیش از این نیز در کتاب غرر سید رحمه الله گذشت.

اما این سخن خداوند متعال در قصه موسی: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»(1) {گفت

تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی}، ظاهرش اقتضا میکند که تو در آینده نمیتوانی صبر کنی، و دلالتی بر این ندارد که او از همان زمان حال نمی

1- . كهف / 67

تواند در زمان بعد صبر کند. و نیز ممکن است [معنایش این باشد که] صبری که اکنون بر آن قادر است، در آینده از توانش خارج میشود، که [البته این معنا] بر خلاف مقتضای [ظاهری] آیه است؛ زیرا موسی اگرچه در همه اوقات در برابر سؤالاتش صبر نکرده است، ولی گاهی اوقات نیز صبر کرده است و بدین ترتیب استطاعت او بر صبر در همه اتفاقات آینده سلب نشده است.

به علاوه اینکه مقصود از این آیه واضح است و خداوند متعال خبر داده است که سؤال نکردن در مورد چیزی که انسان شناختی به آن ندارد و بر آن واقف نیست، کاری دشوار است و بر انسان سخت میآید. و به همین جهت میبینیم که اگر یکی از ما در برابر چیزی قرار بگیرد که آن را نمیشناسد و برایش تازگی دارد، نفسش با او درگیر میشود که در مورد آن سؤال و جست و جو کند و برایش سخت است که از پرس و جو دست بکشد. [در این ماجرا نیز] وقتی از [آن شخصی که] همراه موسی [بود] کارهایی با ظاهر بد، سر زد، صبر در برابر سؤال کردن برایش دشوار شد. و شاهد بر درستی این وجه، این سخن خداوند متعال است که فرمود: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»(1) {و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی}، که نشان میدهد علت کمصبری موسی همان است که گفتیم و نه چیز دیگری. اگر آنطور که آنان گمان کردند میبود، باید میگفت: چطور صبر میکنی با اینکه توان صبر کردن را نداری !؟

اما این سخن خداوند متعال: «ما كانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ»(2) {آنان

توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند}، آنان نمیتوانند به ظاهر این آیه استناد کنند؛ زیرا "سمع" اسم معنا نیست که مقدور باشد، چون ادراک بنابر قول صحیح اسم معنا نیست و اگر هم ثابت شود که اسم معناست، چنانچه أبوعلی میگوید، باز هم برای بنده غیر مقدور است؛ زیرا خداوند ازلی متعال تنها کسی است بر آن قدرت دارد. این سخن در صورتی است که مقصود از

1- . همان / 68

2- . هود / 20

سمع ادراک باشد. اما اگر مقصود از سمع، عضو حسگر [یعنی گوش] باشد، باز هم مقدور بندگان نیست؛ زیرا جواهر و بیّنات و معناهایی که حواس به آنها تخصص مییابند تا ادراک صورت گیرد، از چیزهایی هستند که تنها خداوند ازلی متعال بر آن قدرت دارد. بنابراین چیزی برای استناد آنها در ظاهر آیه وجود ندارد. اگر بگویند شاید مقصود از سمع، شنوا بودن آنها باشد و مانند این است که خداوند استطاعت شنیدن را از آنان نفی کرده است؛ در جواب میگوییم: این خلاف ظاهر [آیه] است، و اگر هم چنین چیزی ثابت شود، نفی استطاعت را، بر همان نکتهای که پیش از این گفته شد که مقصود دشواری و مشقت زیاد است، حمل میکنیم، چنانچه گفته میشود فلانی نمیتواند مرا ببیند و نمیتواند با من صحبت کند و جملاتی شبیه این. و این برای کسی که در آن تأمل کند، روشن است.

سید رضی الله عنه گفته است: اگر کسی در مورد این سخن خداوند متعال: «قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ * وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ»(1) {[ابراهیم]

گفت آیا آنچه را می تراشید می پرستید !؟ * با اینکه خدا شما و آنچه را که بر می سازید آفریده است.} بگوید آیا ظاهر این سخن اقتضا نمیکند که خداوند اعمال بندگان را آفریده است؟ زیرا کلمه "ما" در اینجا به معنای "الذی" است، گویا فرموده است که شما را آفرید و نیز اعمالتان را آفرید.

در جواب میگوییم: اهل حق این آیه را بر این که مقصود از «وَ ما تَعْمَلُونَ» یعنی کارهایی که در سنگ و چوب، و چیزهای دیگری که بتها را از آن میساختند و آنها را میپرستیدند، انجام میدهید، حمل کردهاند و گفتهاند بعید نیست منظور از «وَ ما تَعْمَلُونَ» همین باشد؛ چه اینکه منظور از «أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ» نیز همین است، زیرا مقصود ابراهیم این نبوده که شما عمل تراشکاری خود، که یکی از افعالتان میباشد را میپرستید، بلکه مراد چیزهایی که در آن تراش میدادند بوده است؛ چنانچه خداوند متعال در قصه موسی فرمود: «تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ»(2) {آنچه

را

1- . صافات / 95 و 96

2- . أعراف / 117

به دروغ ساخته بودند فرو بلعید } و فرمود: «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا»(1) {تا

هر چه را ساخته اند ببلعد }، و مقصودش این بود که عصا، ریسمانهایی که [آن ساحران] سحر خود را در آنها نمایان کرده بودند فرو ببلعد و همان ریسمانها بودند که ساخته و بهتان آنها در آنها ظاهر شده بود و خداوند فرمود: «مَا صَنَعُوا» و «ما يَأْفِكُونَ»، که مقصود آنچه ساخته بودند و آنچه بهتان زده بودند، میباشد. و از این قبیل است این سخن خداوند متعال: «يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ»(2) {برای او هر چه می خواست از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ میساختند }، که منظور آنچه عمل در آن صورت میگرفته بوده است نه خود عمل، و اینگونه استعمال نیز رایج و شایع است؛ مثلاً میگویند این درب کار نجار است، و یا در مورد خلخال میگویند این کار جواهرساز است، با اینکه اجسامی که به آن اشاره شد، عمل نیستند، بلکه عمل در آنها انجام شده است. پس اینگونه آوردن عبارت [اشکالی ندارد و] نیکو است.

اگر گفته شود: همه این چیزهایی که گفتید، اگر هم استعمال بشود، [استعمالش] مجازی و وسیعنگرانه است؛ زیرا عمل حقیقتاً فقط در مورد فعل فاعل به کار برده میشود، نه آن چیزی که فاعل عملش را روی آن انجام میدهد، اگرچه در بعضی از مواضع به استعاره گرفته شده است. [در جواب] میگوییم: ما نمیپذیریم این استعمالی که گفتیم [استعمالی] مجازی باشد، بلکه میگوییم این معنا تنها معنایی است که [از این استعمالات] فهمیده میشود؛ زیرا وقتی کسی میگوید این لباس، کارِ [دست] است، جز این [معنا] که روی آن کار شده است از آن فهمیده نمیشود. و ما هیچگاه ندیدیم که کسی به جای اینکه بگوید این لباس، کار فلانی است، بگوید این از چیزهایی است که کار فلانی بر روی آن انجام شده است. پس همان استعمال اول به اینکه یک استعمال حقیقی باشد نزدیکتر است. و بعید نیست که در حقیقت معنای اصلی همان باشد که آنها گفتند، ولی سپس با استعمالت عرفی به معنایی که

1- . طه / 69
2- . سبأ / 13

ما گفتیم منتقل شده باشد و به آن اختصاص یافته باشد، طوری که معنای دیگری غیر از آن فهمیده نمیشود. چنانچه الفاظ زیادی به این صورت [از معنای اصلی خود به معنای دیگری] منتقل شدهاند. و در فهمیدن معنای الفاظ، همان معنایی که اکنون در آن استعمال میشوند ملاک است نه آن معنایی که در اصل داشتهاند. پس باید مفهومی وجود داشته باشد.

بنابراین ظاهر آیه همان است که ما گفتیم، مضاف بر اینکه اگر هم بخواهیم بپذیریم این استعمال مجازی است، باز هم باید به وجهی معنا را به همان بازگردانیم. یکی از این وجوه این است که خداوند متعال این کلام را برای خوار شمردن و توبیخ کردن افعال آنها و عیبجویی بر مذهبشان آورده است، فرموده است: «قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ * وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ»(1) {[ابراهیم]

گفت آیا آنچه را می تراشید می پرستید !؟ * با اینکه خدا شما و آنچه را که بر می سازید آفریده است}،و از آنجا که مقصود از «وَ ما تَعْمَلُونَ»، چیزهایی که روی آن کار میکنند نیست تا معنای تقدیری آن این باشد که آیا بتهایی را که تراشیدهاید را میپرستید، و حال آنکه خداوند شما را و این بتهایی که در آن نقش و نگار میکنید را آفریده است، دیگر معنای مشخصی ندارد و نمیتواند توبیخ را برساند و مطابق سخن مخالف، گویا خداوند فرموده است آیا آنچه را میتراشید میپرستید؟ و حال آنکه خداوند شما را و عبادات شما را آفریده است، پس چه وجهی برای سرزنش میماند و این بیشتر از اینکه ملامت و توبیخ باشد، شبیه عذر میماند، زیرا اگر خداوند خالق بتپرستیهای آنان باشد، دیگر چه وجهی برای ملامت آنها میماند !؟ به علاوه اینکه این سخن خداوند متعال: «وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ» که بعد از «قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ» آمده است، به عنوان علتی برای منع از عبادت غیر خداوند آورده شده است، بنابراین [از جهت کلامی] باید متعلق به «قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ» باشد و در منعکردن از عبادت خداوند مؤثر باشد، حال اگر منظور از «ما تَعْمَلُونَ» خود کار آنان یعنی تراشیدن و نه آنچه که روی آن کار میکنند باشد، کلام فایدهای

1- . صافات / 95 و 96

نخواهد داشت؛ زیرا آنها تراشیدن را نمیپرستیدند، بلکه چیزی که روی آن تراشکاری میکردند را میپرستیدند و این جمله دیگر ارتباطی به منع از پرستیدن بتها ندارد. همچنین اگر «ما تَعْمَلُونَ» را به کارهای دیگر آنان غیر از تراشیدن حمل کنیم و آن را بر چیزهایی که در آن عمل میکردند، بیشتر شبیه به سخن بیهوده و بیفایده میشود و ارتباطش با سخن قبلی کمتر میشود. پس راهی نمیماند جز اینکه بگوییم مقصود این بوده است که خداوند شما را و آنچه را که در آنها تراش میدهید را آفریده است، پس چگونه مخلوقی مانند خود را میپرستید !؟

اگر گفته شود: چرا پنداشتهاید اگر معنا همانی باشد که ما میگوییم، قول دوم نمیتواند ارتباطی به منع پرستش بتها داشته باشد، و حال آن که انکار نمیکنید آنچه ما گفتیم [میتواند] وجهی بر منع پرستش بتها داشته باشد. مضاف بر اینکه اگر آنچه شما گفتید نیز مقصود باشد، وجهی وجود دارد و آن اینکه کسی که ما و افعالمان را آفریده است کسی نیست جز همان معبود ازلی که عبادت شایسته اوست و کسی غیر از خداوند متعال ازلی، همانطور که محال است ما را آفریده باشد، محال است افعال را به همان نحوی که خداوند ازلی آفریده، در ما آفریده باشد. بنابراین معنایی که ما میگوییم نیز [در منع پرستش بتها] مؤثر است.

در جواب میگوییم: معلوم است که اگر جمله دوم به مثابه تعلیل برای جمله اول باشد و در منع از پرستش [بتها] مؤثر باشد، این که متضمن این باشد که شما و آنچه آن را میپرستید مخلوق هستید، بهتر از آن است که این جمله به مطلبی که شما گفتید که فقط مقتضی خلق آنان و نه خلق آنچه میپرستند منصرف شود، زیرا هیچ دلیلی برای منع از پرستش بتها بهتر از مخلوق بودن بتها و مخلوق بودن پرستندگان آن نیست. و شاهد بر این مطلب این سخن خداوند متعال در جای دیگر قرآن است که فرمود: «أَ يُشْرِكُونَ ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ * وَ لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ»(1) {آیا

موجوداتی را [با او] شریک می گردانند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند * و نمی توانند آنان را یاری کنند و نه

1- . أعراف / 191 و 192

خویشتن را یاری دهند }؛ خداوند متعال در منع از پرستش معبودهای غیر از خود، اینگونه بر آنان احتجاج کرده که آنها نیز مخلوقند و چیزی نیافریدهاند و توان دفع ضرری از خودشان و آنان ندارند، و این واضح است. مضاف بر اینکه حتی اگر سخن آنان بتواند مانند کلام ما ارتباط [جمله دوم] با جمله اول را توجیه کند، نمیتوان آن را بر ادعای آنها حمل کرد؛ زیرا با این توضیح آنان در عملی که به سبب آن توبیخ و سرزنش شدهاند، معذور خواهند بود، و چنانچه گذشت قبیح است که آنان بر چیزی که در آن معذور هستند توبیخ شوند و بر چیزی سرزنش شوند که در مورد آن بیگناه هستند. علاوه بر اینکه ما نمیپذیریم کسی که افعال بندگان را انجام میدهد و خلق میکند، سزاوار عبادت باشد؛ زیرا بندگان کارهای زشت نیز انجام میدهند، و کسی که کارهای زشت انجام میدهد، نمیتواند معبود باشد و سزاوار عبادت نیست. بنابراین سخنی که گفتند نمیتواند برای توجیه یکتاپرستی مؤثر باشد. از این گذشته اینکه عمل با جمله «تَعْمَلُونَ» به آنان نسبت داده شده، نشان میدهد تأویل آنها از این آیه نادرست است؛ زیرا اگر خداوند خالق عمل باشد، دیگر این عمل کار آنها نیست، زیرا عمل، کار کسی است که آن را احداث میکند و بوجود میآورد، پس چگونه میتواند عمل آنها باشد !؟ و این تناقض در گفتار آنهاست. با این بیان معلوم میشود که ظاهر آیه نیز شاهد بر [درستی] مدعای ماست. گذشته از اینها جمله «وَ ما تَعْمَلُونَ» مقتضی زمان آینده است و هر فعلی که موجود نباشد معدوم است، و محال است که خداوند متعال بگوید من خالق معدوم هستم.

اگر بگویند: اگرچه این لفظ [در ظاهر] برای زمان آینده است، ولی مقصود از آن زمان گذشته است و مانند این است که گفته باشد خداوند شما و کارهایی که انجام دادهاید را آفریده است؛

[در جواب] میگوییم: این سخن به منزله دست برداشتن از ظاهری است که ادعا کردید به آن تمسک میکنید، و شما در دست کشیدن از ظاهر آیه، وضعیتی بهتر از ما ندارید؛ زیرا ما با دلیل از ظاهر آیه دست کشیدیم و شما بدون دلیل از آن دست میکشید.

اگر بگویند: شما نیز بنابر تأویل خودتان دقیقاً همینگونه از ظاهر دست میکشید و لفظ که برای زمان آینده است را بر زمان گذشته حمل میکنید؛

[در جواب] میگوییم: ما در تأویل خود به آن نیازی نداریم؛ زیرا ما این سخن خداوند متعال: «وَ ما تَعْمَلُونَ» را بر بتهایی که [با تراشیدن] روی آن کار کرده بودند [و آنها را ساخته بودند] حمل کردیم و معلوم است که بتها قبل از اینکه آنان روی آنها کار کنند موجود بودهاند، پس صحیح بوده که خداوند متعال بگوید من آنها را خلق کردهام. ولی صحیح نبوده که بگوید من اعمالی که در آینده واقع میشود را خلق کردهام. علاوه بر اینکه اگر مقصود مطابق ادعای ایشان، اعمال آنها میبود و نه چیزهایی که در آن عمل کرده [و آنها را ساخته] بودند، دیگر ظاهر آیه نمیتوانست دلیلی بر چیزی که آنها میخواهند باشد؛ زیرا خلق به معنای تقدیر و تدبیر [نیز آمده] است و در از جهت لغوی مانعی ندارد که هنگامی که کسی فعل غیر خود را تقدیر و تدبیر میکند گفته شود او خالق آن فعل است. به عنوان مثال آیا نمیبینید که گفته میشود من أدیم را خلق کردم!؟ اگرچه أدیم فعل کسی که آن را در موردش به کار میبرد نباشد. [به همین ترتیب ممکن است] معنای اینکه خداوند افعال بندگان را خلق کرده این باشد که او مقدرکننده افعال است و مقادیر و مراتب افعال و جزایی که به سبب آنها سزاوار میشویم را برایمان معین میکند.

تحف العقول: از علی بن محمد؛ سلام بر شما و هر کسی که به دنبال هدایت است و رحمت و برکات خدا بر شما باد! نامه شما به دستم رسید، مطالبی که درباره اختلافتان در دین و فروماندن در [مسأله] قدر و سخنان قائلین به جبر و قائلین به تفویض گفته بودید، و تفرقه و از همگسیختگی و عداوتی که [بر سر این مسأله] بین شما به وجود آمده است را فهمیدم. سپس درباره این مسأله از من پرسیده بودید و خواسته بودید [حقیقت] آن را برایتان بیان کنم، همه اینها را فهمیدم. خدا شما را رحمت کند! بدانید که ما در اخبار و احادیث فراوانی که به دست ما رسیده است نظر کردیم و دیدیم نزد همه فرقههایی که به اسلام منتسب هستند و ممن یعقل عن الله عزّ و جلّ از دو معنا بیرون نمیباشند؛ یا حق است که باید پیروی شود، و یا باطل است که باید از آن اجتناب شود. همه امت اتفاق [نظر] دارند و اختلافی ندارند که قرآن حق است، و هیچیک از فرقههای امت شکی در آن ندارند و همگی به تصدیق و حقانیت آن اقرار دارند و همگی خود را [با پیروی از آن] بر طریق صواب و هدایت میدانند. و این همان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: امت من بر گمراهی اجتماع نمیکنند" که [ایشان با این سخن خود،] خبر از این دادهاند که

همه چیزهایی که امت در آن با هم موافقند، حق است. این هنگامی است که بعضی از امت با بعضی دیگر در آن با هم مخالف نباشند. و قرآن حقی است که همگی در تنزیل و تصدیق آن با هم موافقند؛ پس اگر قرآن به تصدیق و تحقیق خبری شهادت دهد و گروهی از امت منکر آن خبر باشند، ضرورتاً باید به درستی آن اقرار کنند؛ زیرا همه امت بر تصدیق کتاب اتفاق نظر دارند و اگر آن گروه بخواهند نفی کنند و منکر شوند، از زمره ملت مسلمانان خارج خواهند شد. بنابراین اولین حدیثی که درستی و تصدیق آن از قرآن دانسته میشود و قرآن بر [صحت] آن گواهی میدهد، آن حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با قرآن و تصدیق آن موافق است و هیچیک از سخنان مسلمانان مخالف آن نیست، که فرمودند: من در میان شما دو چیز گرانبها از خود به جای میگذارم؛ کتاب خداوند و اهل بیت خاندانم را، تا هنگامی که به این دو چنگ زنید، گمراه نشوید و این دو از جدا نشوند تا هنگامی که بر سر حوض نزد من آیند. هنگامی که ما شواهد این حدیث را در کتاب خداوند به صورت واضح میبینیم؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ * وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»(1) {ولی

شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند * و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولی خود بداند [پیروز است چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند}، و نیز میبینیم که اهل تسنن در ذیل این آیه روایاتی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردهاند که ایشان در حال رکوع انگشتری خود را صدقه دادند و خداوند این عمل ایشان را سپاس گذاشت و این آیه را در مورد ایشان نازل کرد، و میبینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودهاند: هر کسی من مولای او هستم، علی مولای اوست، و نیز فرمودند تو در نزد من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، و میبینیم که می

1- . مائده / 55 و 56

فرمایند: علی دیون مرا برآورده میکند و وعدههای مرا به جا میآورد و اوست که بعد از من خلیفه شماست.

حدیث اولی که این روایات از آن استنباط شده است، روایتی صحیح است که مورد اجماع است و هیچکس در آن اختلافی ندارد و همچنین با قرآن موافق است. وقتی قرآن و این شواهد دیگر به تصدیق این روایت گواهی میدهد، همه امت باید به درستی آن اقرار کنند؛ زیرا شواهد این روایات از قرآن معلوم شده و با قرآن موافق است و قرآن نیز با آن موافق است. سپس حقیقت این روایات از طریق امامان راستگفتار علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست ما رسیده و راویانی مطمئن و شناختهشده آنها را نقل کردهاند؛ بنابراین اقتدا به این روایات بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است و جز کینهورزان از آن روی نمیتابند. و این بدان جهت است که سخنان خاندان رسول خدا به سخن خداوند متصل است. چنانچه خداوند در کتاب استوارش فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً»(1) {بی گمان

کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است}.

و میبینیم که نظیر این آیه است، این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر که علی را آزار دهد، مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد، نزدیک است که خداوند از او انتقام بگیرد.

و همچنین این سخن ایشان صلی الله علیه و آله [که فرمودند]: هر کس به علی دوست بورزد، به من دوستی ورزیده و هر که به من دوستی بورزد، به خدا دوستی ورزیده است.

و مانند این سخن ایشان صلی الله علیه و آله درباره بنیولیعه [که فرمودند]: مردی به سویشان میفرستم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ برخیز ای علی و به سوی آنان برو. و این سخنشان صلی الله علیه و آله [که فرمودند]: فردا مردی را به

1- . احزاب / 57

سویشان میفرستم که بسیار حملهگر است و فرار در او راه ندارد و تا خداوند برایش پیروزی نیاورد، باز نمیگردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از اینکه آن شخص را [به نبرد] بفرستد، حکم به پیروزی نمودند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال مقصود سخن ایشان بودند. وقتی فردا[ی آن روز] رسید، ایشان علی علیه السلام را فراخواندند و به سوی آنها فرستادند. بنابراین ایشان، علی علیه السلام را به این صفت برگزیدند و آن جناب را بسیار حملهگر و کسی که فرار در او راه ندارد نام نهادند و دوستدار خدا و رسولش خواندند و خبر دادند که خدا و رسولش او را دوست دارند.

این شرح و بیان را فقط به این جهت آوردیم که دلیلی بر مقصود ما باشد و آنچه را که در مورد جبر و تفویض و منزلت بین آن دو توضیح میدهیم را تقویت کند. و خداوند است که یاری میدهد و قوت میرساند و ما در همه امور خود به او توکل میکنیم. توضیحات را با این سخن امام صادق علیه السلام آغاز میکنیم [که فرمودند]: نه جبر است و نه تفویض، [حقیقت،] منزلتی است بین آن دو. که [منزلت بین آن دو] عبارت است از سلامتی جسمی، و اختیار در عمل، و داشتن وقت کافی، و داشتن توشه، مانند کاروان و سببی که فاعل را به حرکت دربیاورد؛ این پنج چیز، که امام صادق علیه السلام همه فضائل را با آنها جمع کردهاند. اگر بنده یکی از این شرایط را نداشته باشد، عمل از جانب او انجام نخواهد شد. امام صادق علیه السلام، اصلی که واجب است مردمان به آن شناخت پیدا کنند و کتاب [خداوند] آن را تصدیق کرده است را بیان کردهاند و آیات محکم[ی که] رسول خدا [آورده است] نیز شاهد بر [درستی] آن است؛ زیرا رسول صلی الله علیه و آله لا یعدو شیءٌ من قوله و سخنان امامان علیهم السلام [بیان] حدود قرآن هستند، بنابراین اگر حقیقت این روایات به دست ما برسد و شواهدی از قرآن در آنها آورده شود و معلوم شود که قرآن با آنها موافق است و دلیل بر صحت آنهاست، اقتدا به آن روایات واجب میشود و جز اهل عناد از آن رویگردان نمیشوند. چنانچه در اول نامه نیز گفتیم. حال اگر ما به دنبال تحقیق در صحت سخن امام صادق علیه السلام درباره منزلت بین منزلتین و انکار جبر و تفویض برآییم، میبینیم که کتاب خداوند نیز شاهد بر

[درستی کلام] ایشان است و سخن ایشان در اینباره را تصدیق میکند. و نیز روایت دیگری از امام صادق علیه السلام که موافق با این است: از ایشان پرسیدند: آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور کرده است؟ امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند: خداوند عادلتر از این است [که بندگان را بر معاصی مجبور کند]. به ایشان گفته شد؟ آیا پس [امور را] به آنها واگذارده است؟ ایشان علیه السلام فرمودند: خداوند مقتدرتر و قاهرتر از این است [که امور را به آنها واگذار کند]. و از ایشان روایت شده است: مردمان در مسأله قَدَر بر سه دستهاند: کسی که میپندارد امر به او واگذار شده است، او خداوند را در سلطنتش ضعیف شمرده است و هلاک میشود، و کسی که میپندارد خداوند عزّ و جلّ بندگان را بر معاصی مجبور کرده است و آنان را به چیزی که طاقت آن را ندارند تکلیف کرده است، او با این حکمش بر خداوند ظلم کرده است و هلاک میشود، و کسی که میپندارد که خداوند بندگان را به چیزهایی که طاقت آن را دارند مجبور کرده است و به چیزهایی که طاقت آن را ندارند مکلف نکرده است، وقتی [عمل] نیکی از او سر بزند، خداوند را سپاس میکند و وقتی [عمل] بدی از او سر بزند، از خداوند طلب آمرزش میکند، که او مسلمانی بالغ است.

ایشان علیه السلام فرمودهاند که هر که به جبر و تفویض گردن نهد و به یکی از آن دو معتقد باشد، [اعتقادش] بر خلاف حق است. توضیح دادهام که چگونه کسی که معتقد به جبر است، بر خطاست و چگونه کسی که به تفویض گردن داده است بر باطل میباشد، و منزلت [صحیح] چیزی بین این دو منزلت است. سپس فرمودند: برای هر یک از این سه باب مثالی میزنم که برای جوینده، تقریب معنا شود و یافتن توضیح برایش ساده شود، که آیات کتاب بر صحت آنها شهادت دهد و پیش صاحبان خرد به خوبی قابل تصدیق باشد. و توفیق و حفظ [از خطا]، تنها از جانب خداوند است. اما جبری که اگر کسی به آن معتقد باشد بر خطاست، این است که کسی معتقد باشد خداوند عزّ و جلّ [از یک سو] بندگان را بر معاصی مجبور کند و [از سوی دیگر] آنان را به سبب ارتکاب معاصی کیفر نماید. هر کس چنین سخنی بگوید، خداوند را در حکمش منسوب به ظلم کرده است و او را تکذیب نموده و

سخنش را رد کرده است؛ این سخن خداوند: «وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً»(1) {و

پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد} و این سخنش: «ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ»(2) {این

[کیفر] به سزای چیزهایی است که دستهای تو پیش فرستاده است، و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست} و این سخنش: «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(3) {خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می کنند} و آیات زیاد دیگری که چنین مضمونهایی دارند. هر کس که بپندارد که بر [انجام] معاصی مجبور است، گناه خود را بر عهده خداوند انداخته است و او را در کیفر کردن، ظالم انگاشته است و هر که خداوند را ظالم بیانگارد، کتابش را تکذیب کرده است و هر که کتاب خداوند را تکذیب کند، به اتفاق آرای همه امت، کافر است. مثال این شخص، مانند مردی است که مالک غلامی است که آن غلام هیچ اختیاری از خود ندارد و در این دنیا مالک هیچ چیزی نیست و مولایش نیز این را میداند و با اینکه میداند به او امر میکند به بازار برود تا چیزی که مورد نیازش است را برایش بیاورد. مالک غلام میداند که بالای سر [متاع] مورد نیازش نگهبانی وجود دارد که بدون اینکه قیمت مورد رضایتش را بگیرد، هیچکس طمع در گرفتن آن [متاع] از او نمیکند. مالک این غلام خود را متصف به عدل و انصاف و کارهای حکیمانه و عدم ظلم میداند و غلامش را بیم داده اگر آن را نیاورد، او را کیفر میکند، با اینکه میداند بر بالای سر [متاع] مورد نیازش نگهبانی وجود دارد که مانع او خواهد شد و میداند غلام پول خرید آن [متاع] را ندارد و خودش نیز پولی به او نداده است،. وقتی غلام به بازار میرود و به سمت حاجتی که مولا او را برای آوردن آن فرستاده میآید تا آن را بردارد، مانعی بر بالای سر آن میبیند که نمیگذارد بدون خریدن، آن را بردارد. غلام نیز که پول آن را ندارد، ناامیدانه و بدون اینکه نیاز مولایش را برآورده باشد، پیش او برمیگردد. مولا نیز بر او خشم میگیرد و او را به سبب آن کیفر میکند. آیا مقتضای عدل و

1- . کهف / 49
2- . حج / 10
3- . یونس / 44

حکمت او که میداند غلامش هیچ چیزی از این دنیا ندارد و خود نیز پول آن متاع را به او نداده است، این نیست که او را کیفر نکند!؟ بنابراین اگر او را کیفر کند، ظالمانه و متجاوزانه کیفر نموده و آن عدل و حکمت و انصافی که خود را به آن متصف میدانسته را باطل کرده است، و اگر او را کیفر نکند، سخن خود را در آن وعده کیفری که به او داده بود تکذیب کرده است؛ چرا که به دروغ و ظلم به او بیم داده است، و هر یک از این دو منافی عدل و حکمت است و خداوند متعال بسیار بلندمرتبهتر از آن چیزی است که آنها میگویند. پس هر که معتقد به جبر یا به چیزی که منتهی به جبر شود باشد، به خداوند ظلم کرده است و او را به ستم و تجاوز نسبت داده است؛ زیرا مجبور را مستوجب کیفر دانسته است. و کسی که بپندارد خداوند بندگان را مجبور کرده است، به تناسب این سخنش لازم دانسته است که خداوند کیفر را از آنان بردارد و کسی که بپندارد خداوند کیفر را از معصیتکاران بر میدارد، خداوند را در این وعده و سخنش: «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ»(1) {آری

کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود} و این سخنش: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً»(2) {در

حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند} و این سخنش: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً»(3) {به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است} و آیات زیاد دیگری با این مضمون تکذیب کرده است و هر که وعده خداوند [در قرآن] را تکذیب کند، از آن روی که یکی از آیات کتاب

1- . بقره / 81
2- . نساء / 10

3- . همان / 56

خداوند را تکذیب کرده است، کفر ورزیده است و از کسانی میشود که خداوند [در وصف آنان] گفته است: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ يُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(1) {آیا شما به پاره ای از کتاب ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید!؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست}. ولی ما میگوییم خداوند عزّ و جلّ بندگان را به واسطه استطاعتی که به ایشان داده است بر اعمالشان مجازات میکند و بر کارهایشان کیفر مینماید و به سبب همان استطاعت است که به آنان امر و نهی کرده است و [در] کتابش فرموده است: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»(2) {هر

کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود}، و فرموده است: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»(3) {روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می یابد و آرزو می کند کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله ای دور بود. و خداوند شما را از [کیفر] خود می ترساند}، و فرموده است: «الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ»(4) {امروز

هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد، امروز ستمی نیست}. این آیات [که از آیات] محکمات [هستند]، جبر و کسانی که معتقد به جبر هستند را نفی میکنند و مانند این آیات در قرآن زیاد است، ما آن را مختصر کردیم تا نامه به درازا نکشد و توفیق تنها از جانب خداوند است.

1- . بقره / 85
2- . أنعام / 160
3- . آل عمران / 30
4- . غافر / 17

اما تفویضی که امام صادق علیه السلام آن را باطل دانستند و کسانی که به آن معتقد باشند و بر آن گردن نهند را بر خطا شمردند، این است که کسی بگوید خداوند جلّ ذکره اختیار امر و نهی خویش را به بندگان واگذارده و آنان را به حال خویش رها کرده است. برای کسی که بخواهد این سخن را تحریر کند و در آن دقت کند، نکته دقیقی در اینجا وجود دارد که امامان هدایتگر خاندان رسول علیهم السلام نیز به این نکته آگاهی دادهاند؛ ایشان فرمودهاند: اگر خداوند امور را به جهت رها کردن به آنها واگذار کرده باشد، باید به آنچه که آنان انتخاب میکنند [و انجام میدهند]، راضی باشد و اگر این اهمال واقع شده باشد، آنان باید به سبب اعمالشان سزاوار پاداش شوند و به سبب جنایاتی که انجام دادهاند کیفری بر آنان نباشد، و این سخن دو معنا میتواند داشته باشد؛ یا اینکه بندگان همگی با هم، علیه خداوند متحد شده باشند و خداوند را، چه بدش بیاید و چه خوشش بیاید، با آراء خود، اجباراً به ملزم به قبول اختیار برای خودشان نموده باشند، که لازمهاش این است که خداوند عزّ و جلّ ضعیف باشد، و یا عاجز باشد از اینکه بندگان را مطابق اراده خویش، چه خوش داشته باشند و چه بدشان بیاید، به امر و نهی متعبد کند و بدین جهت امر و نهی خود را به آنان واگذارده است و به دلخواه آنها سپرده است؛ زیرا از اینکه آنان را به خواست خود متعبد کند عاجز گشته است و بنابراین اختیار کفر و ایمان را به آنها داده است. مثال این مانند مردی است که غلامی را خریده است تا به او خدمت کند و حق مولایی را برای او به جا بیاورد و مترصد [امتثال] امر و نهیاش باشد، مالکِ غلام که ادعا میکند شکستناپذیر و مقتدر و حکیم است، به غلامش امر و نهیهایی میکند و او را در صورت پیروی از اوامر وعده پاداش بزرگ و در صورت معصیت بیم کیفر دردناک میدهد. غلام با خواسته مالکش مخالفت میورزد و به امر و نهیش توجهی نمیکند و در هر چه که مولا امر و نهی کرده است، نه خواسته مولا را، بلکه خواسته و هوای خودش را پیروی میکند. مولا نیز که نمیتواند او را به پیروی از امر و نهی و عمل مطابق خواست خودش بکشاند، اختیار امر و نهی خود را به او وامیگذارد و راضی میشود که او همه چیز را مطابق خواسته خود و نه مطابق خواسته مالک غلام انجام دهد و او را در پی حاجتی میفرستد و

آن حاجت را برایش مشخص میکند، ولی او با مولایش مخالفت میکند و در پی خواسته خویش میرود و از هوای خودش پیروی میکند و هنگامی که نزد مولا بازمیگردد، مولا به آنچه آورده نگاه میکند و میبیند بر خلاف چیزی است که امر کرده و به او میگوید: چرا خلاف آنچه به تو امر کردم را پیش من آوردی؟ و غلام میگوید: من به تفویضی که در امور به من دادی تکیه کردم و از هوا و اراده خود پیروی کردم، زیرا بر کسی که [امر] به او تفویض شده، منعی نیست. پس تفویض یا محال است، و یا بدین روش نیست، که در این صورت، یا مالک غلام قادر است و به غلامش امر میکند که از امر و نهیش، مطابق با خواست خود [- مالک] و نه بنابر خواست خودش پیروی کند و به اندازه آنچه به او امر کرده و از آن نهی کرده است به او طاقت [و توان] میدهد و وقتی به او امری میکند و او را از چیزی نهی میکند، او را از پاداش و کیفر آن آگاه میکند و به او هشدار میدهد و او را به اوصاف پاداش و کیفرش آگاه میکند تا غلام قدرت مولایش در طاقتی که در انجام اوامر و نواهی و ترغیبها و بیمها به او داده را بشناسد و عدل و انصاف مولا شاملش بشود و حجتش در عذر و بیم بر او آشکار شود، و هنگامی که غلام امر مولایش را پیروی کند، مولا او را پاداش دهد و هنگامی که با نهی مولا بازداشته نشود، او را کیفر کند. و یا مالک غلام، عاجز و ناتوان است و از همین روی امر خود را به غلام واگذارده است، و غلام خواه نیکی کند و خواه بدی کند و خواه اطاعت کند و خواه عصیان کند، مولا عاجز از کیفر و واداشتن او به پیروی از امرش میباشد. اثبات عجز برای خداوند مساوی با نفی قدرت و الوهیت و لغویت امر و نهی و ثواب و عقاب و مخالفت با کتاب است؛ زیرا خداوند [در کتابش] میفرماید: «وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ»(1) {و

برای بندگانش کفران را خوش نمی دارد و اگر سپاس دارید، آن را برای شما می پسندد}، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(2) {از خدا آنگونه که حق پروا کردن از اوست

1- . زمر / 7
2- . آل عمران / 102

پروا کنید و زینهار جز مسلمان نمیرید}، و این سخنش: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ»(1) {و

جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند * از آنان هیچ روزیای نمی خواهم و نمی خواهم که مرا خوراک دهند}، و این سخنش: «اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»(2)

{و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید}، و این سخنش: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»(3) {خدا

و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می شنوید}. بنابراین هر کس بپندارد که خداوند متعال امر و نهی خویش را به بندگانش واگذارده است، عجز را برای او اثبات کرده است و بر خداوند لازم دانسته که هر عمل خوب و بدی که بندگان انجام میدهند را قبول کند، و امر و نهی و وعده و وعید او را لغو دانسته است؛ زیرا پنداشته است که خداوند به بندگانش تفویض کرده است. چرا که کسی به او تفویض میشود، هر طور که بخواهد عمل میکند و چه کفر و چه ایمان، هر کدام را که بخواهد ایراد و منعی بر او نیست. پس کسی که معتقد به تفویض به این معنا باشد، همه وعده و وعیدها و امر و نهیهایی که گفتیم را لغو دانسته است و از اهل این آیه است: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(4) {آیا

شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید !؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست}. خداوند بسیار بلندمرتبهتر از آنی است که اهل تفویض به آن معتقدند. ولی ما میگوییم خداوند عزّ و جلّ با قدرت خویش خلایق را آفرید و استطاعت تعبد به تکالیف را به آنها داد و به آنان امر و نهی کرد

1- . ذاریات / 56 و 57
2- . نساء / 36

3- . انفال / 20
4- . بقره / 85

و پیروی از امر را از ایشان پذیرفت و به آن رضایت داد و آنان را از معصیتش نهی کرد و کسانی که عصیانش میکنند را نکوهید و به سبب انجام معاصی کیفر نمود، و اختیار در امر و نهی، با خداوند است و هر چه بخواهد اختیار میکند و به آن امر میکند و از هر چه بدش بیاید نهی مینماید و بر آن کیفر مینماید، و اینها به واسطه استطاعتی است که در پیروی از امر و اجتناب از معصیتش به بندگانش داده است؛ زیرا ظاهر عدل و انصاف و حکمت بالغه همین است، با رفع عذر و دادن بیم حجت را تمام کرد و برگزیدن به دست اوست و هر کسی از بندگانش را که بخواهد، برمیگزیند تا رسالت او را تبلیغ کند و برای بندگانش دلیل بیاورد. محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و ایشان را با رسالتهای خود به سوی خلقش فرستاد، یکی از کافران قومش از روی حسادت و خود بزرگبینی گفت: «لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ»(1) {چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است}، که منظورش أمیۀ بن صلت و أبامسعود ثقفی بود. ولی خداوند انتخاب آنان را باطل کرد و آراء آنان را برایشان جایز ندانست و فرمود: «أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»(2) {آیا

آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند!؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است}. و اینچنین است که او هر امری که دوست داشته باشد را اختیار میکند و از هر چیزی که بدش بیاید نهی میکند، هر کس او را اطاعت کند، پاداشش میدهد و هر که معصیتش کند، کیفر مینماید. اگر چیزی از اختیار امر خویش را به بندگانش واگذارده بود، قریش میتوانستند أمیۀ بن صلت و أبیمسعود ثقفی را اختیار کنند؛ زیرا آن دو در نزدشان بهتر از محمد صلی الله علیه و

1- . زخرف / 31
2- . همان / 32

آله بودند. وقتی خداوند مؤمنان را اینگونه تأدیب کرد که: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ»(1) {و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد}، پس به آنان اجازه نداد که به دلخواه خویش اختیار کنند و از آنان جز این نپذیرفت که [رفتارشان] در برابر کسی که او برگزیده است، [اینگونه باشد که] اوامرش را پیروی و نواهیاش را اجتناب کنند. پس هر که او را اطاعت کند، رشد یابد و هر که او را عصیان کند، گمراه و سرگشته میشود و حجت خداوند که بر اساس استطاعتی است که برای پیروی از اوامر و اجتناب از معاصی به آنها داده است، گردنش را میگیرد و از همین روی او را از پاداش محروم میکند و کیفر خود را بر او نازل میکند. و این است [معنای] آن اعتقادی بین آن دو اعتقاد که نه جبر است و نه تفویض.

و مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین بود که در جواب عبایۀ بن ربعی اسدی که از ایشان پرسیده بود استطاعتی که به واسطه آن برمیخیزد و مینشیند و کارها را انجام میدهد چیست، فرمودند: از استطاعت پرسیدی؛ آیا استطاعتی که داری، بدون خداوند مالک آن هستی، یا به همراه خداوند؟ عبایۀ سکوت کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: جواب بده ای عبایۀ! عرض کرد: چه بگویم؟ ایشان علیه السلام فرمودند: اگر بگویی استطاعت را به همراه خداوند مالک هستی، تو را میکشم و اگر بگویی آن را بدون خداوند مالکی، [باز هم] تو را میکشم. عبایۀ عرض کرد: پس چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟ ایشان علیه السلام فرمودند: بگو که تو به واسطه خداوندی که خودش بدون تو مالک اسطاعت است، مالک استطاعت هستی؛ اگر آن را به تو بدهد، از روی عطایش داده و اگر آن را از تو سلب کند، به جهت آزمونش سلب کرده است. اوست که مالک [حقیقی] همه چیزهایی است که به تو داده و قادر [حقیقی] بر تمام کارهایی است که تو را بر انجام آنها قدرت داده است. آیا نشنیدهای که مردم با گفتن لا حول و لا قوۀ إلا بالله، از خداوند طلب نیرو

1- . أحزاب / 36

و قوت میکنند. عبایهٔ عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! تأویل این جمله چیست؟ ایشان علیه السلام فرمودند: یعنی در برابر معاصی خداوند، نیرویی جز حفظ خداوند نیست و ما جز به کمک او برای طاعتش قوتی از خود نداریم. [در این هنگام] عبایهٔ بر دست و پای ایشان افتاد و آنها را بوسید.

و روایت شده است که نجدهٔ به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و درباره معرفت خداوند از ایشان پرسید و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! چگونه خدای خود را شناختید؟ ایشان علیه السلام فرمودند: با [قوت] تشخیصی که به من ارزانی داشت و عقلی که مرا راهنمایی نمود. او عرض کرد: آیا شما با معرفت خداوند آفریده شدید؟ ایشان فرمودند: اگر [معرفت به خداوند] در آفرینش من وجود داشت، دیگر به جهت نیکیهایم سپاس، و به سبب بدیهایم نکوهش نمیشدم و نیکوکار بیش از بدکار سزاوار سرزنش میبود. پس فهمیدم که خداوند پابرجا و باقیست و هر چه غیر اوست، حادث و متغیر و زوالپذیر است. و موجودی که قدیم و باقی است مانند موجود حادث و زوالپذیر نیست. نجدهٔ عرض کرد: میبینم که حکیم شدهای ای امیرالمؤمنین! ایشان فرمودند: من مخیر شدهام؛ اگر به جای عمل نیک، عمل بد مرتکب شوم، بر آن کیفر خواهم شد.

و روایت شده است که هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام از شام باز میگشتند، مردی از ایشان پرسید: ای امیرالمؤمنین! برایمان بگویید که آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر خداوند بود؟ ایشان فرمودند: آری ای پیرمرد! از هیچ تپهای بالا نرفتید و از هیچ دشتی سرازیر نشدید مگر به قضا و قدر خداوند. پیرمرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! پس [ثواب] رنجی که بردهام به خدا میرسد؟ ایشان فرمودند: درنگ کن ای پیرمرد! خداوند اجر شما را در همه لحظاتی که رفتید و توقف کردید و بازگشتید، بزرگ داشته است و شما در هیچیک از امورتان وادار و ناچار نبودید. شاید تو گمان کردهای که اینها همه به قضای حتمی و قدر لازم بوده است؛ اگر اینگونه میبود، پاداش و کیفر بیهوده میشد و وعده و وعید [از ارزش] میافتاد و اشیاء گردنگیر صاحبان اعمال نمیشد. این سخن بتپرستان و دوستداران شیطان است، خداوند عزّ و جلّ امر کرد، تا [بندگان] مخیر باشند و نهی کرد تا آنان بر حذر

باشند. خداوند به ناچاری اطاعت نمیشود و مغلوبانه معصیت نمیگردد و آسمانها «وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»(1) {و زمین و آنچه را که میان این دو است را به باطل نیافریده است، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده]اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند!}. پیرمرد برخاست و سر امیرالمؤمنین علیه السلام را بوسید این ابیات را سرود:

تو امامی هستی که ما امید داریم با فرمانبری او در روز قیامت به آمرزش [خداوند] رحمان برسیم.

چیزی که در دین ما مشتبه بود را توضیح دادید؛ پروردگارتان به سبب این روشنگری، پاداش شما را بهشت قرار دهد.

[اینک فهمیدیم] که در انجام عمل زشت، برای کسی که آن را از روی ظلم و عصیان [پروردگار] انجام میدهد، هیچ عذری نیست.

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت بر موافقت با قرآن و نفی جبر و تفویض میکند، و اینکه هر کس به یکی از آن دو معتقد شود و گردن نهد، کارش به باطل و کفر و تکذیب قرآن انجامیده است، و ما از [شر] گمراهی و کفر و به خداوند پناه میبریم و هرگز معتقد به جبر و تفویض نبودیم، ما قائل به منزلتی بین آن دو هستیم که همان امتحان و آزمون به واسطه استطاعتی است که خداوند در اختیار ما قرار داده است. ما مطابق آنچه قرآن به آن شهادت داده و ائمه ابرار خاندان رسول صلوات الله علیهم به آن معتقد شدهاند به آن متعبد شدهایم، و مثال آزمون به استطاعت، مانند مردی است که مالک غلامی است و اموال زیادی دارد و دوست دارد غلامش را بیازماید، و با اینکه میداند غلام [با مال] چه میکند، مقداری دلخواه از مالش را به غلام میدهد و به او امر میکند آن مال را در اموری که به او گفته است و غلام نیز آنها را فهمیده است، مصرف کند و او را از این که آن مال را در اموری که دوست ندارد صرف کند نهی کرده و به او گفته که از آن امور اجتناب

1- . ص / 27

کند و مالش را در آنها مصرف نکند. و مال نیز طوری است که بتوان آن را در هر دوی این امور صرف کرد. یکی از آنها مال را صرف پیروی از امر مولا و رضایت او میکند و آن دیگری مال را صرف ارتکاب در منهیات مولا و خشم او مینماید. و او را در سرای آزمون جای داده و او را آگاه کرده است که برای همیشه در آن سرا ساکن نخواهد بود و سرای دیگری غیر از آن دارد که روزی او را به آن خواهد برد و پاداش و کیفر آن سرا، دائمی خواهد بود، که اگر غلام آن مال را در زمینهای که مولایش امر کرده خرج کند، آن پاداش دائمی آن سرا که گفته است او را به آنجا خواهد برد به او میدهد، و اگر مال را در زمینهای که از مصرف در آن نهی کرده خرج کند، آن کیفر دائمی در آن سرای جاودان را به او میچشاند. مولا برای [مصرف] آن [مال] حدی شناختهشده معین کرده، که به اندازه همان زمانی است که در طول آن مدت او را در سرای پیشین جای داده است، وقتی به آن حد رسید، مولا جای آن مال و آن غلام را [با مال و غلام دیگری] عوض میکند، ولی هموست که همیشه مالک مال و غلام است و چون به او وعده داده است که آن مال را تا زمانی که در آن سرا هست و سکونتش در آن تمام نشده از او نگیرد، به وعدهاش وفا میکند. زیرا مولا دارای صفاتی چون عدل و وفا[ی به وعده] و انصاف و حکمت است. آیا [با این صفات بر مولا] لازم نیست که اگر غلام آن مال را در زمینهای که مولا امر کرده صرف کند، به وعدهای که در مورد پاداش به او داده است وفا کند و او را به سبب کاری که در سرای فانی از او خواسته است گرامی بدارد و به جهت فرمانبریاش نعمتهایی دائمی در سرای باقی به او پاداش دهد!؟ و [از سوی دیگر] اگر غلام آن مالی که مولایش در ایام سکونتش در سرای پیشین به او داده را در زمینهای که از آن نهی شده صرف کند و با امر مولایش مخالفت ورزد، مستوجب کیفری دائمی که او را از آن بیم داده بود میشود، و مولا ظلمی به او نمیکند؛ زیرا قبلاً او را آگاهی داده بود و فهمانده بود و او نیز فهمیده بود، و بر مولا لازم است به وعده و وعید خود وفا کند و به همین سبب است که به قادر و قاهر متصف شده است. اما مولا [در این مثال]، خداوند عز و جلّ است و غلام، همان آدمیزاد مخلوق است و مال، قدرت واسعه خداوند است و آزمون، اظهار حکمت و قدرت است و سرای

فانی، دنیاست و [مقصود از] مقدار مالی که مولا به غلام داده است، همان استطاعتی است که [خداوند] به آدمیزاد داده، و[مقصود از] اموری که از آن نهی کرده، همان راههای ابلیس است، و وعده او، نعمتهای دائمیاند که همان بهشت باشد و سرای فانی، همام سرای دنیا و سرای باقی، همان آخرت است و قول بین جبر و تفویض، همان [اعتقاد به] آزمون و امتحان و ابتلا است که به واسطه استطاعتی که به بنده داده شده است [به آن مبتلا میشود]، و شرح آن، در پنج مثالی است که امام صادق علیه السلام فرمودند که آن پنج چیز جوامع فضل است، و من إن شاء الله آنها را با شواهدی از قرآن و توضیح آن تفسیر میکنم. تفسیر سلامتی جسمانی؛ اما این سخن امام صادق علیه السلام معنایش این است که انسان از جهت آفرینش جسمانی کامل باشد و همه حواس او کامل [و صحیح] باشد و عقلش ثبات داشته باشد و قوه تشخیصش سالم و زبانش به سخن باز باشد، چنانچه خداوند فرمود: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً»(1) {و

به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم}، خداوند عزّ و جلّ فرموده است که آدمیزاد را بر سایر مخلوقاتش از قبیل چهارپایان و درندگان و موجودات دریایی و پرندگان و هر جنبندهای که حواس آدمیزاد آن را با تشخیص عقلی و نطقی خود درک میکند برتری داده است، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»(2) {[که]

براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم}، و این سخنش: «یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ * الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ * فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ»(3) {ای

انسان! چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته * همانکس که تو را آفرید و [اندام] تو را درست کرد و [آنگاه] تو را سامان بخشید * و به هر صورتی که خواست تو را

1- . إسراء / 70
2- . تين / 4
3- . انفطار / 8 - 6

ترکیب کرد }، و آیات زیاد دیگری با همین مضمون. بنابراین اولین نعمت خداوند بر انسان، صحت عقل و برتری دادن آدمیزاد بر بیشتر مخلوقات به سبب کمال عقلی و تشخیص بیان است، و این بدان جهت است که هر جنبنده‌ای که بر سطح زمین است با حواس خود بر پای خود میایستد و در ذات خودش کامل است، اما خداوند آدمیزاد را با قوه نطق که در سایر مخلوقاتی که با حواس خود درک میکنند وجود ندارد، برتری داد و به سبب همین قوه نطق بود که خداوند مخلوقات دیگر را در اختیار آدمیزاد قرار داد، تا جاییکه او بتواند امر و نهی کند و سایر مخلوقات مسخر او باشند، چنانچه خداوند فرمود: «کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُمْ»(1)

این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید }، و فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها»(2) {و

اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه ای که آن را می پوشید از آن بیرون آورید } و فرمود: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَکُمْ فِیها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ * وَ لَکُمْ فِیها جَمالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ * وَ تَحْمِلُ أَثْقالَکُمْ إِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغِیهِ إِلّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»(3) {چارپایان

را برای شما آفرید در آنها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است و از آنها می خورید * و در آنها برای شما زیبایی است آنگاه که [آنها را] از چراگاه برمی گردانید و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می برید * و بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدانها بدان نمی توانستید برسید }. و به سبب همین برتری دادن او و به وسیله خلقت نیکو و نطق کامل و معرفت است که خداوند انسانها را پس از اینکه به آنان استطاعت انجام چیزهایی که آنان را به آنها متعبد کرده داده است، با این سخنش به پیروی از امر خود فراخوانده است: «فَاتَّقُوا اللّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا»(4) {پس تا می توانید از خدا پروا بدارید و

1- . حج / 37
2- . نحل / 14
3- . همان / 5 - 7

4- . تغابن / 16

بشنوید و فرمان ببرید}، و این سخنش: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»(1) {خداوند

هیچکس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند}، و این سخنش: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها»(2) {خدا

هیچکس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی کند} و آیات زیاد دیگری. وقتی بنده، یکی از حواس خود را از دست بدهد، [تکلیف و] عمل مربوط به آن حس از او برداشته میشود، چنانچه خداوند میفرماید: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ ... »(3) {بر نابینا و لنگ و بیمار ایرادی نیست ... }، خداوند از همه کسانی که دارای این اوصاف باشند، جهاد و همه [تکالیف و] اعمالی که بدون این اعضا نمیتوان آنها را انجام داد برداشته است، و [از سوی دیگر] به همین شیوه حج و زکات را بر کسانی که توانایی مالی داشته باشند واجب کرده است، زیرا به آنان استطاعت این اعمال را داده است. و به همین سبب حج و زکات را بر انسان فقیر واجب نکرده است، این سخن خداوند متعال: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»(4) {برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد}، و این سخنش که درباره ظهار است: «وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»(5) {

و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است بنده ای را آزاد گردانند}، تا آنجا که میفرماید: «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً»(6) {و هر که نتواند باید شصت بینوا را خوراک بدهد}. همه اینها دلیل بر آن است که خداوند تبارک و تعالی بندگانش را جز به اعمالی که [توان و] استطاعت و قوت عمل کردنش را به آنها داده است مکلف نکرده است و

1- . بقره / 286
2- . طلاق / 7
3- . نور / 61
4- . آل عمران / 97
5- . مجادله / 3

6- . همان / 4

از سوی دیگر آنها را فقط از اعمالی که این وصف را داشته باشند نهی کرده است. این است معنای سلامتی جسمانی.

اما اختیار در عمل؛ کسی اختیار عمل دارد که بر بالای سرش نیرومندی نباشد که بر او تنگ بگیرد و او را از عمل کردن به آنچه خداوند به او امر کرده منع کند، که این همان سخن خداوند است که درباره کسانی که استضعاف شدهاند و از عمل کردن بازداشته شدهاند و چارهای نمییابند و راهی پیدا نمیکنند فرموده است: «مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً»(1) {آن مردان و زنان و کودکانی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند}، خداوند فرموده است کسی که استضعاف شده است، اختیاری در عمل ندارد و در صورتی که با ایمانشان اطمینان قلبی داشته باشند، چیزی از این تکالیف بر عهده آنان نیست.

اما داشتن وقت کافی؛ همان عمری است که انسان از زمانی که معرفت بر او واجب میشود تا هنگامی که وقتش به سر آید از آن بهرهمند میشود، که از زمان تمییز و بلوغ تا هنگام مرگ میباشد؛ بنابراین هر که در راه جست و جوی حق بمیرد و حق را به طور کامل درک نکند، بر [طریق] خیر [مُرده] است و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ...»(2) {و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید ... }، اگرچه به علت نداشتن وقت نتوانسته به شریعتش به طور کامل عمل کند. همچنین انسان بالغ از کارهایی بازداشته شده، که کودکی که به بلوغ نرسیده از آنها منع نشده است؛ در این سخن خداوند متعال: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَ ...»(3) {و

به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند ... }، خداوند برای کودکان در اینکه زینتهای خود را آشکار کنند خردهای نگرفته و همچنین آن احکام را بر آنان جاری نکرده است.

1- . نساء / 98
2- . همان / 100
3- . نور / 31

اما داشتن توشه؛ به معنای بینیاز بودن و به قدر کفایت داشتن است که بنده به کمک آنها امری که خداوند به او نموده را انجام دهد، که همان سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ ...»(1) {بر

نیکوکاران ایرادی نیست}. آیا نمیبینید که خداوند عذر کسی که چیزی برای انفاق ندارد را قبول کرده و [در سوی دیگر] بر همه کسانی که تمکن مالی و دسترسی به کاروان دارند، حج و جهاد و مانند آن را لازم کرده است!؟ و به همین سبب عذر فقرا را قبول کرده و در اموال ثروتمندان سهمی برای آنان قرار داده است، با این سخنش: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ...»(2) {[این

صدقات] برای آن [دسته از] نیازمندانی است که در راه خدا فرومانده اند}.

اما سببی که [فاعل را] به حرکت در بیاورد؛ همان نیت است که انگیزه انسان برای همه کارهاست و محل آن نیز قلب است. هر کس عملی انجام دهد، ولی دینی داشته باشد که [سبب شود] قلبش [موافق] با آن عمل نباشد، خداوند آن عمل را جز با صدق نیت از او قبول نمیکند، چنانچه خداوند در مورد منافقین فرموده است: «یَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یَکْتُمُونَ»(3) {به زبان خویش چیزی می گفتند که در دلهایشان نبود و خدا به آنچه می نهفتند داناتر است}، سپس به عنوان توبیخ مؤمنان بر پیامبرش اینچنین نازل کرده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ ...»(4) {ای

کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید ...}. پس اگر انسان سخنی بگوید و به سخن خود اعتقاد داشته باشد، نیتش، از طریق عمل کردن او را به تصدیق سخنش فرا میخواند، و اگر به آن سخن اعتقادی نداشته باشد، حقیقت مشخص نمیشود، زیرا خداوند در این سخنش: «إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ»(5) {مگر

آنکس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان

1- . توبه / 91
2- . بقره / 273
3- . آل عمران / 167
4- . صف / 2
5- . نحل / 106

اطمينان دارد } و اين سخنش: «لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِى أَيْمانِكُمْ ...»(1) {خداوند

شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند ... } ممكن دانسته است كه نيت صادق باشد، ولی عمل به علت مانعی كه نميگذارد فعل [موافق با نيت] آشكار شود، مخالف نيت باشد. بنابراين قرآن و احاديث رسول صلی الله عليه و آله دلالت بر اين دارند كه قلب مالك همه حواس است و كارهای حواس را تصحيح ميكند و هيچ چيز نميتواند چيزی كه قلب آن را تصحيح كرده است را باطل كند.

اين بود توضيح همه پنج مثالی كه امام صادق عليه السلام فرمودند كه با آنها مسأله منزلت بين آن دو منزلت، كه همان جبر و تفويض است، تبيين ميشود. حال اگر انسان همه اين پنج شرط را به صورت كامل دارا باشد، بر او واجب است عمل را به صورت كامل مطابق امر خداوند عزّ و جلّ و رسولش انجام دهد و اگر يكی از آن شروط را نداشته باشد، عمل به حسب آن شرط از عهده او برداشته ميشود. اما شواهد قرآنی بر مسأله آزمون و ابتلا به سبب استطاعت، كه موجب اثبات قول بين دو قول ميشوند زياد هستند؛ از جمله آنها اين سخن خداوند است [كه فرمود]: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ»(2) {و

البته شما را می آزماييم تا مجاهدان و شكيبايان شما را باز شناسانيم و گزارشهای [مربوط به] شما را رسيدگی كنيم}، و [نيز] فرمود: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ»(3) {به

تدريج از جايی كه نمی دانند گريبانشان را خواهيم گرفت}، و [نيز] فرمود: «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ»(4) {الف

لام ميم * آيا مردم پنداشتند كه تا گفتند ايمان آورديم رها می شوند و مورد آزمايش قرار نمی گيرند!؟}، و در مورد فتنههايی كه به معنای آزمون است فرمود: «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ ...»(5) {و قطعا سليمان را آزموديم ... } و در قصه قوم موسی فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ

1- . بقره / 225

2- . محمد / 31
3- . أعراف / 182
4- . عنكبوت / 1 و 2
5- . ص / 34

بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ»(1) {فرمود در حقیقت ما قوم تو را پس از [عزیمت] تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت}، و در این سخن موسی: «إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُکَ»(2) {این جز آزمایش تو نیست} فتنه به معنای آزمون است. بعضی از این آیات به بعضی دیگر قیاس میشوند و بعضی شاهد بر بعضی دیگرند. اما آیاتی که در آنها ابتلا به معنای آزمون است؛ این سخن خداوند: «لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»(3) {تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید}، و این سخن خداوند: «ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ»(4) {سپس برای آنکه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد}، و این سخن خداوند: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ»(5) {ما آنان را همانگونه که باغداران را آزمودیم مورد آزمایش قرار دادیم}، و این سخن خداوند: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(6) {مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید}، و این سخن خداوند: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ»(7) {و

چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود}، و این سخن خداوند: «وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ»(8)

{و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید، ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید} و هر چه در قرآن از ریشه بلوی است، این آیاتی که ابتدای آن آورده شد، به معنای آزمون است و امثال آن در قرآن زیاد است و همگی مسأله آزمون و ابتلا را اثبات میکنند. خداوند عزّ و جلّ خلایق را بیهوده نیافریده و آنان را به حال خود واگذار نکرده است و حکمت خود را برای بازی اظهار نکرده است، و

1- . طه / 85
2- . أعراف / 185
3- . مائده / 48
4- . آل عمران / 152
5- . قلم / 17
6- . ملک / 2
7- . بقره / 124
8- . محمد / 4

این مطلب را در این سخنش فرموده است: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً»(1) {آیا

پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم!؟}. اگر کسی بگوید مگر خداوند نمیداند که چه عملی از بندگان سر میزند که آنان را میآزماید!؟ میگوییم بلی، میداند که چه عملی از آنان سر میزند، چنانچه فرمود: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ»(2) {اگر

هم بازگردانده شوند، قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند}، خداوند تنها به این سبب آنان را میآزماید که عدل خود را به آنان نشان دهد و بفهماند که آنان را بعد از عمل و با دلیل عذاب میکند و این مطلب را در این سخنش فرموده است: «وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً»(3) {و

اگر ما آنان را قبل از [آمدن قرآن] به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی}، و این سخنش : «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»(4) {و

ما تا پیامبری برنیانگیزیم، به عذاب نمی پردازیم}، و این سخنش: «رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ»(5) {پیامبرانی

که بشارتگر و هشداردهنده}. بنابراین آزمون خداوند، به سبب استطاعتی است که به بنده داده است و این است قول بین جبر و تفویض. قرآن و احادیث امامان خاندان رسول نیز همین را فرمودهاند. اگر بگویند پس دلیل این سخن خداوند: «يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ»(6) {هر

که را بخواهد، بیراه و هر که را بخواهد، هدایت می کند} و نظایرش در قرآن چیست؟ [در جواب] گفته میشود: معنای مجازی این دسته از آیات دو چیز میتواند باشد؛ یکی اینکه این آیات خبر از قدرت خداوند هستند و به معنای این هستند که خداوند قادر است هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه کند، و اگر با قدرت خود آنان را بر یکی از این دو مجبور میکرد، مستوجب پاداش یا کیفر نمیشدند، به همان بیانی

1- . مؤمنون / 115
2- . أنعام / 28
3- . طه / 134
4- . إسراء/ 15
5- . نساء / 165
6- . نحل / 93

که ما در نامه شرح دادیم. و معنای دیگر اینکه هدایت خداوند به معنای شناساندن [راه هدایت] است، مانند این سخنش: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(1) {و

اما ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم} که در آن "هدیناهم" به معنای "به آنان شناساندیم" میباشد {و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند}، و اگر خداوند آنان را بر هدایت مجبور مینمود، نمیتوانستند گمراه شوند. و اینگونه نیست که هرگاه آیه مشتبهی درباره موضوعی وجود داشته باشد، بتوان با آن بر آیات محکم احتجاج کرد، همان آیات محکمی که امر شدهایم به آنها عمل کنیم، خداوند فرموده است: «مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ ...»(2) {پاره ای

از آن آیات محکم [- صریح و روشن] است؛ آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند]. اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می کنند}، و فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»(3) {پس

بشارت ده به آن بندگان من که * به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند}، یعنی متقنترین و روشنترین آن را، «أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»(4) {اینانند

که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان}. خداوند ما و شما را توفیق سخن و عملی که دوست دارد و میپسندد دهد و ما و شما را به منت و فضلش از معاصی دور بدارد. سپاس فراوان مخصوص خداوند است چنانچه او اهلش است، و خداوند بر محمد و خاندان پاکش درود فرستد! «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»(5) {و خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است}.

1- . فصلت / 17
2- . آل عمران / 7
3- . زمر / 17 و 18

4- . همان / 18
5- . آل عمران / 173

توضیحات: این سخن ایشان علیه السلام که فرمودند: " کسی که بپندارد خداوند کیفر را از معصیتکاران بر میدارد ..." یعنی به صورت عمومی و طوری که هیچیک از آنان کیفر نشوند، چنانچه مقتضی جبر است، بنابراین با اینکه عذاب از بعضی از آنان با عفو یا شفاعت ساقط شود منافات ندارد.

در این سخن ایشان علیه السلام که فرمودند: "اشیاء گردنگیر صاحبانش نمیشد"، "أشیاء" یعنی خطاها و گناهان، و در بعضی از نسخهها به جای "أشیاء"، "اسماء" آمده است که با روایت دیگری که از ایشان روایت شده سازگارتر است و یعنی دیگر به کار بردن نام مؤمن و کافر و درستکار و بدکار و نظایر آن، استعمال حقیقی نخواهد بود.

نکته: باید دانست که مطلبی که به صورت مستفاض از ائمه علیهم السلام به دست ما رسیده، نفی جبر و تفویض و اثبات امر بین امرین است، که بعضی از اهل تسنن نیز به آن اعتراف کردهاند. امام اهل تسنن، فخر رازی گفته است: وضع این مسأله عجیب است؛ زیرا مردم در این مسأله همیشه با هم اختلاف داشتهاند، چرا که دلایلی که در این مسأله میتوان به آن استناد کرد با هم متعارض و متضادند؛ دلیل جبریون این است که در ترجیح فعل بر ترک ناچار باید مرجحی از غیر از جانب بنده وجود داشته باشد، و دلیل قدریها این است که اگر بنده قادر بر کاری نباشد، مدح و ذم و امر و نهی شایسته نخواهد بود. که هر دوی اینها مقدمههای عقلی میباشند. یکی از دلایل عقلی، استناد جبریون بر این است که تفاصیل حالات افعال برای بنده معلوم نیست، و استناد قدریها بر اینکه افعال بندگان مطابق تصور و انگیزهاشان انجام میشود، که [این دو دلیل عقلی] با هم متعارضند. و از الزامات خطابی این است که قدرت بر ایجاد [فعل]، کمالی است که بندهای که منبع کاستی است لایق آن نیست و سزاوار نیست افعال سفیهانه و بیهوده بندگان به خداوندی که والاتر از هر کاستی است نسبت داده شود. اما دلایل نقلی؛ قرآن مملو از آیاتی است که ممکن است موجب توهم هر یک از این دو نظریه شوند. همچنین است احادیث، چه اینکه هیچ یک از امتها نبودهاند که یکی از این دو فرقه را درون خود نداشته باشند. همچنین اوضاع و حکایات هر دو طرف نیز یکدیگر را دفع میکنند، تا آنجا

که گفته شده است اساس [بازی] نرد بر جبر، و اساس شطرنج بر قَدَر است. اما مذهب ما قویتر است؛ زیرا اگر با این استدلال که موجود ممکن برای ترجیح [وجودش بر عدم] نیاز به مرجح دارد در قول ما خدشه شود، به انسداد باب اثبات [خداوند] صانع میانجامد. ما میگوییم حق همان است که بعضی از امامان دین فرمودهاند که نه جبر است و نه تفویض، بلکه [حقیقت] امر [چیزی است] بین آن دو؛ و این بدان جهت است که مبادی قریبه افعال تحت قدرت و اختیار بنده است، ولی از مبانی بعیده عاجز است و مضطر به آنهاست؛ بنابراین انسان در حال اختیارش، مضطر است، مانند قلم که در دست کاتب است و مانند میخ که در شکاف دیوار است. در سخنان عقلا آمده است: دیوار به میخ گفت: تو چرا مرا میشکافی؟ و میخ گفت: از کسی که مرا میکوبد بپرس.

اما معنای جبر همان است که اشاعره به آن معتقدند که خداوند متعال، اعمال را بر دست بندگان جاری میکند بدون اینکه آنان قدرتی مؤثر در انجام آن داشته باشند، و [سپس] آنها را به سبب انجام آنها عذاب میکند.

[معنای] تفویض نیز همان است معتزله به آن معتقدند که خداوند متعال بندگان را آفریده و آنان را بر انجام آن اعمال قدرت داده و اختیار را به آنان واگذارده است، بنابراین آنان در ایجاد افعال، مطابق مشیت و قدرت خودشان مستقل هستند و خداوند در ایجاد افعال آنان نقشی ندارد.

اما امر بین امرین؛ چیزی که از روایات گذشته برداشت میشود این است که هدایتها و توفیقات خداوند متعال در افعال بندگان دخالت دارد، [البته] طوری که به حد اجبار و ناچاری نمیرسد. مانند این است که مولایی به غلام خود امر کند که کاری که توان آن را دارد را انجام دهد و آن کار را به او بفهماند و به او وعده دهد که در صورت انجام آن به او ثواب دهد و در صورت ترک او را کیفر کند، اگر مولا در تکلیف غلامش به همین اکتفا کند و با اینکه میداند او آن کار را انجام نمیدهد، چیز دیگری به او نگوید و کار دیگری نکند، و با این حال او را در صورت ترک عمل کیفر کند، نزد عقلا ملامتی بر مولا نیست و هیچ عاقلی نمیگوید که مولا غلام را بر ترک آن عمل مجبور کرده است. حال اگر مولا به همین اکتفا نکند و لطف

بیشتری کند و او را [در صورت عمل] وعده اکرام و در صورت ترک وعده کیفر دهد و این مسأله را با فرستادن کسی که غلام را بر انجام عمل تشویق و ترغیب کند تأکید نماید، و بعد غلام آن عمل را با قدرت و اختیار خود انجام دهد، هیچ عاقلی نمیگوید که مولا او را بر انجام آن فعل مجبور کرده است، اما اینکه بعضی آن را انجام میدهند و بعضی دیگر آن را ترک میکنند، به حسن اختیار و پاکی ضمیر گروه اول، و سوء اختیار و زشتی باطن گروه دوم باز میگردد. بنابراین اعتقاد به چنین چیزی موجب نسبت دادن ظلم به خداوند متعال و قائل شدن به اینکه خداوند آنان را بر معاصی مجبور میکند و سپس آنها را عذاب میکند نمیشود، چنانچه آن دو نظریه اول موجب چنین چیزی میشد، و [از سوی دیگر] موجب عزل خداوند از ملکش و استقلال بندگان در افعالشان به گونهای که آنان با خداوند در تدبیر عالم وجود شریک باشند نیز نمیشود، چنانچه لازمه آن دو نظریه دیگر بود. و شواهد این دیدگاه در روایات قبلی موجود بود و روایتی که کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده آن را تأیید میکند که مردی از ایشان پرسید که آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور کرده است؟ ایشان فرمودند: خیر. مرد عرض کرد: پس امر را به ایشان واگذارده است؟ ایشان فرمودند: خیر. مرد پرسید؟ پس چیست؟ ایشان فرمودند: لطفی از جانب پروردگار است که بین آن دو است.

از بعضی روایات استفاده میشود که مقصود از تفویضی که نفی شده این است که بنده در عمل طوری در انجام عمل مستقل باشد که پروردگار متعال نتواند او را از انجام آن بازدارد و مقصود از امر بین امرین این است که خداوند بندگان را در فعل و ترک مختار قرار داده است، ولی خود نیز قدرت بازداشتن آنان از انجام عملی که اختیار کردهاند را دارد. بعضی امر بین امرین را به این تفسیر کردهاند که اسباب قریبه فعل تحت قدرت بنده است و اسباب بعیده مانند آلات و اسباب و اعضاء و جوارح و قوا در قدرت پروردگار متعال است و فعل با إعمال هر دو قدرت حاصل میشود. این تفسیر این ایراد را دارد که هیچکسی قائل به تفویص به این معنا نیست تا اشکالی بر آن وارد باشد. بعضی دیگر گفتهاند امر بین امرین این است که بعضی چیزها در اختیار بنده است، که همان افعال تکلیفی باشد و بعضی چیزها مانند صحت و مرض

و خواب و بیداری و یادآوری و فراموشی و مانند این چیزها در اختیار بنده نیست، این تفسیر همان ایرادی را که بر وجه هفتم وارد کردیم دارد. خداوند متعال و حجج او علیهم السلام بهتر میدانند. و تفصیل سخن در این مسأله و آوردن دلایل و براهین بر قول حق و زدودن شکوک و شبهات از قول حق مناسب با مقصود این کتاب نیست. و خداوند هر که را بخواهد به حق و صواب هدایت میکند.

ص: 130

آیات؛

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یُرِیدُ»(1)

{و اگر خدا می خواست، با یکدیگر جنگ نمی کردند، ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد}.

«وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا»(2)

{و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد. [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است]}.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَکُوا»(3)

{و اگر خدا می خواست، آنان شرک نمی آوردند}.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ»(4)

{و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند پس ایشان را با آنچه به دروغ می سازند رها کن}.

«سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَکْنا وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ شَیْ ءٍ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّی ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا إِنْ

1- . بقره / 253
2- . آل عمران / 145
3- . أنعام / 107
4- . همان / 137

تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ * قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ»(1)

{کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همینگونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند. بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید!؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گویید * بگو برهان رسا ویژه خداست و اگر [خدا] می خواست قطعاً همه شما را هدایت می کرد}.

«قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ»(2)

{بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم}.

«وَ لکِنْ لِیَقْضِیَ اللَّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولًا»(3)

{ولی [چنین شد] تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند}.

«قُلْ لَنْ یُصِیبَنا إِلَّا ما کَتَبَ اللَّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(4)

{بگو جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی رسد، او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند}.

«فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ»(5)

{اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد، جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود}.

ص: 132

1- . همان / 148 و 149
2- . أعراف / 188

3- . أنفال / 42
4- . توبه / 51
5- . همان / 55

«وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ * وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ»(1)

{و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند، پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟ * و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می دهد}.

«وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً»(2)

{و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد}.

«وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً»(3)

{و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است}.

«وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثی وَ لا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ»(4)

{و هیچ مادینه ای بار نمی گیرد و بار نمی نهد مگر به علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر آنکه در کتابی [مندرج] است، در حقیقت این [کار] بر خدا آسان است}.

«وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ»(5)

{و اگر از جانب پروردگارت فرمان [مهلت] سبقت نگرفته بود، قطعاً میانشان داوری شده بود}.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ»(6)

1- . یونس / 99 و 100
2- . أحزاب / 37

3- . همان / 38
4- . فاطر / 11
5- . فصلت / 45
6- . شوری / 8

{و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را امتی یگانه می گردانید. لیکن هر که را بخواهد به رحمت خویش در می آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یاوری }.

«وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ»(1)

{و اگر فرمان قاطع [در باره تأخیر عذاب در کار] نبود، مسلما میانشان داوری می شد }.

«وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ»(2)

{و می گویند اگر [خدای] رحمان می خواست، آنها را نمی پرستیدیم. آنان به این [دعوی] دانشی ندارند [و] جز حدس نمی زنند }.

«إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ»(3)

{ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم }

«وَ کُلُّ شَیْ ءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ * وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ مُسْتَطَرٌ»(4)

{و هر چه کرده اند در کتابها[ی اعمالشان درج] است * و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده }.

«ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ»(5)

{هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [- به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است. این [کار] بر خدا آسان است }.

«ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَهٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَهً عَلی أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ»(6)

1- . همان / 21

2- . زخرف / 20
3- . قمر / 49
4- . همان / 52 و 53
5- . حدید / 22
6- . حشر / 5

{آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود}.

«ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ إِلّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(1)

{هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد}.

«یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً»(2)

{فرمان [خدا] در میان آنها فرود می آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است}.

«کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(3)

{اینگونه خدا هر که را

بخواهد، بیراه می گذارد و هر که را بخواهد، هدایت می کند}.

«وَ ما یَذْکُرُونَ إِلّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(4)

{و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد}.

«وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(5)

{و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست}.

«یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ»(6)

{هر که را خواهد، به رحمت خویش در می آورد}.

«وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ»(7)

{و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست}.

1- . تغابن / 11
2- . طلاق / 12
3- . مدثر / 31
4- . همان / 56
5- . إنسان / 30
6- . همان / 31
7- . تكوير / 29

تفسیر:

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا»(1) {و

اگر خدا می خواست، با یکدیگر جنگ نمی کردند}، یعنی اگر خداوند میخواست آنان را بر ترک جنگ مجبور و وادار کند، این کار را میکرد، ولی این کار با تکلیف منافات دارد و به همین جهت آنها را به اختیار خود گذاشت و آنان نیز جنگ کردند. و مقصود از إذن خداوند، همان امر و تقدیرش است، گفته شده مقصود علم اوست و إذن در اینجا از "أذِنَ" به معنای "عَلِمَ" گرفته شده است.

طبرسی در ذیل این سخن خداوند متعال: «فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ»(2) {و اگر [خدا] می خواست، قطعاً همه شما را هدایت می کرد}، گفته است: یعنی اگر خداوند میخواست، شما را وادار به ایمان مینمود. این مشیت، غیر از مشیتی است که در آیه قبلی [یعنی «لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَکْنا وَ لا آباؤُنا ...»] گفته شده است؛ زیرا خداوند سبحان این را اثبات و آن را نفی کرده است، بنابراین آن اولی مشیت اختیار و این دومی مشیت واداشتن است. گفتهاند که معنایش این است که اگر میخواست، از همان ابتدا و بدون هیچ تکلیفی شما را به [راه] رسیدن به ثواب و ورود در بهشت هدایت مینمود.

این سخن خداوند متعال: «قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا»(3) {بگو

برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم}، یعنی به صورت مطلق اختیار سود و زیانی برای خود ندارم؛ زیرا اسباب و وسایلی که فعل بر آن متوقف است، تنها تحت قدرت خداوند متعال است، و این منافاتی با اختیار یا چیزهایی که در اختیار بنده نیست، مانند دفع بلایا و جلب منافع ندارد، و قسمت بعدی این آیه نیز که خداوند فرموده است: «وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ»(4) {و

اگر غیب

1- . بقره / 253

2- . همان / 148 و 149
3- . أعراف / 188
4- . أعراف / 188

می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید }، این معنا را تأیید میکند.

این سخن خداوند متعال: «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً»(1) { [چنین شد] تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند }، یعنی خداوند بدون اینکه از پیش قراری با شما گذاشته باشد، مقدر نموده بود که شما با مشرکین در [جنگ] بدر رویارو شوید، تا خداوند کاری که ناچار باید انجام میشد را به انجام رساند. یا بدین معناست که یکی از شؤون خداوند عزیز نمودن دین و اهل دین و خوار نمودن شرک و اهل شرک است. «لِيَقْضِيَ» به معنای تا انجام دهد، یا تا قضای خداوند ظاهر شود میباشد.

این سخن خداوند متعال: «فِي الزُّبُرِ» یعنی در کتابهایی که [فرشتگانی که] محافظان [انسان هستند] آنها را نوشتهاند، یا مقصود از آن لوح محفوظ است. «كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ» یعنی هر عمل کوچک و بزرگی که پیش فرستادهاند، علیه آنان نوشته شده است، یا بدین معناست که همه موارد کوچک و بزرگ روزیها و أجلها و مانند آن در لوح نوشته شده است.

این سخن خداوند متعال: «وَ ما يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ»(2) {و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد }، یعنی مگر اینکه خداوند بخواهد آنان را بر آن مجبور کند، به قرینه این سخن خداوند که فرموده است: «إِنَّها تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ»(3) {زنهار

[چنین مکن] این [آیات] پندی است * تا هر که خواهد از آن پند گیرد }. گفته شده که معنایش این است که مگر اینکه خداوند بخواهد، از این جهت که خداوند به آن امر کرده و از ترک آن نهی نموده است، بنابراین مشیت خداوند از قبل وجود داشته است. یعنی پندی نمیگیرند، جز اینکه خداوند از قبل، آن را خواسته باشد.

1- . أنفال / 42
2- . همان / 56
3- . عبس / 11 و 12

1.قرب الإسناد: إبن علوان از امام صادق و ایشان از پدرشان علیهما السلام نقل کردهاند: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا! آیا [دعانوشتهها] اوراقی که از آنها طلب شفا میشود قَدَر خداوند را برمیگردانند؟ ایشان فرمودند: آنها خود از مقدرات خداوند هستند.

2. خصال: ربعی بن خراش از امام علی علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ بندهای ایمان نیاورده است، مگر اینکه به چهار چیز ایمان بیاورد: شهادت دهد هیچ معبودی جز خداوند نیست و او یکتاست و شریکی ندارد، و شهادت دهد که من رسول خدا هستم و خداوند مرا به حق فرستاده است، و به برانگیختن بعد از مرگ ایمان بیاورد و به قَدَر ایمان بیاورد.

3. خصال: أبیأمامۀ نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار تَن هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر نمیکند: کسی که عاقّ شده است، کسی که [هر چه عطا میکند،] منّت میگذارد، کسی که قَدَر را تکذیب میکند و کسی که دائم الخمر است.

4. خصال: عبدالله بن میون از امام صادق و ایشان از پدرشان و ایشان [نیز] از [پدرشان] امام سجاد علیهم السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شش تَن هستند که خداوند و هر پیامبر مستجابشدهای آنها را لعنت میکنند: کسی که چیزی را در کتاب خداوند زیاد کند، کسی که قَدَر را تکذیب کند، کسی که سنت مرا ترک کند، کسی که درباره خاندان من چیزی که خداوند حرام کرده را حلال شمرد، کسی که از قدرت سلطنتش برای خوار کردن کسی که خداوند او را عزیز کرده و عزیز کردن کسی که خداوند او را خوار کرده استفاده کند و کسی که از فیء مسلمانان برای خود استفاده میکند و آن را حلال میداند.

5. عبدالمؤمن انصاری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من هفت تَن را که خداوند و پیامبران مستجابشده پیش از من نیز آنان را لعنت نمودهاند، لعنت میکنم؛ عرض شد: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: کسی که در کتاب خداوند چیزی زیاد کند، کسی

که قَدَر خداوند را تکذیب کند، کسی که با سنت من مخالف باشد، کسی که درباره خاندان من چیزی که خداوند حرام کرده را حلال شمرد، کسی که از قدرت سلطنتش برای خوار کردن کسی که خداوند او را عزیز کرده و عزیز کردن کسی که خداوند او را خوار کرده استفاده کند، کسی که از فیء مسلمانان برای خود استفاده میکند و آن را حلال میداند و کسی که چیزی را که خداوند عزّ و جلّ آن را حلال کرده را حرام شمرد.

6. عبدالله بن زیاد از زید بن علی، و او از پدرش [امام سجاد] و ایشان از پدرشان [امام حسین]، و ایشان از امام علی علیهم السلام نقل کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هفت تَن هستند که خداوند و هر پیامبر مستجابشدهای آنان را لعنت میکنند: کسی که کتاب خداوند را تغییر دهد، کسی که قَدَر خداوند را تکذیب کند، کسی که سنت رسول خدا را دگرگون کند، کسی که درباره خاندان من چیزی را که خداوند عزّ و جلّ حرام نموده، حلال شمرد، کسی که از قدرت سلطنتش برای خوار کردن کسی که خداوند او را عزیز کرده و عزیز کردن کسی که خداوند او را خوار کرده استفاده کند، کسی که محرمات خداوند را حلال شمرد و کسی که از عبادت خداوند عزّ و جلّ تکبر کند.

7. خصال: زکریا بن عمران نقل کرده، امام کاظم علیه السلام فرمودند: هر چیزی که در آسمانها و زمین روی میدهد، همراه با هفت چیز است: قضا و قَدَر و اراده و مشیت و کتاب و أجل و إذن؛ هر کسی جز این بگوید بر خداوند دروغ بسته است، یا خداوند عزّ و جلّ را ردّ کرده است.

8. تفسیر قمی: إبنمسکان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد که او را نزد آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ببرد؛ خداوند چنین کرد. موسی گفت: پدر جان! مگر خداوند تو را با دست خود نیافرید و در تو از روحش ندمید و فرشتگانش را برای تو به سجده درنیاورد و به تو امر نکرد که از آن درخت نخوری!؟ پس چرا او را معصیت کردی؟ آدم گفت: ای موسی! خطای من به سبب [اعمال] شما [که] در تورات [آمده است]، و قبل از خلقت من رخ داد. موسی گفت: همان سی سال؟ آدم

گفت: همان است. امام صادق علیه السلام فرمودند: [و اینگونه بود که] آدم بر موسی علی نبینا و آله و علیه السلام احتجاج کرد.

توضیح: یکی از اصحاب، این روایت را بر تقیه حمل کرده است؛ زیرا این روایت در کتابهای اهل سنت به طرق زیادی آورده شده است و سید نیز در طرائف آن را از طرق آنهای روایت کرده است. ممکن است گفته شود مقصود این است که در تورات نوشته شده است که خداوند آدم را به اختیار خود گذاشت و آدم نیز آن کار را انجام داد، زیرا مصلحت این بود که به دنیا هبوط کند. اما اینکه [این موضوع مربوط به] قبل از خلقت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بوده است، به این جهت بوده که در آن زمان [این موضوع] در لوحهای نوشته شده، وجود داشته است، اگرچه موسی بعد از مبعوث شدنش آن را یافته است. احتمال دارد روح موسی قبل از خلقت جسم آدم از آن مطلع بوده باشد. خداوند خودش میداند.

9. علل الشرایع: بشیر بزاز نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: قَدَریها نمیتوانند بگویند که به خدا سوگند خداوند آدم را برای [سکونت در] دنیا آفریده بود و او را بدین جهت در بهشت ساکن کرده بود که خداوند را معصیت کند و [سپس] او را به جایی که او را برای [سکونت در] آن آفریده بود برگرداند.

توضیح: "که خداوند را معصیت کند" یعنی خداوند میدانست که آدم را به اختیار خود میگذارد و او نیز خدا را معصیت میکند. بنابراین "لام" در "لِیَعصِیَهُ" به معنای عاقبت [و سرانجام] است و معنای این جمله این است: تا او را به حال خود گذارد و او نیز به اختیار خود عصیان کند. خداوند خودش میداند.

10. معانی الأخبار: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: [خداوند] خواست و اراده کرد، در حالی که خوش نداشت و راضی نبود. عرض کردم: چطور؟ خواست که هیچچیزی جز به علم او روی ندهد و همین را اراده کرد، ولی خوش نداشت که به او بگویند او سومین آن سه است و راضی نبود که بندگانش کافر شوند.

11. عقائد صدوق: اعتقاد ما در مورد اراده و مشیت، سخن امام صادق علیه السلام است که فرمودند: خداوند خواست و اراده کرد، در حالی که خوش نداشت و

راضی نبود، خواست که هیچچیزی جز به علم او روی ندهد و همین را اراده کرد، ولی خوش نداشت که به او بگویند او سومین آن سه است و راضی نبود که بندگانش کافر شوند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(1) {در

حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند}، و عزّ و جلّ فرمود: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(2) {و

تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست}، و عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(3) {و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(4) {و

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد}، چنانچه فرمود: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا»(5) {و

هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد، [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است]}، چنانچه فرمود: «یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ»(6) {می گفتند

اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت]، در اینجا کشته نمی شدیم. بگو اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می رفتند}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ»(7)

{و اگر پروردگار تو می خواست، چنین نمی کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند واگذار}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَکُوا وَ

1- . قصص / 56
2- . انسان / 30
3- . يونس / 99
4- . همان / 100
5- . آل عمران / 145
6- . همان / 154
7- . أنعام / 112

ما جَعَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»(1) {و اگر خدا می خواست، آنان شرک نمی آوردند و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده ایم و تو وکیل آنان نیستی}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها»(2) {و

اگر می خواستیم، حتماً به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم}، و عزّ و جلّ فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ»(3) {پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»(4) {خدا

می خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده اند به شما بنمایاند و بر شما ببخشاید}، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْآخِرَهِ»(5) {خداوند

می خواهد در آخرت برای آنان بهره ای قرار ندهد}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»(6) {خدا

می خواهد تا بارتان را سبک گرداند}، و فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(7) {خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً»(8) {خدا

می خواهد تا بر شما ببخشاید و کسانی که از خواسته ها[ی نفسانی] پیروی می کنند می خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید}، و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود: «وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً

1- . همان / 107
2- . سجده / 13
3- . أنعام / 125
4- . نساء / 26
5- . آل عمران / 176

6- . نساء / 28
7- . بقره / 185
8- . نساء / 27

لِلْعِبادِ»(1) {و [گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد}. این است اعتقاد ما درباره اراده و مشیت. مخالفین ما بر اعتقاد ما خرده میگیرند و میگویند که ما میگوییم خداوند عزّ و جلّ معاصی را اراده کرده است، و همو کشته شدن حسین علیه السلام را اراده کرده است. در حالی که ما چنین اعتقادی نداریم، ما میگوییم خداوند عزّ و جلّ اراده کرده است که معصیت عصیانگران، با طاعت مطیعین فرق داشته باشد و اراده کرده است که انجام معاصی به او منسوب نباشد و اراده کرده است که به معاصی قبل از روی دادنشان علم داشته باشد. ما میگوییم خداوند اراده کرد که کشته شدن حسین علیه السلام معصیت او و خلاف طاعت او باشد، و میگوییم اراده کرد که از قتل ایشان نهی شده باشد و امری به آن نشده باشد، و میگوییم خداوند اراده کرد که قتل ایشان عملی زشت و غیر نیک باشد، و میگوییم خداوند عزّ و جلّ اراده کرد که قتل ایشان دربردانده خشم خداوند باشد نه خشنودی او، و میگوییم خداوند عزّ و جلّ اراده کرد که با جبر و قدرت [خود] از قتل ایشان جلوگیری نکند، چنانچه با نهی جلوگیری کرد، و میگوییم خداوند اراده کرد که مانع کشته شدن ایشان نشود، چنانچه مانع سوختن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام شد، خداوند عزّ و جلّ به آتشی که او در آن افکنده شده بود فرمود: «یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»(2) {ای

آتش! برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش}. ما میگوییم خداوند همواره میدانسته است که حسین علیه السلام کشته خواهد شد و با کشته شدنش به سعادت ابدی میرسد و قاتلش به شقاوت ابدی دچار میشود، و میگوییم هر چه خدا بخواهد همان میشود و هر چه نخواهد نمیشود. این است اعتقاد ما درباره اراده و مشیت، نه آنچه که مخالفین و خردهگیران اهل کفر به ما نسبت میدهند.

مؤلف گوید: شیخ مفید نوّر الله ضریحه گفته است: مطلبی که شیخ صدوق رحمه الله در این باب گفته است معنای مشخصی ندارد و معانی مختلف و متناقضی

1- . غافر / 31
2- . أنبیاء / 69

دارد؛ سبب آن نیز این است که ایشان به ظاهر احادیث مختلفی تمسک کرده‌اند و از کسانی نبوده‌اند که در آنها تأمل کنند و حق و باطل آنها را از هم جدا کنند و به آنچه حجت است تمسک کنند. و هر کسی که در شیوه‌اش بر سخنان مختلف و تقلید از راویان اعتماد کند، ضعف عقیده‌اش چنان میشود که گفتیم. سخن حق در اینباره این است که خداوند متعال جز افعال نیک را اراده نمیکند و جز اعمال زیبا را نمیخواهد، و زشتیها را اراده نمیکند و اعمال زشت را نمیخواهد، خداوند بسیار بلندمرتبه‌تر از آنی است که اهل باطل میگویند. خداوند متعال فرموده است: «وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ»(1) {و

[گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی خواهد}، فرموده است: «یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»(2) {خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد}، فرموده است: «یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ ... »(3) {خدا

می خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده اند به شما بنمایاند ...}، «وَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلاً عَظِیماً * یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً»(4) {خدا

می خواهد تا بر شما ببخشاید و کسانی که از خواسته ها[ی نفسانی] پیروی می کنند می خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید * خدا می خواهد تا بارتان را سبک گرداند و [می داند که] انسان ناتوان آفریده شده است}. خداوند فرموده است که او برای بندگانش سختی اراده نکرده است، بلکه برایشان آسانی خواسته است، و روشنگری [و بیان] را برایشان اراده کرده است و گمراهی را برایشان نخواسته است، و سبک شدن را برایشان اراده کرده است و نخواسته که بارشان را سنگین کند؛ اگر خداوند سبحان معصیتهای آنان را اراده مینمود، لنا فی ذلک إرادۀ البیان لهم و ... بنابراین کتاب خداوند متعال شاهد بر ضد

1- . غافر / 31
2- . بقره / 185
3- . نساء / 26

4- . همان / 27 و 28

آن چیزی است که گمراهان و آنهایی که به دروغ به خداوند افترا زده‌اند به آن گرویده‌اند، خداوند بسیار بلندمرتبه‌تر از آنی است که ظالمان می‌گویند.

اما در مورد استناد آنان به این سخن خداوند متعال: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ ... »(1) {پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، ... }،[باید گفت:] جبریون نمی‌توانند به این آیه استناد کنند و به آن دلیل بیاورند؛ زیرا معنای این آیه این است که کسانی را که خداوند متعال بخواهد به آنان نعمت بخشد و به جزای اطاعتشان به آنها پاداش دهد، سینه‌هاشان را با الطافی که با آن اسلام را دوست داشته باشند، برای [پذیرش] اسلام گشاده می‌کند و با آن الطاف تداوم اعمال و طاعات را برای آنان آسان می‌نماید. هدایت در اینجا به معنای گرامی داشتن است؛ خداوند متعال از زبان اهل بهشت فرموده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا ... »(2) {ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود}، که یعنی ما را به آن نعمت بخشید و به جهت آن پاداش داد، و ضلال در این آیه [یعنی آیه «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ ... »] به معنای عذاب و کیفر است؛ خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ»(3) {قطعاً

بزهکاران در گمراهی و جنونند}، که از عذاب به گمراهی تعبیر کرده است و از نعمات به هدایت، و این بدان جهت است که گمراهی همان هلاک است و هدایت همان نجات.

خداوند متعال به حکایت از زبان اعراب می‌گوید: «أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ»(4) {آیا

وقتی در [دل] زمین گم شدیم، آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود}، که معنای آن، وقتی در زمین هلاک شدیم می‌باشد. گویا معنای این سخن خداوند: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ ... وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ ... »(5)

نیز همان است که گفتیم و شرح دادیم. و معنای «یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً»(6) {دلش

را

1- . أنعام / 125
2- . أعراف / 43
3- . قمر / 47
4- . سجده / 10
5- . أنعام / 125
6- . همان

سخت تنگ می گرداند} این است که خداوند اراده میکند که به کیفر معصیتش، توفیق را از او سلب کند و او را از به جزای بدکاریاش از الطاف منع کند. بنابراین گشادگی سینه، پاداش طاعت و تنگی آن، کیفر معصیت است. بنابر توضیحی که ما دادیم در این آیه شبههای برای مخالفینی که ادعا کردهاند خداوند از راه ایمان گمراه میکند و جلوی اسلام آوردن را میگیرد و کفر را اراده میکند و گمراهی را میخواهد باقی نمیماند. و اما این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً»(1) {و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند}، مقصود خداوند از آن خبر دادن از قدرتش است و اینکه اگر بخواهد آنان را به ایمان وادار کند و به زور و ناچاری مجبور بر ایمان آوردن کند، قادر است این کار را بکند، ولی خداوند متعال خواسته است که آنان به رغبت و اختیار خود ایمان بیاورند. آخر این آیه نیز دلالت بر توضیحی که ما دادیم میکند، چه اینکه در ادامه آیه آمده است: «أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(2) {پس

آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟}، که مقصود این است که خداوند قادر است که آنان را به ایمان آوردن وادار کند، ولی این کار را نمیکند، ولی اگر بخواهد این کار برایش مقدور است. و در همه چیزهایی از قبیل این آیه که به آن استناد میکنند، سخن همین یا چیزی شبیه این است، چنانچه گفتیم و توضیح دادیم. اینکه جبریها از اینکه به صورت مطلق بگویند خداوند اراده کرده است که معصیت شود و به او کفر ورزیده شود و اولیائش کشته شوند، فرار کردهاند و [به جای آن] گفتهاند خداوند اراده کرده که همه چیزهایی که به آنها علم دارد مطابق علمش واقع شوند، و اراده کرده است که معصیتهای او، اعمالی زشت و مورد نهی باشند، [در حقیقت] مبتلا شدن به همان چیزی است که از آن فرار کردهاند و فرورفتن در همان است که از آن بدشان آمده است؛ زیرا اگر زشتیهای که خداوند به آنها علم دارد مطابق علمش واقع شوند، و خداوند متعال اراده کرده باشد که

-1 . یونس / 99
-2 . همان

زشتیهایی که به آنها علم دارد به همان صورتی که به آنها علم دارد واقع شوند، در واقع زشتی را اراده کرده است. پس چه معنایی دارد که آنها از چیزی به خودش فرار کنند و از معنایی به همان معنا بگریزند!؟ چگونه این سخن آنها درست و مورد قبول عقلا باشد!؟ آیا این سخن آنان مانند این نیست که کسی بگوید من به زید دشنام نمیدهم، ولی به پدر عمرو دشنام میدهم، و حال آنکه پدر عمرو همان زید است!؟ و مانند این سخن یهودیان که خود را تمسخر کردند و گفتند که ما به محمد کفر نمیورزیم، ما به احمد کفر میورزیم. به همین صورت این سخن نیز نشانه کجفهمی و نادانی گوینده آن است.

12. عیون أخبار الرضا: احمد بن عبدالله جوَیباری از امام رضا و ایشان از طریق پدرانشان از امام علی علیهم السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ دو هزار سال قبل از اینکه آدم را بیافریند، تقدیرات را مقدر و تدبیرات را تدبیر نمود.

عیون أخبار الرضا با سه سند دیگر نیز این روایت را نقل کرده است.

صحیفهٔ الرضا نیز مانند این را نقل کرده است.

13. تفسیر قمی: سکونی از امام باقر و ایشان از پدرشان علیه السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علم، پیشی گرفته و قلم، خشکیده و قضا، نافذ گشته و تقدیر، تمام گشته است به تحقیق کتاب و تصدیق رسولان و سعادت از جانب خدا برای کسی که ایمان بیاورد و تقوا پیشه کند و شقاوت برای کسی که تکذیب کند و کافر شود و ولایت از جانب خداوند برای مؤمنان و برائت از جانب خداوند نسبت به مشرکان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند میفرماید: ای فرزند آدم! به مشیت من است که تو برای خود چیزی میخواهی و به اراده من است که تو برای خودت چیزی اراده میکنی و به فضل نعمتم بر تو است که بر معصیت من توان مییابی و به قوت و عصمت و عافیت من است که واجبات من را ادا میکنی. من بیش از تو به نیکیهایت سزاوارم و تو بیش از من به گناهت سزاواری. خیر از جانب من و به واسطه اعطای من است که به تو میرسد، و شر از جانب من و به جزای جنایتی که تو کردهای به تو میرسد، و به

سبب تسلط زیادی که به تو دادم است که طاعت مرا ترک کردی و به سبب سوء ظن خودت بود که از رحمت من مأیوس شدی، بنابراین من به جهت حجت و بیانی که بر تو دارم سزاوار سپاس هستم و به سبب عصیانت بر تو اختیار دارم و تو به سبب احسانی که میکنی نزد من پاداش داری، هشدار دادن تو به خود را فرونگذاشتم و تو را در هنگام عزتمندی مؤاخذه نکردم که این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّهٍ»(1) {و

اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت}، تو را بیشتر از طاقتت مکلف نکردم و بیش از آن امانتی که خودت به آن اقرار کردی بر دوش تو نگذاشتم، و برای خود، از تو همان را پسندیدم که برای تو از خودم پسندیدم.

14. در کتاب توحید نیز مانند این روایت از طریق معاذ بن جبل از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

توضیحات: "ال" در "بتحقیق الکتاب"، "ال" جنس است؛ بنابراین ممکن است مقصود از آن هر کتاب نازلشده [آسمانی]، و یا قرآن، و یا لوح باشد.

"به مشیت من است که تو برای خود چیزی میخواهی ... " یعنی من خواستم که تو را خواهنده و مختار قرار دهم و اراده کردم تو را مرید قرار دهم و اینچنین کردم.

در توحید آمده است: "الخیر منی بما أولیت بدءاً" که ممکن است "أولیت" هم به صیغه مخاطب و هم به صیغه متکلم خواند شود.

"و به سبب تسلط زیادی که به تو دادم" یعنی به سبب تسلط بر خلایق و امور، که من برای تو قرار دادم. و "إنطوی عن الشیء" یعنی از آن جدا شد و دور شد. در توحید به جای این بند آمده است: به سبب احسان من بر توست که بر طاعتم نیرو یافتی.

1- . فاطر / 45

"تو را در هنگام عزتمندی مؤاخذه نکردم" یعنی تو را در هنگام غفلت عذاب نکردم، بلکه تو را موعظه کردم و هشدار دادم و بر حذر داشتم.

"که این همان سخن خداوند است [که فرمود]" و جملات بعد از آن در توحید وجود ندارد، بعید نیست که این قسمت از توضیحات علی بن إبراهیم باشد.

15. تفسیر قمی: «وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی»(1) {و

آنکه اندازه گیری کرد و راه نمود}؛ یعنی امور را در تقدیر اولیه مقدر نمود و سپس هر کس را که خواست به آن هدایت نمود.

16. إحتجاج: روایت شده، از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال شد؛ ایشان فرمودند: نگویید که خداوند آنان را به خودشان واگذار کرده که [با این سخن] خداوند را سبک مینمایید، و نگویید که خداوند آنان را بر معاصی مجبور کرده است که [با این سخن] به او نسبت ظلم میدهید، بگویید که [امور] خیر به سبب توفیق خداوند و [امور] شرّ به سبب یارینکردن خداوند است، و همه اینها در علم خداوند بوده است.

17. امام رضا علیه السلام فرمودند: هشت چیز است که جز به قضا و قدر خداوند روی نمیدهد: خواب، بیداری، قوت، سلامتی، بیماری، مرگ و زندگی.

18. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: هر که به قضای من رضایت نمیدهد و نعمتهای مرا سپاس نمیگزارد و بر بلای من صبر نمیکند، پروردگاری غیر از من برای خود بیابد.

19. إحتجاج: روایت شده امام هادی علیه السلام در نامهای که درباره نفی جبر و تفویض به مردم اهواز نوشتند، فرمودهاند: روایت شده مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از اینکه ایشان از شام بازگشتند، پرسید: ای امیرالمؤمنین! برای ما بگویید آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر [خداوند] بود؟ امیرالمؤمنین به او فرمودند: آری ای پیرمرد! از هیچ فرازی بالا نرفتید و در هیچ نشیبی سرازیر نشدید جز به قضا و قدر خداوند. مرد عرض کرد: رنج خود را به حساب خداوند میگذارم، به

-1 . أعلى / 3

خدا سوگند خود را مستحق هیچ اجری نخواهم دانست. امام علی علیه السلام فرمودند: بله [که اجر دارید]؛ خداوند هم در هنگامی که در مسیر خود میرفتید و هم در هنگامی که در راه بازگشت برمیگشتید، اجرتان را بزرگ داشته است و شما در هیچ یک از حالاتتان وادار نبودید. مرد عرض کرد: چگونه ما ناچار نبودهایم و حال آنکه قضا و قدر ما را به جلو میکشانده و رفتن ما از روی قضا و قدر بوده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شاید منظور تو قضای لازم و قدر حتمی است؛ اگر اینچنین باشد، پاداش و کیفر بیهوده میشود و وعده و وعید و امر و نهی خداوند [از اعتبار] ساقط میشود و هیچ ملامتی از سوی خداوند برای گنهکار در کار نخواهد بود و همچنین هیچ ستایشی برای نیکوکار نخواهد بود و نیکوکار بیش از گنهکار سزاوار پاداش احسانش نیست و گنهکار نیز بیش از نیکوکار سزاوار کیفر گناهش نمیباشد. این سخن، سخن بتپرستان و سربازان شیطان و دشمنان خداوند و شاهدان دروغین و افترا زنان و اهل کوردلی و طغیان است، که همان قَدَریهای و مجوسیان این امت هستند. خداوند متعال امر کرد تا [بندگان] مختار باشند و نهی کرد تا بر حذر باشند و به چیزهای آسان تکلیف کرد، [خداوند] مغلوبانه معصیت نگردد و وادارانه اطاعت نشود و رسولان را برای مزاح نفرستاد و قرآن را بیهوده نازل نکرد و آسمانها «وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ»(1) {و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده]اند. پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند!}. ایشان سپس این آیه را برای آنها تلاوت نمودند: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ»(2) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید}. در این هنگام آن مرد شادمان برخاست و چنین میسرود:

تو امامی هستی که ما امید داریم با طاعت او در روز قیامت به رضوان خداوند رحمان برسیم.

1- . ص / 27
2- . إسراء / 23

تا آنجا که به این بیت رسید که:

چگونه چنین چیزی را دوست داشته باشد و حال آنکه عزم بر او بر کاری بوده است که فرموده آن را علناً آشکار کن !؟

20. و روایت شده است که مردی عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! آن قضا و قدری که فرمودید به چه معناست؟ ایشان فرمودند: امر به طاعت و نهی از معصیت و قدرت بر انجام عمل نیک و ترک معصیت و یاری رساندن در نزدیکی به او و خوار کردن کسانی که او را عصیان میکنند و وعده و وعید و ترغیب و ترساندن. همه اینها قضای خداوند در افعال ما و قَدَر او در اعمال ما هستند. اما غیر از اینها را از قضا و قدر خداوند گمان نبر؛ چرا که گمان در مورد خداوند موجب حبط اعمال میشود. مرد عرض کرد: [گِرِه] از [کار] من گشودید، خداوند [گره] از [کار] شما بگشاید.

21. کنز الفوائد کراجکی: سکونی از امام صادق و ایشان از پدرشان [امام باقر] و ایشان از پدرشان [امام سجاد] علیهم السلام نقل کردهاند که مردی از اهالی عراق به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: به ما بگویید آیا رفتن ما به شام ... تا آخر دو روایت پیشین.

22. عقائد صدوق: اعتقاد ما درباره قضا و قدر همان سخن امام صادق علیه السلام به زراره است که در جواب او که از ایشان پرسیده بود در مورد قضا و قدر چه میگویید، فرمودند: هنگامی که خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت بندگان را گرد آورد، از آنها در مورد چیزهایی که با آنان عهد کرده بود بازخواست خواهد کرد، ولی در مورد چیزهایی که بر آنان قضا نموده بازخواستی نمیکند. و اینکه از بحث کردن درباره قَدَر نهی شده است؛ چنانچه امیرالمؤمنین در جواب کسی که از ایشان در مورد قَدَر پرسیده بود فرمودند: دریای عمیقی است؛ داخل آن مشو، آن مرد دوباره سؤال کرد؛ ایشان فرمودند: راهی تاریک است؛ در آن مرو، آن مرد برای بار سوم سؤال کرد؛ ایشان فرمودند: راز خداوند است؛ خود را در [کشف] آن به زحمت نینداز.

23. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قَدَر فرمودند: بدانید که قَدَر، سرّی از اسرار خداوند و حرزی از حرزهای خداوند است که از مخلوقات خداوند پوشیده، مختوم به مُهر خداوند و در علم پیشین اوست. خداوند علم آن را از دسترس بندگان برداشته است و آن را بالاتر از مشاهدات آنان قرار داده است؛ زیرا آنان نمیتوانند به حقیقت ربانی و قدرت صمدانی و عظمت نورانی و عزت وحدانی آن برسند، چرا که دریایی است خروشان و مواج که فقط برای خداوند است و عمق آن به اندازه [فاصله] آسمان و زمین است و عرض آن به اندازه [فاصله] بین مشرق و مغرب است، مانند شبی بسیار ظلمانی سیاه و پر از مارها و ماهیها است، گاهی بالا میرود و گاهی پایین میشود، در قعر آن خورشیدی نورانی است که جز [خداوند] یکتای یگانه، هیچکس را نشاید که بر آن اطلاع یابد، هر کس بر آن اطلاع یابد، با خداوند در حُکمش مخالفت میکند و در سلطنتش نزاع مینماید و از راز و ستر خداوند پرده برمیدارد و «باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ»(1) {قطعاً

به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است}.

24. و روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام از زیر دیوار کجی به کنار رفتند؛ به ایشان عرض شد: ای امیرالمؤمنین! از قضای خداوند فرار میکنید؟ ایشان علیه السلام فرمودند: از قضای خداوند به قَدَر خداوند فرار میکنم. از امام صادق علیه السلام در مورد دعا نوشتهها سؤال شد که آیا قَدَر را دفع میکنند؟ ایشان فرمودند: آنها خودشان از مقدرات هستند.

مؤلف گوید: شیخ مفید رحمه الله در شرح این کلام گفته است: شیخ صدوق در این باب بر احادیث شاذی استناد کرده که اگر هم صحیح باشند و اسنادشان ثابت شوند، توجیهاتی دارند که علما آن را میدانند. شیخ صدوق سخن محصلی در اینباره نگفته است، شایسته بود که ایشان که معنای قضا را نمیدانستهاند، سخنی در اینباره نمیگفتند. معنای قضا در لغت معروف است و شواهدی نیز از قرآن بر آن وجود دارد. قضا چهار معنا دارد: اولی خلقت، دومی امر، سومی اعلام و چهارمی

1- . أنفال / 16

قضای به حکم است. شاهد معنای اول، این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ»(1)پس

آنها را [به صورت] هفت آسمان آفرید}، و [شاهد معنای] دومی، این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ»(2) {و

پروردگار تو امر کرد که جز او را مپرستید} و [شاهد معنای] سومی این سخن خداوند متعال: «وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ»(3) {و در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل اعلام کردیم}، و [شاهد معنای] چهارم این سخنش: «وَ اللّهُ یَقْضِی بِالْحَقِ»(4) {و خداست که به حق حکم می کند}، یعنی در میان خلایق به حق حکم را تفصیل میدهد و این سخنش: «وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِ»(5) {و میانشان به حق داوری می گردد}. گفته شده است قضا معنای پنجمی هم دارد که فراغ از امر است، و برای این معنا به سخن یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام: «قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ»(6) {امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت} استشهاد کردهاند که یعنی کاری که از آن فارغ شده بود، که به همان معنای خلق برمیگردد.

حال که وجوهی که ما در مورد [معنای] قضا گفتیم ثابت شد، قول جبریها که گفتهاند خداوند متعال معصیت را بر خلایقش قضا کرده است، باطل میشود؛ زیرا مقصود آنان یا این است که خداوند عصیان را در وجود مخلوقاتش آفریده است؛ که [در این صورت] باید بگویند خداوند در مخلوقاتش قضای به عصیان کرده است و نباید بگویند که خداوند بر آنها قضا کرده است، زیرا آفریدن [معاصی] در آنها است [که معنا دارد] نه بر آنها. علاوه بر اینکه خداوند متعال چنانچه گذشت با این سخنش: «الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ»(7) {همان

کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده}، سخن آنان را باطل کرده است. و وجهی ندارد که بگویند که

1- . فصلت / 12
2- . إسراء / 23
3- . همان / 4

4- . غافر / 20
5- . زمر / 75
6- . يوسف / 41
7- . سجده / 7

خداوند معاصی را قضا کرده است، به معنای این است که به معاصی امر کرده است؛ زیرا خداوند با این سخنش: «إِنَّ اللَّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»(1)

{قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید!؟ } کلام آنها را باطل کرده است. و معنایی ندارد کسی بپندارد که خداوند به معاصی حکم کرده است، به معنای این است که خداوند خلایق را به آنها آگاه کرده است؛ زیرا خلایق نمیدانند که در آینده اطاعت مینمایند یا معصیت میکنند و هیچ اطلاعی درباره اعمالی که در آینده از آنان سر خواهد زد ندارند علی التفضیل، و وجهی ندارد که بگویند خداوند به گناهان حکم کرده است، به این معنا که بین بندگان به گناهان حکم کرده است؛ زیرا احکام خداوند متعال حق است و معاصی از بندگان سر میزند و این کار فایدهای ندارد و به اتفاق همگان بیهوده است؛ بنابراین سخن کسی که پنداشته است خداوند متعال به معاصی و زشتیها قضا میکند باطل است.

به نظر ما بعد از بیاناتی که داشتیم، توجیه قضا و قدر، به این صورت است که [بگوییم] خداوند متعال در میان خلایقش، و نیز در افعال آنان قضا و قدری معلوم دارد، و مقصود این است که خداوند با امر کردن در کارهای نیک آنها و با نهی کردن در کارهای زشت آنان [در اعمالشان] قضا کرده است، و در خودشان با آفریدنشان، و در کارهایی که در آنها انجام داده است با ایجاد آن کارها در ایشان قضا کرده است. و قَدَر خداوند سبحان نیز در مورد کارهایی که انجام داده است، به معنای واقع کردن آنها در جای حقشان، و در کارهای بندگان به معنای قضایش در میان آنهاست که شامل امر و نهی و پاداش و کیفر میباشد؛ زیرا همه اینها در جای خود واقع شده است و در جای خود قرار داده شده است و خداوند [عمل] بیهودهای انجام نداده و باطلی نیافریده است.

1- . أعراف / 28

حال که با توضیحی که ما دادیم [معنای] قضا و قدر در افعال خداوند متعال تفسیر شد، شبهات آن برطرف میگردد و دلیل، با آن ثابت و سخن در آن برای اندیشمندان آشکار میشود و هیچ فساد و اختلالی در آن راه نمییابد.

اما احادیثی که پیرامون نهی از بحث در مورد قضا و قدر روایت شده است، دو وجه در آن محتمل است: یکی اینکه این نهیها مختص به گروه خاصی باشد که بحث در این مسأله آنان را فاسد و از دین گمراه میکند و صلاحشان فقط در این است که از این بحث خودداری کنند و در آن فرو نروند، و نهی مربوط به همه مکلفین نیست. گاهی میشود که بعضی از مردم با چیزی که بعضی دیگر با آن فاسد میشوند، اصلاح میشوند و بعضی با چیزی که دیگران با آن اصلاح میشوند، فاسد میگردند. ائمه علیهم السلام نیز به حسب مصلحتی که از پیروانشان میدانستند، آنها را تدبیر [و اداره] کردهاند.

وجه دیگر این که نهی از بحث در این دو موضوع، [در واقع] نهی از بحث در مورد مخلوقات خداوند متعال و علل و اسباب آنها و نهی از بحث در مورد اوامر و تکالیف خداوند و سخن گفتن در مورد علل آنها است؛ زیرا جستجو از علل آفرینش و علل اوامر، ممنوع است؛ چرا که خداوند متعال آنها را از بیشتر مخلوقاتش پوشیده داشته است. مگر نمیبینید که خداوند به کسی اجازه نداده که به دنبال علت تفصیلی همه مخلوقات باشد و در مورد یکایک آنها بگوید "چرا [خداوند] فلان گونه و فلان گونه آفریده است"، و [همچنین] جایز نیست که بگوید "چرا خداوند به فلان عمل امر کرد و به فلان عمل تکلیف نمود و از فلان عمل نهی کرد !؟" زیرا خداوند بدین جهت به آن تکلیف کرده و به آن امر نموده است که به مصالح مخلوقات داناتر است و هیچیک از مخلوقاتش را درباره چیزهایی که آفریده و به آن امر کرده و به آن تکلیف نموده، به صورت مفصل مطلع نکرده است، اگرچه اجمالاً فرموده است که مخلوقات را بیهوده نیافریده و همه آفریدهها را از روی حکمت و مصلحت آفریده است و ما را با عقل و نقل از این [حقیقت] آگاه کرده

است؛ خداوند سبحان فرمود: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ»(1) {و

آسمان و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است به بازيچه نيافريديم }، و فرمود: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً»(2) {آيا

پنداشتيد كه شما را بيهوده آفريده ايم }، و فرمود: «إِنّا كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ»(3) {ماييم كه هر چيزى را به اندازه آفريده ايم }، يعنى به حق آفريده‌ايم و در جاى خود قرار داده‌ايم، و فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ»(4) {و

جن و انس را نيافريدم جز براى آنكه مرا بپرستند }، و در مورد تكاليف فرمود: «لَنْ يَنالَ اللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ»(5) {هرگز

[نه] گوشتهاى آنها و نه خونهايشان به خدا نخواهد رسيد، ولى [اين] تقواى شماست كه به او مى رسد }. ممكن است كه خداوند متعال حيوانى را بيافريند، به جهت اينكه ميداند عده‌اى از كفار هنگام خلقت آن ايمان مى‌آورند، و عده‌اى از فاسقان توبه ميكنند، يا مؤمنان از آن نفع ميبرند، يا ظالمان از آن پند ميگيرند، يا خود آن [حيوانِ] مخلوق از [آفرينشش] منتفع ميشود، يا يكى از موجودات در زمين يا در آسمان از آن عبرت ميگيرد، و حال آنكه اين [موضوع] از ما پنهان است، اگرچه ما اجمالاً يقين داريم كه همه مخلوقاتى كه خداوند آفريده است، در آفرينش آنها اهداف حكيمانه‌اى داشته است و آنها را بيهوده نيافريده است. همچنين ممكن است خداوند ما را مكلف به نماز كرده باشد، از آن جهت كه نماز ما را به طاعت خداوند نزديك ميكند و از معصيتش دور مينمايد، و عبادت كردن به وسيله نماز در حق همه يا بعضى از مكلفين لطف است.

از آنجا كه اين وجوه پنهان است و از ما پوشيده است و دليلى بر [توضيح و] تفصيل آنها نزد ما موجود نيست، اگرچه به صورت اجمالى [براى ما] معلوم است

1- . أنبياء / 16

2- . مؤمنون / 115
3- . قمر / 49
4- . ذاريات / 56
5- . حج / 37

که از روی حکمت است، نهی از بحث درباره قضا و قدر، [در واقع] نهی از جست و جوی علل تفصیلی آن است، نه نهی از بحث در مورد معنای قضا و قدر.

این در صورتی است که احادیثی که شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده را بپذیریم، اما اگر آن روایات باطل باشند، و یا سندشان مختل باشد، دیگر نیازی نیست که در مورد آنها سخنی بگوییم. از بین احادیثی که شیخ صدوق روایت کرده است حدیثی که از زراره روایت کرده، حدیثی صحیح است و معنای آن نیز واضح است و نزد عقلا، از جهت معنایی، خفایی ندارد، این حدیث همچنین مؤید قول به عدل میباشد؛ آیا نمیبینید که از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: زمانی که خداوند متعال خلایق را محشور میکند، از آنها در مورد چیزهایی که با آنان عهد کرده است میپرسد، [ولی] در مورد چیزهایی که بر آنان قضا کرده است سؤالی نمیکند. قرآن نیز این نکته را فرموده است که خلایق مسؤول اعمال خویش هستند. در اینجا نقل کلام شیخ مفید رحمه الله به پایان میرسد.

مؤلف گوید: هر کس پیرامون شبهاتی که در زمینه اختیار داشتن بندگان و فروع مسأله جبر و اختیار و قضا و قدر بیاندیشد، راز اینکه معصوم از تفکر درباره آن مسائل نهی کردهاند را درمییابد، بسیار اندک هستند کسانی که در این مسائل دقت کرده باشند و پایشان نلغزیده باشد، مگر کسانی که خداوند به فضل خود آنان را حفظ کرده باشد.

25. توحید: مفسر با سند خود از امام حسن عسگری علیه السلام نقل کرده، امام رضا علیه السلام فرمودند: از جمله چیزهایی که پروردگار با آن وصف میشود این است که در حکمش ستم نمیکند، خلایق نسبت به آنچه که او میداند منقادند و بر همان شیوهای که در کتاب او نوشته شده میروند و بر خلاف چیزی که او از آنان میداند عملی نمیکنند و غیر از آن را اراده نمیکنند ... این روایت ادامه دارد.

26. توحید: در روایت فتح بن یزید آمده است که اباالحسن علیه السلام فرمودند: خداوند دو [نوع] اراده و مشیت دارد: اراده حتمی و اراده عزمی؛ [گاهی] در حالی که چیزی را میخواهد، از آن نهی میکند و در حالی که چیزی را نمیخواهد به آن امر میکند. مگر ندیدی که آدم و همسرش را از اینکه از [میوه] آن

درخت بخورند نهی کرد، با اینکه آن [کار] را میخواست !؟ اگر نمیخواست، آن دو [هیچگاه] از آن درخت نمیخوردند؛ چرا که اگر [با فرض نخواستن خداوند] آن دو از آن درخت میخوردند، [باید میگفتیم] خواست آن دو بر خواست خداوند غلبه کرده است. و [مگر ندیدی] خداوند به ابراهیم امر کرد که فرزندش را قربانی کند، با اینکه میخواست او را قربانی نکند !؟ اگر خداوند قربانی نکردن نمیخواست، [باید میگفتیم] خواست ابراهیم بر خواست خداوند عزّ و جلّ غلبه کرده است.

مؤلف گوید: ما صورت کامل این روایت را همراه با سندش در بخش جوامع توحید آوردیم. صدوق رحمه الله بعد از آوردن این روایت گفته است: خداوند متعال آدم و همسرش را از اینکه از آن درخت بخورند نهی کرد، با اینکه میدانست آن دو از آن میخورند، ولی خداوند عزّ و جلّ نخواست همانطور که با نهی و بازداشتن آن دو را منع کرده بود، با جبر و قدرت [نیز] جلوی آن دو را از خوردن بگیرد. این معنای خواستِ خداوند در مورد آن دو است. اگر خداوند عزّ و جلّ میخواست که آن دو را با جبر از خوردن منع کند و سپس آن دو از آن درخت میخوردند، خواست آن دو بر خواست خداوند غلبه کرده بود، چنانچه عالم [یعنی امام رضا علیه السلام] نیز فرمودند، که خداوند بسیار بلندمرتبهتر از آن است که عجزی داشته باشد.

توضیح: گفته شده است که مقصود از مشیت در این روایات همان علم است، و گفته شده که مقصود تهیه اسباب فعل، بعد از اراده بنده است، و گفته شده مقصود اراده بالعرض است که به فعل بنده تعلق میگیرد. درستتر این است که گفته شود مقصود از آن منع الطاف و هدایتهایی است مانع یا محرک انجام عمل هستند، که به جهت نوعی مصلحت یا کیفر عبد به سبب سوء اختیارش میباشد، چنانچه توضیحش گذشت.

27. توحید: معلی نقل کرده، از امام رضا علیه السلام سؤال شد خداوند چگونه علم یافت؟ ایشان فرمودند: علم یافت و خواست و اراده کرد و تقدیر نمود و قضا کرد و امضا نمود، چیزی که قضا کرده بود را امضا نمود و چیزی که تقدیر نموده بود را قضا کرد و چیزی که اراده کرده بود را تقدیر نمود؛ پس مشیت او از روی

علمش است و ارادهاش از روی مشیتش و تقدیرش از روی ارادهاش و قضایش از روی تقدیرش و امضایش از روی قضایش؛ بنابراین علمش مقدم بر مشیتش و مشیت در رتبه دوم و اراده در رتبه سوم است و تقدیر به این است که قضا، امضا شود. خداوند تبارک و تعالی هر زمان که بخواهد میتواند در چیزهای که میداند و در چیزهایی که برای تقدیر اشیاء اراده کرده است بداء حاصل کند. زمانی که قضای خداوند با امضای او واقع شود، دیگر بدائی در کار نیست. بنابراین علم به معلوم قبل از وجود آن است و مشیت در مُشاء، قبل از عینیت آن است و اراده کردن مراد، قبل از تحقق آن و تقدیر این معلومات قبل از تفصیل و رساندن آنها به عینیت و تحقق(1)

است و قضا به وسیله امضا، همان صورت حتمی کارها و اجسام و مدرکاتی است که با حواس درک میشوند، همان موجوداتی که رنگ و بو و وزن و حجم دارند و همه جنبندهها، از قبیل انسان و جنّ و پرندگان و درندگان و سایر موجوداتی که با حواس درک میشوند. خداوند متعال در مورد چیزهایی که هنوز عینیت پیدا نکردهاند بداء دارد، [اما] وقتی عین مفهوم و قابل درک آنها واقع شوند، دیگر بدائی در کار نیست و خداوند هر چه بخواهد میکند. خداوند با علمش به اشیاء، قبل از اینکه بوجود بیایند به آنها علم دارد و با مشیتش صفات و حدود آنها را میشناساند و آنها را قبل از آشکار کردنشان به وجود میآورد و با ارادهاش آنها را در رنگ و صفات و حدودشان از همدیگر متمایز میکند و با تقدیرش روزیهای(2)

آنها را اندازه میگیرد و آغاز و پایان آنها را میشناسد و با قضایش جای آنها را برای مردم روشن مینماید و مردم را به آنها راهنمایی میکند و با امضایش، علل آنها را شرح میدهد و امرش را آشکار مینماید، «ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»(3) {این

اندازه گیری آن توانای داناست}.

ص: 159

1- . در کافی اینگونه آمده است: به عینیت و وقت

2- . در مصدر اینگونه آمده است: با ارادهاش آنها را در رنگ و صفات از همدیگر متمایز میکند و با تقدیرش اوقات آنها را اندازه میگیرد.

3- . أنعام / 96

توضیحات: "قبل از تفصیل و رساندن آنها" یعنی قبل از تفصیل و رساندن به لوح محو و اثبات، یا قبل از تفصیل و رساندن آن [به تحقق و] در خارج، و "وقتی عین مفهوم و قابل درک آنها واقع شوند" یعنی وقتی در آن لوح تفصیل و تمییز داده شوند، یا در خارج یافت شوند. شاید این امور نشاندهنده اختلاف مراتب تقدیر آنها در لوح محو و اثبات باشد که خداوند به سبب مصالحی آن را از اسباب و شرایط وجود شیء قرار داده است و در بخش بداء نیز [از نظر خواننده] گذشت. بنابراین مشیت [در لوح محو و اثبات]، نوشتهشدن وجود زید و بعضی از صفات او به صورت اجمالی است و اراده، نوشتهشدن عزم بر وجود قطعی او و همچنین بعضی از صفاتش است و تقدیر، [نوشته شدن] بعضی از صفات و حالات [دیگر] همراه با نوعی اجمال و قضا، تفصیل همه حالات است که مقارن با امضا به معنای انجام و ایجاد میباشد و علم به همه این امور ازلی و قدیم است. شرح علل کنایه از ایجاد است.

یکی از دانشمندان گفته است: ظاهراً مقصود از این سؤال که "خداوند چگونه علم یافت" این است که آیا علم او نیز مانند علوم ما مستند به حضور عینی در وقت و مشاهده موجودی عینی از درون یا مشاهده از بیرون آن است، یا مستند به ذات اوست که پیش از خلقت اشیاء موجود بوده است؟ و ایشان علیه السلام جواب دادهاند که علم خداوند چندین مرتبه پیش از وجود مخلوق است و فرمودهاند که خداوند علم یافت و خواست و اراده کرد و تقدیر نمود و امضا کرد؛ بنابراین علم، آن است که چیزی با آن مشخص شود و مشیت یعنی ملاحظه آن چیز با حالاتی که [عالِم] در آن رغبت داشته است، که [این ملاحظه] در مورد ما، سبب به وجود آمدن میل میشود، ولی مشیت در مورد خداوند اینگونه نیست؛ زیرا خداوند بلندمرتبهتر از آن است که تغیری در او راه یابد و به صفتی زائد [بر ذات] متصف شود. و اراده، مرحلهایست که اسباب به سوی آن حرکت میکند که [این حرکت] در مورد ما حرکتی نفسانی است، به خلاف اراده خداوند سبحان که اینگونه نیست. و قَدَر به معنای مشخص کردن و تعیین حدود و اوقات است و قضا یعنی حتمی نمودن و امضا نیز

همان به وجود آوردن است. بنابراین وجود مخلوق چندین مرتبه با علم خداوند سبحان فاصله دارد.

"چیزی که قضا کرده بود را امضا نمود ..." یعنی چیزی که حتمی کرده بود را به وجود آورد و آنچه که مقدر نموده بود را حتمی کرد و آنچه تقدیر کرده بود را اراده نمود. سپس بیان را به شکلی واضحتر از سر گرفتند و فرمودند: مشیت او از روی علمش است و بعد از علمش میباشد، و ارادهاش از روی مشیتش است و بعد از مشیتش، و تقدیرش از روی ارادهاش و بعد از اراده میباشد، و قضا و حتمی کردنش از روی تقدیر و بعد از تقدیر است؛ چرا که حتمیت در چیزی ممکن است که مشخص و متمایز باشد، و امضا و به وجود آوردنش نیز بعد از قضا و حتمی کردن است. و خداوند هر وقت که بخواهد در آنچه که علم دارد بداء میکند؛ چرا که داخل شدن در علم اولین مرحله رسیدن به وجود عینی است و او میتواند هر وقت که بخواهد در آن بداء کند [و آن را تغییر بدهد]، و همینطور است در مورد چیزی که آن را اراده کرده است و اسباب وجودش را به حرکت درآورده است، تا هنگامی که آن را قضا و حتمی نکرده است، هر وقت بخواهد میتواند در آن بداء کند. ولی هنگامی که قضا و حتمیت واقع شوند و آن شیء لباس امضا و ایجاد بر تن کند، دیگر جایی برای بداء نخواهد بود. بنابراین معلوم شد که علم در معلوم، قبل از وجود معلوم و حصول آن در اذهان و اعیان است و مشیت در مُشاء قبل از عینیت و وجود عینی آن است.

در بیشتر نسخهها به جای "مُشاء"، "مُنشأ" آمده است، شاید مقصود از آن ایجاد قبل از اظهار باشد، چنانچه در آخر حدیث نیز آمده است.

و اراده کردن مراد، قبل از تحقق آن و تقدیر این معلومات قبل از تفصیل و رساندن آنها و حضور عینی آنها در وقتشان است و قضا به وسیله امضا، همان صورت حتمی کارهاست که لازمه وجود مقضی است. بنابراین خداوند با علمش، به اشیاء پیش از وجودشان علم یافت. و اصل علم با صورت تحدیدیافتهاش، هیچ ارتباطی از طریق حصول با معلوم ندارد، اگرچه در غیر باشد، و علم و انکشاف به خودی خود نمیتوانند سبب ایجاد اشیاء شوند. خداوند با مشیت و معرفت اشیاء به

وسیله صفات و حدود، اشیاء را قبل از اظهار و ادخال در [عالم] وجود عینی میآفریند، و با اراده و تحریک اسباب وجود عینی آنها، که از طریق اختصاص دادن هر یک از اسباب به یکی از انواع وجود میباشد، آنها را از یکدیگر متمایز میکند و با تقدیرش آنها را اندازه میگیرد و روزیها و اوقات و اجلهای آنها را معین و مشخص میکند و با قضا و ایجاب موجبات، مکان آنها را برای مردمان آشکار میسازد و آنان را با راهنماییهایش به آن مکانها رهنمون میشود. آنان با علم به وجود آنها، به حسب آنچه که موجِب، بعد از علم به موجَب آن را لازم کرده است، هدایت میشوند و با امضا و ایجاد، علل تفصیلی آنها را واضح میکند و امر آنها را کاملاً آشکار مینماید.

28. توحید: أصبغ نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند به داود وحی کرد: ای داود! تو اراده میکنی و من اراده میکنم، [ولی] جز آنچه من اراده میکنم واقع نمیشود. چیزی که اراده میکنی را به تو عطا میکنم، گرچه تسلیم اراده من نشوی. تو را در [راه به دست آوردن] چیزی که اراده کردهای خسته میکنم، اما سرانجام همان میشود که من اراده کردهام.

29. توحید: عزرمی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: علی علیه السلام غلامی داشتند که نامش قنبر بود و علی علیه السلام را بسیار دوست میداشت. هرگاه علی علیه السلام بیرون میرفتند، او نیز با شمشیر به دنبال ایشان میرفت. شبی ایشان او را دیدند و به او فرمودند: ای قنبر! چه شده است؟ او عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! آمدهام تا پشت شما راه بروم [و مراقب شما باشم]، خودتان میبینید که مردم چگونه هستند، بر [جان] شما میترسم. ایشان فرمودند: آیا مرا از [خطر] اهل آسمان حفظ میکنی یا از [خطر] اهل زمین!؟ او عرض کرد: از [خطر] اهل زمین. ایشان فرمودند: اهل زمین جز با اذن خدا عزّ و جلّ از آسمان، نمیتوانند به من آسیبی برسانند؛ برگرد! او نیز بازگشت.

30. کافی: زید شحام روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار دیوار کجی نشستند تا بین مردم قضاوت کنند؛ یکی از آنها عرض کرد: زیر این دیوار ننشینید، اطمینانی به آن نیست. امیرالمؤمنین

فرمودند: اجل انسان حافظ اوست. زمانی که ایشان [بعد از پایان قضاوتشان] از آنجا برخاستند، دیوار فرو ریخت. امیرالمؤمنین علیه السلام این کارها و مانند آن را انجام میداد و این همان یقین است.

31. کافی: سعید بن قیس همدانی نقل کرده است: روزی در جنگ مردی را دیدم که [فقط] دو لباس بر تنش است، اسبم را حرکت دادم [و نزدیکتر رفتم] و دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؛ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! در چنین جایی[، فقط دو لباس بر تن کردهاید]؟ ایشان فرمودند: آری ای سعید بن قیس! هر بندهای از جانب خداوند عزّ و جل، دو فرشته محافظ و نگهدار به همراه خود دارد که او را از اینکه از قله کوهی سقوط کند یا در چاهی بیفتد حفظ میکنند. هنگامی که قضا سر رسد، او را با همه چیز رها میکنند.

توضیح: ممکن است این امور از مختصات ائمه علیهم السلام باشد؛ زیرا ایشان علم داشتند که این امور برای آنها ضرری نخواهد داشت و زمان و سبب مرگ خود را میدانستند. و بدین جهت بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه خواهد آمد، از [کنار] دیواری گریختند و چنانچه گذشت از [کنار] دیوار دیگری نگریختند؛ زیرا ایشان میدانستند که اولی میریزد و دومی نمیریزد. احتمال دارد که مقصود از این روایات، عدم مبالغه در فرار از بلایا و مصیبتها و عدم ترک واجبات از روی توهمات بعید باشد.

و مؤید این [توضیح]، روایتی است که صدوق [بدین شکل] آن را در خصال آورده است: محمد بن حماد حارثی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پنج تن هستند که دعایشان مستجاب نمیشود: یکی از آنها مردی است که از کنار دیوار کجی میگذرد و در حالی که دیوار در حال ریزش است، سرعت رفتنش را زیاد نمیکند و دیوار بر سرش خراب میشود، ... روایت ادامه دارد.

32. توحید: قداح از امام صادق و ایشان از پدرشان علیهما السلام روایت کردهاند: به علی علیه السلام عرض شد: مردی هست که درباره مشیت بحث میکند. ایشان فرمودند: او را فرا بخوانید. او به حضور ایشان فرا خوانده شد. ایشان به او

فرمودند: ای بنده خدا! خداوند به خواست خود تو را آفرید، یا به خواست تو!؟ او عرض کرد: به خواست خود. ایشان فرمودند: تو را هر زمان که خودش خواست بیمار نمود، یا هر زمان که تو خواستی!؟ عرض کرد: هر زمانی که خواست. فرمودند: هر زمان که خواست تو را شفا داد، یا هر زمان که تو خواستی!؟ عرض کرد: هر زمانی که خواست. تو را در هر چه که میخواهد داخل میکند، یا در هر چه که بخواهی!؟ عرض کرد: در هر چه که میخواهد. علی علیه السلام فرمودند: اگر غیر از این جواب میدادی، سرت را میزدم.

33. توحید: با همین سند نقل شده، مردی از پیروان بنیأمیه به حضور امام صادق یا امام باقر علیهما السلام رسید، ما بر [جان] ایشان ترسیدیم و به ایشان عرض کردیم: بهتر است از دیدهها پنهان شوید و ما به او بگوییم ایشان در اینجا نیستند. ایشان فرمودند: به او اجازه بدهید وارد شود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ نزد زبان هر گوینده و دست هر کسی که دستش را باز میکند حاضر است، این گوینده نمیتواند چیزی بگوید، مگر اینکه خداوند آن را خواسته باشد، و آن کسی که دستش را باز کند، نمیتواند کاری کند، جز اینکه خداوند آن کار را خواسته باشد. آن مرد به محضر ایشان آمد و سؤالاتی از ایشان کرد و به ایشان ایمان آورد و رفت.

34. توحید: فضیل نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: [خداوند] خواست و اراده کرد، در حالی که دوست نداشت و راضی نبود. خواست که در مُلکش چیزی روی ندهد جز به علم او، ارادهاش نیز همین بود، ولی دوست نداشت در مورد او بگویند که سومین آن سه است و به کفر بندگانش راضی نبود.

توحید: خداوند تبارک و تعالی همه اعمال بندگان و همه خیرها و شروری که در عالم روی میدهد را قضا کرده است و تقدیر نموده است.

قضا در بعضی از جاها به معنای اعلام است، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ قَضَيْنا إِلى بَنِى إِسْرائِيلَ فِى الْكِتابِ»(1){و در کتاب آسمانی[شان] به

-1 . إسراء / 4

فرزندان اسرائیل خبر دادیم }، که مقصودش این است که به آنها [در کتاب] اعلام کردیم، و چنانچه فرمود: «وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِینَ»(1) {و

او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد }، که مقصود این است که به او خبر دادیم و او را آگاه نمودیم. مطابق این معنا، نمیتوان انکار کرد که خداوند عزّ و جلّ اعمال بندگان و سایر خیرها و شرور را قضا کرده است؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ به همه آنها عالم است و میتواند آنها را به بندگان اعلام کند و آنان را آگاه کند. قَدَر نیز گاهی به معنای نوشتن و خبر دادن آمده است، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ»(2) {جز

زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] باشد }، یعنی نوشتیم و خبر دادیم. عجاج سروده است:

بدان که خداوند ذوالجلال در صحیفههای اولین که نوشته شده، تقدیر کرده است.

و فعل "قَدَرَ" به معنای "نوشت" است. گاهی قضا به معنای حکم و الزام میباشد، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»(3) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید }، که مقصود این است که خداوند چنین حکم کرده است و خلایقش را به آن الزام نموده است. گاهی ممکن است گفته شود خداوند بر اعمال بندگان خود قضا کرده است، به این معنا که آنان را ملزم به بعضی از اعمال کرده است، که همان واجباتند و نه غیر واجبات. گاهی ممکن است خداوند عزّ و جلّ اعمال بندگان را تقدیر کند، به این معنا که مقادیر و حالات آن مانند نیکی و زشتی و وجوب و استحباب و این قبیل چیزها را تبیین کند و از میان اسبابشان، آنهایی را انجام دهد که این حالات را برای این افعال نشان دهند، پس در حقیقت این خداوند عزّ و جلّ است که آنها را تقدیر [و به اندازه] میکند و آنها را نه به این سبب که مقدارشان را

1- . حجر / 66
2- . نمل / 57
3- . إسراء / 23

بداند تقدیر میکند، بلکه به این جهت که آن را برای دیگرانی که وضع تقدیر خداوند در مورد آنها را نمیدانند آشکار کند. این مطلب روشنتر از آنی است که مخفی بماند و آشکارتر از آن است که نیاز به آوردن شاهد داشته باشد. مگر نمیبینید که ما به دانشمندان صنعت رجوع میکنیم تا اندازهها را برایمان مشخص کنند و علم آنها به مقادیر مانع از این نمیشود که آن را برای ما تقدیر کنند و مقادیر آن را برایمان بیان کنند. چیزی که ما نمیپذیریم این است که خداوند عزّ و جلّ بر بندگانش به مقدرات حکم کرده باشد و آنان را از انصراف از آنها بازداشته باشد، یا آنها را خودش انجام داده باشد و خودش به وجود آورده باشد، اما اینکه خداوند عزّ و جلّ آنها را به تقدیرش آفریده را انکار نمیکنیم.

شنیدم که یکی از اهل علم میگفت: قضا به ده معنا استعمال میشود؛ اولین معنای آن علم است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِلَّا حاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها»(1) {جز

اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد}، یعنی آن را دانست.

معنای دوم، اعلام است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ»(2) {و

در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم}، و این سخنش: «وَ قَضَیْنا إِلَیْهِ ذلِکَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ ... »(3) {و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه ... }.

معنای سوم، حکم است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ»(4) {و خداست که به حق داوری می کند}، یعنی به حق حکم میکند.

معنای چهارم، سخن است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: و هو «یَقْضِی بِالْحَقِّ»، یعنی حق میگوید.

1- . یوسف / 68
2- . إسراء / 4

3- . حجر / 66
4- . غافر / 20

معنای پنجم، حتمیت است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَلَمَّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ» (1) {پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم}، یعنی حتمی نمودیم، در اینجا به معنای قضای حتمی است.

معنای ششم، امر است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ» (2) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید}، یعنی پروردگارت امر کرد.

معنای هفتم، خلق است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ» (3) {پس

آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت}، یعنی آنها را خلق کرد.

معنای هشتم، فعل است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ» (4) {پس

هر حکمی می خواهی بکن}، یعنی هر کاری میخواهی، انجام بده.

معنای نهم، اتمام است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَلَمَّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ» (5) {و

چون موسی آن مدت را به پایان رسانید}، و این سخن خداوند عزّ و جلّ از زبان موسی: «أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ» (6) {که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی [روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است}، یعنی هر یک را که تمام کردم.

و معنای دهم، فراغت از کار یا چیزی است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ» (7) {امری

که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت}، یعنی از آن امر برای شما دو نفر فارغ شدم، و این سخن که حاجتت را برایت قضا کردم، یعنی تو را از آن فارغ کردم.

1- . سبأ / 34
2- . إسراء / 23
3- . فصلت / 12
4- . طه / 72
5- . قصص / 29
6- . همان / 28
7- . يوسف / 41

بنابراین میتوان گفت که همه اشیاء به قضا و قدر خداوند تبارک و تعالی هستند، به این معنا که خداوند عزّ و جلّ به آنها علم دارد و مقادیر آنها را میداند و خداوند عزّ و جلّ در مورد همه آن حکمی به خیر یا شر دارد. آنهایی که خیر است را قضا کرده ، یعنی به آنها امر نموده و آنها را حتمی کرده است و آنها را حق قرار داده و اندازه و مقدار آنها را میداند، و آنهایی که شر است را امر نکرده و به آنها راضی نشده است، ولی خداوند عزّ و جلّ آنها را قضا کرده و تقدیر نموده است، به این معنا که به مقدار و اندازه آنها علم دارد و با حکم خود در مورد آنها حکم کرده است.

فتنه نیز به ده معنا میباشد؛ یکی از معانی آن گمراهی است.

معنای، دوم آزمون است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً»(1) {و

تو را بارها آزمودیم }، یعنی تو را بارها آزمودیم، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(2) {الف

لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند }، یعنی آزموده نمیشوند !؟

معنای، سوم دلیل است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما کُنَّا مُشْرِکِینَ»(3) {آنگاه عذرشان جز این نیست که می گویند به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم }.

معنای چهارم، شرک است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ الْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»(4) {فتنه

از قتل بدتر است }.

معنای پنجم، کفر است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا»(5) {هش دار که آنان خود به فتنه افتاده اند}، یعنی به کفر افتادهاند.

1- . طه / 40
2- . عنكبوت / 29 و 30
3- . أنعام / 23
4- . بقره / 191
5- . توبه / 49

معنای ششم، سوزاندن با آتش است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ ... »(1) { کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کردهاند ... }، یعنی سوزاندند.

معنای هفتم، کیفر است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ»(2) {همان روز که آنان بر آتش، فتنه [و آزموده] شوند}، یعنی کیفر شوند، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ هذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»(3) {فتنه

[موعود] خود را بچشید این است همان که با شتاب خواستار آن بودید}، یعنی عذابتان را بچشید، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ یعنی عذاب او فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً»(4) {و

هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید}.

معنای هشتم، قتل است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا»(5) {اگر

بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده اند به شما آزار برسانند}، یعنی اگر بیم داشتید که شما را بکشند، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَما آمَنَ لِمُوسی إِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ»(6) {سرانجام

کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندانی از قوم وی، در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند}، یعنی آنان را بکشد.

معنای نهم، بازداشتن است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ»(7) {و

چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم فتنه کنند}، یعنی باز بدارند.

1- . بروج / 10

2- . ذاریات / 13
3- . همان / 14
4- . مائده / 41
5- . نساء / 101
6- . یونس / 83
7- . إسراء / 73

و معنای دهم، امتحان شدید است؛ مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»(1) {پروردگارا

ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان!}، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ»(2) {پروردگارا!

ما را برای قوم ستمگر [وسیله] آزمایش قرار مده}، یعنی ما را امتحان آنان قرار مده که آنان به وسیله ما امتحان شوند و با خودشان بگویند که ما آنان را نکشتیم جز به این سبب که دین آنها باطل و دین ما حق بود، و این سخن آنان را در همان حال کفر و ستم به جهنم بکشاند. علی بن ابراهیم بن هاشم یک معنای دیگر نیز به این معانی دهگانه فتنه اضافه کرده و آن محبت است، مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ»(3) {اموال

شما و فرزندانتان صرفاً [وسیله] فتنه [برای شما]یند}، یعنی محبتاند. از نظر مؤلف معانی فتنه همان ده تاست و فتنه در این آیه نیز به معنای امتحان است. شاهد تصدیق این سخن نیز، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمودند: فرزندان سبب جهل و ترس و بخل هستند. صورت مسند این حدیث را در کتاب شهادت امام حسین بن علی علیه السلام آوردهایم.

توضیح: "مجهلۀ" یعنی پدرانشان را به جهل وا میدارند، "مجبنۀ" یعنی آنان را به ترس وا میدارند، و "مبخلۀ" یعنی آنان به بخل وا میدارند.

مؤلف گوید: این معانی که برای قضا و فتنه گفته شد، در روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر نعمانی نقل شده موجود است، ما آن حدیث را با سندش در کتاب القرآن آوردهایم.

35. توحید: عبدالملک بن عنتره شیبانی از طریق پدرش از جدش نقل کرده، مردی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم از قَدَر بگویید. ایشان فرمودند: دریایی عمیق است، وارد آن مشو. [دوباره] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم از قَدَر بگویید. ایشان فرمودند: راهی بس تاریک است،

1- . ممتحنه / 5
2- . یونس / 85
3- (2) التغابن: 15.

در آن مرو. [برای بار سوم] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم از قَدَر بگویید. ایشان فرمودند: سرّ خداوند است، خود را برای آن به زحمت مینداز. [برای بار چهارم] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم از قَدَر بگویید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حال که بس نمیکنی، از تو سؤالی میپرسم؛ به من بگو آیا رحمت خداوند برای بندگان، قبل از اعمال بندگان است، یا اعمال بندگان قبل از رحمت خداوند است؟ آن مرد عرض کرد: رحمت خداوند برای بندگان قبل از اعمال بندگان است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برخیزید و به برادرتان درود فرستید؛ او که تا پیش از این کافر بود، اکنون اسلام آورده است. آن مرد به راه افتاد [و رفت]، هنوز راه زیادی نرفته بود که برگشت و به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! آیا با مشیت اولین است که ما برمیخیزیم و مینشینیم و کارها را انجام میدهیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: حقیقت مشیت دورتر از آن است که تو به آن برسی؛ ولی من سه چیز از تو میپرسم که خداوند هیچیک از آنها چارهای برای تو قرار نداده است؛ به من بگو آیا خداوند بندگان را آنطور که خود خواست آفرید، یا آنطور که آنها میخواستند؟ او عرض کرد: آنطور که خود خواست. ایشان فرمودند: آیا خداوند بندگان را برای چیزی که خود میخواست آفرید، یا برای چیزی که آنها میخواستند؟ او عرض کرد: برای چیزی که خود میخواست. ایشان فرمودند: آیا بندگان در روز قیامت آنطور که خداوند میخواهد در پیش او حاضر میشوند، یا آنطور که خودشان میخواهند؟ عرض کرد: آنطور که او میخواهد در پیش او حاضر میشوند. ایشان فرمودند: برخیز که هیچ مشیتی به تو داده نشده است.

توضیح: شاید مقصود، مشیت مستقل [از خداوند] بوده که با آن دیگر نیازی به کمک و توفیق خداوند نیست.

36. توحید: عبدالله بن سلیمان نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: قضا و قدر دو خلق از خلقهای خداوند هستند و خداوند «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ»(1) {در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید}.

37. تفسیر قمی: حمران نیز مانند همین روایت را از ایشان نقل کرده است.

توضیح: "دو خلق از خلقهای خداوند هستند"، به ضم خاء در "خلق"، یعنی دو صفت از صفات خداوند میباشند، یا به فتح خاء، یعنی آنها دو نوع از خلقت و تقدیر اشیاء در لوحهای آسمانی هستند، و خداوند میتواند قبل از ایجاد در آنها بداء کند، و این همان سخن خداوند است که فرمود: «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ» {در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید}. یا معنایش این است که آن دو، دو مرتبه از مراتب خلقت اشیاء هستند که به تدریج پیش میروند تا در وجود عینی آشکار شوند.

38. توحید: أُذَینَهْ نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! درباره قضا و قدر چه میفرمایید؟ ایشان فرمودند: میگویم که خداوند متعال هنگامی که در روز قیامت بندگان را جمع کند، از آنان درباره چیزهایی که با آنان عهد کرده بود، سؤال میکند، ولی درباره چیزهایی که بر آنان قضا کرده، سؤالی نمیکند.

توضیح: این روایت نشان میدهد که قضا و قدر فقط در غیر از امور تکلیفیه هستند، مانند مصیبتها و بیماریها و امثال آن. شاید مقصود، قضا و قدر حتمی بوده است.

39. توحید: زُهری نقل کرده، مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: خداوند مرا فدای شما کند! آیا مصیبتهایی که به مردم میرسد به سبب قَدَر است، یا به سبب عملشان؟ ایشان فرمودند: قَدَر و عمل به منزله روح و جسم هستند؛ روح بدون جسم احساس نمیشود [و کاری از پیش نمیبرد]، و جسم بدون روح نیز فقط صورت است و حرکتی ندارد، ولی هنگامی که با هم باشند، قوی میشوند و به

1- . فاطر / 1

سامان میرسند. عمل و قَدَر نیز همینطور هستند؛ اگر قَدَر بر عمل واقع نمیشد، خالق از مخلوق بازشناخته نمیشد و قَدَر مانند شیئی میگشت که حس نمیشد [و کاری از پیش نمیبرد]. و اگر عمل، موافق با قَدَر صورت نمیگرفت، ایجاد نمیشد و به انجام نمیرسید. ولی هنگامی که با هم باشند، قوی میشوند و خداوند در آن برای بندگان صالحش چشمهایی قرار داده است.(1)

سپس فرمودند: ستمکارترین مردم، کسی است که ستم خود را عدالت ببیند و عدالت کسی که هدایت یافته را ستم ببیند، آگاه باشید که بنده، چهار چشم دارد: با دو چشم خود امر آخرتش را میبیند و با دو چشم دیگر امر دنیایش را؛ وقتی خداوند عزّ و جلّ خیر بندهای را بخواهد، آن دو چشمش که در قلب اوست را برایش میگشاید و او با آن دو چشم، عیب [و زشتی] را میبیند، و اگر [خداوند برای بنده] جز این بخواهد، قلب [او] و آنچه در آن است را رها میکند. سپس ایشان رو به مردی که از قَدَر سؤال کرده بود نمودند و فرمودند: هم این و هم آن به سبب آن است.

توضیح: "هم این و هم آن به سبب آن است"، یعنی هم گشودن دو چشم قلب و هم رها کردن آن دو به سبب قَدَر است.

40. توحید: ابن حیان تیمی از پدرش که در جنگ صفین و بعد از آن همراه علی بن أبیطالب بوده نقل کرده است: علی بن أبیطالب علیه السلام در روز صفین مشغول آماده کردن گردانها بودند و معاویه، سوار بر اسبش، و در حالی به شدت زیر خود را میخارانید در مقابل قرار داشت. علی علیه السلام سوار بر اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله [به نام] مرتجز بودند و وسیله جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستشان بود و شمشیرشان ذوالفقار را نیز حمایل کرده بودند، در همین بین، مردی از اصحاب ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! پناه بگیرید! ما میترسیم این ملعون با شما نیرنگ کند [و غافلگیرانه به شما آسیب بزنند]. علی علیه السلام فرمودند: اگر چنین بگویی [پر بیراه نگفتهای]؛ چرا که با آن دینش به او اطمینانی

1- . در مصدر به جای "عیون"، "عون" به معنای کمک آمده است که معنای جمله چنین میشود: و خداوند در آن برای بندگان صالحش کمک قرار داده

است.

نیست و او پستترین منحرفان و ملعونترین شورشگران بر امامان هدایتگر است، ولی أجل برای حراست [از انسان] کافی است؛ هر انسانس به همراه خود فرشتگانی دارد که او را از افتادن در چاه، یا از اینکه دیواری بر رویش فرو بریزد، یا بلایی به او برسد حفظ میکنند. اما وقتی اجلش سر برسد، او را با بلایایی که به او میرسد تنها میگذارند و من نیز همینطور هستم؛ هنگامی که اجلم در رسد، پستترین انسانها برانگیخته خواهد شد و این را از [خون] این خضاب خواهد کرد، - با دستشان به محاسن و سرشان اشاره کردند - و این پیمانی معهود و وعدهای راستین است.

[مؤلف گوید:] این حدیث طولانی است و ما قسمتی که به آن نیاز داشتیم را در اینجا آوردیم.

41. توحید: ابن نباته نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار دیوار کجی به کنار دیوار دیگری رفتند؛ شخصی به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از قضای خداوند فرار میکنید؟ ایشان فرمودند: از قضای خداوند به قَدَر خداوند عزّ و جلّ فرار میکنم.

توضیح: یعنی این فرار نیز از مقدرات خداوند متعال است، بنابراین فرار از بلاها و سعی در به دست آوردن چیزی که باید برای آن سعی کرد، با این [مسأله] که همه چیز به قضای خداوند است منافات ندارد و چنانچه گذشت هیچیک از اینها با اختیار داشتن بنده منافات ندارد. احتمال دارد که مقصود از قَدَر خداوند در اینجا، حکم و امر او باشد؛ یعنی من به امر خداوند متعال از قضا[ی خداوند] فرار میکنم.

42. توحید: زراره نقل کرده از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: همانطور که شروع نعمتها از جانب خداوند عزّ و جلّ است و آنها را به شما ارزانی داشته است، شرور هم از جانب خود شماست، اگرچه تقدیر خداوند بر [وقوع] آنها جاری شده است.

43. عبدالرحمن عزرمی در حدیثی مرفوع از پدرش نقل کرده، که شخصی روایت کرد از رسول خدا شنیدم که میفرمودند: خداوند پنجاه هزار سال پیش از اینکه آسمانها و زمین را بیافریند، تقدیرات را مقدر کرد.

44. تفسیر قمی: احمد بن محمد سیاری از فلان نقل کرده، اباالحسن علیه السلام فرمودند: خداوند قلبهای ائمه را محل اراده خود کرده است؛ وقتی خداوند چیزی را بخواهد، آنها آن چیز را میخواهند، و این همان سخن اوست [که فرمود]: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ»(1) {و

تا خدا پروردگار جهانها نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست }.

45. تفسیر قمی: أبیبصیر نقل کرده، این سخن خداوند متعال: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» {و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست } را برای [توضیح] به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛ ایشان فرمودند: زیرا مشیت در اختیار خداوند تبارک و تعالی است، نه در اختیار مردم.

توضیح: شاید مقصود این است که مشیت، از چیزهایی است که خداوند آن را در [وجود] بنده آفریده است و [این خداوند است که بدین طریق] او را خواهنده قرار داده است، بنابراین آنان چیزی را نمیخواهند، مگر بعد از اینکه خداوند آنها را طوری قرار داده که بتوانند بخواهند. یا اینکه فقط مشیت خداوند متعال است که مشیت مستقل است و هیچ چیزی نمیتواند معارض آن شود، اما مشیت بندگان آمیخته با عجز است و خداوند متعال میتواند اگر بخواهد، آنها را از خواستهاشان بازدارد؛ بنابراین آنها چیزی را نمیخواهند مگر بعد از اینکه خداوند اسباب فعل آن را برایشان مهیا کند و آنها را از خواستهاشان باز ندارد، پس معنا این است که مشیت مستقل در اختیار خداوند متعال است، یا اسباب مشیت و نافذ شدن آن در قدرت خداوند متعال است.

وجه دیگری نیز در معنای این آیه وجود دارد که در روایت قبل گفته شده است و حاصلش این است که بعد از اینکه خداوند متعال اولیا و حجتهای خود علیهم السلام را به کمال رسانده است، آنان چیزی را نمیخواهند، جز اینکه خداوند متعال به آنها الهام کرده باشد و آن خواسته را در دلهایشان انداخته باشد، پس این خداوند است که در دلها و بدنهای آنان تصرف میکند و آنها را در همه

1- . تکویر / 29

حالاتشان مستحکم میکند. بنابراین این آیه [در مورد افرادی] خاص است و مربوط به همه [انسانها] نیست.

طبرسی رحمه الله در مورد این آیه گفته است: در مورد [معنای این] این آیه چند قول وجود دارد: یکی اینکه معنایش این است که شما رفتن در راه راست را نمیخواهید، مگر اینکه خداوند آن را پیش از آن، در هنگامی که شما را خلق کرد خواسته است و شما را به آن مکلف کرده است، پس مشیت خداوند متعال زودتر از مشیت شماست.

قول دوم این است که این آیه خطاب به کفار است و مقصود از آن این است که شما اسلام را نمیخواهید، مگر اینکه خداوند بخواهد شما را به آن مجبور کند و شما را به [پذیرش] آن وادارد، ولی خداوند چنین نمیکند؛ زیرا او میخواهد که شما از روی اختیار ایمان بیاورید تا مستحق پاداش شوید.

و قول سوم اینکه مقصود این است که شما چیزی نمیخواهید مگر اینکه خداوند بخواهد به شما در رفتن به راه راست لطف کند.

46. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم گفته است: اما رد [عقیده] معتزله: آیات زیادی از قرآن هستند که در رد آنها میباشند، چه اینکه معتزله گفتهاند ما خود افعال خود را خلق میکنیم و خداوند در ایجاد آنها نقش و مشیت و ارادهای ندارد، و [گاهی] آنچه ابلیس میخواهد روی میدهد نه آنچه خدا میخواهد، و با این سخن خداوند متعال: «فَتَبارَکَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»(1) {آفرین

باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است} احتجاج کردهاند که آنها خالقند و خلایق نیز، خالقانی غیر از خداوند هستند. آنان معنای خلقت و اینکه خلقت چند نوع است را نفهمیدهاند. از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند امری را به بندگان واگذارده است؟ ایشان فرمودند: خداوند والاتر و بزرگتر از آن است. عرض شد: پس آیا آنها را بر امور مجبور کرده است؟ ایشان فرمودند: خداوند عادلتر از آن است که آنان را بر کاری مجبور کند و سپس به سبب آن کار، آنان را کیفر کند. عرض شد: آیا بین این

1- . مؤمنون / 14

دو منزلت، منزلت دیگری نیز هست؟ ایشان فرمودند: آری، [منزلتی به اندازه فاصله] بین آسمان و زمین.

47. و در حدیث دیگری آمده است که از ایشان سؤال شد: آیا بین جبر و قَدَر منزلتی وجود دارد؟ ایشان فرمودند: آری. عرض شد: آن منزلت چیست؟ ایشان فرمودند: سرّی از اسرار خداوند است.

48. و در حدیث دیگری آمده است اینچنین به ما رسیده است.

49. و گفته است: محمد بن عیسی بن عبید از یونس برایم نقل کرد که امام رضا علیه السلام فرمودند: ای یونس! سخن قدریها را مگو که سخن قدریها نه سخن اهل بهشت است و نه سخن اهل دوزخ و نه سخن ابلیس؛ زیرا اهل بهشت گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ»(1) {ستایش

خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی یافتیم}، آنان سخن اهل دوزخ را نیز نمیگویند؛ زیرا اهل دوزخ گفتند: «رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا»(2) {پروردگارا!

شقاوت ما بر ما چیره شد}، و ابلیس گفت: «رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی»(3) {پروردگارا!

به سبب آنکه مرا گمراه ساختی}. عرض کردم: آقای من! به خدا سوگند من مانند آنها را نمیگویم، من میگویم جز آنچه خدا خواسته و قضا کرده و تقدیر نموده، روی نمیدهد. ایشان فرمودند: ای یونس! اینطور [که تو میگویی] نیست، درست این است که [بگویی] جز آنچه خدا خواسته و اراده کرده و تقدیر نموده و قضا کرده روی نمیدهد؛ ای یونس! آیا میدانی مشیت چیست؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: مشیت همان ذکر اول است، آیا میدانی اراده چیست؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: عزم بر چیزی که خواسته است، آیا میدانی تقدیر چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: وضع کردن حدود اجلها و روزیها و بقا و فنا، آیا میدانی قضا چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: بر پای

1- . أعراف / 43
2- . مؤمنون / 106
3- . حجر / 39

داشتن عین [و به تحقق رساندن آن]، و جز آنچه خداوند در آن ذکر اول خواسته روی نمیدهد.

توضیح: ظاهراً مقصود از قدریها در اینجا کسانی هستند که میگویند افعال بندگان و وجود آنها به قدرت و قدَرَ خداوند نیست، بلکه به اراده مستقل بنده است و مساوی بودن اراده فعل و ترک نسبت به او و صدور یکی از آن دو بدون سبب، اراده نیست، چنانچه بعضی از معتزله چنین میگویند. نه سخن اهل بهشت را میگویند که هدایت خود را به خداوند سبحان نسبت میدهند و نه سخن اهل دوزخ که گمراهی خود را به شقاوتشان نسبت میدهند و نه سخن ابلیس که به خداوند سبحان نسبت إغواء داد. فرق بین کلام امام علیه السلام و کلام یونس در ترتیب است؛ در کلام امام علیه السلام تقدیر، مقدم بر قضاست، چنانچه در واقع نیز همینطور است، ولی در کلام یونس به عکس این است. مقصود از ذکر نیز همان نوشتن اجمالی در لوح محو و اثبات است، یا اینکه مقصود از آن علم است.

50. ثواب الأعمال: حارث روایت کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ارواح قُدَریها، تا روز قیامت هر صبح و شب بر آتش دوزخ عرضه میشود و هنگامی که قیامت بر پا شود، همراه اهل دوزخ به عذابهای مختلف کیفر میشوند و میگویند: ای پروردگار ما! [پیش از این] ما را به خصوص کیفر کردی و [اکنون نیز] به صورت عام [و با دیگران] کیفر میکنی!؟ به آنان جواب داده میشود: «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ»(1) {لهیب

آتش را بچشید [و احساس کنید] * ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم}.

توضیح: طبرسی رحمه الله [در ذیل آیه فوق] گفته است: یعنی هر چیزی را به اندازهای که حکمت ایجاب میکرد آفریدیم و آن را بیهوده نیافریدیم، همچنین عذاب را نیز به اندازه استحقاق [عذاب شوندگان] آفریدیم، همینطور همه چیزهایی که در دنیا و آخرت آفریدیم را به اندازه و به مقدار معلوم خلق کردیم. گفته شده معنای آیه این است که ما هر چیز را برای اندازه [و امر] معلومی آفریدیم؛ زبان را برای سخن

-1 . قمر / 48 و 49

گفتن و دست را برای باز کردن و پا را برای راه رفتن و چشم را برای دیدن و گوش را برای شنیدن و معده را برای غذا آفریدیم، اگر بیشتر یا کمتر از اندازهای که آفریدیم میبودند، مقصود حاصل نمیشد. و گفتهاند معنایش این است که ما برای هر چیزی، شکلی مناسب و شایسته آن قرار دادیم [و آفریدیم]؛ مانند زن برای مرد و مادهالاغ برای الاغ، و لباس مردانه برای مردان و لباس زنانه برای زنان. و گفتهاند: یعنی هر چیزی را مطابق اندازهای که در لوح محفوظ برایش مقدر بود و برایش قضای حتمی شده بود آفریدیم.

51. ثواب الأعمال: یونس از شخصی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: به درستی که خداوند این آیات را در مورد قَدَریها نازل کرده است: «إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ»(1) {قطعاً

بزهکاران در گمراهی و جنونند * روزی که در آتش به رو کشیده می شوند [و به آنان گفته می شود] لهیب آتش را بچشید [و احساس کنید] * ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم }.

52. ثواب الأعمال: داود بن سلیمان از امام رضا و ایشان از پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دو دسته از امت من هستند که از اسلام بهرهای ندارند: مرجئه و قدریه.

53. ثواب الأعمال: علي بن أبیحمزه از طریق پدرش نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: آنهایی که قَدَر خداوند را تکذیب کردهاند، در حالی از قبرهایشان محشور میشوند که به بوزینه و خوک مسخ شدهاند.

54. ثواب الأعمال: محمد بن مسلم نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: این آیه درباره قَدَریها نازل شده است: «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ»(2) {لهیب

آتش را بچشید [و احساس کنید] * ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم }.

1- . همان / 47 - 49
2- . همان / 48 و 49

55. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم نقل کرده، امام باقر و امام صادق علیهما السلام درباره این سخن خداوند: «وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ»(1) {و

کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم} فرمودند: همان کسی که بر او تقدیر کرده بود، آن را مقدر کرده است.

56. در روایت أبیجارود از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: خیر و شر انسان به همراه اوست، طوری که او نمیتواند از آن جدا شود، تا اینکه در روز قیامت کتاب اعمالش را به او میدهند.

طبرسی رحمه الله [در ذیل آیه فوق] گفته است: معنایش این است که اعمال خوب و بد هر انسانی را مانند گردنبندی به گردنش آویختهایم که از او جدا نمیشود. گفتهاند که "طائره" به معنای خوشیمنی و شومی اوست و طائر، چیزی است که به آن فال میزنند. و گفته شده مقصود از "طائره" همان کتاب[اعمال]ش است. نیز گفتهاند که معنایش این است که برای هر انسانی دلیلی در وجودش قرار دادیم؛ زیرا از نظر آنان فال، امور کائنات را به آنها نشان میدهد و معنای آیه این است که هر انسانی دلیل خود و شاهد بر خودش است؛ اگر نیکوکار باشد، فالش خوشیمن و اگر بدکار باشد، فالش شوم است.

57. ثواب الأعمال: سکونی از امام صادق و ایشان از طریق پدرانشان نقل کردهاند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در روز قیامت بدعتگذاران را میآورند و قَدَریه در بین آنها مانند سفیدیهای گاو سیاه [مشخص] هستند؛ خداوند عزّ و جلّ [خطاب به همه آنان] میگوید: چه میخواهید؟ میگویند: بخشش تو را میخواهیم. خداوند میگوید: لغزشهای شما را جبران کردم و خطاهایتان را آمرزیدم مگر قَدَریها را؛ چرا که آنان بدون این که خودشان بدانند داخل در شرک شدهاند.

توضیح: مقصود از بدعتگذاران [در اینجا] آنهایی هستند که بدعتشان منتهی به کفر نشده است و نادانسته گمراه شدهاند.

1- . إسراء / 13

58. ثواب الأعمال با همین سند نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر امتی مجوسیانی دارد و مجوسیان این امت کسانیاند که میگویند قَدَری [در کار] نیست.

59. ثواب الأعمال با همین سند نقل کرده است که مجاهد، غلام عبدالله بن عباس به حضور علی علیه السلام که عدهای از مردم نیز به گرد ایشان بودند رسید و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! در مورد سخن قَدَریها چه میفرمایید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو یکی از آنان را به همراهت داری، یا یکی از آنان را در خانه داری. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! با آنها چه میکنید؟ ایشان فرمودند: آنها را توبه میدهم، اگر توبه کنند، [که هیچ] وگرنه گردنشان را میزنم.

60. ثواب الأعمال: سعید بن جبیر نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر کس که در قَدَر غلوّ کرد از ایمان خارج شد.

61. ثواب الأعمال: یحیی بن سالم نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: شباهت شب به شب و شباهت روز به روز بیش از شباهت مرجئه به یهود و شباهت قَدَریه به مسیحیان نیست.

62. بصائر الدرجات: جمیل نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره قضا و قدر پرسیدم؛ ایشان فرمودند: آن دو، دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند و خداوند «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ»(1) {در

آفرینش هر چه بخواهد می افزاید}. خواستم از ایشان درباره مشیت نیز بپرسم که نگاهی به من کردند و فرمودند: ای جمیل! درباره مشیت جوابی به تو نمیدهم.

63. محاسن: حمران نقل کرده، از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً»(2) {آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: چیزی بود، ولی قابل ذکر نبود. عرض کردم: پس این سخن خداوند: «أَ وَ لا یَذْکُرُ

1- . فاطر / 1
2- . انسان / 1

الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً»(1) {آیا

انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آنکه چیزی نبوده است} به چه معناست؟ ایشان فرمودند: یعنی نه در کتاب و نه در علم، چیزی [از او] نبود.

توضیح: "نه در علم" یعنی علم یکی از مخلوقات. محتمل است که خلق در این آیه به معنای تقدیر و ایجاد باشد. این سخن ایشام علیه السلام [که فرمودند]: "چیزی بود"، یعنی مقدر بود، چنانچه در روایت کلینی از مالک جهنی به جای "شیئاً"، "مقدراً غیر مذکور" آمده است که یعنی نزد مخلوقات قابل ذکر نبود، یعنی موجود نبود تا مخلوقات از آن ذکری کنند، یا یعنی در لوح مقدر بود، ولی [هنوز] امر او بر هیچیک از مخلوقات وحی نشده بود.

.64 محاسن: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند، هنگامی که چیزی را اراده کند، آن را مقدّر میکند و هنگامی که آن را مقدّر کرد، آن را قضا مینماید و هنگامی که قضا نمود، امضایش میکند.

.65 محاسن: حریز بن عبدالله یا عبدالله بن مسکان نقل کردهاند، امام باقر علیه السلام فرمودند: هیچ چیزی در زمین و آسمان روی نمیدهد مگر اینکه این هفت خصلت را داشته باشد: مشیت و اراده و قَدَر و قضا و إذن و کتاب و أجل؛ هر کس که بپندارد که خداوند با نبودن یکی از اینها تقدیر میکند، کفر ورزیده است.

.66 محاسن: حمران نقل کرده، من و طیار نشسته بودیم که ابوبصیر آمد، برایش جا باز کردیم، او بین من و طیار نشست و گفت: درباره چه چیزی بحث میکردید؟ گفتیم: مشغول بحث درباره اراده و مشیت و دوست داشتن بودیم. ابوبصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خداوند کفر کافران را خواسته و اراده کرده است؟ ایشان فرمودند: آری. عرض کردم: آیا آن را دوست داشته و به آن راضی نیز شده است؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: یعنی خداوند چیزی را با اینکه آن را دوست نداشته و به آن راضی نبوده، خواسته و اراده کرده است؟ ایشان فرمودند: اینچنین به ما رسیده است.

1- . مريم / 67

67. محاسن: محمد بن مسلم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: مشیت، [موجودی] حادث است.

68. محاسن: یونس نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: جز آنچه خدا بخواهد و اراده کند و مقدر نماید و قضا کند، واقع نمیشود؛ معنای اینکه "خدا بخواهد" چیست؟ ایشان فرمودند: شروع کردن فعل. عرض کردم: معنای اینکه "خدا اراده کند" چیست؟ ایشان فرمودند: ثبوت بر فعل. عرض کردم: معنای "خدا مقدر نماید" چیست؟ فرمودند: اندازه کردن شیء از طول و عرضش. عرض کردم: معنای قضا چیست؟ فرمودند: هنگامی که چیزی را قضا کند، آن را امضا مینماید و دیگر هیچ [راه] بازگشتی برای آن نیست.

توضیح: شروع کردن فعل، یعنی ابتدای نوشتن در لوح، یا اولین کاری که از جانب فاعل حاصل میشود و از او صادر میگردد تا به معلول منتهی شود.

69. محاسن: محمد بن اسحاق نقل کرده، ابالحسن علیه السلام به یونس مولی علی بن یقطین فرمودند: ای یونس! درباره قَدَر بحث نکن. او عرض کرد: من در مورد قَدَر بحثی نمیکنم، فقط میگویم جز آنچه خداوند بخواهد و قضا کند و مقدر نماید، واقع نمیشود. ایشان فرمودند: من اینچنین نمیگویم، من میگویم جز آنچه خدا اراده کند و بخواهد و قضا کند و مقدر نماید، واقع نمیشود. سپس فرمودند: آیا میدانی مشیت چیست؟ او عرض کرد: خیر. ایشان فرمودند: قصد کردن آن شیء است، آیا میدانی "اراده میکند" به چه معناست؟ او عرض کرد: خیر. ایشان فرمودند: [اراده به معنای] به اتمام رساندن مشیت [است]، آیا میدانی "مقدر مینماید" یعنی چه؟ او عرض کرد: خیر. ایشان فرمودند: اندازهگیری طولی و عرضی و بقا. سپس فرمودند: هنگامی که خداوند چیزی را بخواهد، آن را اراده میکند و هنگامی که آن را اراده کند، آن را مقدر مینماید و هنگامی که آن را مقدر نمود، آن را قضا میکند و هنگامی که قضایش کرد، آن را امضا میکند. ای یونس! قَدَریها نه سخن خداوند را گفتند که فرمود: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ»(1) {و

تا خدا نخواهد،

1- . إنسان / 30

[شما] نخواهید خواست}، و نه سخن اهل بهشت را که گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ»(1) {ستایش

خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی یافتیم}، و نه سخن اهل دوزخ را که گفتند: «رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ»(2) {پروردگارا!

شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم}، و نه سخن ابلیس را که گفت: «رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی»(3) {پروردگارا!

به سبب آنکه مرا گمراه ساختی}، و نه سخن نوح را فرمود: «وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ هُوَ رَبُّکُمْ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»(4) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می شوید}. سپس فرمودند: خداوند فرمود: ای فرزند آدم! به خواست من است که تو چیزی میخواهی و به [کمک] نیروی من است که فرائض من را ادا میکنی و به [سبب] نعمت من است که تو بر معصیت من قوّت یافتی، من تو را شنوا و بینا و قوی قرار دادم، هر نیکی که به تو رسد از جانب من است و هر بدی که تو را رسد از جانب خودت؛ زیرا من از آنچه انجام میدهم بازخواست نمیشوم «وَ هُمْ یُسْئَلُونَ»(5) {و[لی]

آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد}. سپس فرمودند: هر چه که میخواستی را به صورت منظم برایت گفتم.

70. فقه الرضا: از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درباره قَدَر سؤال شد و به ایشان عرض شد: ای امیرالمؤمنین! ما را از قَدَر مطلع فرمایید. ایشان فرمودند: سرّ خداوند است؛ در جست و جوی آن نباشید. برای بار دوم عرض شد: ای امیرالمؤمنین! ما را از قَدَر مطلع کنید. ایشان فرمودند: دریایی عمیق است، به آن نپیوندید. [برای سومین بار] به ایشان عرض شد: ما ار از قَدَر مطلع کنید. ایشان

1- . أعراف / 43

2- . مؤمنون / 106
3- . حجر / 39
4- . هود / 34
5- . أنبياء / 23

فرمودند: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ»(1) {هر

رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه را که باز دارد پس از [باز گرفتن] گشاینده ای ندارد}. [سائل] عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ما از شما درباره استطاعتی که انسان با آن برمیخیزد و مینشیند سؤال کردیم. ایشان فرمودند: آیا استطاعت را با خداوند داری یا بدون خداوند؟ همه ساکت شدند و نتوانستند جوابی دهند. ایشان علیه السلام فرمودند: اگر بگویید آن را با خداوند داریم، شما را میکشم و اگر بگویید آن را بدون خداوند داریم، [باز هم] شما را میکشم. عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! پس چگونه بگوییم؟ فرمودند: شما استطاعت را به سبب خداوندی که آن را بدون شما دارد، در اختیار دارید؛ اگر خداوند آن را در اختیار شما قرار دهد، به سبب عطایش است و اگر از شما سلب کند، به سبب آزمونش است. خداوند است که مالک [حقیقی] چیزهایی است که در اختیار شما قرار داده و قادر بر چیزهایی است که شما را بر آنها قادر ساخته است؛ آیا به سخنی که بندگان میگویند گوش نمیدهید که با گفتن "لا حول و لا قوة إلا بالله" از او طلب نیرو و قوت میکنند!؟ از ایشان سؤال شد تأویل این سخن چیست؟ ایشان فرمودند: [یعنی] هیچ نیرویی در برابر معصیت خداوند نیست جز حفاظت او، و هیچ قوتی بر طاعتش نیست جز به کمک او.

71. عالم فرمودند: حسن بن أبیالحسن بصری نامهای به حسین بن علی بن أبیطالب صلوات الله علیهما نوشت و از ایشان درباره قَدَر سؤال کرد؛ ایشان در جواب او نوشتند: چیزی که به ما اهل بیت درباره قَدَر رسیده است و [آن را در این نامه] برایت شرح دادهام را پیروی کن؛ کسی که به قَدَر، چه قدر خیر و چه شر، ایمان نداشته باشد، کفر ورزیده است و کسی که معاصی را به عهده خداوند عزّ و جلّ گذارد، بر خداوند افترای بزرگی بسته است، خداوند تبارک و تعالی وادارانه اطاعت نمیشود و مغلوبانه معصیت نمیگردد و بندگان را در هلاکت رها نمیکند. خداوند مالک چیزهایی است که به تملیک آنها درآورده است و قادر بر چیزهایی است که

1- . فاطر / 2

آنان را بر آن قادر کرده است؛ اگر بندگان به طاعت روی بیاورند، خداوند جلوی طاعت آنها را نمیگیرد و آن را به تأخیر نمیاندازد و اگر به معصیت روی آورند، اگر خداوند بخواهد بر آنان منت نهد و بین آنها و عملی که به آن روی آوردهاند فاصله شود، این کار را میکند و اگر این کار را نکند، او آنها را به زور وادار به معصیت نکرده است. خداوند آنان را مجبور به تکلیف نکرده است، بلکه فقط بعد از اینکه راه عذر را بر آنها بسته است و آنان را بیم داده و بر آنها احتجاج کرده، آنها را مکلف نموده و امکان انجام تکلیف را به آنها داده و راه را برای انجام اعمالی که آنان را به آن خوانده، و ترک کارهایی که از آنها نهی نموده باز کرده است. آنها را مستطیع نموده تا آنچه که به ایشان امر کرده و آنها آن را انجام ندادهاند را انجام دهند و آنچه که از آن نهی کرده و آنها آن را ترک نکردهاند را ترک کنند. و سپاس فراوان و مقبول، خداوند راست که بندگان خود را بر آنچه امر کرده، قوت بخشیده تا آنان با آن قوت اوامر را انجام دهند و نواهی را ترک کنند و برای کسی که راه را برایش گشوده، عذر قرار داده است. من چنین اعتقادی دارم و چنین میگویم، به خدا سوگند من و اصحابم نیز بر این عقیدهایم و سپاس شایسته خداوند است.

72. نهج البلاغة: از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قَدَر سؤال شد؛ ایشان فرمودند: راهی تاریک است؛ در آن نروید، و دریایی عمیق است؛ در آن نشوید، و سرّ خداوند است؛ خود را برای [کشف] آن به زحمت نیندازید.

73. فقه الرضا: از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درباره مشیت و اراده خداوند سؤال شد؛ ایشان صلوات الله علیه فرمودند: خداوند دو مشیت دارد: مشیت حتم و مشیت عزم؛ همچنین خداوند دو اراده دارد؛ اراده حتم و اراده عزم؛ اراده حتمی تخلفپذیر نیست، [ولی] اراده عزمی گاهی واقع نمیشود و گاهی واقع میشود. همچنین خداوند دو مشیت دارد که یکی از آنها مشیت خواستن و آن دیگری مشیت نخواستن است؛ در حالی که میخواهد، نهی میکند و در حالی که نمیخواهد، امر کند، معنایش این است که از بندگان اراده میکند و میخواهد،(1)

[ولی] معصیت را

1- . در فقه الرضای چاپ شده اینگونه آمده است: عبادت را اراده میکند و میخواهد ...

اراده نمیکند و میخواهد. هر چیزی به قضا و قَدَر اوست و همه امور بین این دو جاری میشود. اگر قضا روی ندهد، قدر به انجام میرسد و تا هنگامی که قَدَر نوشته نشده باشد، قضا نوشته نمیشود. خلایق از قضای او به سوی قدرش هستند و هر گاه که روی ندهد، و از قدر او به سوی قضای اویند(1).

و قضا در کتاب خداوند عزّ و جلّ که بر زبان فرستاده صادق او صلی الله علیه و آله به سخن درآمده بر چهار معناست: یکی از آنها قضای به معنای خلقت است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ»(2) {پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت}، که معنایش این است که آنها را آفرید. دومی قضای به معنای حکم است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِ»(3) {و

میانشان به حق داوری گردد} که معنایش این است که حکم شود. سومی قضای به معنای امر است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ»(4) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید} که معنایش این است که پروردگارت امر کرد، و چهارمی قضای به معنای علم است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ»(5) {و

در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد} که معنایش این است که آن را از بنیإسرائیل میدانستیم. خداوند معصیت را از بندگانش خواسته است، ولی آن را اراده نکرده است، [در سوی دیگر] از آنان اطاعت را خواسته و اراده [نیز] کرده است؛ زیرا مشیت بر دو نوع است: مشیت امر و مشیت علم، و اراده نیز بر دو نوع است: اراده رضا و اراده امر؛ خداوند به طاعت امر کرد و به آن رضا داد، و معصیت را خواست، یعنی [وقوع] آن را از بندگانش میدانست، ولی آنان را به

1- . در فقه الرضای چاپ شده اینگونه آمده است: اگر قضا به اضطرار رسد، قدر انجام میشود و اگر قدر انجام نشود، قضا واقع میگردد، و خلایق

از قضا به سوی قدر اویند و اگر قدر واقع نشود، قضا واقع میشود، و خلایق از قدر به سوی قضا هستند و قضا در کتاب خداوند ...

2- . فصلت / 12

3- . زمر / 69

4- . إسراء / 23

5- . همان / 4

انجام معصیت امر نکرد. این از عدل خداوند تبارک و تعالی و والامقام و عظیمالشأن در میان بندگانش است.

مؤلف گوید: نسخه[ای که این روایت را از آن استخراج کردیم] مغلوط بود، ما آن را همانگونه که یافتیم در اینجا آوردیم.

این سخن ایشان علیه السلام: "إذا اخطأه القضاء"، ممکن است بدون همزه خوانده شود که یعنی اگر یکی از اموری که خداوند مهیا کردن اسباب وجود آن را شروع کرده است از مرحله قضا بگذرد ولی قضا به آن تعلق نگیرد، از مرحله قَدَر نخواهد گذشت، یعنی ناچار داخل در تقدیر میشود، و تنها بعد از تقدیر است که بداء صورت میگیرد. و "إذا لم یَخُطَّ" فعل مضاعف و به معنای نوشتن است، یعنی تا هنگامی که چیزی در لوح قَدَر نوشته نشده باشد، در لوح قضا نوشته نمیشود؛ زیرا قضا بعد از قدر است. خلقت به این جهت جزء قضا میباشد که اگر علل خلقت و ایجاد به ترتیب صعودی ملاحظه شوند، از قضا به قدر میرسیم، و تخطی و بداء بعد از قدر و قبل از قضا میباشد. صحیحتر آن است که به جای "إذا أخطأ القدر"، "إذا لم یَخطَ القدر" از ماده خطا و معنایش این باشد که همه اموری که یافت میشوند، یا موافق لوح قضایند، یا موافق لوح قدر هستند و هیچ امری از یکی از این دو خالی نیست؛ وقتی در امری بدائی روی دهد و آن امر مطابق با آنچه در [لوح] قدر ثبت شده، انجام نشود، با قضا موافق خواهد بود. شاید ظاهر این روایت، مقدم بودن قضا بر قدر باشد، و محتمل است که قضا در [جمله] اولی [- اگر قضا روی ندهد، ...] به معنای امر و در [جمله] دوم [- ... قضا نوشته نمیشود] به معنای حتمیت باشد، با این توضیح نفیی که در روایت آمده است درست میشود.

74. إرشاد: حسن بن أبیالحسن بصری نقل کرده، بعد از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صفین بازگشتند، مردی به حضور ایشان آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به من بگویید آیا جنگی که میان ما و این قوم روی داد به قضا و قدر خداوند بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از هیچ بلندی بالا نرفتید و در هیچ دشتی سرازیر نشدید، جز اینکه قضا و قدر خداوند در آن بوده است. آن مرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! آیا باید رنج خود را به حساب خداوند بگذارم؟ ایشان به او

فرمودند: چرا [این را میگویی]؟ او عرض کرد: اگر این قضا و قدر بوده که ما را به عمل واداشته، چرا ما باید به جهت طاعتمان ثواب ببریم و به جهت معصیت عقاب شویم !؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: ای مرد ! گویا گمان کردهای که مقصود من قضای حتمی و قدر لازم است، چنین گمان نکن، این سخن، سخن بتپرستان و حزب شیطان و دشمنان [خداوند] رحمان و قُدَریهای و مجوسیان این امت است، خداوند جل جلاله امر کرد تا [بندگان] مخیر باشند، و نهی کرد تا بر حذر باشند، و به اموری اندک [و آسان] تکلیف نمود، و [خداوند] وادارانه اطاعت نشود و مغلوبانه معصیت نگردد و آسمانها «وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ»(1) {و

زمین و آنچه که میان این دو است را به باطل } نیافریده است {این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده]اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند !}. آن مرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین ! پس آن قضا و قدری که فرمودید به چه معناست؟ ایشان فرمودند: امر به طاعت و نهی از معصیت و توان انجام نیکیها و ترک بدیها و کمک در تقرب به او و رها کردن کسی که عصیانش میکند و وعده و وعید و ترغیب و بیم دادن، همه اینها قضای خداوند در افعال ما و قَدَر او در اعمال ماست، اما غیر از اینها را [از قضا و قدر خداوند] گمان مبر؛ چرا که گمان درباره خداوند، موجب حبط اعمال میشود. آن مرد عرض کرد: [گره] از [مشکل] من گشودید، خداوند [گره] از [مشکل] شما بگشاید، و شروع به سرودن این شعر کرد:

تو آن امامی هستی که ما امید داریم با اطاعت او ... تا آخر آن دو بیت.

75. الدرّة الباهرة: امام رضا علیه السلام فرمودند: مشیت یعنی اهتمام به شیء، و اراده یعنی اتمام آن شیء.

76. نهج البلاغة: امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب کسی که از ایشان درباره قَدَر سؤال کرده بود، فرمودند: راهی بس تاریک است؛ در آن مرو و دریایی عمیق است؛ در آن مشو و سرّ خداوند است؛ خود را برای [یافتن] آن به زحمت مینداز.

1- . ص / 27

77. و فرمودند: مقدار بر تقدیر غلبه میکند تا آفت تدبیر شود.

توضیح: مقدار همان قَدَر است.

78. نهج البلاغۀ: از سخنان ایشان علیه السلام؛ جواب ایشان به مرد شامی است که از ایشان پرسیده بود آیا رفتن او به شام به قضا و قدر خداوند بوده است، که سخنی طولانی است و ما این قسمت را از آن برگزیدیم: ای بیچاره! شاید گمان کردهای که [مقصود من] قضای لازم و قَدَر حتمی است؛ اگر اینگونه باشد، پاداش و کیفر بیهوده بیهوده خواهد بود و وعده و وعید ساقط میشود، خداوند سبحان بندگانش را امر کرد تا مخیّر باشند و نهی کرد تا بر حذر باشند و بر تکالیف آسان مکلف کرد و بر اعمال سخت تکلیف ننمود، و بر [عمل] قلیل، [پاداش] فراوان بخشید و مغلوبانه اطاعت نگشت و وادارانه اطاعت نشد و پیامبران را به بازی نفرستاد و کتابهای [آسمانی] را بیهوده نازل نکرد و آسمانها «وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ»(1) {و زمین و آنچه که میان این دو است را به باطل} نیافرید، {این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده]اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند!}.

79. تفسیر عیاشی: مسعدۀ بن صدقۀ نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که بپندارد خداوند به بدیها و زشتیها امر کرده است، بر خداوند دروغ بسته است و کسی که بپندارد خیر و شر بدون مشیت خداوند است، او را از سلطنتش خارج کرده است و کسی که بپندارد معاصی بدون نیروی خداوند انجام میشود، بر خداوند دروغ بسته است و کسی که بر خداوند دروغ بندد، خداوند او را در دوزخ داخل میکند.

یک تتمه؛

علامه رحمه الله در شرحش بر تجرید نوشته است: قضا به معنای خلق و اتمام استعمال میشود؛ خداوند متعال فرمود: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی

1- . ص / 27

یَوْمَیْنِ»(1) {پس

آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت}، یعنی آنها را در دو روز خلق و [خلقتشان را] تمام نمود. [قضا] به معنای حکم و الزام نیز استعمال میشود؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ»(2) {و

پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید}، یعنی واجب کرد و لازم نمود. [همچنین] به معنای اعلام و خبر دادن؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ»(3) {و

در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم}، یعنی به آنان اعلام کردیم و خبر دادیم. قَدَر نیز گاهی به معنای خلق استعمال میشود؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها»(4) {مواد

خوراکی آن را در چهار روز اندازه گیری کرد}، و به معنای نوشتن؛ مانند این سخن شاعر: و إعلم بأن ذالجلال قد قدر * فی الصحف الأولی التی کان سطر: بدان که خداوند ذوالجلال در صحیفههای اولین که نوشته شدهاند نوشته است. و نیز به معنای بیان؛ مانند این سخن خداوند متعال: «إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِینَ»(5) {جز

زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان [در خاکستر آتش] باشد}، یعنی آن را بیان کردیم و خبر آن را دادیم. اکنون که این [معانی] معلوم شد، به اشعریها میگوییم: منظورتان از اینکه میگویید خداوند اعمال بندگان را قضا کرده و تقدیر نموده است کدام [معنا] است؟ اگر مقصودتان خلق و ایجاد است، ما بطلان آن را توضیح دادیم و گفتیم که افعال ما مستند به خودمان است. و اگر منظورشان الزام باشد، این سخن آنها فقط در مورد واجبات درست است و اگر منظورشان این باشد که خداوند متعال آن را بیان کرده و نوشته اشت و علم دارد که آنها آن اعمال را انجام میدهند، صحیح است؛ زیرا خداوند متعال همه آنها را در لوح محفوظ نوشته است و آن را برای فرشتگانش بیان کرده است. و فقط این معنای اخیر است که صحیح میباشد، چون

1- . فصلت / 12
2- . إسراء / 23
3- . همان / 4
4- . فصلت / 10
5- . نمل / 57

همگان موافقند که باید به قضای خداوند متعال راضی بود، و از آن سو رضایت به کفر و دیگر زشتیها جایز نیست. برای آنها سودی ندارد که اینگونه عذر بیاورند که رضایت به کفر و دیگر زشتیها نیز از آن جهت که فعل خداوند است واجب است و عدم رضایت به آن به جهت کسب است؛ زیرا اولاً کسب باطل است، و ثانیاً اگر کفر بودن کسب، مطابق قضا و قدر خداوند متعال باشد، از آن جهت که کسب است باید به آن راضی بود، که این بر خلاف سخن شماست. و اگر مطابق قضا و قدر [خداوند] نباشد، این مسأله که همه موجودات مستند به قضای و قدر میباشند، مخدوش میشود. در اینجا نقل سخن علامه رحمه الله به پایان میرسد.

شارح مواقف گفته است: بدان که قضای خداوند در نزد اشاعره، به معنای اراده ازلی متعلق به اشیاء، به همان صورتی که هستند و زائل نمیشوند، میباشد و قدر خداوند [از نظر آنها]، ایجاد اشیاء به صورت مخصوص و به اندازهای معین در ذوات و احوال است. اما نزد فلاسفه، قضا عبارت است از علم خداوند به آنچه که شایسته است به وجود آید، تا [عالَم] بر نیکوترین نظام و کاملترین انتظام، که نزد آنها عنایت نامیده میشود، قرار گیرد، عنایتی که مبدأ فیضان موجودات، از آن جهت که بر نیکوترین و کاملترین صورت خود قرار گیرند میباشد. و قَدَر در نزد آنان عبارت است از رسیدن به [مرحله] وجود عینی از طریق اسبابشان به همان صورتی که در قضای آنها مقرر شده بود. معتزله قضا و قدر را در[مورد] افعال اختیاری که از بندگان صادر میشود انکار میکنند و علم خداوند به این افعال را اثبات میکنند، ولی به وجود آمدن آنها را به آن علم مستند نمینمایند، بلکه به اختیار و قدرت بندگان مستند میکنند. در اینجا نقل سخن شارح مواقف به پایان میرسد.

سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب غرر و درر گفته است: اگر کسی بگوید: تأویل این سخن خداوند متعال: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ»(1) {و

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان

-1 . یونس / 100

بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می دهد} چیست؟ چرا که ظاهر این سخن نشان میدهد که ایمان فعل بندگان، و فقط با اذن و امر خداوند میباشد، و این با مذهب شما سازگار نیست؛ و اگر اذن در اینجا بر اراده حمل شود، اقتضا میکند که معنای اینکه کسی ایمان نیاورده است این است که خداوند متعال ایمان آوردن او را اراده نکرده است، و این نیز بر خلاف سخن شماست. به علاوه، [در این آیه] بر کسانی که تعقل نمیکنند پلیدی، که همان عذاب است، قرار داده شده است، با اینکه کسی که عقل ندارد مکلف نیست، پس چگونه مستحق عذاب باشد !؟ و این بر ضد حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: بیشتر اهل بهشت، ابلهان هستند.

در جواب به او گفته میشود: در این سخن خداوند [که فرمود]: «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» چند وجه محتمل است: یکی اینکه مقصود از اذن، امر باشد و معنای کلام این باشد که کسی قبل از اینکه خداوند به او اذن دهد و امر کند، ایمان نمیآورد، و معنایش آنچه که سائل گمان کرده نیست که فاعل نمیتواند کاری جز به اذن خداوند انجام دهد. این جمله مانند این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(1) {و

هیچ نفسی [نمیتواند] جز به فرمان خدا نمیرد}، و معلوم است که معنای این سخن که نمیتواند بمیرد، همان است که ما گفتیم، اگرچه در آیهای که در آن سخن از مرگ شده است، بیشتر به این شبیه است که مقصود از اذن، علم باشد.

وجه دیگر اینکه مقصود از اذن [در اینجا]، توفیق و تیسیر و تسهیل باشد، چرا که شبههای نیست که خداوند متعال [بندگان را] به ایمان آوردن موفق میکند و در ایمان آوردن [به آنان] لطف میکند و راه را برای آنان آسان مینماید.

وجه دیگر اینکه اذن به معنای علم باشد، چنانچه وقتی کسی چیزی را بشنود و بداند، به او گفته میشود، تو به فلان [کار] و فلان [عمل] اذن دادی، و وقتی چیزی را اعلام کند، در موردش گفته میشود ایذان کرد. بنابراین [معنا،] فایده این

1- . آل عمران / 145

آیه، خبر دادن خداوند از این است که به سایر موجودات علم دارد و او کسی است که خفیات بر او پنهان نمیماند. یکی از کسانی که بصیرتی ندارد، قبول نکرده است که اذن به کسر الف و سکون ذال، [بتواند] به معنای علم باشد و پنداشته است که آن اذنی که به معنای علم است أذن به تحریک ذال است، و [برای اثبات سخن خود] به این شعر استشهاد کرده است: إن همی فی سماع و أذن، ولی واقع امر چنانچه او پنداشته است نیست؛ زیرا إذن مصدر است و أذن اسم فعل است که به جای حذر که مصدر است به کار برده میشود، و اسمش نیز حذر به سکون ذال، است. علاوه بر این اگر أذن به تحریک ذال سماعی باشد، ممکن است مانند مثل [به تحریک ثاء] و مثل [به سکون ثاء] و شبه [به تحریک باء] و شبه [به سکون باء]، ذال آن ساکن شود، و نظیر این [در لغت عربی] زیاد است.

وجه دیگر اینکه، إذن به معنای علم و معنای آیه باشد که خداوند خواسته است فضیلت ایمان و انگیزههای ایمان آوردن را به مکلفین اعلام کند، بنابراین معنای آیه اینگونه میشود: هیچ کس را نرسد که جز با اعلام خداوند متعال به چیزهایی که او را به ایمان آوردن برمیانگیزد و فرا میخواند، ایمان بیاورد. اما این که سائل گمان کرده است و احتمال داده است که اذن در اینجا به معنای اراده باشد، [گمانی] باطل است؛ زیرا اذن در لغت، به معنای اراده نیامده است، و اگر هم احتمال چنین معنایی وجود داشته باشد، سبب نمیشود که او چنین گمانی کند؛ زیرا اگر خداوند گفته باشد هر گاه کسی ایمان آورد، من آن را اراده کردهام، این را نفی نمیکند که خداوند ایمان نیاوردن [افراد دیگر] را نیز اراده کرده باشد، و نه در صریح کلام و نه در دلالت آن اثری از این نفی دیده نمیشود.

اما این سخن خداوند متعال: « وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ»(1) {و

[خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می دهد}، مقصود از آنها، کمخردان نیست، مراد خداوند متعال کسانی است که اندیشه نکردهاند و به مسائلی که بر آنان واجب است به آنها علم داشته باشند، علم پیدا نکردهاند؛ مسائلی از قبیل معرفت

1- . یونس / 100

آفریدگارشان و اقرار به نبوت فرستادگان خداوند علیهم السلام و انقیاد بر اطاعت آنان. و اینکه خداوند آنها را با «لا یعقلون» توصیف کرده است، به سبب تشبیه به کسانی است که نمیاندیشند، چنانچه خداوند متعال [در جای دیگر فرموده است: «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ»(1) { کرند، لالند، کورند }، و چنانچه خود ما نیز در مورد کسی که متوجه بعضی از امور نمیشود یا چیزهایی که باید بداند را نمیداند، میگوییم مجنون و بیعقل است. اما حدیثی که سائل آن را به عنوان شاهدی بر کلام خود آورده است؛ درباره آن گفتهاند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از ابلهان، غافلان و کمخردان و مجانین نبوده است، بلکه مقصود ایشان بلاهت در مورد اعمال بد و زشت بوده است، و به این جهت آنان را ابله از بدیها و زشتیها نامیدهاند که اعمال بد و زشت را انجام نمیدهند و به آن عادت ندارند، نه اینکه آنان را به جهت نادانی ابله نامیده باشند. و وجه تشبیه این حال آنان به ابله نیز مشخص است.

سید مرتضی رحمه الله سپس گفته است: اگر کسی درباره این سخن خداوند متعال از زبان شعیب: «قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللَّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْها وَ ما یَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ رَبُّنا»(2) {اگر

بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده [باز] به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته ایم. و ما را سزاوار نیست که به آن باز گردیم مگر آنکه خدا پروردگار ما بخواهد } بپرسد و بگوید: آیا این سخن، تصریح به این نیست که ممکن است خداوند متعال کفر و زشتی را بخواهد !؟ زیرا [مشخص است] که کیش قوم شعیب کفر و گمراهی بود، و خداوند فرموده است که شعیب جز به خواست خدا، به آن کیش باز نمیگردد.

در جواب به او گفته میشود در مورد این آیه چند احتمال وجود دارد: احتمال اول اینکه مقصود از [آیین و] ملتی که در آیه آمده است، عبادات و شرعیاتی باشد که قوم شعیب به آن تمسک میکردند، در حالی که آن عبادات از عهده آنها

1- . بقره / 18
2- . أعراف / 89

نسخ شده بود، و مقصود از ملت، اعتقاداتی که به خدا و صفات او برمیگردد نبوده است.

احتمال دوم اینکه مقصود این بوده که که نجات و ایمان آنها ابدی نیست، چه اینکه نجات و ایمان را به مشیت خداوند متعال معلق کرده است؛ زیرا معلوم است که خداوند بازگشت به ملت قبلی را نمیخواهد و هر چیزی که به امری غیر ممکن معلق شود، وجودش به بعیدترین وجه ممکن نفی میشود. این آیه مانند این سخن خداوند متعال است که: «وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ»(1) {در

بهشت درنمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود}.

احتمال سوم سخنی است که قطرب گفته است که در این آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد و استثنائی که در آیه وجود دارد، از کافران است نه از شعیب، گویا خداوند متعال از زبان کافران فرموده است: «لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا»(2) {ای شعیب! تو و کسانی که با تو ایمان آورده اند را از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد}، مگر اینکه بخواهی به آیین ما بازگردی، و سپس از زبان شعیب فرموده است: «وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها»(3)

به هیچ وجه {ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم}.

احتمال چهارم اینکه ضمیر "ها" در "فیها" به "قریهٔ" بازگردد، نه به "ملهٔ"؛ چه اینکه "قریهٔ" نیز مانند "ملهٔ" در جملات قبل آمده است، و ملخص کلام این است که ما به زودی از شهر شما بیرون میرویم و [دیگر] به آن باز نمیگردیم، مگر اینکه خداوند بخواهد وعدهاش درباره ما را محقق کند و ما را بر شما برتری دهد و پیروز گرداند، که در آن هنگام باز میگردیم.

احتمال پنجم اینکه: معنای آیه این باشد که مگر اینکه خداوند بخواهد شما را به حق بازگرداند و همگی به یک آیین درآییم و با هم اختلافی نداشته باشیم؛ زیرا

1- . همان / 40

2- . همان / 88
3- . همان / 89

خداوند متعال از زبان آنان فرموده است: «أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا»(1) {یا

به کیش ما برگردید}، که گویا به این معناست که همگی به آیین واحدی درآیید و اختلافی نداشته باشید، پس [اشکالی ندارد و] نیکوست که بعد از آن گفته شود: مگر اینکه خداوند بخواهد شما را با ما همآیین کند. اگر گفته شود: استثنا کردن به خواست خداوند [در جمله «إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»]، بعد از اینکه گفته شده: «وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها» آمده است؛ پس گویا گفته شده ما به شهر برنمیگردیم، مگر اینکه خداوند بخواهد، پس این جواب چطور میتواند صحیح باشد؟ میگوییم: همینطور است، ولی از آنجا که معنای اینکه گفته شده به شهر بازگردیم، این است که همگی همآیین شویم و اختلافی نداشته باشیم، ممکن است که این استثنا بر اساس معنا واقع شده باشد و معنایش این باشد که مگر اینکه خداوند بخواهد از راه اینکه شما به حق بازگردید، ما و شما را با هم متحد کند.

اگر گفته شود: گویا خداوند نخواسته است که کافران به حق بازگردند، میگوییم: خداوند خواسته است، ولی این را در هر حالتی نخواسته است، بلکه به وجهی خواسته و به وجهی نخواسته است؛ آن وجهی که خواسته، این است که به اختیار خود ایمان بیاورند و به حق گروند، تا استحقاق پاداشی که برای تکلیف قرار داده شده را داشته باشند، اگر خداوند به حق گرویدن آنان را در هر حالی میخواست، آنان نمیتوانستند که به حق بازنگردند.

احتمال ششم اینکه معنا این باشد که مگر اینکه خداوند بخواهد شما را قادر به وادار کردن ما کند و مانع وادار کردن شما نشود و ما به زور وادار به اظهار آن شویم، این احتمال را این سخن: «أَ وَ لَوْ کُنَّا کارِهِینَ»(2) {آیا

هر چند کراهت داشته باشیم !؟ } نیز تقویت میکند.

احتمال هفتم اینکه معنا این باشد: مگر اینکه خداوند بخواهد ما را وادار به آیین شما کند؛ زیرا گاهی در جایی که خداوند تکلیف به اظهار کفر کند، اظهار کردن

1- . همان / 88

2- . همان

کفر خوب است، و این سخن: «أَ وَ لَوْ کُنَّا کارِهِینَ» {آیا هر چند کراهت داشته باشیم !؟ } این احتمال را نیز تقویت میکند.

اگر گفته شود: چگونه ممکن است یکی از پیامبران خداوند متعال مکلف به اظهار کفر و خلاف شریعتی که آورده است شود، [در جواب] میگوییم: ممکن است منظور حضرت شعیب از استثناء، شخص خودشان نبوده باشد، بلکه مقصود ایشان قومشان بوده باشد، گویا ایشان فرموده است که من و امتم نمیتوانیم به آیین شما درآییم، مگر اینکه خداوند بخواهد امت مرا به صورت اکراهی مکلف کند که آیین شما را کنند و این ممکن است و محال نیست.

سید مرتضی طیب الله رمسه گفته است: اگر کسی در مورد تأویل این سخن خداوند متعال: «فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ» (1) {اَموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد، جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود } سؤال کند و بگوید: چگونه خداوند آنان را با اموال و فرزندان عذاب میکند، با اینکه معلوم است که اموال و اولاد سبب شادمانی و لذتاند؟ و تأویل این سخن خداوند: «ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ» (2) {و

در حال کفر درمی گذرند} [را بپرسد و بگوید] ظاهر این دو آیه اقتضا میکند که خداوند کفر آنان را خواسته است، چه اینکه خواسته است جانشان در حال کفر بیرون رود؛ زیرا وقتی کسی میگوید میخواهم فلان کس مرا در حالی که فلان لباس را پوشیده است، یا فلان صفت را دارد ملاقات کند، ظاهر کلامش این است که او را با این صفت میخواهد.

[در جواب] میگوییم: اما عذاب کردن با اموال و فرزندان؛ چند وجه در آن ممکن است:

1- . توبه / 55
2- . همان / 125

یکی همان است که از ابن عباس و قتاده نقل شده و آن این است که در این کلام تقدیم و تأخیر وجود دارد و تقدیر سخن به این صورت است: ای محمد! تو و مؤمنینی که همراه تو هستند نباید از اموال و فرزندان این کافران در زندگی دنیوی شگفت زده شوید؛ زیرا خداوند میخواهد بدان وسیله آنها را در آخرت عذاب کند که چرا مانع از حقوق آنها شدند. و در صحت این وجه به این سخن خداوند متعال: «اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ»(1) {این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن، آنگاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند} استشهاد شده است، که معنایش اینگونه است: به سوی آنان بیفکن، پس ببین چه پاسخ میدهند، سپس از آنان روی برتاب.

وجه دوم اینکه مقصود از عذاب کردن به وسیله اموال و فرزندان، همه غمها و مصیبتهایی باشد که به وسیله اموال و اولاد در دنیا بر ایشان وارد میشود، که این برای این کافران و منافقان کیفر و جزا است و برای مؤمنان امتحان و سبب سود و پاداش است. همچنین ممکن است مقصود از آن چیزهایی باشد که شخص کافر پیش از مردنش، در حال احتضار و هنگامی که با اینکه هنوز زنده است، ولی دیگر تکلیفی بر او نیست نذر میکند تا از عذابی دائمی که برایش آماده شده است برهد، [ولی] خداوند خبر داده است که او به آن دچار میشود.

وجه چهارم این که مقصود فرائض و حقوقی است که خداوند بر کافران لازم کرده است؛ زیرا آن اموال به زور از آنها گرفته میشود و آنان که آن اموال را انفاق میکنند بدون نیت و بدون قصد ادای تکلیف است، بنابراین نفقات آنان، از آنجا که مستحق اجری نیستند، تبدیل به غرامت و عذاب میشود. این وجه خالی از اشکال نیست.

باید دانست همه وجوهی که آنها را در مورد این آیه نقل کردیم، جز جواب تقدیم و تأخیر، صحتشان مبتنی بر این است که «الحیاة الدنیا»، [از جهت نحوی] ظرف عذاب باشد. اما ما نیازی نداریم که خود را با این جوابها به زحمت

1- . نمل / 28

بیاندازیم؛ زیرا ما «الحیاة» را ظرف عذاب قرار نمیدهیم، بلکه آن را ظرف برای کاری که با اموال و اولاد انجام شده و متعلق به آن دو است قرار میدهیم؛ زیرا اولاً ما میدانیم که باید از معنای ظاهری «لیعذبهم بها» دست برداریم؛ زیرا اموال و اولاد به خودی خود عذاب نیستند؛پس بنابر سایر تأویلها مقصود کاری است که با آن دو شده و به آن دو نسبت داده شده است، حال یا انفاق است، یا مصیبت و غمی است که بر آنها وارد شده است، و یا اباحه غنیمت آن اموال و بیرون آوردن آنها از دست مالکینشان است، و تقدیر آیه به این صورت است: خداوند اراده کرده است که آنان را با فلان چیز و فلان کس که از اموال و اولاد آنهایند و به آنها اتصال دارند عذاب کند. و اگر این توجیه صحیح باشد، «الحیاة الدنیا» میتواند ظرف برای کارهای زشتی که با اموال و اولاد خود کردهاند و موجب غضب و خشم خداوند شده است باشد، مانند انفاق اموال در راه معاصی و واداشتن فرزندان به کفر. بنابراین توجیه تقدیر کلام اینگونه است: خداوند اراده کرده است که آنان را به سبب کارهایی که در زندگانی دنیوی با اموال و اولادشان کردهاند عذاب کند.

اما این سخن خداوند متعال [که فرمود]: «وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ»(1) {و

جانشان در حال کفر بیرون رود}، «تزهق» در آن به معنای باطل شدن و خارج شدن است؛ یعنی آنان در حال کفر میمیرند، و این، چنانچه گمان کردهاند به معنای آن نیست که اگر خداوند اراده کرده باشد که جان آنها در این حال از بدنشان خارج شود، پس خود این حال را هم خواسته است. درباره این قسمت از آیه وجه دیگری نیز گفته شده است و آن اینکه «وَ هُمْ کافِرُونَ» [از جهت نحوی] حال از بیرون رفتن جانهای آنان نیست، بلکه گویا کلامی جدید است و تقدیر سخن چنین است: اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد، جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان بیرون رود، با همه اینها، آنها در کفر [باقی] میمانند و به دوزخ برده خواهند شد، و فائده این سخن این است

1- . توبه / 55

که آنها علاوه بر عذاب دنیوی، در آخرت نیز عذاب میشوند. در این توجیه، معنای «تزهق انفسهم» مشقت شدید و زحمت سخت است.

مؤلف گوید: بعضی از روایاتی که درباره معنای قضا و قدر هستند، پیش از این در بخش بداء آورده شد.

ص: 201

آیات:

«وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ کِتاباً مُؤَجَّلًا»(1) {و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است]}.

«یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ»(2) {می گفتند

اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت]، در اینجا کشته نمی شدیم؛ بگو اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می رفتند}.

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»(3) {اوست

کسی که شما را از گل آفرید، آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست، با این همه [بعضی از] شما [در قدرت او] تردید می کنید}.

«وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ»(4) {و

برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش}.

1- . آل عمران / 145
2- . همان / 154
3- . أنعام / 2
4- . أعراف / 34

«لِكُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»(1) {هر امتی را زمانی [محدود] است؛ آنگاه که زمانشان به سر رسد، پس نه ساعتی [از آن] تأخیر کنند و نه پیشی گیرند}.

«وَ ما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَهٍ إِلَّا وَ لَها كِتابٌ مَعْلُومٌ * ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ»(2) {و

هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه برای آن أجلی معین بود * هیچ امتی از أجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند}.

«وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَکَ عَلَيْها مِنْ دَابَّهٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَهً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»(3) {و

اگر خداوند مردم را به [سزای] ستمشان مؤاخذه می کرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت، لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معین باز پس می اندازد و چون أجلشان فرا رسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند}.

«فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»(4) {پس

بر ضد آنان شتاب مکن که ما [روزها] را برای آنها شماره می کنیم}.

«وَ لَوْ لا كَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَكانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى»(5) {و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود، قطعاً [عذاب آنها] لازم می آمد}.

«وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ»(6) {و

اگر سرآمدی معین نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آنکه خبردار شوند غافلگیرشان می کرد}.

1- . یونس / 49
2- . حجر / 4 و 5

3- . نحل / 61
4- . مريم / 84
5- . طه / 129
6- . عنكبوت / 53

«وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِى كِتابٍ إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»(1) {و

هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر آنکه در کتابی [مندرج] است. در حقیقت این [کار] بر خدا آسان است}.

«وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»(2) {و اگر سخنی [دایر بر تأخیر عذاب] از جانب پروردگارت تا زمانی معین پیشی نگرفته بود، قطعاً میانشان داوری شده بود}.

«وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها»(3) {و[لی]

هر کس أجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند}.

«وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»(4) {و

[أجل] شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد، اگر بدانید چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر بر نخواهد داشت}.

تفسیر:

رازی گفته است: در تفسیر إذن اختلاف وجود دارد [و چند معنا محتمل است]:

[احتمال] اول اینکه إذن همان امر باشد و یعنی خداوند به فرشته مرگ امر میکند تا ارواح را قبض کند و هیچکس بدون این امر نمیمیرد.

[احتمال] دوم اینکه مقصود از آن امر تکوینی باشد؛ مانند این سخن خداوند متعال: أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(5) {همین قدر که به آن می گوییم باش، بی درنگ موجود می شود}، و هیچکس جز خداوند مرگ و زندگی را مقدر نمیکند.

1- . فاطر / 11

2- . شورى / 14
3- . منافقون / 11
4- . نوح / 4
5- . نحل / 40

[احتمال] سوم اینکه إذن به معنای واگذاشتن و رها کردن و عدم مانع شدن از طریق زور و اجبار باشد که این سخن خداوند متعال: «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(1) {هر

چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند} نیز به همین معنا تفسیر شده است و معنایش این است که بدون واگذاشتن خداوند نمیتوانستند؛ چرا که خداوند متعال میتوانست به زور مانع آنان شود.

[احتمال] چهارم اینکه إذن به معنای علم باشد و معنای آیه این باشد که هر کسی در هر زمانی که میمیرد، خداوند میداند که مرگش در آن وقت واقع میشود.

[احتمال] پنجم نیز سخن ابن عباس است که گفته است مقصود از إذن همان قضا و قدر است؛ چرا که هیچ چیز جز به مشیت خداوند واقع نمیشود و این آیه نشان میدهد که کسی که کشته شده است، به أجل خود مُرده است و تغییر أجلها غیر ممکن است. در اینجا نقل سخن از رازی به پایان میرسد.

«لَوْ کانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(2) {می گفتند

اگر ما را در این کار اختیاری بود} یعنی در آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما وعده داده بود، یا یعنی اگر ما مختار بودیم، به اختیار خود خارج نمیشدیم.

«لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ»(3) {کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می رفتند}، طبرسی رحمه الله [در ذیل این آیه] گفته است: در این آیه دو قول وجود دارد: یکی اینکه معنایش این باشد که ای منافقین و ای تردیدکنندگان! اگر شما نیز در خانههایتان میماندید، باز هم مؤمنانی که جنگ بر آنان واجب شده بود صبورانه و در طلب اجر به کارزار میآمدند و میکشتند و کشته میشدند و اینگونه نبود که به سبب ماندن شما، آنها نیز بمانند [و به جنگ نیایند].

و قول دوم این است که معنایش این است که اگر شما در منزلهای خود میماندید، کسانی که قتل بر آنان نوشته شده بود، یعنی أجل و مرگ و

قتلشان در لوح

1- . بقره / 102
2- . آل عمران / 154
3- . همان

محفوظ در آن زمان نوشته شده بود، به قتلگاههای خود میآمدند و این به آن جهت است که چیزی که خداوند به وقوع آن علم دارد، ناگزیر به همان صورتی که خداوند میداند واقع میشود. و این به معنای آن نیست که از آن جهت که خداوند علم داشته و نوشته بوده است که مشرکان به جنگ نمیروند، پس آنان قادر بر ترک جنگ نبودهاند؛ زیرا خداوند همانطور که علم داشته آنان چنین چیزی را اختیار نمیکنند، همچنین علم داشته که آنان قدرت بر ترک جنگ را داشتهاند. اگر چنین [معنایی صحیح] میبود، [میتوانستیم بگوییم که] خداوند متعال بر چیزهایی که میداند آنها را انجام نمیدهد قدرت ندارد، در حالی که گفتن این سخن کفر است.

طبرسی رحمه الله در ذیل این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ قَضی أَجَلًا»(1) {آنگاه

مدتی را مقرر داشت}، گفته است: یعنی أجلی نوشت و مقدر کرد، و در مورد «وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ»(2) {و

اجل حتمی نزد اوست} چند قول گفته شده است:

یکی اینکه معنایش این است که [برای انسان] دو أجل وجود دارد: یکی أجل زندگی تا زمان مرگ و دیگری أجل مرگ تا برانگیخته شدن [از قبور]. نقل شده است که إبن عباس گفته است: «قَضی أَجَلًا» یعنی أجلی را از زمان تولد تا مرگ مقرر داشت «وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ» یعنی و أجل دیگری که از زمان مرگ تا برانگیخته شدن میباشد و جز خودش هیچ کس زمان آن را نمیداند، اگر انسان، صالح باشد و صله رحم کند، خداوند أجل زندگی تا مرگ او را زیاد میکند و اگر غیر صالح باشد و صله رحم نکند، خداوند أجل زندگی او را کم و به أجل برانگیخته شدنش اضافه میکند، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتابٍ»(3) {و

هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر آنکه در کتابی [مندرج] است}.

1- . أنعام / 2

2- . أنعام / 2
3- . فاطر / 11

قول دوم این است که مقصود از «ثُمَّ قَضی أَجَلًا»، أجلی است که اهل دنیا تا هنگامی که میمیرند، در آن زندهاند و مقصود از «وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ»، آخرت است، زیرا آخرت، زمانی ادامهدار و دائمی و بینهایت است.

قول سوم این است که «أَجَلًا» به معنای أجل مخلوقاتی که از دنیا رفتهاند و «أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ» به معنای أجلهای کسانی که زندهاند باشد.

قول چهارم این که مقصود از «قَضی أَجَلًا»، خواب باشد که روح در آن قبض میشود و سپس هنگام بیداری برمیگردد، و منظور از «أَجَلٌ مُسَمًّی»، أجل مرگ باشد. معنای لغوی أجل، وقت است، و أجل حیات، زمانی است که در آن حیات وجود دارد و أجل موت و قتل زمانی است که موت و قتل در آن زمان واقع میشود، و استعمال کلمه أجل در مورد زمانی که خداوند متعال علم دارد که مکلف، اگر به قتل نرسد تا آن زمان زندگی میکند، استعمالی حقیقی نیست و میتوان آن را مجازی دانست، و مطلبی که در احادیث آمده است که صله رحم عمر را زیاد میکند و صدقه أجل را زیاد مینماید و خداوند متعال أجل قوم یونس را زیاد کرد و از این قبیل چیزها، مانعی ندارد.

طبرسی رحمه الله در مورد این سخن خداوند متعال: وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ»(1)
{و

برای هر امتی اجلی است} گفته است: یعنی هر گروه و اهل هر دورهای زمانی برچیده میشوند. و گفته شده مقصود از أجل [در این آیه]، أجل عمر است و معنای آیه، زمان حیات هر ملت است.

«لا یَسْتَأْخِرُونَ»(2)

یعنی نه می توانند ساعتی آن را پس اندازند و نه میتوانند ساعتی به پیش اندازند. گفته شده معنای آن این است که آنان طلب تأخیر در آن وقت را نمیکنند، چون [از اجابت طلب خود] مأیوسند و طلب تقدم آن را نیز نمیکنند. «جَاء أَجَلُهُمْ» نیز یعنی أجلشان نزدیک شد، چنانچه وقتی که تابستان نزدیک میشود، میگویند تابستان آمد.

1- . أعراف / 34
2- . همان

این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ»(1) {و

اگر وعده ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود}، یعنی وعده خداوند در اینکه عذاب قوم تو را به تأخیر انداخته است و در اینکه تا وقتی که تو در میان آنها هستی، آنها را عذاب نکند. «لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ» یعنی کار عذاب و برچیدن آنان را تمام میکرد. گفته شده معنایش این است که اگر نبود حکم خداوند مبنی بر تأخیر [و مهلتدادن به] آنان تا زمان تمام شدن أجلهایشان، قبل از رسیدن أجلهایشان در میانشان حکم میکرد.

1.تفسیر قمی: إبن مسکان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: أجل مقضی، أجلی محتومی است که خداوند آن را قضا کرده و حتمی نموده است، و أجل مسمی، أجلی است که بَداء در آن راه دارد و خداوند اگر بخواهد آن را جلو میاندازد و اگر بخواهد به تأخیر میاندازد، ولی در أجل محتوم تقدیم و تأخیر راه ندارد.

تفسیر قمی: «إِلَّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ»(2) {مگر

اینکه برای آن أجلی معین بود}، یعنی أجلی که نوشته شده است.

2. تفسیر قمی: أبیبصیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها»(3) {و[لی]

هر کس أجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند} فرمودند: همانا کتابهایی غیر حتمی نزد خداوند وجود دارد که هر کدام را بخواهد، پیش میاندازد و هر کدام که بخواهد را به تأخیر میافکند. هنگامی که شب قدر فرا رسد، همه چیزها را تا شب قدر بعد نازل میکند و این معنای آن سخن خداوند است که فرمود: «وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها». یعنی زمانی که آن را نازل کند و کاتبین آسمانها آن را بنویسند، که دیگر آن را به تأخیر نمیاندازد.

1- . یونس / 19
2- . حجر / 4
3- . منافقین / 11

3. تفسیر عیاشی: مسعدهٔ بن صدقهٔ نقل کرده، امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ قَضى أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ»(1) { آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و أجل حتمی نزد اوست } فرمودند: أجلهایی که مسمی نیستند، غیر حتمیاند و خداوند هر کدام از آنها را که بخواهد، به پیش میاندازد و هر کدام را که بخواهد، به تأخیر میافکند. اما أجل مسمی همان است که خداوند وقوع آن را در فاصله بین شب قدر تا شب قدر سال آینده، اراده کرده است و این همان سخن خداوند است که فرمود: «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ»(2) {

پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش }.

4. أمالی شیخ طوسی: حمران نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: [أجل] مسمی یعنی آن [أجلی] که برای فرشته مرگ در شب قدر معین شده است و همان [أجلی] است که خداوند دربارهاش فرموده است: «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ» { پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش}، اما خداوند در أجل دیگر[ی که سخن از آن آمده است] مشیت دارد و اگر بخواهد آن را به پیش میاندازد و اگر بخواهد به تأخیر میافکند.

5. أمالی شیخ طوسی: مفضل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال برای انسان مؤمن، أجلی قرار نداده است و تا هر زمان که دوست داشته باشد او را زنده نگاه میدارد. وقتی زمانی میرسد که خداوند متعال میداند زندگی بیش از آن موجب خرابی دینش میشود، او را به اکراه به نزد خود میبرد.

6. فضیل بن یسار از طریق مردی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: آنهایی که به سبب گناهانشان میمیرند، بیشتر از کسانیاند که به سبب رسیدن

1- . أنعام / 2
2- . أعراف / 34

أجلهایشان میمیرند و کسانی که به سبب نیکیهایشان زنده هستند، بیش از آنهایی که به سبب عمرهایشان زندهاند میباشند.

7. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم بیش از آن که به سبب عمرشان زنده بمانند به سبب نیکیهایشان زندهاند و بیش از آن که به سبب أجلهایشان بمیرند، به سبب گناهانشان میمیرند.

8. نهج البلاغهٔ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: همراه هر انسانی دو فرشته وجود دارد که او را حفظ میکنند؛ هنگامی که قَدَر خداوند سر رسد، او را با أجلش رها میکنند. همانا أجل دژی استوار است.

9. تفسیر عیاشی: حمران نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ»(1) { آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و أجل حتمی نزد اوست} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: مقصود همان دو أجل است؛ أجل غیر حتمی که خداوند هر چه بخواهد در مورد آن میکند، و أجل حتمی.

10. تفسیر عیاشی: حصین نقل کرده، امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند: «قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ» فرمودند: أجل اولی، همان است که خداوند آن را برای فرشتگان و رسولان و پیامبران فاش میکند و أجل مسمی آن است که نزد خودش است و از مخلوقات پوشیده میدارد.

توضیح: ظاهر بعضی از روایات این است که أجل اول [موجود در این آیه]، أجل محتوم و دومی غیر محتوم است، و ظاهر بعضی دیگر، عکس این است. میتوان این دو دسته روایات را اینگونه با هم سازش داد: معنای اینکه خداوند متعال«قَضی أَجَلاً»، این است که آن را به پیامبران و حجتهای خویش علیهم السلام گفته است و به آنان خبر داده است که حتمی است و قابل تغییر نیست، و [علاوه بر این،] أجل مسمایی نیز نزد خداوند وجود دارد که فرموده غیر محتوم است و این همان است که در آن بداء میکند و به همین جهت خداوند متعال فرموده است:

-1 . أنعام / 2

«عِنْدَهُ»، که یعنی هیچکسی را بر آن آگاه نکرده است. و از آن روی به آن مسمی گفته است که فقط بعد از اینکه آن را بگوید معین میشود. پس أجلی که آن را نگفته است، غیر حتمی است. و بداء نیز در مورد أجلی واقع میشود که آن را به صورت غیر حتمی فرموده است. محتمل است که مقصود از مسمی، أجلی باشد که آن را گفته و وصف به محتومیت کرده است، پس معنای آیه این است که خداوند أجلی محتوم را مقرر کرد، یعنی از حتمی بودن آن خبر داد و أجل دیگری هست که خداوند آن را به محتومیت وصف نموده است. بنابراین مشخص میشود که خداوند أجل غیر حتمی را [به حجتهای خود] خبر داده است که همان اجل غیر مسمی است، نه آن أجلی که اول فرموده است. نتیجه این دو احتمال که به هم نزدیک هستند، این است که هر دو أجل محتوم هستند و خداوند یکی از آنها را [به حجتهای خود] گفته است و آن دیگری را نگفته است. از این آیه معلوم میشود که أجل دیگری غیر از این دو أجل نیز وجود دارد که غیر حتمی است. ممکن است أجل اولی عام باشد و بنابراین باید در روایت إبن مسکان تکلّفی مرتکب شویم [و بگوییم مقصود، أجلی است] که گاهی اوقات محتوم است. ظاهر بیشتر روایات این است که أجل اولی، غیر محتوم و أجل مسمی، محتوم است.

11. تفسیر عیاشی: حماد بن موسی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «يَمْحُوا اللّٰهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ»(1) {خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست} سؤال شد؛ ایشان فرمودند: آن کتاب، کتابی است که خداوند هر چه بخواهد در آن محو یا اثبات میکند، به همین جهت است که دعا میتواند قضای خداوند را برگرداند و آن دعایی که قضا به وسیله آن برگردانده میشود، در آن کتاب نوشته شده است، تا زمانی که نوشتههای موجود در آن به أم الکتاب منتقل شود که پس از آن، دعا تأثیری در آن نمیکند.

1- . رعد / 39

توضیح: شاید مقصود از "در آن کتاب نوشته شده است" این باشد که این حکم تا زمانی که با قضای حتمی موجود در لوح، موافق گردد ثابت است، ولی زمانی که با آن یکسان شود، دیگر دعا سودی ندارد. محتمل است که معنایش این باشد که خود آن دعایی که قضا را برمیگرداند نیز از اسباب مقدر است؛ بنابراین دعا منافاتی با قضا و قدر ندارد.

12. تفسیر عیاشی: حسین بن یزید از امام صادق و ایشان از پدرشان علیهما السلام نقل کردهاند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: انسان صله رحم میکند در حالی که سه سال از عمرش باقی مانده است، و خداوند [به سبب این صله رحم، باقیمانده] عمرش را به سی وسه سال افزایش میدهد. و انسان قطع رحم میکند در حالی که سی و سه سال از عمرش باقی مانده است، و خداوند [به سبب این قطع رحم، باقیمانده] عمرش را به سه سال یا کمتر کاهش میدهد. حسین[، راوی این حدیث، همچنین] نقل کرده است: امام صادق علیه السلام همواره این آیه را میخواندند: «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ»(1) {خدا

آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست}.

13. نهج البلاغۀ: از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که ایشان را از نیرنگ [و غافلگیری] بیم دادند: از جانب خداوند بر روی من دژی استوار وجود دارد که زمانی که روز [مرگ]م فرا رسد، از روی من برداشته میشود و مرا تسلیم [مرگ] میکند؛ در آن زمان، دیگر نه تیری به خطا میرود و نه زخمی بهبود مییابد.

توضیح: "غیلۀ"، به معنای کشته شدن غافلگیرانه است، و "طاش السهم"، یعنی تیر به هدف نخورد.

14. نهج البلاغۀ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: أجل [انسان] برای حفاظت او کافی است.

یک دنباله:

1- . رعد / 39

مؤلف گوید: روایاتی که دال بر حقیقت این دو أجل و توضیح درباره آنها هستند، پیش از این در بخش بداء از کتاب توحید آورده شد. محقق طوسی رحمه الله در تجرید گفته است: أجل حیوان، زمانی است که خداوند علم دارد در آن وقت زندگیاش به پایان میرسد. در مورد [أجلِ] کسی که کشته شده است، اگر کشته نمیشد، دو احتمال موجود است، و گاهی ممکن است أجل مکلف، لطف به دیگران باشد نه خود او.

علامه رحمه الله در شرح این سخن خواجه نوشته است: مردم در مورد کسی که کشته شده است اگر کشته نمیشد، اختلاف دارند؛ جبریها میگویند: [اگر کشته نمیشد نیز] قطعاً میمرد، که این قول أبیهذیل علاف است. بعضی از [پیروان مکتب] بغدادیها گفتهاند: [اگر کشته نمیشد،] حتماً زنده میماند. و بیشتر محققان گفتهاند: شاید زنده میماند و شاید میمرد. سپس خود آنها [- محققان] نیز اختلاف کردهاند؛ عدهای گفتهاند: اگر معلوم باشد که در صورت کشته نشدن زنده میماند، [باید بگوییم] او دو أجل دارد. جبائیها و پیروان آنها و أبوالحسین بصری گفتهاند: أجل او همان وقتی است که در آن کشته میشود و اگر کشته نمیشد أجل دیگری نداشت و اکنون [که کشته شده است،] آن زمانی که [در صورت کشته نشدن] تا آن هنگام زنده میماند، أجل حقیقی او نیست، بلکه اجل فرضی اوست. کسانی که مرگ او را واجب دانستهاند [و گفتهاند: اگر کشته نمیشد، قطعاً میمرد]، دلیلشان این است که اگر نمیرد، لازم میآید که خلاف آنچه که خدا به آن علم دارد واقع شود و این محال است. و آنهایی که زنده ماندن او را واجب دانستهاند [و گفتهاند: اگر کشته نمیشد، حتماً زنده میماند] دلیلشان این است که اگر بمیرد، [میتوانیم بگوییم] کسی که گوسفند دیگری را ذبح کرده است، شخصی نیکوکار است و بر او لازم نیست که تاوان آن را بدهد؛ چرا که چیزی از [زمان] زندگی او را کم نکرده است.

جواب اولی همان است که پیش از این گذشت که علم [نمیتواند] در معلوم تأثیر میکند، و جواب دومی این است که ملازمه ای [بین آن دو] وجود ندارد، زیرا اگر گوسفند [بدون این که کسی آن را ذبح کند] میمرد، مالک آن مستحق عوضهای زائدی که خداوند متعال در عوض [از دست دادن مالش] به او میداد میگشت،

ص: 213

ولی حالا که آن دیگری آن را ذبح کرده است، آن عوضهای زائد به او نمیرسد. و وجوب تاوان نیز به جهت مخالفت با شارع است، زیرا حتی اگر میدانسته که [اگر هم آن را نکشد،] میمیرد، کشتن آن بر او حرام است،. به همین جهت اگر انسانِ راستگویی خبر دهد که زید مرده است، برای هیچکس جایز نیست که او را به قتل برساند. ایشان رحمه الله سپس گفته است: و بعید نیست که أجل شخصی، نسبت به مکلفین دیگر لطف باشد، ولی ممکن نیست برای خود مکلف نیز لطف باشد؛ زیرا أجل یا در معنای عمر و حیات استعمال میشود و یا در معنای مرگ، [معنای] اولی که لطف نیست؛ زیرا عمر و حیات سبب میشود که مکلف بتواند تکالیفش را انجام دهد، و لطف چیزی بیش از امکان انجام تکلیف است. و معنای دوم نیز سبب قطع تکلیف میشود و مکلف نمیتواند بعد از عمرش به چیزی تکلیف شود تا به سبب آنچه که بعد از عمر به آن تکلیف میشود، لطفی در حق او صورت گرفته باشد. همچنین لطف نمیتواند نسبت به چیزی که [زمان آن] گذشته است لطف باشد.

مؤلف گوید: پوشیده نیست که جواب ایشان رحمه الله که گفتند علم نمیتواند [در معلوم] تأثیر کند، ربطی به سؤال ندارد، بلکه جواب [صحیح] این است [که بگوییم:] با این فرض لازم میآید که به هر حال چیزی خلاف علم خداوند روی دهد؛ زیرا کسی که خدا علم دارد که به زودی کشته خواهد شد، اگر به سببی غیر از کشته شدن بمیرد، بر خلاف علم خداوند متعال است. اما اینکه خداوند در هر حال به مرگ او علم داشته باشد، مسلم نیست. اما اینکه علامه گفت که لطف نمیتواند نسبت به چیزی که [زمان آن] گذشته است لطف باشد، میتوان آن را رد کرد؛ زیرا ممکن است از این جهت که مکلف میداند مرگ واقع میشود، سبب پرهیز او از بیشتر محرمات شود و لطف باشد. مگر اینکه گفته شود که لطف همان علم به وقوع اصل مرگ است، اما خصوص أجل معین، چون اغلب [انسانها] به آن علمی ندارند، نمیتواند از این جهت نیز لطف باشد، و میتوان کلام محقق طوسی را نیز بدون هیچ تکلفی بر همین احتمال حمل کرد.

آیات:

«وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ»(1)

{و خدا به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد}.

«إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ»(2)

{خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می دهد}.

«وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها»(3)

{و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست}.

«اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ»(4)

{خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند}.

«إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً»(5)

{بی گمان پروردگار تو برای هر که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می گرداند، در حقیقت او به [حال] بندگانش آگاه بیناست}.

«لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»(6)

{قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی دهندگان است}.

1- . بقره / 212
2- . آل عمران / 37
3- . هود / 6
4- . رعد / 26
5- . إسراء / 30

6- . حج / 58

«وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»(1)

{و اوست كه بهترين روزى دهندگان است}.

«وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ»(2)

{و خدا[ست كه] هر كه را بخواهد بى حساب روزى مى دهد}.

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»(3)

{و چه بسيار جاندارانى كه نمى توانند متحمل روزى خود شوند، خداست كه آنها و شما را روزى مى دهد و اوست شنواى دانا}.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَلِيمٌ»(4)

{خدا بر هر كس از بندگانش كه بخواهد روزى را گشاده مى گرداند و [يا] بر او تنگ مى سازد؛ زيرا خدا به هر چيزى داناست}.

«أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»(5)

{آيا ندانسته اند كه [اين] خداست كه روزى را براى هر كس كه بخواهد فراخ يا تنگ مى گرداند!؟ قطعاً در اين [امر] براى مردمى كه ايمان مى آورند عبرتهاست}.

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ»(6)

{بگو كيست كه شما را از آسمانها و زمين روزى مى دهد!؟ بگو خدا}.

«قُلْ إِنَّ رَبِّى يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»(7)

{بگو پروردگار من است كه روزى را براى هر كس كه بخواهد گشاده يا تنگ مى گرداند، ليكن بيشتر مردم نمى دانند}.

1- . مؤمنون / 72
2- . نور / 38
3- . عنکبوت / 60
4- . همان / 62
5- . روم / 37
6- . سبأ / 24
7- . همان / 36

«قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»(1)

{بگو در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است}.

«أَ وَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»(2)

{آیا ندانسته اند که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند، قطعاً در این [اندازه گیری] برای مردمی که ایمان دارند نشانه هایی [از حکمت] است}.

«لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ»(3)

{کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست؛ برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می گرداند. اوست که بر هر چیزی داناست}.

«وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ»(4)

{و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان برمی دارند، لیکن آنچه را بخواهد به اندازه ای [که مصلحت است] فرو می فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه بیناست}.

«أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»(5)

1- . همان / 39
2- . زمر / 52
3- . شوری / 12
4- . همان / 27

5- . زخرف / 32

{آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند!؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم}.

«وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ * فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ»(1)

{و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است * پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گویید}.

تفسیر:

طبرسی رحمه الله در ذیل این سخن خداوند متعال: «وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ»(2) {و

خدا به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد} گفته است: در این آیه چند قول وجود دارد:

یکی اینکه معنای آن این است که خداوند آنقدر زیاد و وسیع به آنان روزی میدهد که به جهت زیادی حساب در آن داخل نمیشود.

قول دوم این که خداوند روزیهای بندگان در دنیا را در مقابل اعمال و ایمان و کفرشان نمیدهد، بنابراین دادن روزی زیاد به کافران نشاندهنده منزلت آنان نزد خداوند نیست. و اگر بگوییم مقصود روزیهای آخرت است، معنای آیه این میشود که خداوند در آخرت به مؤمنان به اندازه اعمال سابقشان پاداش نمیدهد، بلکه از روی فضلش، و بیش از اندازه به آنان پاداش میدهد.

قول سوم این که خداوند به اندازهای عطا میکند که کسی به سبب اندازه آن او را مؤاخذه نمیکند و یا از او سؤالی نمیکند و به سبب آن پاداش و عوضی [از بندگان] خواسته نمیشود.

1- . ذاریات / 22 و 23
2- . بقره / 212

قول چهارم اینکه خداوند به مقداری عطا میکند که حساب آن قابل ضبط نیست و عددی معادل آن وجود ندارد؛ زیرا میزان عطایی که خداوند بر آن قادر است، نامتناهی و غیر محصور است، بنابراین عطای خداوند از میان مقداری متناهی نیست که بعد از عطا، از آن کم شود، چنانچه کسی هزار عدد از دو هزار یا ده عدد از صد را ببخشد.

قول پنجم این که معنایش این است که خداوند به اهل بهشت به مقداری نامتناهی و خارج از حساب عطا میکند.

بیضاوی در ذیل این سخن خداوند متعال: «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ»(1) {و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است} گفته است: یعنی اسباب روزی شما در آسمان است، یا تقدیر روزی شما در آسمان است. گفته شده مقصود از آسمان، ابر و مقصود از رزق، باران است؛ زیرا باران است که سبب [حصول] خوردنیها میشود. «وَ ما تُوعَدُونَ»(2) {و

آنچه وعده داده شده اید} [در آسمان است]، یعنی ثوابها[یی که به آن وعده داده شدهاید]؛ زیرا بهشت در بالای آسمان هفتم است، یا به این جهت که اعمال و ثوابشان در آسمان مکتوب و مقدر است. گفته شده این جمله، جملهای مستأنفه است و خبر آن نیز جمله: «فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ»(3) {پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است}. و مطابق این قول، ضمیر "هاء" در «إنه» به "ما" در «ما توعدون» برمیگردد. و بنابر قول اول محتمل است که به ما برگردد، و محتمل است که به چیزهایی که در آیات قبلی ذکر شده، مانند آیات و رزق و وعید بازگردد. «مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ»(4) {همان

گونه که خود شما سخن می گویید}، یعنی مانند سخن گفتنتان؛ یعنی همانگونه که شک ندارید که میتوانید سخن بگویید، باید در تحقق این وعده نیز شکی به خود راه ندهید. در اینجا نقل سخن بیضاوی به پایان میرسد.

1- . ذاریات / 22
2- . همان
3- . همان / 23
4- . همان

والد مؤلف، [- علامه محمد تقی مجلسی] رحمه الله گفته است: محتمل است که این تشبیه به جهت اتصال قدرت نطق انسان و فیضان و جوشش معانی از جانب مبدأ آفرینش به میزان نیاز باشد، بدون اینکه انسان موضع و محل ورود آن را بداند، که در این صورت، تشبیه کاملتر میشود.

1.قرب الإسناد: ابن علوان از امام صادق و ایشان از پدرشان علیهما السلام نقل کردهاند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلّماً رزق از آسمان به زمین، و به تعداد قطرات باران، و بر هر کسی به اندازهای که برایش مقدر شده نازل میشود، ولی خداوند بسیار بخشنده است؛ پس از فضلش طلب کنید!

2. عیون أخبار الرضا: أحمد بن الحسن الحسینی از امام حسن عسگری و ایشان از طریق پدرشان از جدشان از امام رضا از امام موسی کاظم علیهم السلام نقل کردهاند، امام صادق علیه السلام از حال یکی از افراد مجلس [درس] خود جویا شدند؛ به ایشان عرض شد که او بیمار است. ایشان به قصد عیادت پیش او رفتند و بر بالای سرشان نشستند و دیدند به سختی بیمار است، به او فرمودند: به خدا حسن ظن داشته باش! او عرض کرد: ظن من به خداوند حَسَن است، اندوه من به جهت دخترانم است و اندوه آنان است که مرا بیمار کرده است. امام صادق علیه السلام فرمودند: همان امیدی که به چندین برابر شدن اعمال نیکت و پاک شدن اعمال بدت داری، همان امید را برای سامان یافتن دخترانت داشته باش؛ مگر نمیدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که از کنار سدرة المنتهی میگذشتم و به ساقهها و شاخهها آن رسیدم، دیدم که بعضی از میوههای شاخههای آن، مانند پستانهایی آویزان است و از بعضی از آنها شیر میچکد و از بعضی دیگر عسل میچکد و از بعضی روغن میچکد و از بعضی دیگر نیز چیزی شبیه به آرد خارج میشود و از بعض دیگر لباس(1)

و از بعضی چیزی شبیه به میوه سدر خارج میشود و همه اینها به سمت زمین فرود میآمدند. با خود گفتم این چیزهایی که از این

1- . در مصدر به جای "ثیاب" که به معنای لباس است، کلمه "نبات" به معنای گیاه و روییدنی آمده است.

چکانهها خارج میشود به کجاها میروند، در آن زمان دیگر جبرئیل همراهم نبود [که از او بپرسم]، زیرا من از مرتبه او گذشته بودم و او از من جدا شده بود. پروردگارم جلّ و عزّ، در درونم به من ندا داد که: ای محمد! اینها را از این مکان مرتفع فرو میریزم تا دختران افراد مؤمن امت تو و فرزندانشان را به وسیله آنها غذا دهم؛ به پدران دختران بگو، خود را به جهت بیچیزی آنان نگران نکنید که من همانگونه که خلقشان کردم، روزیاشان نیز میدهم.

توضیح: "سمیذ" به معنای آرد سفید، و "إختزال" به معنای انفراد و جدا شدن است.

3. تفسیر عیاشی: اسماعیل بن کثیر در حدیثی مرفوع نقل کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی این آیه: «وَ اسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ»(1) {و

از فضل خدا درخواست کنید} نازل شد، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله [در میان خود] گفتند [منظور از] این فضل چیست؟ چه کسی این سؤال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میپرسد؟ علی بن أبیطالب علیه السلام فرمودند: من میپرسم و از ایشان پرسیدند که مقصود از این فضل چیست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند مخلوقاتش را آفرید و روزیهای حلال آنان را در میانشان تقسیم کرد و روزی حرام را نیز در دسترس آنان قرار داد؛ هر کسی که حرامی کسب کند، به همان اندازهای که حرام کسب کرده از روزی حلالش کم میشود و برایش محاسبه میگردد.

4. نهج البلاغۀ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رزق بر دو گونه است: رزقی که در پی آن میروی، و رزقی که در پی تو میآید و اگر تو نیز به دنبالش نروی، به تو میرسد؛ پس تلاش سالت را بر تلاش روزت بار نکن، چرا که همان که داری برای آن روزت کافیست. اگر آن سال از عمر تو باشد [و تا پایان آن زنده باشی]، خداوندی که در عظمت بلندمرتبه است، در هر روز جدید آنچه که برایت قسمت کرده را به تو خواهد داد و اگر آن سال از عمر تو نباشد، پس چرا برای

1- . نساء / 32

[رسیدن به] چیزی که از آن تو نیست تلاش کنی!؟ و حال آنکه هرگز کسی زودتر از تو به رزق تو نرسد و هیچکس برای [ستاندن] آن بر تو غلبه نکند و هیچگاه آنچه که برای تو مقدر شده، دیرتر [از موعد مقرر] به تو نرسد.

5. تفسیر عیاشی: إبن هذیل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ارزاق را بین بندگانش تقسیم کرد و بخششی بزرگ را تفضل کرد و آن را بین هیچیک از آنان تقسیم نکرد؛ خداوند فرمود: «وَ اسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ» {و از فضل خدا درخواست کنید}.

6. تفسیر عیاشی: ابراهیم بن أبیالبلاد از پدرش نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هیچکسی نیست مگر اینکه خداوند رزقی حلال برایش مقرر داشته که به سلامت به او میرسد، از سوی دیگر روزی حرام نیز در دسترس او قرار میگیرد، اگر از روزی حرام چیزی بخورد، خداوند از آن حلالی که برایش مقرر داشته کم میکند. [البته] جز این دو، فضل بزرگی نیز نزد خداوند است.

7. تفسیر عیاشی: حسین بن مسلم نقل کرده، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! میگویند که خواب بعد از فجر مکروه است، چرا که رزقها در آن زمان تقسیم میشود؛ ایشان فرمودند: رزقها جیرهبندی و تقسیمشده هستند، و خداوند فضلی دارد که آن را از طلوع فجر تا طلوع خورشید قسمت میکند و این همان سخن اوست [که فرمود]: «وَ اسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ» {و از فضل خدا درخواست کنید}. سپس فرمودند: ذکر خداوند بعد از طلوع فجر بیشتر از پیمودن زمین [در طلب روزی]، به انسان رزق میرساند.

8. کافی: محمد بن أسلم از شخصی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند فرشتهای را بر قیمتها گمارده است که در کمبودها به شدت بالا نروند و در فراوانی به شدت نزول نکنند.

9. کافی: ثمالی نقل کرده، امام سجاد علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرشتهای را بر قیمتها گمارده است که امور آنها را تدبیر کند.

10. کافی: إبن یزید از شخصی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند فرشتهای بر قیمتها گمارده که آنها را تدبیر میکند.

11. نهج البلاغهٔ: و رزقها را مقدر نمود و بعضی را زیاد کرد و بعضی را کم نمود و آنها را به حسب تنگدستی و توانگری تقسیم کرد، و در آنها عدالت ورزید تا هر کسی را که میخواهد به آسان و سخت آن بیازماید و شکر و صبر ثروتمند و فقیر را امتحان کند. سپس رزقهای زیاد را قرین باقیمانده بیچیزیها گردانید و در شکاف شادیهای آنها، غصهها و غمها را قرار داد و أجلها را آفرید و بعضی از آنها را طولانی کرد و بعضی را کوتاه نمود و بعضی را به پیش انداخت و بعضی را به تأخیر افکند و اسباب مرگ را به أجلها متصل کرد و مرگ را کشاننده ریسمان آن اسباب و قطعکننده رشتههای حیات قرار داد.

12. عدهٔ الداعی: روایت شده که امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»(1) {و

بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند} فرمودند: مثال این [شرک]، سخن کسی است که میگوید اگر فلانی نبود، هلاک میشدم و اگر فلانی نبود، به فلان چیز و فلان چیز نمیرسیدم و اگر فلانی نبود، خانوادهام تباه میشد؛ آیا نمیبینید که او [با این سخنش] برای خداوند در مُلکش شریکی قرار داده که او را روزی میدهد و [بلاها را] از او دفع میکند!؟ [راوی میگوید:] عرض کردم: آیا [میتوانیم] بگوییم اگر خداوند به وسیله فلانی بر من منت نمینهاد، هلاک میشدم؟ ایشان فرمودند: آری، این سخن و مانند آن اشکالی ندارد.

13. کافی: أبیحمزه ثمالی نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله در حجهٔ الوداع فرمودند: آگاه باشید که روح الأمین در درون من اینچنین دمید: هیچکس نمیمیرد مگر اینکه رزق او [در زندگی] به صورت کامل به او داده میشود؛ پس تقوا پیشه کنید و در روزیاتان زیادهطلبی نکنید، و اگر مقداری از روزیاتان دیر شد، این سبب نشود که از راه معصیت خداوند به دنبال روزی روید. خداوند روزیهای حلال را بین مخلوقاتش تقسیم کرده و روزی حرامی تقسیم نکرده است؛ هر که خداوند را تقوا کند و صبر نماید، رزق حلالش به دستش میرسد

1- . یوسف / 106

و هر که پرده حرمت خداوند عزّ و جلّ را بدرد و آن را از راه غیر حلال به دست آورد، به همان مقدار از رزق حلالش کم میشود و رزق حلال دیگری جایگزین آن نمیشود.

توضیح: مؤلف گوید: بیشتر آیات و روایات مربوط به این بخش در کتاب مکاسب میآید. "نفث" به معنای دمیدن و "روع" به ضم راء، به معنای عقل و قلب است. إجمال در کسب روزی، به معنای ترک مبالغه و زیادهروی در آن است، و معنای جمله این است که در مورد این زحمت بیش از اندازهاتان، از خداوند تقوا پیشه کنید، یا معنایش این است که اگر شما تقوا داشته باشید، به این زحمت و رنج نیازی نخواهید داشت، چه اینکه خداوند متعال فرموده است: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ»(1) {و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد * و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند}. "هتک الستر" نیز به معنای دریدن و پاره کردن پرده است.

ظاهر این روایت و روایات دیگر[ی که آورده شد]، این است که خداوند متعال در صحیفههای آسمانی، رزقی حلال و به اندازه کافی برای هر انسانی مقدر کرده است، به گونهای که اگر مرتکب حرام نشود و به دنبال روزی حلال باشد، آن روزی را به او میدهد و میرساند، و اگر مرتکب حرام شود، به همان اندازه از رزقی که برایش مقدر شده کم میشود.

شیخ بهایی قدس الله روحه در شرح این حدیث گفته است: رزق در نزد اشاعره عبارت است از هر چیزی که موجود زنده از آن منتفع شود، چه با خوردن آن و چه با منافع دیگر، خواه مباح باشد و خواه نباشد، بعضی نیز آن را مخصوص به چیزهایی کردند که موجود زنده به وسیله آن رشد میکند، مانند خوردنیها و نوشیدنیها. و نزد معتزله عبارت است از هر چیزی که موجود زنده بتواند از آن منتفع شود و دیگری نتواند آن را از او بگیرد؛ بنابراین روزی حرام از نظر معتزله رزق به حساب نمیآید. اشاعره در رد معتزله گفتهاند: اگر حرام، رزق نباشد، کسی

1- . طلاق / 2 و 3

که در تمام طول عمرش از حرام میخورد، مرزوق نخواهد بود، با اینکه این صحیح نیست؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: «وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها»(1) {و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست}. اما این سخن اشکال دارد؛ زیرا رزق از نظر معتزله اعم از غذا میباشد و آنها انتفاع بالفعل را [در معنای رزق] شرط نکردهاند، پس در مورد کسی که در طول عمرش غذای حرام خورده است، هنگامی اشکال بر معتزله وارد است که آن شخص در تمام طول عمرش انتفاع حلالی، اگرچه به وسیله خوردن آب و تنفس هوا، نکرده باشد و هیچگاه امکان چنین انتفاعی نداشته باشد، و ظاهراً چنین کسی وجود ندارد. مضاف بر این آنها میتوانند بگویند: [بنابر نظر شما] اگر کسی پیش از آنکه حلال یا حرامی بخورد بمیرد، باید گفت که هیچ رزقی به او داده نشده است، هر جوابی که شما از این اشکال بدهید، ما نیز همان را میگوییم. پوشیده نیست که احادیثی که در اینباره نقل شدهاند، [از جهت مضمون] با هم مخالفت دارند؛ معتزله به حدیث فوق که در [اثبات] مدعایشان صراحت دارد و قابل تأویل نیست تمسک کردهاند و اشاعره به روایتی از صفوان بن أمیه تمسک جستهاند؛ [او نقل کرده است:] در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که عمر بن قُرَّهٔ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند برای من [فقط] بدبختی نوشته است، جز به اندازه قوت لا یموت، رزقی به من نمیرسد؛ اجازه دهید که بدون اینکه کار زشتی بکنم، ثروتمند شوم. ایشان صلی الله علیه و آله فرمودند: نه چنین اجازهای به تو میدهم، و نه کرامت و نعمتی [به تو میبخشم]. ای دشمن خدا! خداوند تو را روزی پاک داد است، ولی تو به جای رزق حلالی که روزیات کرده بود، رزقی که بر تو حرام کرده بود را برگزیدی، اگر بار دیگر چنین سخنی بگویی به شدت تو را کتک میزنم.

معتزله در سند این حدیث خدشه میکنند، و بنابر صحت سند نیز، آن را به این صورت تأویل میکنند که سیاق کلام اقتضا میکند که گفته شود: ولی تو به جای رزق حلالی که روزیات کرده بود، آنچه که بر تو حرام کرده را برگزیدی. و جهت

1- . هود / 6

اینکه ایشان صلی الله علیه و آله به جای آنکه بفرمایند آنچه که بر تو حرام کرده، فرمودند رزقی که بر تو حرام کرده و کلمه رزق را در مورد حرام به کار بردند، همشکلی با سخن او که گفته بود رزقی به من نمیرسد و نیز همشکلی با سخن خودشان صلی الله علیه و آله که فرمودند: خداوند تو را روزی [پاک] داده است، بوده است. معتزله [برای اثبات مدعای خود] همچنین به این سخن خداوند متعال: «وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»(1) {و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند}. شیخ در تبیان سخنی گفته است که حاصلش این است که این آیه نشان میدهد که حرام، رزق نیست؛ زیرا خداوند سبحان آنان [- متقین] را به انفاق نمودن رزقشان مدح کرده، در حالی که انفاق از حرام موجب مدح نیست. گاهی گفته میشود که [از جهت نحوی] تقدیم ظرف، مفید حصر است و این اقتضا میکند که مالی که انفاق میشود دو نوع باشد: مالی که خدا آن را روزی کرده است و مالی که خدا آن را روزی نکرده است، و مدح[ی که در آیه وجود دارد] فقط در مورد انفاق مالی است که خداوند به آنان روزی کرده است که همان روزی حلال میباشد، نه روزی حرامی که نفسشان آنان را بر کسب آن تشویق کرده است. اگر همه چیزهایی که انفاق میکنند رزق خداوند سبحان میبود، آوردن این حصر صحیح نمیبود. دقت کنید. در اینجا نقل کلام شیخ بهایی رفع الله مقامه به پایان میرسد.

مؤلف گوید: اگر مقصود آنها از اینکه گفتهاند خداوند به آنان رزق حرام داده است این باشد که خداوند رزق حرام را آفریده و به آنان امکان استفاده از آن را داده است، نزاعی نیست که خداوند به این معنا به آنان روزی [حرام] داده است. و اگر مقصودشان این است که این خداوند است که سبب کارها و تصرفات آنها در حرام میشود، این سخن فقط بنابر اصل خودشان که بطلانش ثابت شده است، صحیح درمیآید. و اگر رزق به معنای اجازه دادن و عدم منع از تصرف در روزی باشد، معلوم است که حرام به این معنا بنابر هیچ مذهبی، رزق نیست. و اگر معنایش این باشد که خداوند به یکی از معناهایی که در قضا و قدر گفته شد، مقدر کرده است که

1- . بقره / 3

آنها در حرام تصرف کنند، یا آنان را به جبر خود خوار کرده است و از حرام بازنداشته، به این معنا میتوان گفت که به آنها روزی حرام داده است. اما ظاهر آیات و روایاتی که در اینباره رسیده است، هیچ عاقلی را به تردید نمیاندازد که معنای همه آنها انصراف به روزی حلال دارد، چنانچه پیش از این نیز به معنای آن اشاره کردیم.

اما قیمتها؛ اشاعره گفتهاند که فقط خداوند متعال است که قیمتها را تعیین میکند، چرا که آنان این اصل را پذیرفتهاند که جز خداوند هیچ کس در [عالم] وجود مؤثر نیست. ولی امامیه و معتزله گفتهاند اسباب گرانی و ارزانی، گاهی به خداوند بر میگردد و گاهی به اختیارات بندگان باز میگردد. اما روایاتی که دلالت دارند که آن دو از جانب خدا هستند، معنایشان این است که بیشتر اسباب آن به قدرت خداوند باز میگردد، یا اینکه از آنجا که خداوند متعال، به جهت مصالحی، بندگان را از اختیاراتشان، با آنهمه تمایلات زیاد و غنایشان، باز نمیدارد، پس گویا گرانی و ارزانی به اراده خداوند متعال واقع میشود، چنانچه پیش از این گفته شد که آیات و روایات دلالت میکنند که افعال بندگان به اراده و مشیت و هدایت و گمراهکردن و توفیق و یاری نکردن خداوند میباشند. و ممکن است بعضی از این روایات را بر ممنوعیت قیمتگذاری و نهی از آن حمل کنیم [و بگوییم] حاکم نباید مردم را بر قیمتها مجبور کند و باید آنها را درباره قیمتها رها کند و به اختیار خود بگذارد تا قیمتها بر طریقی که خداوند متعال اراده میکند جاری شوند.

علامه رحمه الله در شرحش بر تجرید گفته است: قیمت به معنای مقدار معادل عوضی است که با آن چیزی را میخرند، نه اینکه به معنای ثمن و مثمن باشد. قیمت به دو نوع تقسیم میشود: قیمت گران و قیمت ارزان؛ قیمت ارزان، قیمتی است که با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، بیش از مقدار متعارف نزول کرده باشد، و قیمت گران قیمتی است که با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، بیش از اندازه عادی بالا رفته باشد. زمان و مکان را به این جهت شرط کردیم تا هنگامی که قیمت یخ در زمستان در زمان بارش برف نزول میکند، گفته نشود قیمت آن ارزان شده است؛ زیرا زمستان زمانی نیست که یخ قیمت داشته باشد. البته اگر قیمت آن در

تابستان بیش از اندازه معمول پایین رود، میتوان گفت که ارزان شده است. همچنین در کوهها که همیشه برف میبارد، گفته نمیشود که قیمت آن ارزان است. زیرا یخ در آنجا خرید و فروش نمیشود، البته در شهرهایی که معمولا در آن خرید و فروش میشود، میتوان گفت که ارزان شده است. باید دانست که گرانی و ارزانی گاهی از جانب خداوند متعال میباشند؛ به این وسیله که خداوند به جهت مصلحت مکلفین، مقدار جنسی را کم میکند و رغبت مردم در آن را زیاد مینماید و گرانی حاصل میشود، و گاهی به جهت تفضل بر مردم یا مصلحتی دینی، مقدار جنسی را زیاد میکند و رغبت مردم به آن را کم مینماید و ارزانی به وجود میآید. و گاهی نیز خود ما سبب گرانی و ارزانی میشویم، مثل اینکه سلطان از روی ستم، مردم را مجبور میکند که فلان جنس را به قیمت گرانی بفروشند، یا مردم چیزی را احتکار میکنند، یا راه [تجارت] آن جنس از ترس ظالمان بسته میشود، یا اسباب دیگری که به خود ما مستند است و موجب گرانی میشود. گاهی نیز سلطان از روی ظلم، مردم را مجبور میکند که فلان جنس را ارزان بفروشند، یا آنان را مجبور میکند که جنسی که دارند را بفروشند و بدین وسیله گرانی به وجود میآید.

آیات:

«فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ * فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ»(1)

{بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت * و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش فریاد و ناله ای دارند}، تا به اینجای سخن خداوند متعال [که فرموده است]: «وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ... »(2) {و

اما کسانی که نیکبخت شده اند، در بهشت جاودانند ... }

«أَ لَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ * قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ»(3)

{آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و [همواره] آن را مورد تکذیب قرار نمی دادید!؟ * می گویند پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم}.

«وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا قالُوا بَلی وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرِینَ»(4)

1- . هود / 105 و 106
2- . هود / 108
3- . مؤمنون / 105 و 106
4- . زمر / 71

{و نگهبانانش به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را به دیدار چنین روزی هشدار دهند!؟ گویند: چرا، ولی فرمان عذاب بر کافران واجب آمد}.

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ»(1)

{اوست آن کسی که شما را آفرید؛ برخی از شما کافرند و برخی مؤمن}.

تفسیر:

بیضاوی گفته است: «فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ» {بعضی از آنان تیره بختند} و به اقتضای وعدهای که به آنان داده شده، دوزخ برایشان واجب است. «وَ سَعِیدٌ» {و [برخی] نیکبختند} و به موجب وعدهای که به آنان داده شده است، بهشت بر آنها واجب است.

طبرسی رحمه الله گفته است: «غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا» {شقاوت ما بر ما چیره شد} یعنی بدبختی ما، که مقصود از بدبختی چیزی است که به عاقبت انسان زیان میرساند، و مقصود از نیکبختی، سودی است که در عاقبت به انسان میرسد و معنای آیه این است که گناهانمان که موجب شقاوت ما گشت بر ما چیره شد.

زمخشری گفته است: «قالُوا بَلی» {گویند: چرا}، آمدند و برایمان تلاوت کردند، ولی عذاب خداوند به سبب اعمال بدمان بر ما لازم آمد، چنانچه گویند: «غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا» {شقاوت ما بر ما چیره شد}، همان عملی که سبب عذاب خداوند شده، یعنی همان کفر و گمراهی را میگویند.

روایات:

1.أمالی صدوق: کنانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت میشود ...

1- . تغابن / 2

2. قرب الإسناد: قداح از امام صادق و ایشان از پدرشان نقل کرده‌اند، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دو چیز را در دو دست خود نگه داشته بودند آمدند، دست راست خود را گشودند و سپس فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم. این نوشته‌ایست از جانب خداوند رحمان و رحیم درباره اهل بهشت، که نام همه آنان، با حسب و نسبشان به طور کامل و بدون کم و زیاد در آن آمده است و هیچیک از آنها از قلم نیفتاده و هیچکس در آن زیاد نشده است. سپس دست چپشان را گشودند و فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم. این نوشته‌ایست از جانب خداوند رحمان و رحیم درباره اهل دوزخ، که نام همه آنان تا روز قیامت، با حسب و نسبشان و به صورت کامل و بدون کم و زیاد در آن آمده است و نه کسی از قلم افتاده و نه کسی در آن زیاد شده است. گاهی میشود که سعادتمندان راه اشقیا را بروند و در مورد آنها گفته میشود که آنها از اشقیا هستند و آنها چه هستند و آنها چه هستند و چقدر شبیه به اشقیا هستند، اما سپس، یکی از آنان قبل از اینکه بمیرد، گرچه مهلتش [تا مرگ] به اندازه فاصله بین دو فشردن پستان شتر باشد، به سعادتش میرسد. و گاهی میشود که اشقیا در راه سعادتمندان میروند و در موردشان گفته میشود که آنها از سعادتمندان هستند و آنها چه هستند و آنها چه هستند و چقدر شبیه به سعادتمندان هستند، اما سپس یکی از آنان قبل از اینکه بمیرد گرچه مهلتش [تا مرگ] به اندازه فاصله بین دو فشردن پستان شتر باشد، به شقاوتش میرسد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اعمال بستگی به عاقبتشان دارند، اعمال بستگی به عاقبتشان دارند، اعمال بستگی به عاقبتشان دارند.

توضیح: جزری گفته است: در حدیث قَدَر آمده است که کتابی است که نام همه بهشتیان و دوزخیان "أجمل علی آخرهم" در آن آمده است؛ أجملت الحساب یعنی همه آحاد آن را جمع‌آوری کردم، یعنی همه را به شماره در آوردم و هیچ کم و زیادی در آن نیست. فیروزآبادی گفته است: فُواق بر وزن غُراب، که گاهی مفتوح نیز میآید، به معنای زمانی است که بین دو دوشیدن وجود دارد، یا زمان بین باز و بسته کردن دست برای دوشیدن پستان میباشد.

ص: 231

3. قرب الإسناد: بزنطی نقل کرده، از امام رضا علیه السلام خواستم که برای یکی از زنان خانواهامان که حامله بود دعا کنند؛ ایشان فرمودند: امام باقر علیه السلام فرمودند: دعا تا زمانی است که چهار ماه نگذشته باشد. به ایشان عرض کردم: از حاملگی او کمتر از چهار ماه گذشته است. ایشان دعا کردند و سپس فرمودند: نطفه سی روز در رَحِم است و سی روز علقهٔ است و سی روز مضغهٔ است و سی روز مخلقهٔ و غیر مخلقهٔ است، هنگامی که این چهار ماه تمام شد، خداوند تبارک و تعالی فرشتهای را برمیانگیزد که صورت او را شکل دهد و رزق و أجل او را بنویسد، و بنویسد که شقی است یا سعید.

توضیح: بیضاوی در ذیل این سخن خداوند متعال: «مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ»(1) {دارای

خلقت کامل و خلقت ناقص} گفته است: یعنی متناسب و بینقص و بیعیب و غیر متناسب، یا تمام و سقط شده، و یا با صورت و بدون صورت. در اینجا نقل سخن بیضاوی به پایان میرسد.

مؤلف گوید: شاید مقصود از این روایت این باشد که در دوره سی روزه بعد از مضغهٔ، یا با آفرینش استخوانها شکلگیری او شروع میشود و یا سقط میشود، یا اینکه مقصود این باشد که [در این دوره] یا به صورتی بیعیب شکل میگیرد و یا طوری آفریده میشود که در خلقتش عیب باشد. باید دانست که ممکن است این روایت تفسیر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که فرمودند: شقی کسی است که در شکم مادرش شقاوتمند شده است، یعنی شقاوت و سرانجام کار او در همان وقت نوشته میشود.

4. قرب الإسناد با سند خود از شخصی نقل کرده، از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند: قلم به حقیقت کتاب از جانب خداوند خشکید که کسی که ایمان بیاورد و تقوا ورزد به سعادت برسد و کسی که تکذیب کند و عصیان نماید از جانب خداوند تبارک و تعالی به شقاوت برسد.

1- . حج / 5

5. خصال: وهب بن وهب از امام صادق و ایشان از طریق پدرشان از پدرانشان نقل کرده‌اند که امام علی علیه السلام فرمودند: حقیقت سعادت به این است که عمل مرد به سعادت ختم شود و حقیقت شقاوت این است که عمل انسان به شقاوت ختم گردد.

6. علل الشرایع: علی بن عبدالله از پدرش از جدش نقل کرده، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: نطفه زن و نطفه مرد در رَحِم به همدیگر برخورد میکنند و هر کدام که بیشتر باشند، فرزند شبیه همان طرف میشود؛ اگر نطفه زن بیشتر باشد، فرزند شبیه داییها [و خالهها]یش میشود و اگر نطفه مرد بیشتر باشد، فرزند شبیه عموها [و عمهها]یش میشود. همچنین فرمودند: نطفه چهل روز در رحم است؛ هر کس میخواهد که خداوند عزّ و جلّ را دعا کند، در همین چهل روز باید این کار را بکند، سپس خداوند عزّ و جلّ فرشته رَحِمها را برمیانگیزد و فرزند را از رَحِم برمیدارد و تا پیش خداوند عزّ و جلّ بالا میبرد و هر چه خداوند بخواهد با او انجام میدهد؛ به خداوند میگوید: ای معبود من! مذکر یا مؤنث؟ خداوند عزّ و جلّ هر کدام از این دو را که بخواهد به او وحی میکند و آن فرشته مینویسد. سپس میگوید: ای معبود من! شقی یا سعید؟ خداوند عزّ و جلّ هر کدام را که بخواهد به او وحی میکند و آن فرشته مینویسد. بعد میگوید: بارخدایا! رزقش چقدر است و أجلش چه زمانی است، و آن را مینویسد و همچنین هر چیزی که در این دنیا به او میرسد را بین دو چشمش مینویسد و سپس برمیگردد و او را به رَحِم برمیگرداند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها»(1) {هیچ

مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [- به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است}.

7. عیون أخبار الرضا: مفسر با سند خود از امام حسن عسگری از امام رضا علیهما السلام نقل کرده، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول

1- . حدید / 22

خدا! فلانی هلاک شد، زیرا فلان گناه و فلان گناه را انجام داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بلکه نجات یافت و خداوند عمل او را ختم به نیکی کرد و خداوند به زودی بدیهای او را پاک میکند و به کارهای نیک تبدیل مینماید؛ [ماجرا از این قرار است که] روزی او در راهی میگذشت که مؤمنی را دید که عورتش هویدا شده بود و خودش نمیدانست، عورت او را برایش پوشاند، ولی از بیم این که خجالت نکشد به او چیزی نگفت. کمی بعد آن مؤمن در جایی خلوت آن [نقص پوشش خود] را دید و به او گفت: خداوند ثواب نیکویت دهد و در عاقبت به تو اکرام کند و در حسابت سختگیری نکند. خداوند دعای آن مؤمن را در حق او مستجاب کرد و عاقبت این بنده به دعای آن مؤمن ختم به خیر شد. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد رسید و توبه کرد و بازگشت و رو به طاعت خداوند عزّ و جلّ آورد، هفت روز پس از این ماجرا عدهای به حاشیه مدینه حمله کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی را که این مرد نیز در بینشان بود در پی آنها فرستادند و او شهید شد.

8. توحید: أبیبصیر نقل کرده، در مقابل امام صادق علیه السلام نشسته بودم؛ مردی سؤال کرد و به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم! ای فرزند رسول خدا! شقاوت معصیتکاران از کجا به آنان میرسد که در علم خداوند حکم به عذاب آنها به جهت اعمالشان میشود؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سائل! خداوند عزّ و جلّ علم داشت که هیچیک از مخلوقاتش نمیتوانند حق او را به جا بیاورند، و از آنجا که این را میدانست به اهل محبت(1)

خود نیرو بر معصیت داد؛ زیرا علم او درباره آنها پیشی گرفته بود، خداوند طاقت پذیرفتن خود را از آنان منع نکرد؛ زیرا علم او به حقیقت تصدیق سزاوارتر است. و آنان نیز همان کردند که در علم او پیشی گرفته بود، اگرچه میتوانستند در همان میان دست بکشند و خداوند آنان را از

1- . آنچه که در توحید چاپ شده آمده اینگونه است: اهل محبت خود را بر معرفت خود نیرو داد و سنگینی عمل را به سبب حقیقت چیزی که اهل آن بودند، از ایشان برداشت و اهل معصیت خود را بر معصیتشان نیرو داد و... ظاهراً این قسمت از نسخهای که در اختیار مؤلف بوده ساقط شده است.

معصیتش نجات دهد، و این است معنای اینکه خداوند هر چه خواست، خواست و این راز است.

توضیح: این حدیث از کافی گرفته شده است و تغییرات عجیبی در آن است که موجب سوء ظن به صدوق میشود. او این کارها را بدین سبب کرده است تا این حدیث موافق با مذهب عدلیه شود. در کافی اینچنین آمده است: ای سائل! خداوند عزّ و جلّ حکم کرد که هیچیک از مخلوقاتش حق او را به جا نیاورند، زمانی که این را حکم کرد، به اهل محبت خود نیروی بر معرفت خود بخشید و به سبب حقیقتی که اهل آن بودند سنگینی عمل را از دوش آنان برداشت. و به اهل معصیت نیروی بر معصیتهایشان داد؛ چرا که علم او در مورد آنان پیشی گرفته بود، و طاقت پذیرفتن خود را از آنان منع کرد و آنان نیز همان کردند که در علم او برایشان پیشی گرفته بود و نتوانستند به حالی در آیند که آنان را از عذاب خداوند نجات دهد، زیرا علم خداوند به حقیققت تصدیق سزاوارتر است و این است معنای اینکه خداوند هر چه خواست، خواست و این راز اوست.

"هیچیک از مخلوقاتش نمیتوانند حق او را به جا بیاورند" یعنی تکالیف خداوند متعال بسیار سخت است و جز به هدایت او نمیتوان آنها را به جا آورد، یا اینکه کیفیت حکم خداوند و قضای او در نهایت پیچیدگی است و عقل بیشتر مردم به آن نمیرسد.

"و طاقت پذیرفتن خود را از آنان منع کرد"، گفته شده است که "إطاقهٔ القبول" مصدری است که به فاعل اضافه شده است و معنایش این است که خود را از طاقت قبول آن بازداشتند. ظاهراً منع مربوط به زمان گدشته است و یعنی: خداوند به سبب الطاف و هدایاتی که اهل طاعت با نیتهای نیکشان مستحق آن میباشند، نهایت توان و طاقت را از آنان منع کرد، نه اینکه قدرت بر فعل را از آنان سلب کرده باشد. خداوند میداند.

9. توحید: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا» {پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد} فرمودند: آنان به سبب اعمالشان شقی شدند.

10. توحید: ابن أبیعمیر نقل کرده، از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره [معنای] این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله [که فرمودند] "شقی کسی است که در شکم مادرش شقی میشود و سعید کسی است که در شکم مادرش سعید میگردد"، پرسیدم؛ ایشان فرمودند: [یعنی] شقی کسی است که از همان زمان که در شکم مادرش است، خداوند علم دارد که او اعمال شقاوتمندان را انجام میدهد و سعید کسی است که از همان زمان که در شکم مادرش است، خداوند علم دارد که اعمال سعادتمندان را انجام میدهد. عرض کردم: پس معنای این سخن ایشان که فرمودند: هر کاری میخواهید بکنید که هر کسی فقط کارهایی را میکند که برای [انجام] آنها خلق شده است. خداوند عزّ و جلّ جنّیان و انسانها را آفرید تا عبادت او را بکنند و آنان را نیافرید که معصیتش نمایند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(1) {و

جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند}. هر که را مهیای کاری کرد که او را برای آن آفریده است، پس وای بر کسی که کوردلی را بر هدایت ترجیح دهد!

11. توحید: إبن حازم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ قبل از این که خلایق را بیافریند، سعادت و شقاوت را آفرید؛ هر که در علم خداوند سعید باشد، هیچگاه از او بدش نمیآید و اگر عمل بدی انجام دهد، از عملش بدش میآید، ولی از خود او بدش نمیآید. و اگر در علم خداوند شقی باشد، هیچگاه او را دوست نمیدارد، و اگر عمل صالحی انجام دهد، عمل او را دوست میدارد، ولی خودش را به سبب عاقبتی که دارد، دوست نمیدارد. هرگاه خداوند چیزی را دوست داشته باشد، [در زمانهای بعد نیز] هیچگاه از آن بدش نمیآید، و اگر از چیزی بدش بیاید، هیچگاه او را دوست نمیدارد.

توضیح: "سعادت و شقاوت را آفرید"، یعنی آنها را از طریق تکالیفی که سبب سعادت و شقاوت میشود، مقدر کرد. "هر که در علم خداوند سعید باشد"، در کافی اینچنین آمده است: "هر که خداوند او را سعید بیافریند"، یعنی او را سعید

1- . ذاريات / 56

مقدر نماید، یعنی در علم او سعید باشد و حال او را در لوح چنین ثبت کرده باشد، یا او را با حال سعادت آفریده باشد.

12. توحید: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»(1) {و

بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد} فرمودند: خداوند بین انسان و بین اینکه باطلی را حق بداند مانع میشود. (گفته شده است: خداوند متعال به وسیله مرگ بین انسان و قلبش مانع میشود.)(2)

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند[ممکن است که] بنده را از شقاوت به سعادت منتقل کند، ولی او را از سعادت به شقاوت نمیبرد.

13. بصائر الدرجات: محمد بن عبدالله نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبهای خواندند و سپس دست راستشان را در حالی که مشت کرده بودند بالا بردند و فرمودند: آیا میدانید در دست من چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: نامهای بهشتیان تا روز قیامت، به همراه نام پدرانشان و قبایلشان. سپس دست چپشان را بالا بردند و فرمودند: ای مردم! آیا میدانید در دست من چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: نامهای دوزخیان تا روز قیامت، به همراه نام پدرانشان و قبایلشان. سپس فرمودند: خداوند حکم کرد و عدالت ورزید و حکم کرد و عدالت ورزید، «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»(3) {گروهی

در بهشتند و گروهی در آتش}.

14. محاسن: إبن حازم نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا [ممکن است] که خداوند [در ابتدا] بندهای را دوست داشته باشد و سپس از او بدش بیاید، یا [ابتدا] از او بدش آید و سپس او را دوست بدارد؟ ایشان فرمودند: همیشه چیزی با خودت میآوری. عرض کردم: من به چنین چیزی اعتقاد دارم و بر اساس آن با مردم بحث میکنم؛ اگر شما مرا از این اعتقاد نهی کنید، آن را رها میکنم.

1- . أنفال / 24
2- . ظاهراً جمله بین دو پرانتز از صدوق رحمه الله است که آن را بین دو حدیث آورده است.
3- . شوری / 7

سپس به ایشان عرض کردم: آیا خداوند در هیچ حالی از حالات از محمد صلی الله علیه و آله بدش آمد؟ ایشان فرمودند: اگر در حالی از حالات از ایشان بدش میآمد، به ایشان این لطف را نمیکرد تا ایشان را از حالی به حال دیگر ببرد و به پیامبری برساند. عرض کردم: آیا نمیخواهید این سؤال چند ساله مرا جواب دهید که آیا شقاوت و سعادت، پیش از آنکه خداوند خلایق را بیافریند وجود داشتند؟ ایشان فرمودند: چرا، اکنون جوابت را میگویم. عرض کردم: برایم بگویید آیا [ممکن است] خداوند در هیچ حالی از حالات، از انسان سعادتمند بدش بیاید؟ ایشان فرمودند: اگر در حالی از حالات از او بدش میآمد به او این لطف را نمیکرد که از حالی به حال دیگر ببرد و سعادتمند گرداند. عرض کردم: برایم بفرمایید آیا [ممکن است] که خداوند در هیچ حالی از حالات انسان شقی را دوست داشته باشد؟ ایشان فرمودند: اگر او را در حالی از حالات دوست میداشت، او را شقی رها نمیکرد، [بلکه او را] از شقاوت نجات میداد و به سعادت میرساند. عرض کردم: آیا [ممکن است] خداوند [ابتدا] از بندهای بدش بیاید و سپس او را دوست داشته باشد، یا [ابتدا] او را دوست داشته باشد و سپس از او بدش بیاید؟ ایشان فرمودند: خیر.

15. محاسن: علی بن حنظله نقل کرده، یکی از قَدَریها و یکی از اهالی مکه، [بر سر مسألهای] در مدینه بحثشان شد و امام صادق علیه السلام را [برای قضاوت] میان خود تعیین کردند. به حضور ایشان آمدند و سخن خود را برای ایشان گفتند. ایشان فرمودند: اگر میخواهید سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایتان میگویم. آن دو گفتند: میخواهیم. ایشان فرمودند: [روزی] رسول خدا صلی الله علیه و آله [از جای خود] برخاستند و بالای منبر رفتند و خدای را حمد و ثنا کردند و سپس فرمودند: کتابی است که خداوند با دست راستش، که هر دو دستش راستند، آن را نوشته است و نامهای همه بهشتیان به همراه نام پدرانشان و عشیرهاشان در آن آورده است و نام همه آنها را بدون اینکه کسی زیاد باشد یا کسی کم باشد، در آن آورده است. گاهی [ممکن است] سعادتمند راه اشقیا را برود، طوری که مردم بگویند او از اشقیا است، چقدر شبیه اشقیا است و بلکه از خود آنان است، ولی سپس سعادت به سراغش میآید. و گاهی [ممکن است] شقی راه سعادتمندان را

برود، طوری که مردم بگویند چقدر شبیه سعادتمندان است و بلکه از خود آنان است، ولی سپس شقاوت به سراغش میآید. کسی که خداوند او را سعادتمند نوشته باشد، حتی اگر از دنیا به اندازه فاصله بین دو دوشیدن پستان شتر باقی نمانده باشد، خداوند زندگی او را به سعادت ختم میکند.

توحید: إبن حنظله نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: گاهی ممکن است سعادتمند راه اشقیا را برود ... تا آخر حدیث قبل.

16. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: خداوند گروهی را برای محبت کردن به ما آفرید و گروهی را برای بغض ورزیدن به ما آفرید؛ اگر آنهایی که برای محبت کردن به ما آفریده است، از محبت ما خارج شوند، حتی اگر شده بینی آنها به خاک مالیده شود، را آنان به محبت ما بر میگرداند. و گروهی را برای بغض ورزیدن به ما آفرید که هیچگاه ما را دوست نخواهند داشت.

17. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: خداون خلایق را آفرید و گروهی را برای محبت ما آفرید و اگر یکی از آنان از این حال خارج شود، خداوند او را، حتی اگر شده بینی او را به خاک بمالد، به آن حال برمیگرداند. و گروهی را برای بغض ما آفرید که هیچگاه ما را دوست نخواهند داشت.

18. محاسن: معاویهٔ بن وهب نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: از چیزهایی که خداوند به موسی وحی کرد و در تورات نازل کرد این بود: من خداوندی هستم که هیچ معبودی جز من نیست و خلایق را آفریدم و خیر را آفریدم و آن را بر دستان هر که دوست داشتم جاری نمودم؛ پس خوشا بر کسی که خیر را بر دستان او جاری کنم. و من خداوندی هستم که هیچ معبودی جز من نیست و خلایق را آفریدم و شر را آفریدم و آن را بر دستان هر کس که دوست داشتم جاری کردم؛ پس وای بر کسی که شر را بر دستان او جاری کنم.

19. محاسن: محمد بن مسلم نقل کرده، از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمودند: در یکی از کتابهایی که خداوند نازل کرده است آمده است: من

خداوندی هستم که هیچ معبودی جز من نیست، من بودم که خیر را آفریدم و شر را آفریدم؛ پس خوشا بر کسی که خیر را بر دستان او جاری کنم و وای بر کسی که شر را بر دستان او جاری کنم و وای بر کسی که بگوید چرا این یکی اینطور است و آن یکی آنطور.

20. محاسن: أبیعبیدهٔ حذاء نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند میفرماید: من خدا معبودی هستم که جز من معبودی نیست، من آفریننده خیر شر هستم و آن دو، دو مخلوق از مخلوقات من هستند؛ پس خوشا بر کسی که برایش خیر را مقدر نمودم و وای بر کسی که برایش شر مقدر نمودم و وای بر کسی که بگوید چرا اینطور است.

21. محاسن: داود بن سلیمان جمال نقل کرده، در حضور امام صادق علیه السلام سخن از قَدَر و بحث استطاعت شد؛ شنیدم که ایشان فرمودند: این بحث، بحث خبیث [و بدنهادی] است، من بر عقیده پدرانم هستم و از آن بر نمیگردم. قَدَر، چه شیرین باشد و چه تلخ باشد از خداوند است و هر خیر و شری از جانب خداوند است.

22. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره استطاعت پرسیدم؛ ایشان فرمودند: ای أبامحمد! خیر و شر، چه شیرین باشد و چه تلخ، و چه کوچک باشد و چه بزرگ، همه از جانب خداوند است.

توضیح: مقصود از آفرینش خیر و شر، یا چنانچه گفته شد، مقدر کردن آن دو است، یا آفرینش وسایل و اسبابی است که انجام عمل خیر و شر با آنها ممکن میشود، چنانچه خداوند متعال شراب را آفرید و قدرت نوشیدن آن را نیز در مردم به وجود آورد، یا کنایه از این است که آن دو فقط با توفیق و یاری نکردن خداوند حاصل میشوند، طوری که گویا خداوند آن دو را آفریده است. یا اینکه مقصود از خیر و شر، نعمتها و بلایا است، یا مراد از خلقت آن دو این است که خداوند کسی که میدانسته به اختیار خود خیر یا شر را اختیار میکند، آفریده است. خدا میداند.

ص: 240

23. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بپندارد که خداوند به زشتیها امر کرده است، بر خداوند دروغ بسته است و هر کس که بپندارد خیر و شر به خودش برمیگردد، بر خداوند دروغ بسته است.

در تفسیر عیاشی نیز مانند این روایت از أبی بصیر آورده شده است.

ص: 241

آیات:

«إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ * اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»(1)

{[بار الها !] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم * ما را به راه راست هدایت فرما }.

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ»(2)

{در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است، [آنها] نخواهند گروید * خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است }.

«یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ»(3)

{[خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند، و[لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند }.

«فَهَدَی اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ

1- . حمد / 5 و 6
2- . بقره / 6 و 7
3- . همان / 26

قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»(1)

{خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند * آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید!؟ و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است. آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: پیروزی خدا کی خواهد بود؟ هش دار که پیروزی خدا نزدیک است}.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»(2)

{خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد}.

«وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(3)

{و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند}.

«وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ»(4)

{و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند}.

«قُلْ إِنَّ الْهُدى هُدَى اللَّهِ»(5) {بگو

هدایت، هدایت خداست}.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(6)

1- . همان / 213 و 214
2- . همان / 257
3- . همان / 258

4- . همان / 264
5- . آل عمران / 73
6- . آل عمران / 86

{چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند را هدایت می کند!؟ با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند}.

«وَ لَهَدَیْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً»(1)

{و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می کردیم}.

«وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ»(2)

{و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند}.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُصِیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ»(3)

{پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره ای از گناهانشان برساند}.

«ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»(4)

{این فضل خداست؛ آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست}.

«إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ»(5)

{خدا گروه کافران را هدایت نمی کند}.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»(6)

{و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند}.

1- . نساء / 68

2- .[2] مائده / 41
3- . همان / 49
4- . همان / 54
5- . همان / 67
6- . همان / 108

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً»(1)

{و برخی از آنان به تو گوش فرا می دهند، و[لی] ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی [قرار داده ایم]}.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِینَ»(2)

{و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می آورد؛ پس زنهار از نادانان مباش}.

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ أَکابِرَ مُجْرِمِیها لِیَمْکُرُوا فِیها»(3)

{و بدین گونه در هر شهری گناهکاران بزرگش را می گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند}.

«مَنْ یَشَأِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(4)

{هر که را خدا بخواهد، گمراهش می گذارد و هر که را بخواهد، بر راه راست قرارش می دهد}

«وَ کَذلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا»(5)

{و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم تا بگویند آیا اینانند که از میان ما خدا بر ایشان منت نهاده است؟ }

«وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ کَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ * وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَیْهِمُ الْمَلائِکَهَ وَ کَلَّمَهُمُ الْمَوْتی وَ حَشَرْنا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْ ءٍ قُبُلًا ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ * وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ

1- . أنعام / 25
2- . همان / 35

3- . همان / 123
4- . همان / 39
5- . همان / 53

رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ * وَ لِتَصْغی إِلَیْهِ أَفْئِدَهُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ لِیَرْضَوْهُ وَ لِیَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ»(1)

{و دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم؛ [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند،] چنانکه نخستین بار به آن ایمان نیاوردند، و آنان را رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند * و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می آمدند و هر چیزی را دستهدسته در برابر آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند جز اینکه خدا بخواهد ولی بیشترشان نادانی می کنند * و بدینگونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم, بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کنند و اگر پروردگار تو می خواست ،چنین نمی کردند؛ پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند واگذار * و [چنین مقرر شده است] تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند به آن [سخن باطل] بگراید و آن را بپسندد و تا اینکه آنچه را باید به دست بیاورند به دست آورند }.

«فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ»(2)

{پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. اینگونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد }.

«إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(3)

{خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند }.

«فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ»(4)

1- .[1] همان / 110 - 113
2- .[2] همان / 125

3- .[3] همان / 144
4- . همان / 149

{اگر [خدا] می خواست، قطعاً همه شما را هدایت می کرد}.

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ»(1)

{ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند}.

«مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ * وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»(2)

{هر که را خدا هدایت کند، او راه یافته است و کسانی را که گمراه نماید، آنان خود زیانکارانند * و در حقیقت بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم؛ [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند، آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری] آنها همان غافل ماندگانند}.

«فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ»(3)

{[در حالی که] گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است}

«سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ»(4)

{به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیاتم رویگردان سازم. [طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند، آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند؛ این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند}.

ص: 247

1- . أعراف / 27

2- . همان / 178 و 179
3- . همان / 30
4- . همان / 146

«مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ وَ یَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ»(1)

{هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ رهبری نیست و آنان را در طغیانشان سرگردان وا می گذارد}

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی»(2)

{و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند}.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»(3)

{بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد}.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(4)

{و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد}.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»(5)

{و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند}.

«وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ»(6)

{و بر دلهایشان مهر زده شده است؛ در نتیجه قدرت درک ندارند}.

«صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ»(7)

{خدا دلهایشان را [از حق] برگرداند؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند}.

«وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(8)

1- . همان / 186
2- . أنفال / 17

3- . همان / 24
4- . توبه / 19
5- .[5] همان / 24
6- .[6] همان / 87
7- .[7] همان / 127
8- .[8] یونس / 25

{و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند}.

«کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(1)

{اینگونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند به حقیقت پیوست؛ [چرا] که آنان ایمان نمی آورند}

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کانُوا لا یَعْقِلُونَ * وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کانُوا لا یُبْصِرُونَ * إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(2)

{و برخی از آنان کسانی اند که به تو گوش فرا می دهند، آیا تو کران را هر چند در نیابند شنوا خواهی کرد!؟ * و از آنان کسی است که به سوی تو می نگرد، آیا تو نابینایان را هر چند نبینند هدایت توانی کرد!؟ * خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می کنند}.

«إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ * وَ لَوْ جاءَتْهُمْ کُلُّ آیَهٍ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ»(3)

{در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته، ایمان نمی آورند * هر چند هرگونه آیتی برایشان بیاید، تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند}.

«وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»(4)

{و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم}.

1- . همان / 33
2- . همان / 42 - 44
3- . همان / 96 و 97
4- . هود / 88

«وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّهً واحِدَهً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ»(1) {و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند}.

«وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ هُوَ رَبُّکُمْ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»(2) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می شوید}.

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ»(3) {بگو در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد، بی راه می گذارد و هر کس را که [به سوی او] بازگردد، به سوی خود راه می نماید}.

«أَ فَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمِیعاً»(4) {آیا

کسانی که ایمان آورده اند ندانسته اند که اگر خدا می خواست، قطعاً تمام مردم را به راه

می آورد}.

«وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ»(5) {و

هر که را خدا بی راه گذارد، رهبری نخواهد داشت}.

«فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(6) {پس خدا هر که را بخواهد، بی راه می گذارد و هر که را بخواهد، هدایت می کند}

«یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ»(7) {خدا

کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و

1- . همان / 118 و 119

2- . همان / 34
3- . رعد / 27
4- . همان / 31
5- . همان / 33
6- . ابراهیم / 4
7- .[7] همان / 27

در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد }.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(1) {و

اگر خدا می خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می داد، ولی هر که را بخواهد، بیراه و هر که را بخواهد، هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتماً سؤال خواهید شد }.

«وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ * أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ»(2) {و

خدا گروه کافران را هدایت نمی کند * آنان کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند }.

«وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ»(3) {و

هر که را خدا هدایت کند، او رهیافته است و هر که را گمراه سازد، در برابر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی }.

«وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً»(4) {و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد؛ پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم }.

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً»(5) {خدا

هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی }.

1- .[1] نحل / 93
2- .[2] همان / 107 و 108
3- . إسراء / 97

4- . همان / 16
5- . کهف / 17

«قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَهِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا»(1) {بگو هر که در گمراهی است، [خدای] رحمان به او تا زمانی مهلت می دهد}.

«وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً»(2) {و

خداوند کسانی را که هدایت یافته اند بر هدایتشان می افزاید}.

«أَ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیاطِینَ عَلَی الْکافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا»(3) {آیا

ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته ایم تا آنان را [به گناهان] تحریک کنند}.

«وَلَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(4) {اگر

فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد. ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند و خدا[ست که] شنوای داناست}.

«وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»(5) {و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود}

«وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(6) {و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند}.

«وَ لکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَ کانُوا قَوْماً بُوراً»(7) {ولی

تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده بودند}.

1- . مریم / 75
2- . همان / 76
3- . همان / 83
4- . نور / 21

5- . همان / 40
6- . همان / 46
7- .[7] فرقان / 18

«کَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ * لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ»(1) {اینگونه

در دلهای گناهکاران [انکار را] راه می دهیم * که به آن نگروند، تا عذاب پردرد را ببینند}.

«إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَیَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ»(2) {کسانی

که به آخرت ایمان ندارند کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم [تا همچنان] سرگشته بمانند}.

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ»(3) {و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند}.

«إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(4) {در

حقیقت تو هر که را دوست داری، نمی توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد، راهنمایی می کند و او به راه یافتگان داناتر است}.

«فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ»(5) {پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند!؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود}.

«کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی قُلُوبِ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»(6) {اینگونه خدا بر دلهای

کسانی که نمی دانند مهر می نهد}.

«وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ»(7) {و اگر می خواستیم، حتماً به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم، لیکن سخن من محقق گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنّیان و آدمیان خواهم آکند}.

1- .[1] شعراء / 200 و 201

2- .[2] نمل / 4
3- .[3] قصص / 41
4- . همان / 56
5- . روم / 29
6- . روم / 59
7- . سجده / 13

«قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلی نَفْسِی وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِما یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی إِنَّهُ سَمِیعٌ قَرِیبٌ»(1) {بگو

اگر گمراه شوم، فقط به زیان خود گمراه شده ام و اگر هدایت یابم، [این از برکت] چیزی است که پروردگارم به سویم وحی می کند، که اوست شنوای نزدیک}.

«أَ فَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(2) {آیا

آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند، [مانند مؤمن نیکوکار است]!؟ خداست که هر که را بخواهد، بی راه می گذارد و هر که را بخواهد، هدایت می کند}.

«إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ»(3) {خداست

که هر که را بخواهد شنوا می گرداند و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی}.

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ * إِنَّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ * وَ سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(4) {آری

گفته [خدا] در باره بیشترشان محقق گردیده است؛ در نتیجه آنها نخواهند گروید * ما در گردنهای آنان تا چانه هایشان غلهایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند * و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم؛ در نتیجه نمی توانند ببینند * و آنان را چه بیم دهی [و] چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند، نخواهند گروید}.

«إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ»(5) {در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند}.

1- . سبأ / 50
2- . فاطر / 8
3- . همان / 22
4- . يس / 7 - 10
5- . زمر / 3

«ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ وَ مَنْ یَهْدِ اللّٰهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍ» (1) {این

است هدایت خدا؛ هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست}.

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللّٰهَ هَدانِی لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» (2) {یا بگوید اگر خدایم هدایت می کرد، مسلماً از پرهیزگاران بودم}.

«وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ» (3) {و

هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست}.

«کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ» (4) {اینگونه خدا هر که را افراطگر شکاک است، بی راه می گذارد}.

«کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ» (5) {اینگونه خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می نهد}.

«کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ الْکافِرِینَ» (6) {اینگونه

خدا کافران را بی راه می گذارد}.

«وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ

فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ کانُوا خاسِرِینَ» (7) {و

برای آنان دَمسازانی گذاشتیم و آنچه در دسترس ایشان و آنچه در پی آنان بود، در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان [عذاب] در میان امتهایی از جنّ و انس که پیش از آنان روزگار به سر برده بودند بر ایشان واجب آمد؛ چرا که آنها زیانکاران بودند}.

1- .[1] همان / 23
2- .[2] همان / 57

3- .[3] غافر / 33
4- .[4] همان / 34
5- . همان / 35
6- . همان / 74
7- . فصلت / 25

«اللَّهُ يَجْتَبِی إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِی إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»(1) {خدا هر كه را بخواهد به سوی خود برمی گزيند و هر كه را كه از در توبه درآيد به سوی خود راه می نمايد}.

«وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِیٍّ مِنْ بَعْدِهِ»(2) {و هر كه را خدا بی راه گذارد، پس از او يار [و ياور]ی نخواهد داشت}.

«وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبِيلٍ»(3) {و

هر كه را خدا بی راه گذارد، هيچ راهی برای او نخواهد بود}.

«وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا»(4) {و

برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [ديگر] قرار داده ايم تا بعضی از آنها بعضی [ديگر] را در خدمت گيرند}.

«وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»(5) {و

هر كس از ياد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شيطانی می گماريم تا برای وی دَمسازی باشد}.

«أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَنْ كانَ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ»(6) {پس

آيا تو می توانی كران را شنوا كنی، يا نابينايان و كسی را كه همواره در گمراهی آشكاری است راه نمايی !؟ }.

«أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ»(7) {پس آيا ديدی كسی را كه هوس خويش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانيده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر ديده اش پرده نهاده است !؟ آيا پس از خدا چه كسی او را هدايت خواهد كرد !؟ آيا پند نمی گيريد !؟ }.

1- . شوری / 13

2- . همان / 44
3- . همان / 46
4- . زخرف / 32
5- . همان / 36
6- . همان / 40
7- .[7] جاثیه / 23

«أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ»(1) {اینان همانانند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و از هوسهای خود پیروی کرده اند}.

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ»(2) {و[لی] آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری شان داد}.

«أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ»(3) {اینان

همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است}.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(4) {و

خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید}.

«فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ»(5) {و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند}.

«إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً»(6) {ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس}.

تفسیر:

بیضاوی درباره این سخن خداوند متعال: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ»(7) {خداوند بر دلهای آنان مهر نهاد} گفته است: ختم به معنای پوشاندن است، به اطمینان حاصل کردن از چیزی با زدن انگشتری بر آن [- همان مُهر کردن] ختم گفتهاند، از آن جهت که با این کار پوشیده [و مخفی] میماند، همچنین به رسیدن به آخر چیزی، نظر به اینکه آخرین کاری است که در احراز آن چیز انجام میشود، ختم میگویند.

1- .[1] محمد / 16
2- .[2] همان / 17
3- .[3] همان 23

4- . صف / 7
5- . منافقون / 3
6- . انسان / 3
7- . بقره / 7

"غشاوة" بر وزن فَعالَة، و از "غشاه" به معنای آن را مخفی کرد میباشد و بر وزنی ساخته شده است که برای چیزهایی که چیزی را در بر میگیرند استفاده میشود مانند "عصابة" که [گروهی از انسانها را در بر میگیرد] و "عمامة" [که سر انسان را در بر میگیرد]، در حقیقت ختم و مخفی کردنی در کار نیست، بلکه مقصود این است که در درون آنها حالتی به وجود میآید که به تدریج آنان را به دوست داشتن کفر و معاصی و زشت شمردن ایمان و اطاعات میکشاند، سبب آن نیز گمراهی و لجاجت در تقلید و رویگردانی آنان از نظر صحیح است که در نتیجه آن، دلهای آنان به حالی در میآید که حق در آن نفوذ نمیکند و گوشهایشان از شنیدن حق دوری میکند و گویا مانند چیزی میشود که برای اطمینان بر آن مهر زدهاند و نشانههای آفاقی و انفسی آنچنان که برای چشمهای اهل بصیرت تجلی میکند، برای چشمهای آنان تجلی نمیکند و مانند آن میشود که گویا بر آنها پردهای افکنده شده است که مانع دیدن آنها شده است، که خداوند به استعاره، این حال را تعبیر به ختم و غشاء کرده است. یا اینکه دلها و مشاعر تباه آنان را به اشیائی تشبیه شده است که از طریق مُهر کردن و پردهانداختن روی آنها، استفاده کردن از آنها را منع کردهاند. به وجود آمدن این حالت در قرآن به "طبع" نیز تعبیر شده است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ»(1) {آنان

کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده است}، و نیز به "إغفال"؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ»(2) {و

از آن کس که قلبش را غافل ساخته ایم پیروی مکن}، و نیز به "إقساء"؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً»(3) {و

دلهایشان را سخت گردانیدیم}؛ و از آن روی که همه موجودات ممکن الوجود به خداوند مستند هستند و به قدرت خداوند واقع میشوند، [به وجود آمدن این حالت در این آیات] به خداوند استناد یافتهاند، و از آن روی که [این حالت،] به سبب عملی است که آنها مرتکب شدهاند،

1- . نحل / 108
2- . کهف / 28
3- . مائده / 13

به دلیل این سخن خداوند متعال: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ»(1) {بلكه

خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده است} و این سخنش: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ»(2) {این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده است}، این آیه در صدد تقبیح آنها بر آمده است، تا شنیع بودن اوصاف آنان و وخامت عاقبتشان را نشان دهد. و معتزله که در توجیه این آیه [- «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ»] درماندهاند، چند وجه برای تأویل آن گفتهاند:

وجه اول: این [سخن] مربوط به زمانی است که از حق اعراض کردهاند و این اعراض به قدری در دلهایشان رسوخ کرده است که گویا [جزء خلقت] طبیعی آنان شده است و از همین رو به صفت اخلاقی جبلی تشبیه شده است.

وجه دوم: مقصود این است حال قلوب آنان به قلبهای چهارپایان میمانَد که خداوند آنان را بدون هوشیاری آفریده است، یا مانند قلبهایی است که خداوند مقدر کرده بر آنها مُهر بزند، چنانچه در هنگامی که کسی به هر دلیلی] میمیرد، گفته میشود سیل او را بُرد، یا وقتی کسی مدت زیاد غایب است، گفته میشود عنقاء او را برد.

وجه سوم: این فعل [- ختم بر قلبها]، در حقیقت کار شیطان یا کافر است، [نه فعل خداوند]، ولی از آنجا که صدور این فعل از شیطان یا کافر، به سبب قدرتی است که خداوند به او داده است، خداوند این فعل را از باب اسناد فعل به سبب، به خودش مستند کرده است.

چهارم: این سخن از آن روی است که ریشههای آنان در کفر رسوخ کرده و در آن محکم شده است، طوری که جز اجبار و قسر، هیچ راه دیگری برای ایمان آوردنشان وجود ندارد، ولی خداوند به جهت غرض تکلیف آنان را به ایمان وادار نکرد، برای همین خداوند رها کردن آنان در این حال را به مُهر زدن تعبیر کرده

1- . نساء / 155

2- . منافقون / 3

است، چرا که این رها کردن در حکم سدی برای ایمان آوردن آنان است. این سخن همچنین نشان میدهد که کار آنان به بیراهه میانجامد و پافشاری آنان بر گمراهی و تباهی تا انتها[ی عمرشان] ادامه دارد.

پنجم: این سخن به حکایت از [زبان] کافرانی است که به ناحق و از روی استهزاء سخنانی مانند: «قُلُوبُنا فِی أَکِنَّهٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَیْهِ وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ»(1) {دلهای

ما از آنچه ما را به سوی آن می خوانی، سخت محجوب و مهجور است و در گوشهای ما سنگینی و میان ما و تو پرده ای است} و مانند این: «لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا ... »(2)

را میگویند.

وجه ششم: این سخن مربوط به آخرت باشد و خداوند به جهت [اشاره به] حتمی بودن تحقق و وقوع آن، فعل آن را با لفظ ماضی آورده است، شاهد آن نیز این سخن خداوند متعال است: «وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمًّا»(3) {و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت}.

وجه هفتم: مقصود از ختم در اینجا، گذاشتن نشانهای بر قلبهای آنان است که فرشتگان [با آن نشانه] آنها را بشناسند و از آنان بدشان بیاید و متنفر شوند، و سایر معانی شبیه به این مانند طبع و اضلال و مانند اینها که به خداوند متعال نسبت داده میشود نیز به همین صورت توجیه میشود. در اینجا نقل سخن بیضاوی به پایان میرسد.

مؤلف گوید: بعد از اینکه برهان اقامه شد که محال است که [مولای] حکیم، کسی را به کاری مکلف کند و سپس او را از آن انجام آن تکلیف باز دارد و بعد نیز او را به جهت ترک آن تکلیف عذاب کند و عقل نیز به قبیح بودن این [چنین عذابی] گواهی داد و [معلوم شد] که خداوند متعال منزه از آن است، ناگزیر باید [این آیه را] به یکی از وجوهی که او آورد حمل کرد.

1- . فصلت / 5
2- . بينه / 1
3- . إسراء/ 97

شیخ طبرسی رحمه الله دو وجه دیگر نیز بر آنچه گفته شد، اضافه کرده است: یکی از آن دو، مطلبی است که به زودی آن را از تفسیر امام عسگری علیه السلام نقل خواهیم کرد و پیش از این نیز به آن اشاره شد، و آن این است که مقصود از ختم، علامت است و وقتی کافر در کفرش به حالتی میرسد که خداوند متعال میداند که او ایمان نمیآورد، بر دلش علامتی که گفته شده به شکل نقطهای سیاهرنگ است میگذارد که فرشتگان آن را میبینند و از آن طریق میفهمند که او دیگر ایمان نمیآورد و به همین جهت او را نکوهش و نفرین میکنند، چنانچه خداوند متعال ایمان را در دل شخص مؤمن مینویسد و بر آن علامتی مینهد تا فرشتگان بدانند که او مؤمن است و او را مدح کنند و برایش طلب مغفرت نمایند. بنابراین در [تفسیر] این سخن خداوند متعال: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ»(1) {بلکه

خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده است} نیز دو احتمال وجود دارد:

یکی اینکه [مقصود از آن این باشد که] خداوند به سبب مجازات و کیفر کفر، بر قلبهای آنان مُهر زده است، و دیگر اینکه خداوند بر قلبهای آنان به علامت کفرشان مهر زده است، چنانچه گفته میشود با گِل بر آن مُهر زد و با شمع آن را مُهر [و موم] کرد.

و احتمال دوم اینکه مقصود از ختم قلوب این باشد که خداوند علیه قلبهای آنان شهادت داده و حکم کرده است که قلبهای آنان [هیچگاه] حق را نمیپذیرد، چنانچه گفته میشود: میبینم که بر هر چیزی که فلانی میگوید مُهر [تأیید] میزنی، که یعنی به آنها گواهی میدهی و آنها را تصدیق میکنی، یا گفته میشود بر تو مُهر میزنم که رستگار نشوی، که یعنی گواهی میدهم، این تعبیر، تعبیری استعارهای است.

این سخن خداوند متعال: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً»(2) { بسیاری را با آن گمراه میکند }؛ طبرسی رحمه الله گفته است: در این آیه دو وجه محتمل است:

1- . نساء / 155
2- . بقره / 26

یکی از آن دو سخنی است که از فراء نقل شده که گفته است این آیه حکایت از زبان کسانی است که گفتهاند: «ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا»(1) {خداوند

از این مَثَل چه قصدی داشته است؟}، یعنی گروهی را با آن گمراه و گروهی را با آن هدایت میکند، سپس خداوند متعال فرموده است: «وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ»(2) {و[لی]

جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند}، خداوند متعال معلوم کرده است که جز بدکار و گمراه را به گمراهی نمیکشاند. این وجه، وجه نیکویی است.

و وجه دیگر این است که این سخن، [از زبان آنان نباشد و] سخن خداوند باشد. هر دو وجه محتمل است، و اگر بخواهیم کلام را به وجه دوم حمل کنیم، معنای این سخن خداوند که فرموده است "عده زیادی را با آن گمراه مینماید" این است که کافران آن مَثَل را تکذیب و انکار میکنند و میگویند که از جانب خدا نیست و به سبب همین گمراه میشوند، و از آنجا که گمراهی آنان به سبب مَثَل خداوند بوده است، فعل گمراه نمودن به خداوند نسبت داده شده است. و این سخن خداوند: «وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً»(3) {و بسیاری را با آن راهنمایی می کند}، یعنی کسانی را که ایمان آوردند و آن را تصدیق کردند و گفتند این مَثَل در جای خود آورده شده است، و از آنجا که هدایت آنان به سبب این مَثَل بوده است، فعل هدایت به خداوند نسبت داده شده است. بنابراین معنای گمراه نمودن، سختگیری در امتحانی است که گمراهی در حین آن حاصل میشود. پس معنای آیه این است که خداوند با این مَثَلها بندگانش را امتحان میکند و به سبب آنها گروه زیادی را گمراه و گروه زیاد دیگری را هدایت مینماید، و این سخن خداوند: «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ»(4) {پروردگارا!

آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند} یعنی بسیاری از مردم به سبب بتها گمراه شدند. و این مانند این سخن مردم است که میگویند، فلان زن، فلان مرد را تباه کرد و عقل از سرش بُرد، با اینکه چه بسا ممکن است آن زن، آن

1- . همان

2- . همان
3- . همان
4- . ابراهيم / 36

مرد را نشناسد، ولی چون عقل آن به سبب آن زن، از بین رفته و تباه شده است، تباهی به آن زن نسبت داده میشود. گاهی اضلال به معنای رها کردن از روی کیفر، ترک منع [کردن از بدیها] به سبب قهر، و منع الطاف که به عنوان پاداش ایمان به مؤمنان داده میشود نیز میآید، مانند اینکه به کسی که به حال شمشیرش نمیرسد گفته میشود، شمشیرت را فاسد کرد، که منظور این است که شمشیرت را صیقل نمیدهی و تیز نمیکنی و به آن نمیرسی.

اضلال گاهی نیز به معنای کسی را به گمراهی نسبت دادن و حکم به گمراهی کردن او نیز میآید؛ چنانچه گفته میشود "أضَلّهُ" که یعنی او را به ضلال نسبت داد، و [گفته میشود] "أكفره"، یعنی او را به کفر نسبت داد. کُمِیت سروده است: و طائفة قد أكفرونی بحُبّكُم: و گروهی مرا به سبب محبت به شما منسوب به کفر میکنند.

گاهی نیز اضلال به معنای هلاک کردن و عذاب و نابود کردن میآید؛ مانند این سخن خداوند متعال: «إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ»(1) {قطعاً

بزهکاران در گمراهی و جنونند} و این سخن خداوند متعال: «أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ»(2) {آیا

وقتی در [دل] زمین گم شدیم}، که یعنی در زمین هلاک شدیم، و این سخنش: «وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ»(3) {و

کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند}، یعنی هرگز کارهایشان را باطل نمیکنند. مطابق این معنا، مقصود از آیه این است که خداوند متعال به سبب کفر گروه زیادی را هلاک و عذاب میکند، یعنی به سبب کفر آنان را از [رسیدن به] ثواب و [یافتن] راه بهشت گمراه میکند و در نتیجه آنان هلاک میشوند، و گروه زیادی را به سبب ایمان آوردن، به ثواب و راه بهشت هدایت مینماید.

نقل شده که أبیعلی جبائی گفته است: یکی از شواهدی که بر درستی معنای اخیر دلالت میکند، این سخن خداوند است: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ»(4) {و[لی] جز

1- . قمر / 47
2- . سجده / 10
3- . محمد / 4
4- . بقره / 26

نافرمانان را با آن گمراه نمی کند}؛ زیرا مقصود یا چنانچه گفتیم کیفر کردنشان به سبب تکذیب است، و یا مقصود به حیرت و شک انداختن است؛ اگر مقصود [به] حیرت [انداختن] باشد، در آیه آمده است که خداوند این کار را فقط با انسان فاسق و متحیر و شاکّ میکند، پس باید آن حیرتی که قبلاً در آیه آمده [است که «یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً»] و آنها به سبب آن فاسق شدهاند، کار خداوند باشد؛ مگر اینکه قبل از اینکه خداوند آنان را به حیرت بیفکند، حیرتی در آنها وجود داشته باشد، که این موجب میشود که همینطور تا بینهایت، حیرتی قبل از حیرتی موجود باشد و این زنجیره به یک حیرت نخستین منتهی نشود، یا قبل از هر اضلالی، اضلال دیگری موجود باشد. و اگر این حیرت کار خداوند باشد، خداوند کسی را که فاسق نبوده، اضلال کرده است و این خلاف این سخنش: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِینَ» است. مطابق این وجه ممکن است خداوند علیه آنان حکم به کفر کرده و از آنان برائت جسته و آنان را لعنت کرده است، یعنی آنان را هلاک نموده، و اهلاک او همان اضلال است، و هر جای دیگر قرآن نیز که اضلال به خداوند متعال منسوب شده است، به همین معنایی است که ما گفتیم و نمیتوان اضلالی که در این سخن خداوند: «وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلًّا کَثِیراً»(1) {و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد} و این سخنش: «وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ»(2) {و فرعون قوم خود را گمراه کرد} و این سخنش: «وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ»(3) {و

سامری آنها را گمراه ساخت}، به شیطان و فرعون و سامری نسبت داده شده و به معنای نیرنگ و به غلط انداختن و به شک انداختن و به فساد و گمراهی کشاندن و معناهایی از این قبیل است و منتهی به نسبت دادن ظلم و جور به خداوند سبحان، که جبریها به آن معتقدند منتهی میشود را به خداوند نسبت داد، خداوند بسیار بلندمرتبهتر از اینهاست.

حال که اقسام إضلال را گفتیم، باید اقسام هدایت که متضاد آن است را نیز ذکر کنیم؛ باید دانست که هدایت در قرآن به چند وجه به کار رفته است:

1- . یس / 62
2- . طه / 79
3- . همان / 85

وجه اول این که به معنای راهنمایی و ارشاد باشد؛ گفته میشود: "هداه الطریق و للطریق و إلی الطریق"، که یعنی راه را به او نشان داد. این وجه از هدایت شامل همه مکلفین میشود، زیرا خداوند متعال هر مکلفی را به حق هدایت کرده است، یعنی حق را به او نشان داده و او را به آن ارشاد کرده است، چه اینکه خداوند او را به رسیدن به حق مکلف کرده است. و اگر حق را به او نشان نداده بود، او را به چیزی بیرون از طاقتش مکلف کرده بود. این سخن خداوند متعال: «وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی»(1) {با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است}، و این سخنش: «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ»(2) {ما راه را به او نشان دادیم}، و این سخنش: «أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً»(3) {که

در آن قرآن برای هدایت فرو فرستاده شده است}، و این سخنش: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(4) {و

اما ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم، و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند}، و این سخنش: «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(5) {و

به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی}، و این سخنش: «وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْن»(6) {و

هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم} و آیات مشابه اینها بر همین معنا دلالت میکنند.

وجه دوم این که هدایت به معنای الطاف اضافی باشد که به کمک آنها میتوان بر هدایت باقی ماند؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً»(7) {و[لی]

آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید}.

وجه سوم این است که به معنای پاداش دادن باشد؛ مانند این سخن خداوند متعال: «یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ

1- . نجم / 23
2- . إنسان / 3

3- . بقره / 185
4- . فصلت / 17
5- . شورى / 52
6- . بلد / 10
7- . محمد / 17

النَّعِیمِ»(1) {پروردگارشان

به پاس ایمانشان آنان را به باغهای [پر ناز و] نعمت که از زیر [پای] آنان نهرها روان خواهد بود هدایت می کند}، و این سخن خداوند متعال: «وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ * سَیَهْدِیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ»(2) {و

کسانی که در راه خدا کشته شده اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند * به زودی آنان را راه می نماید و حالشان را نیکو می گرداند}، و هدایتی که بعد از کشته شدن آنان باشد، ناچار به معنای پاداش دادن به آنهاست.

وجه چهارم حکم به هدایت است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ»(3) {و

هر که را خدا هدایت کند او رهیافته است}، و این سه وجه اخیر مخصوص مؤمنان است، نه غیر مؤمنان؛ زیرا خداوند متعال فقط به کسانی پاداش میدهد که مستحق پاداش باشند، و فقط مؤمنان هستند که مستحق پاداشند، و هم آنهایند که خداوند به سبب ایمان و طاعتشان به آنان لطف زیاد میکند و برایشان حکم به هدایت مینماید.

وجه پنجم این است که هدایت به معنای هدایتیافته بودن انسان باشد، به این صورت که خداوند هدایت را در وجود انسان بیافریند، چنانچه یک شیء را با آفریدن حرکت در آن، متحرک قرار میدهد. خداوند متعال علوم ضروری را در قلبهای مؤمنان قرار میدهد و این خود از هدایت خدای متعال است. این وجه نیز مانند وجه اول عام است و شامل همه عقلا میشود. اما هدایتی که خداوند متعال انجام آن را بر بندگان تکلیف کرده است، مانند ایمان آوردن به او و پیامبران او و مواردی از این قبیل، از کارهای بندگان است و به همین جهت با انجام آن مستحق مدح و پاداش میشوند، اگرچه این خداوند سبحان است که بر آنان نعمت ارزانی داشته و آنها را به انجام آن راهنمایی و ارشاد کرده است و به آن فراخوانده و آنان را بر فعل آن تکلیف کرده و به آن امر نموده است، بنابراین از این جهت، نعمتی از خداوند سبحان به آنهاست و منتی از جانب اوست که به آنها رسیده است و فضل

1- . يونس / 9
2- . محمد / 4 و 5
3- . إسراء / 97

و نیکی او در حق آنهاست، در نتیجه خداوند را باید به سبب آن شکر و ستایش کرد، زیرا انجام آنها، به سبب تمکین خداوند و الطاف و انواع تسهیلات و کمکهای او بوده است.

طبرسی رحمه الله در ذیل این سخن خداوند متعال: «وَ اللَّهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»(1) {و

خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند} گفته است: مقصود از هدایت در این آیه بیان و راهنمایی است و مقصود از صراط مستقیم، اسلام است، یا اینکه مقصود این است که خداوند به لطف خود آنان را هدایت میکند، که در این صورت مخصوص به کسانی میشود که از حالشان معلوم است که با هدایت به صلاح میرسند، یا مقصود این است که خداوند به وسیله هدایتش راه بهشت را به آنان نشان میدهد. و در مورد این سخن خداوند متعال: «مَتى نَصْرُ اللَّهِ»(2) {پیروزی

خدا کِی خواهد بود} گفته است: گفته شده که این به معنای طلبِ پیش افتادن وعدهایست که داده شده است، چنانچه کسی که در میان امتحان است چنین میکند [و خواهان رسیدن سریعتر به وعدهایست که در پس امتحان به او داده شده است]، رسول نیز آن جمله را از روی آرزوی رسیدن به پیروزی گفته است. گفته شده معنای آن، دعا کردن برای رسیدن به پیروزی است، و نیز گفته شده که این جمله شامل سخن مؤمنان و رسول، هر دو است و تفصیل آن این است که مؤمنان گفتهاند: «مَتى نَصْرُ اللَّهِ» و رسول گفته است: «أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»(3) {هش

دار که پیروزی خدا نزدیک است}.

و درباره این سخن خداوند متعال: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»(4) {آنان

را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد}، یعنی از تاریکیهای گمراهی و کفر بیرون میآورد و به نور هدایت و ایمان راهنمایی میکند، به این طریق که آنان را به ایمان هدایت میکند و نشانههای ایمان را برایشان نمایان میکند و آنان را ترغیب به

1- . بقره / 213
2- . بقره / 214
3- . همان
4- . همان / 257

آن مینماید و الطافی که سبب قوت یافتن انگیزه ایمان آوردن میشود را برای آنها عملی میکند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ»(1) {و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند} گفته است: یعنی آنان را در رسیدن به هدف فسادشان کمک نمیکند، و گفته شده، یعنی آنان را به وسیله محاجه و بحث هدایت نمیکند، چنانچه پیامبرانش را به این وسیله هدایت میکند. و گفتهاند یعنی آنان را با الطاف و تأییدات خود هدایت نمینماید؛ زیرا میداند لطفی برای آنان نیست، و گفته شده یعنی آنان را به بهشت راهنمایی نمیکند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْماً ... »(2) {چگونه

خداوند قومی را هدایت کند که ... } گفته است: معنایش این است که چگونه خداوند آنان را در راه هدایتیافتگان بَرَد و به آنان ثواب دهد و آنها را ثنا کند!؟ و یا اینکه این جمله در مقام بعید دانستن است، چنانچه گفته میشود: وقتی او را رها کردهای، چگونه راه را به تو نشان دهد!؟ یعنی جز همان راهی که خداوند به آنان نشان داد و آنها نیز آن را رها کردهاند، هیچ راهی نیست که خداوند از طریق آن راه، آنان را به ایمان هدایت کند، یا اینکه یعنی چگونه خداوند آنان را با این حال به راه بهشت هدایت کند!؟

مؤلف گوید: اینکه معنا این باشد که آنان به سبب اختیاری که کردهاند، خود را از الطاف خاصه پروردگارشان محروم نمودهاند، درستتر به نظر میرسد.

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ»(3) {

و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند} گفته است: در این آیه چند قول گفته شده است:

قول اول این است که مقصود از فتنه، عذاب است، یعنی هر که خداوند بخواهد او را عذاب کند، مانند این سخن خداوند متعال: «عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ»(4) {بر

1- . همان / 258

2- . آل عمران / 86
3- . مائده / 41
4- . ذاريات / 13

آتش عقوبت [و آزموده] شوند}، یعنی عذاب میشوند، و این سخنش: «ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ»(1) {عذاب

[موعود] خود را بچشید}.

قول دوم این که معنایش این است: هر کسی که خداوند بخواهد او را هلاک کند.

قول سوم این که مقصود این است: هر کسی که خداوند بخواهد او را با آشکار کردن [نیّات] درونش خوار و رسوا کند.

قول چهارم این که مقصود این است: هر کسی را که خداوند بخواهد با امتحان کردن از طریق عمل به حدود خود بیازماید و او آن حدود را ترک کند و تغییر دهد.

و صحیحتر از همه، همان قول اول است.

«فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً»(2) {هرگز

در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید}، یعنی تو نمیتوانی از او در برابر امر خداوند که همان عذاب یا رسوایی یا هلاکت باشد، هیچ دفاعی بکنی.

«أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ»(3) {اینانند

که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند}، یعنی خداوند نخواسته آن یهودیان را از عقوبتهای کفر که همان ختم و طبع و تنگی دلهایشان است، پاک نماید، چنانچه درباره مؤمنان چنین خواسته است و قلبهایشان را با نوشتن ایمان در آن [قلب]ها و فراخ نمودن سینههایشان از آن عقوبتها پاک گردانیده است. گفته شده است: معنایش این است که خداوند نخواسته است قلبهای آنان، بدین طریق که بر آنها حکم کند از کفر بیزار شوند و به ایمان مدح شوند، را از کفر پاک گرداند.

قاضی گفته است: این دلالت ندارد که خداوند سبحان از آنان ایمان را نخواسته است؛ زیرا از تطهیر قلب جز به مجاز چنین چیزی فهمیده نمیشود، و نیز این سخن خداوند: «لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» اقتضا

میکند که خداوند چنین ارادهای نکرده است، ولی سخنی از اینکه چرا چنین ارادهای نکرده است گفته نشده

ص: 269

1- . همان
2- . مائده / 41
3- . همان

است. مقصود این است که خداوند نخواسته قلبهای آنان را از غمهایی که در اثر مذمت و خواری و کیفر نصیبشان شده تطهیر کند و به همین جهت بعد از آن فرموده است: «لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ»(1) {در

دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود}. و اگر چیزی که جبریها گفتهاند را اراده کرده بود، این را مذمت آنان قرار نمیداد و بعد از آن آنان را نکوهش نمیکرد و آن را در حکم سزای آنچه که آنان را به سبب آن کیفر میکند و درباره آنان اراده کرده قرار نمیداد.

مؤلف گوید: نعمانی در تفسیرش نقل کرده، روایت شده است که از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره معانی متشابه در تفسیر فتنه پرسیدند؛ ایشان فرمودند: یکی از معانی آن اختبار است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(2) {الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند!؟}، و این سخنش خطاب به موسی: «وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً»(3) {و تو را بارها آزمودیم}. معنای دیگر آن کفر است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتَّی جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ»(4) {در

حقیقت پیش از این [نیز] در صدد فتنه جویی برآمدند و کارها را بر تو وارونه ساختند، تا حق آمد و امر خدا آشکار شد} و این سخن خداوند سبحان درباره منافقینی که در غزوه تبوک از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستند که [در مدینه] بمانند [و به جنگ نروند]، و خداوند متعال درباره آنها فرمود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِی وَ لا تَفْتِنِّی أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا»(5) {و از آنان کسی است که می گوید مرا [در ماندن] اجازه ده و به فتنه ام میناداز هش دار که آنان خود به فتنه افتاده اند}، یعنی به من اجازه بده و مرا کافر

1- . همان
2- . عنکبوت / 2
3- . طه / 40
4- . توبه / 48

5- . همان / 49

نکن، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ»(1) {هش دار

که آنان خود به فتنه افتاده اند و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد}. معنای دیگر آن، عذاب است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ»(2) {همان

روز که آنان بر آتش عقوبت [و آزموده] شوند}، یعنی عذاب میشوند، «و ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ هذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»(3) {عذاب

[موعود] خود را بچشید! این است همان [بلایی] که با شتاب خواستار آن بودید}، یعنی عذاب خود را بچشید، و این سخن خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا»(4) {کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده اند}، یعنی مؤمنان را عذاب دادند. و معنای دیگر آن، دوست داشتن مال و فرزند است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ»(5) {اموال شما و فرزندانتان صرفا [وسیله] آزمایشی [برای شما]یند}. و معنای دیگر آن، بیماری است؛ مانند این سخن خداوند سبحان: «أَ وَ لا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّهً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لا یَتُوبُونَ وَ لا هُمْ یَذَّکَّرُونَ»(6) {آیا

نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند!؟} یعنی بیمار میشوند و کشته میشوند. در اینجا نقل روایت از تفسیر عیاشی به پایان میرسد.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «فَاعْلَمْ أَنَّما یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُصِیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ»(7) {بدان

که خدا می خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره ای از گناهانشان برساند}، گفته است: در معنای این آیه چند قول گفته شده است:

قول اول: معنایش این است که ای محمد! بدان که خداوند میخواهد آنان را به سبب بعضی از جرمهایشان کیفر کند و اینکه فرموده است بعضی از گناهانشان،

1- . همان
2- . ذاريات / 13
3- . همان / 14
4- . بروج / 10
5- . تغابن / 15
6- . توبه / 126
7- . مائده / 49

مقصودش همه گناهان آنهاست؛ چنانچه گاهی [به عکس این است و] چیزی به صورت عام گفته میشود و مقصود فقط عده خاصی است.

قول دوم: اینکه خداوند فرموده بعضی از گناهانشان، به جهت شدت عذاب است و مقصود این است که همین که فقط به سبب بعضی از گناهانشان مؤاخذه شوند در هلاک شدن و نابود شدنشان کافیست.

قول سوم: خداوند خواسته است کیفر بعضی از تمرّدها و جرمها را پیش اندازد، زیرا عذاب دنیوی فقط برای بعضی گناهان است، و این عذاب آخرت است که شامل همه گناهان میشود.

این سخن خداوند متعال: «وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً»(1) {و بر دلهایشان پوششها می نهیم}؛ زمخشری گفته است: پوشش بر قلبها و سنگینی گوشها، تمثیل در امتناع قلبها و گوشهای آنان از پذیرفتن قرآن و اعتقاد داشتن به صحت آن است، و اینکه خداوند این فعل را به خود اسناد داده است و فرموده «وَ جَعَلْنا»، به جهت دلالت بر این است که این نپذیرفتن در وجود آنها ثابت است و از آنان جدا نمیشود و گویا در سرشت آنها آفریده شده است، یا به این جهت است که این سخن، حکایت سخنی است که آنان میگفتند: «وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ»(2) {و

در گوشهای ما سنگینی، و میان ما و تو پرده ای است}. طبرسی رحمه الله گفته است: قاضی ابوعاصم عامری گفته است که صحیحترین قول در مورد این آیه، این است: روایت شده، پیامبر صلی الله علیه و آله در شبها نماز میگزاردند و در نمازشان با صدای بلند قرآن میخواندند، به این امید که کسی به خواندن ایشان گوش فرا دهد و در معانی آن تدبر کند و به آن ایمان آورد. وقتی مشرکان صدای ایشان را میشنیدند، ایشان را آزار میدادند و از قرائت با صدای بلند منع میکردند، خداوند متعال نیز همواره در [جان] آنها خواب میانداخت، و یا در قلبهایشان پوششی قرار میداد تا آنان را از هدفشان باز دارد، و این بعد از آن بود که خداوند

1- . إسراء / 46
2- . فصلت / 5

دلایلی که بتوان با آنها حجت اقامه کرد را به آنها رسانده بود و راه عذر را بر آنان بسته بود، و بعد از آن بود که خداوند متعال به علم خود میدانست که آنان دیگر از شنیدن قرآن سودی نمیبرند و به آن ایمان نمیآورند، خداوند این انداختن خواب به جان آنها را به کشیدن پردهای بر قلبها و سنگینی گوشهایشان تشبیه کرده است؛ زیرا خواب مانند سنگینی [گوش] و پرده[ای که مانع دیدن میشود]، مانع از تدبر آنان در قرآن میشد، و این سخن خداوند متعال: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُورا»(1) {و

چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم} نیز به همین معناست. معنای دیگری نیز [در این آیه] محتمل است و آن اینکه خداوند متعال آن دسته از کافرانی که علم داشته ایمان نمیآورند را با عقوبتهایی که در قلبهای آنان قرار داده است و آن عقوبتها مانع از فهمیدن آنچه میشنیدند میشده، کیفر کرده است. و نیز محتمل است که خداوند، کفری که در قلبهای آنان بوده را از روی تشبیه و مجاز تعبیر به پوشش کرده باشد و روی گرداندن آنها از قرآن را مجازاً به سنگینی تعبیر نموده است؛ زیرا چنانچه با پوشش و سنگینی چیزی فهمیده نمیشود، با کفر و رویگردانی نیز ایمان و فهمی حاصل نمیگردد، و این کار را از آن روی که تشبیه را خودش انجام داده، به خودش نسبت داده است؛ چنانچه هرگاه یکی از ما شخص دیگری را ثنا گوید و خوبیهایش را به زبان آورد، میگوید او را با فضیلت نمودم، و به عکس هرگاه زشتیها و کارهای بد او را به زبان میآورد، میگوید او را فاسق نمودم [، حال آنکه او در واقع کاری نکرده است و فقط اوصاف او را به زبان آورده است].

زمخشری درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی»(2) {و

اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می آورد} گفته است:

1- . إسراء / 45
2- . أنعام / 35

یعنی با آوردن نشانهای که آنان را وادار کند [، آنان را هدایت مینمود]، ولی خداوند این کار را نمیکند، زیرا چنین کاری خارج از حکمت اوست.

این سخن خداوند متعال: «لِیَمْکُرُوا فِیها»(1) {تا

در آن به نیرنگ پردازند}؛ طبرسی رحمه الله گفته است: "لام" در «لِیَمْکُرُوا»، لام عاقبت است و زمخشری گفته است: معنای آیه این است که آنان را واگذاشتیم تا نیرنگ کنند و از نیرنگ باز نداشتیم، و همچنین گفته است لام «لِیَقُولُوا ... »(2) {تا بگویند ...}، لام عاقبت است و یعنی ما با آنان، چون کسی که در حال آزمون است رفتار کردیم تا شکر و یا صبر کنند، ولی عاقبت کار آنان به این انجامید که چنین بگویند.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ»(3) {و

دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم} گفته است: در این آیه دو وجه محتمل است:

وجه اول این است که خداوند دلها و دیدگان آنها را در جهنم بر روی شعلههای آتش و داغی گدازههای آن زیر و رو میکند، چنانچه آنان در بار اول، در دنیا نیز به آن ایمان نیاوردند. و وجه دیگر اینکه معنایش این است که خداوند دلها و دیدگان آنها را با حیرتی که [در درونشان وجود دارد و] سبب غم و آزردگی جانشان میشود، زیر و رو میکند.

زمخشری گفته است: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ»(4)

و «نَذَرُهُمْ»(5)،

هر دو معطوف به «لا یُؤْمِنُونَ»(6)

هستند و در یک حکم میباشند، [یعنی] شما چه میدانید که آنان ایمان نمیآورند و شما چه میدانید که ما دلها و دیدگان آنها را بر میگردانیم، یعنی قلبها و دیدگان آنها را میپوشانیم تا حق را در نیابند و نبینند، چنانچه در بار

1- . همان / 123
2- . همان / 53
3- . همان / 110
4- . همان
5- . همان
6- . همان / 109

اول، [یعنی در] هنگام نزول آیات ما نیز به آیات ایمان نیاوردند؛ زیرا قلبهای آنان پوشانده شده بود، و شما چه میدانید که ما آنان را در طغیانشان واگذاشتیم، یعنی رها کردیم و آنان را باز نداشتیم تا در آن سرگردان شوند.

و در مورد این سخن خداوند متعال: «إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(1) {جز

اینکه خدا بخواهد} گفته است: یعنی جز اینکه خدا بخواهد آنان را وادار و ناچار کند.

طبرسی رحمه الله گفته است: درباره این سخن خداوند متعال: «کَذلِکَ جَعَلْنا ... »(2) {و بدین گونه قرار دادیم ... } چند قول گفته شده است:

قول اول: مقصود این است که همانطور که به تو امر کردیم با مشرکین قوم خود دشمنی بورزی، به پیامبران پیش از تو نیز امر کرده بودیم که با دشمنان خود، چه جنیان و چه انسانها دشمنی بورزند، و هرگاه خداوند به رسول خود امر کند که با مشرکان قوم خود دشمنی بورزد، یعنی آنها را دشمن آن رسول قرار داده است.

قول دوم: معنایش این است که ما حکم به دشمن بودن آنان کردیم و چنان گفتیم تا با آنان مانند دشمنان رفتار کنند و از آنان پرهیز داشته باشند و خود را برای دفاع در مقابل شر آنها آماده کنند. این مانند آن است که بین مردم گفته میشود: قاضی فلانی را عادل و فلانی را فاسق قرار داد، که یعنی حکم به عدالت این شخص و فسق آن شخص کرد.

قول سوم: مقصود این است که ما آنها را به اختیار خود رها کردیم و به اکراه و جبر مانع از دشمنی کردن آنان نشدیم؛ زیرا اکراه و جبر، تکلیف را میبَرَد.

قول چهارم: خداوند سبحان این کار را از آن جهت به خودش نسبت داده است که زمانی که خداوند سبحان رسولان خود را به پیش آنها فرستاد و به رسولان امر کرد که آنها را به اسلام و ایمان دعوت کنند و از [عبادت] بتها و مجسمهها باز دارد، آنان شروع به دشمنی با پیامبران خدا کردند. و مثال این، آن

1- . همان / 111
2- . همان / 112

سخن نوح علی نبینا و آله و علیه السلام است که فرمود: «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِی إِلَّا فِرَارًا»(1) {و

دعوت من جز بر گریزشان نیفزود }.

طبرسی رحمه الله گفته است: [از جهت نحوی،] عامل «وَ لِتَصْغی»، [فعل] «یُوحِی» میباشد و «جَعَلْنا» نمیتواند عامل آن باشد؛ زیرا ممکن نیست که خداوند سبحان خواسته باشد قلبها به کفر و وحی شیطانها گوش فرا دهند، مگر اینکه لام در «وَ لِتَصْغی» را، لام عاقبت قرار دهیم و دو لام بعدی [در «لِیَرْضَوْهُ» و «لِیَقْتَرِفُواْ»] را لام امر، که به قصد تهدید آمده است قرار دهیم.

طبرسی رحمه الله گفته است: درباره این سخن خداوند متعال: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ ... »(2) {پس

کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، ... } چند وجه محتمل است:

وجه اول: معنای آن این است که هر کس را که خداوند بخواهد به ثواب و راه بهشت راهنمایی کند، در این دنیا سینهاش را برای پذیرفتن اسلام گشاده میگرداند، به این شکل که عزم او را بر اسلام نیرو میبخشد و انگیزههای او را برای تمسک به آن تقویت میکند و این کار را فقط از روی لطف و منت بر او، و به جهت پاداش بر گرویدن به هدایت و قبول آن انجام میدهد، و هر کسی را که بخواهد از ثواب و کرامت خود گمراه کند، سینهاش را در تنگی و سختی کفر قرار میدهد تا او را به سبب ترک ایمان کیفر کند، البته این به آن معنا نیست که خداوند سبحان، مانع از ایمان آوردن او میشود، بلکه چه بسا تنگی سینه، انگیزه این کار میشود؛ چه اینکه کسی که سینهاش در هنگام کاری تنگ میشود، همین سبب میشود که آن کار را ترک کند.

وجه دوم: معنایش این است که هر کسی را که خداوند بخواهد ثبات بر هدایت به او عنایت کند، به پاداش ایمان و هدایتش، سینهاش را به همان نحوی که در وجه پیش گفتیم گشاده مینماید؛ چرا که گاهی هدایت به معنای دوام به کار برده

1- . نوح / 6
2- . أنعام / 125

میشود، و هر کس را که خداوند بخواهد گمراه کند، یعنی او را خار کند و به اختیار خود بگذارد تا کفر و بیایمانی را انتخاب کند، سینهاش را در تنگنا و سختی قرار میدهد، به این صورت که الطافی که به وسیله آنها سینهاش گشاده میشود را از او منع میکند، زیرا استواری در کفر سبب شده که او دیگر نتواند ایمان را قبول کند.

وجه سوم: معنایش این است که هر کس را که خداوند بخواهد به هدایت زیادتری که به مؤمنان وعده داده هدایت کند، سینهاش را برای آن هدایت زیادی گشاده میکند؛ زیرا یکی از حقوق هدایت این است که بصیرت مؤمن را زیادتر کند، و هر کس را که خداوند بخواهد او را از آن هدایت زیادی گمراه کند، یعنی او را از آن هدایت دور کند، چرا که او خودش را از قابلیت آن هدایت دور کرده است، سینهاش را برای آن هدایت زیادی، تنگ و سخت میکند؛ زیرا اگر آن هدایت زیادی در مورد مؤمن سبب آنچه که گفتیم شود، باید در کافر سبب عکس آن شود. و رجس نیز به معنای عذاب است.

و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ ... »(1) {ما

شیاطین را قرار دادیم ... } گفته است: یعنی ما به آن حکم کردیم؛ زیرا آنان در تحقق باطل، به یکدیگر کمک میکنند، چنانچه خداوند فرمود: «وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً»(2) {و

فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند }.

و درباره این سخنش: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ ...»(3) {و

در حقیقت آفریدهایم ... } گفته است: یعنی آنان را آفریدهایم، زیرا عاقبت آنان به سبب کفر و انکار و سوء اختیارشان، رفتن به جهنم است، و این سخن خداوند سبحان: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(4) نیز بر آن دلالت میکند.

1- . أعراف / 27
2- . زخرف / 19

3- . أعراف / 179
4- . ذاريات / 56

زمخشری گفته است: با نظر به اینکه شناخت حق به ذهن آنها خطور نمیکند و با چشمانشان به دیده عبرت به مخلوقات خداوند نمینگرند و آیات خداوند که بر آنها تلاوت میشود را به تدبر گوش نمیدهند، آنان را طوری قرار داده است که گویا قلبهایشان فاقد فهم است و دیدگانشان نمیبیند و گوشهایشان نمیشنود و آنان را به سبب اغراق و لجاجت شدید در کفر و اینکه جز کارهای جهنمیان از آنان سر نمیزند، طوری قرار داده است که گویا برای آتش خلق شدهاند، تا نشان دهد که آنان در موجبات آتش فرو رفتهاند و مشغول به کارهایی هستند که آنها را شایسته داخل شدن در آتش میکند.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «فَرِيقاً هَدى ... »(1) {گروهی

را هدایت نمود ...}، گفته است: یعنی برای گروهی به سبب پذیرفتن هدایت حکم به هدایتیافتگی کرد، یا یعنی به آنان به سبب اینکه به نزد او هدایت شدند لطف نمود، یا یعنی آنها را به راه [کسب] پاداش هدایت نمود. و بر گروهی گمراهی را لازم نمود؛ زیرا آنان هدایت را نپذیرفتند، یا یعنی خاری را بر آنان لازم نمود؛ زیرا لطفی برای آنان وجود نداشت که به سبب آن سینههایشان گشاده گردد، یا یعنی به سبب کفرشان، عذاب یا هلاکت را بر آنان لازم نمود.

زمخشری درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ»(2) { بلکه خدا آنان را کشت } گفته است: یعنی اگر به کشتن آنها افتخار میکنید، [باید بدانید که] شما آنها را نکشتید، بلکه این خداوند بود که آنان را کشت؛ زیرا همو بود که فرشتگان را فرود آورد و بدین وسیله در دلهای آنان هراس انداخت و پیروزی و ظفر را خواست و به دلهای شما قوّت داد و دلهره و بیتابی را از دلهای شما زدود، ای محمد! «وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى»(3) {و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند}، یعنی آن پرتابی که تو کردی، در حقیقت تو آن را پرتاب نکردی؛ زیرا اگر پرتاب کننده حقیقی تو بودی، اثر آن بیشتر

1- . همان / 30
2- . أنفال / 17

3- . همان

از اثر یک پرتاب بشری نمیبود، آن پرتاب از جانب خداوند بود؛ چرا که آن اثر بزرگ را به دنبال داشت. [خداوند در سخن خود] از آن جهت که صورت ظاهری آن پرتاب به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آمده است، آن را به ایشان اسناد داده است و از آن جهت که اثر و نتیجه آن خارج از توان بشر بوده است و کار خدا بوده است، آن را از ایشان نفی کرده است؛ بنابراین فاعل حقیقی آن پرتاب خداوند بوده است، چنانچه گویا از رسول کاری سر نزده است.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ انْصَرَفُوا»(1) {سپس

باز می گردند} گفته است: یعنی از مجلس باز میگردند، و گفته شده یعنی از ایمان به ایشان باز میگردند، «صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ»(2) {خدا دلهایشان را برگرداند}، یعنی خداوند دلهای آنان را از فوائدی که مؤمنان از آنها استفاده میکنند و به سبب آنها خشنود میشوند برگرداند و آنان به سبب آن حال، از مژده محروم شدند. گفته شده معنایش این است که خداوند به کیفر بازگشتن از ایمان به قرآن و بازگشتن از مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله، دلهای آنان را از رحمت و پاداش خود برگرداند. و گفته شده این جمله در مقام نفرین بر آنهاست، یعنی خداوند آنان را خوار کند که سزاوار خواری هستند. و نفرین خداوند بر بندگان، به معنای وعده و خبر از پیوستن آنها به آتش است.

این سخن خداوند متعال: «کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ»(3) {این گونه سخن پروردگارت به حقیقت پیوست}؛ زمخشری گفته است: «أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(4) {که

آنان ایمان نمی آورند} [از جهت نحوی] بدل از «کَلِمَهُ» است، یعنی عدم ایمان آوردن آنها به حقیقت پیوست و خداوند به علمش دانست که آنان ایمان نمیآورند، یا یعنی این کلمه خداوند که آنان از اهل خواری شوند و ایمان نیاورند، دربارهاشان به

1- . توبه / 127
2- . همان

3- . یونس / 33
4- . همان

حقیقت پیوست، یا اینکه مقصود از کلمه، وعده دادن به عذاب است. و «أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» از جهت معنایی، تعلیل است، یعنی زیرا آنها ایمان نمیآورند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ ...»(1) {در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته است، ... } گفته است: یعنی سخن خداوند که در لوح نوشته و فرشتگان را از آن باخبر کرده است که آنان به حال کفر میمیرند، بر آنان ثابت گشته و غیر از آن نخواهد شد، پس آن نوشته، نوشتهای معلوم است، نه نوشتهای مقدر و مراد، که خداوند بلندمرتبهتر از آن است.

سید مرتضی رضی الله عنه گفته است: اگر کسی سؤال کند و بگوید که نظر شما درباره تأویل این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»(2) {و

اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و آنان را برای همین آفریده است} چیست، [در جواب] به او گفته میشود: اما در مورد این سخن خداوند متعال که فرمود: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ»، مقصود از آن مشیتی است که اجبار نیز به آن ضمیمه شده باشد، نه مشیتی که همراه با اختیار مردمان باشد، خداوند متعال خواسته است ما را از قدرت خود باخبر کند و بگوید که او کسی است که نمیتوان بر او غلبه کرد و اینگونه نیست که از روی شکست عصیان شود، زیرا خداوند قادر است که بندگان را به چیزهایی که میخواهد وادار و اجبار کند. اما در مورد کلمه "ذلک" در «وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»، [باید گفت:] اینکه "ذلک" بر رحمتی که از «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ» فهمیده میشود حمل شود، هم به دلیل عقلی و هم به شهادت لفظی، بهتر از آن است که آن را بر اختلاف که از «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ» فهمیده میشود حمل کنیم؛ اما دلیل عقلی بدان روی است که ما میدانیم که خداوند متعال از اختلاف و کنار

1- . یونس / 96
2- . هود / 118 و 119

گذاشتن دین بدش میآید و از آن نهی کرده است و بر آن وعده عذاب داده است؛ پس چگونه ممکن است آن را بخواهد و بندگان را به سبب آن خلق کند!؟ اما دلیل لفظی؛ زیرا رحمت به "ذلک" نزدیکتر از اختلاف است و در زبان عربی، حمل لفظ بر مورد نزدیکتر اولویت دارد. اما اشکالی که سائل در مورد مذکر بودن "ذلک" میکند، اشکالی باطل است؛ زیرا تأنیث رحمت، تإنیث غیر حقیقی است و اگر از آن با لفظ مذکر کنایه شود، کنایهاش به جهت معنای آن است؛ زیرا معنای رحمت، فضل و إنعام است، چنانچه میگویند: "سرّنی کلمتک"، [و نمیگویند "سرّتنی کلمتک"] و مقصودشان "سرّنی کلامک" است. و خداوند متعال فرموده است: «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی»(1) {این

رحمتی از جانب پروردگار من است}، و نفرموده است: "هذه رحمۀ من ربّی"، زیرا مقصود خداوند هذا من فضل ربّی بوده است. و در جای دیگر فرموده است: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ»(2) {رحمت

خدا به نیکوکاران نزدیک است} و نفرمود: "قریبۀ بالمحسنین".

مؤلف گوید: سید مرتضی رحمه الله سپس به اشعار زیادی برای اثبات سخن خود استشهاد کرده، که ما آن را به جهت طولانی شدن نیاوردیم و بعد گفته است: زیاد اعجم این چنین سروده است:

إن الشجاعۀ و المروّۀ ضُمِّنا قبراً بمروِ علی الطریق الواضح

به راستی که شجاعت و مردانگی، قبری در مرو، که بر سر راه، مشخص است را در بر گرفتهاند.

که آن را به صورت "أن السماحۀ و الشجاعۀ ضمنا ..." روایت میکنند، شاعر گفته است: "ضُمِّنا" و نگفته است: "ضُمِّنَتا"، به این جهت که میدانسته است سماحۀ و شجاعۀ، هر دو مصدرند. همچنین در زبان عربی گفته میشود: "قصارۀ الثوب یعجبنی": شستن لباس مرا به تعجب وا میدارد و گفته نمیشود تعجبنی، زیرا تأنیث مصادر به "فعل" آنها که مذکر است برمیگردد. به علاوه اینکه این سخن خداوند

1- . كهف / 98
2- . أعراف / 56

متعال: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ»، همانطور که بر "رحمۀ" دلالت میکند، بر "أن یرحم" نیز دلالت میکند، و اگر "ذلک" را اشاره به "أن یرحم" بگیریم، تذکیر درست خواهد بود؛ زیرا فعل مذکر است. همچنین در مورد این سخن خداوند متعال: «وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»، میتوان گفت که ذلک در آن اشاره به گرد آمدن آنان به دور ایمان و اینکه با ایمان، آنان قطعاً امت یگانهای میشوند میباشد، و با در نظر گرفتن این معنا، این آیه با این سخن خداوند متعال: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(1) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند} نیز مطابقت مییابد.

و عدهای درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً»(2) {و

اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد} گفتهاند: معنایش این است که اگر خداوند میخواست همه آنها را در بهشت داخل کند، آنها از آن جهت که همگی به نعمتهای بهشت میرسیدند، امت واحدی میشدند. و این آیه را مانند این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها»(3) {و

اگر می خواستیم حتما به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم} قرار دادهاند، زیرا مقصود از این آیه نیز هدایت به راه بهشت است. مطابق این تأویل ممکن است که "ذلک" اشاره به داخل کردن همگی آنها به بهشت باشد؛ زیرا خداوند متعال آنان را فقط برای رفتن به بهشت و رسیدن به نعمتهای آن آفریده است. اما معنای این سخن خداوند: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ»(4) {در

حالی که پیوسته در اختلافند}، اختلاف در دین و انحراف از حق به جهت هواها و شبهات است. ابومسلم محمد بن بحر درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ» وجه عجیبی گفته است و آن اینکه [شاید] معنایش این باشد که این کافران در کفر پایشان را جای پای پیشینیان خود گذاشتند، زیرا تفاوتی ندارد که بگوییم "خلف

1- . ذاریات / 56
2- . هود / 118

3- . سجده / 13
4- . هود / 118

بعضهم بعضاً" یا اینکه بگوییم "اختلفوا"، چنانچه "قتل بعضهم بعضاً" نیز با "إقتتلوا" تفاوتی ندارد، و از همین باب است که گفته میشود "لا أفعل کذا ما اختلف العصران و الجدیدان"، یعنی تا هنگامی که دورهای بعد از دورهای میآید این کار را انجام نمیدهم. رحمت به معنای دلسوزی نیست، اما نعمت دادن و احسان کردن دلالت میکند که هر کس به دیگری احسان کند و بر او نعمت بخشد، به رحیم بودن متصف میشود، اگر چه معلوم نشود که او دلش به حال آن دیگری سوخته است.

اگر گفته شود: اگر مقصود از رحمت، نعمت است و از نظر شما نعمتهای خداوند متعال شامل همه خلایق میشود، پس چه معنایی دارد که «مَنْ رَحِمَ» [در «إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ»] را از آنانی که در اختلاف هستند استثنا کند، و چگونه اختصاص یافتن نعمت به عدهای درست میباشد، با اینکه از نظر شما، نعمتها برای همه است؟

میگوییم: شبههای نیست که نعمتهای خداوند سبحان شامل همه خلایق میشود، ولی [باید دانست که] بعضی از نعمتهای خداوند فقط برای بعضی از بندگان هستند، یا به این جهت که فقط بعضی از آنان مستحق آن میباشند، و یا به سبب دیگری که اقتضای اختصاص میکند؛ اگر ما این سخن خداوند: «إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ» را بر نعمت ثواب حمل کنیم، سبب اختصاص آشکار است؛ زیرا نعمت ثواب فقط برای کسانی است که استحقاق آن را داشته باشند و کسی که به سبب اعمالش مستحق ثواب شده است به این نعمت میرسد و کسی که استحقاق آن را ندارد به آن نمیرسد. و اگر رحمت در این آیه را بر نعمت توفیق ایمان و لطفی که بعد از لطف ایمان واقع میشود حمل کنیم، باز هم این نعمت، نعمتی مخصوص خواهد بود؛ زیرا خداوند متعال این نعمت را بر سایر مکلفین ارزانی نداشته است، چرا که در علم خداوند نبوده است که آنان نیز توفیقی داشته باشند و افعالی را اختیار کنند که به ایمان منتهی شود. بنابراین اینکه این نعمت به بعضی از بندگان اختصاص دارد، مانع از شمول نعمتهای دیگر [برای همه بندگان] نمیشود، چنانچه شامل بودن آن نعمتها نیز مانع از مختص بودن این نعمت نمیشود. در اینجا نقل کلام سید مرتضی رفع الله مقامه به پایان میرسد.

زمخشری گفته است: "ذلک" [در این آیه] اشاره به معنایی است که ابتدای کلام بر آن دلالت میکند و متضمن آن است؛ یعنی برای آن تمکین و اختیاری که اختلاف به سبب آن به وجود آمده است آنها را آفریده است، تا به کسی که حق را اختیار میکند، به جهت اختیار نیکویش ثواب دهد و کسی که باطل را اختیار میکند را به جهت سوء اختیارش کیفر نماید. و مقصود از «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ»(1) {و

وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است}، این سخن خداوند به فرشتگان است [که فرمود]: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»(2) {[که]

البته جهنم را از جنّ و إنس یکسره پُر خواهم کرد}.

زمخشری درباره این سخن خداوند متعال: «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ»(3) {آیا

کسانی که ایمان آورده اند ندانسته اند که اگر خدا می خواست} گفته است: یعنی اگر خداوند میخواست [مردمان را به هدایت] وادار و مجبور کند، «لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً»(4) {قطعاً

تمام مردم را به راه می آورد}. و «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ» به معنای آیا ندانستهاند میباشد. گفته شده «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ» از تعبیرات یکی از اقوام قبیله نخع است، و گفته شده این که یأس به معنای علم استعمال شده، به این جهت است که یأس، متضمن معنای علم است؛ زیرا کسی که از چیزی مأیوس شده است، میداند که آن چیز واقع نمیشود. چنانچه رجاء [به جهت تضمن معنای خوف،] در معنای خوف، و نسیان [به جهت تضمن معنای ترک،] در معنای ترک استعمال میشوند. و اینکه علی [علیه السلام] و ابن عباس و گروهی از صحابه و تابعین [به جای «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ»،] "أ فلم یتبین" که تفسیر «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ» است، قرائت کردهاند نیز نشان از همین معنا دارد. ممکن است «أَنْ لَوْ يَشاءُ» [از جهت نحوی] متعلق به «آمَنُوا» و معنای آیه این باشد: آیا کسانی که ایمان آوردهاند از ایمان آوردن این

1- . همان / 119

2- . همان
3- . رعد / 31
4- . همان

کافران ناامید نشدهاند که «لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمِیعاً» {اگر خدا می خواست، قطعاً تمام مردم را به راه می آورد} و آنان را هدایت میکرد !؟

سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب و غرر و درر نگاشته است: خداوند والاسخن فرمود: «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً ... »(1) {و

چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، ... }؛ این آیه به چند وجه قابل تأویل است و هر کدام از این تأویلها شبههای که بعضی از به باطل گرویدگان در آن وارد کردهاند و بدین وسیله آن را از توجیهش خارج و از معنایش دور کردهاند، را باطل میکند.

وجه اول: هلاک کردن گاهی نیک است و گاهی قبیح؛ اگر به حق باشد، یا به جهت امتحان باشد، نیک است و فقط هنگامی که از روی ظلم باشد، قبیح است. به هر حال اینکه اراده به هلاک تعلق گرفته باشد، مقتضی اراده کردن هلاک به معنای قبیح نیست و ظاهر آیه نیز چنین اقتضایی نمیکند. و هنگامی که ما با دلایل عقلی به این نتیجه رسیده باشیم که خداوند ازلی متعال، از کارهای قبیح منزه است، در مییابیم که مراد خداوند، هلاک کردن به معنای نیک آن است. و در این سخن خداوند متعال: «أَمَرْنا مُتْرَفِیها»(2) {خوشگذرانانش

را وا می داریم }، آنچه که به آن امر شده است، محذوف است و لزومی ندارد حال که بعد از آن، کلمه فسق آمده است، [بگوییم] به فسق امر شده است. این مانند آن است که کسی بگوید او را امر کردم و او نافرمانی کرد، یا او را دعوت کردم و او اجابت نکرد، که مقصود این است که او را به اطاعت امر کردم و به اجابت و قبول دعوت نمودم. ممکن است گفته شود که بنابراین وجه، آنچه که شما بر سر آن بحث کردید، موضع شبهه نیست، بلکه موضع شبهه، معنای این اراده خداوند است که اگر متعلق آن هلاک کردن به حق، ولی نه به جهت فسقی که در ادامه آیه آمده است باشد، پس این سخن خداوند که فرموده است: «إِذا أَرَدْنا ... أَمَرْنا» معنایی نخواهد داشت؛ زیرا امر کردن خداوند به چیزی که به آن امر کرده است، نمیتواند علت این باشد که خداوند کیفری که به جهت اعمال

1- . أسراء / 16
2- . همان

گذشته مستحق شدهاند را اراده بکند، و اگر اراده به هلاک کردنی که به سبب مخالفت امر مذکور در آیه مستحق آن شدهاند تعلق گرفته باشد، این همان است که شما از پذیرفتن آن امتناع دارید؛ زیرا مقتضی این است که خداوند اراده کرده باشد کسی که مستحق کیفر نیست را هلاک کند.

جوابش این است که خداوند متعال اراده را به هلاک کردن به سبب گناهان پیشین معلق نکرده است، چیزی که این سخن خداوند متعال: «وَ إِذا أَرَدْنا ... أَمَرْنا» را توجیه میکند این است که [بگوییم] تکرار امر به اطاعت و ایمان، سبب تمام شدن عذر نافرمانان و انذار آنان میشود و حجت را علیه آنان لازم و ثابت مینماید تا اگر بعد از آن همه بیم و موعظه و انذار، مخالفت ورزیدند و راه عصیان و طغیان پیش گرفتند، حق سخن بر ایشان تمام شده باشد و حجت علیه آنها لازم گشته باشد. این سخن خداوند متعال: «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً»(1)

که قبل از این آیه آمده است نیز شاهدی است بر درستی این تأویل.

وجه دوم: این است که این سخن خداوند متعال: «أَمَرْنا مُتْرَفِيها» از جهت نحوی صفت «قَرْيَةً» و جمله صله آن باشد، نه جواب «وَ إِذا أَرَدْنا»، و تقدیر کلام به این صورت باشد: و هنگامی که بخواهیم شهری که به خوشگذرانهای آنها امر کردیم و آنها در آن فسق ورزیدند را هلاک کنیم، ... . که در این تقدیر [باید گفت] جواب "إذا" به جهت اینکه نیازی به آن نبوده و خود کلام بر آن دلالت میکند، در آیه نیامده است. و مانند این سخن خداوند متعال در وصف بهشت است [که فرمود]: «حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»(2) {تا

چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد ... } تا آنجا که میفرماید:« فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ»(3) {چه

نیک است پاداش عمل کنندگان!}، که در طول این کلام، جواب إذا را، به این جهت که نیازی به آن نبوده، نیاورده است.

1- . همان / 15
2- . زمر / 73

3- . همان / 74

وجه سوم: این است که آوردن اراده در این آیه از باب مجاز و وسعت معنایی، و برای آگاهی دادن بر حال و عاقبت آن قوم باشد که هرگاه به آنها امر شد، فسق ورزیدند و مخالفت کردند و آوردن لفظ اراده در اینجا، مانند این است که گفته میشود هرگاه تاجر بخواهد فقیر شود، بدبختیها از هر جهت به سوی او سرازیر میشوند و زیان از هر سو به او رو میآورد، و یا گفته میشود هرگاه بیمار بخواهد بمیرد، چیزی در دهانش گیر میکند و به سرعت به سوی چیزی که خود را از آن حفظ میکند پیش میرود، با اینکه معلوم است که نه تاجر و نه مریض هیچیک چنین چیزی نمیخواهند، ولی از آنجا که معلوم است که آن تاجر کارش به زیان میکشد و این مریض میمیرد، چنین سخنی نابجا نیست. و در این آیه نیز اراده به همین طریق و از باب مجاز استعمال شده است. زبان عربی، پُر است از سخنان پنهانی و اشارات و استعارات و مجازها، و به سبب همینهاست که زبان عربی از جهت فصاحت در رتبه بالایی قرار دارد؛ چرا که اگر زبانی خالی از استعاره باشد و همه کلمات در آن به معنای حقیقیاشان استعمال شوند، از فصاحت دور و از بلاغت تهی میشود، و کلام خداوند متعال فصیحترین سخنهاست.

وجه چهارم: این است که آیه را بر تقدیم و تأخیر حمل شود، که ملخص آن این میشود: و هرگاه که ما خوشگذرانهای دیاری را به اطاعت امر کردیم و آنان عصیان کردند و مستحق کیفر شدند، اراده کردیم که آنان را هلاک کنیم. تقدیم و تأخیر در شعر و زبان عربی بسیار است. یکی از آیات قرآن که میتواند شاهد بر درستی این تأویل باشد، این سخن خداوند متعال است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ»(1) {ای

کسانی که ایمان آورده اید! چون به [عزم] نماز برخیزید صورت ... خود را بشویید}، و حال آنکه طهارت قبل از شروع نماز، واجب است، و همچنین این سخن خداوند متعال: «وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاهَ فَلْتَقُمْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ مَعَکَ»(2) {و

هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی،

1- . مائده / 6
2- . نساء / 102

پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند}، با اینکه ایستادن گروهی به نماز همراه ایشان، باید قبل از اقامه نماز باشد؛ زیرا اقامه نماز به معنای به جای آوردن آن با تمام اجزای آن به صورت کامل است. اما کسانی که آیه مورد بحث را با تشدید قرائت کردهاند و به صورت "أَمَّرنا" خواندهاند، و کسانی که با مدّ و بدون تشدید قرائت کردهاند و "آمَرنا" خواندهاند، معنای این قرائتها نیز خارج از وجوهی که گفتیم نیست، مگر وجه اول که مطابق آن وجه، امر در آیه فقط به معنای امر شرعی که متضمن طلب کاری است میباشد.

طبرسی رحمه الله گفته است: یعقوب [این کلمه را] با مد، [و به صورت] "آمرنا" قرائت کرده است، و قرائت علی بن أبیطالب و حسین علیهما السلام نیز همین است. و إبن عباس و نهدی و احتمالاً امام باقر علیه السلام، با تشدید، [و به صورت] "أمّرنا" قرائت کردهاند و حسن و یحیی بن یعمر به کسر میم، [و به صورت] "أمِرنا" بر وزن "عَمِرنا" قرائت کردهاند، که من همه این قرائتها را به معنای "زیاد کردیم" بر میگردانم؛ مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: بهترین مالها، یک ردیف نخل تلقیحشده و یک کره اسب مأمور است، که یعنی کره اسبی که بتواند زیاد فرزند بزاید.

زمخشری گفته است: «وَ إِذا أَرَدْنا ... » یعنی وقتی که زمان هلاکت قومی نزدیک شود و فقط اندکی به وقت هلاک شدنشان باقی مانده باشد، به آنها امر میکنیم «فَفَسَقُوا»، یعنی آنان را به فسق امر مینماییم و آنان نیز فسق میکنند. امر در اینجا در معنایی مجازی به کار رفته است؛ زیرا معنای حقیقی امر به فسق این است که [خداوند] به آنها بگوید که فسق کنید، در حالی که این ممکن نیست، پس ناگزیر این مجاز است و وجه مجاز آن نیز این است که خداوند نعمتهایش را به کثرت بر آنان فرو میریزد و آنان از نعمتهای خداوند به عنوان وسیلهای برای انجام معاصی و دنبال کردن شهوات استفاده میکنند، طوری که گویا آنها امر شدهاند تا نعمتها را در راه فسق صرف کنند، در حالی که خداوند نعمتها را فقط برای اینکه شکر کنند و برای کارهای خیر صرف کنند و به وسیله آنها بتوانند به یکدیگر نیکی و خوبی کنند به آنان بخشیده است، چنانچه آنان را با بدنهایی سالم و نیرومند آفرید و

قدرت انجام کارهای خوب و بد را به آنان داد و از آنان خواست که اطاعت را بر معصیت مقدم دارند. ولی آنها فسقها را مقدم داشتند و زمانی که فسق کردند، سخن خداوند که همان کلمه عذاب بود بر آنان لازم آمد و آنان را نابود کرد. بعضیها "أمرنا" را به "کثرنا" تفسیر کردهاند و "أمرته، فأمر" را از باب "ثبرته، فثبر" قرار دادهاند.

زمخشری درباره این سخن خداوند متعال: «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا»(1) {[خدای]

رحمان به او تا زمانی مهلت می دهد} گفته است: یعنی به او مهلت میدهد و عمرش را طولانی میکند. خداوند این فعل را در قالب امر آورده است تا نشان دهد که این کار مانند چیزی که به آن امر شده و امتثال گشته، لازم میباشد، تا عذری برای گمراهان باقی نماند، و تا در روز قیامت به او گفته شود: «أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ»(2) {مگر

شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد عبرت می گرفت!؟}. یا اینکه آیه فوق مانند این سخن خداوند است [که فرمود]: «إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً»(3) {ما

فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند}. یا اینکه «مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا»(4) {هر که در گمراهی است، [خدای] رحمان به او تا زمانی مهلت می دهد} به معنای دعا برای این است که خداوند به او مهلت دهد و زمان زندگیاش را طولانی کند.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّياطِينَ عَلَى الْكافِرِينَ»(5) {آیا

ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته ایم} گفته است: یعنی هنگامی که شیاطین آنها را وسوسه کردند و به گمراهی فراخواندند، آنها را به حال خود واگذاشتیم تا شیطانها آنان را فریفتند. و خداوند آنها را به زور و منع رها نکرده است. و این واگذاشتن و رها کردن را به جهت

1- . مریم / 75

2- . فاطر / 37
3- . آل عمران / 178
4- . مریم / 75
5- . همان / 83

مجاز و توسعه در معنا، تعبیر به فرستادن کرده است، چنانچه در مورد کسی که سگش را با شخص دیگری رها میکند گفته میشود که سگش را [برای آزار] به طرف او فرستاد. «تَؤُزُّهُمْ أَزًّا»(1) {تا آنان را [به گناهان] تحریک کنند}، یعنی آنان را به شدت از طاعت خداوند بازدازند و به معصیت وادار کنند. گفته شده معنایش این است که آنان را به شدت تشویق [به معصیت] کنند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورا ... »(2) {خدا به هر کس نوری نداده باشد ...} گفته است: یعنی نجات و فَرَج، یا نور در قیامت.

و درباره این سخن خداوند سبحان: «وَ لكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ»(3) {ولی

تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی} گفته است: یعنی بعد از مرگ رسولان، عمرهای آنان و پدرانشان را طولانی کردی و آنان را به وسیله اموال و فرزندان مدد رساندی، تا اینکه ذکری که بر پیامبران نازل شده بود را فراموش کردند و آن را رها کردند و قومی هلاک شده و فاسد گشتند.

و درباره این سخن خداوند: «كَذلِكَ سَلَكْناهُ»(4) {اینگونه آن را راه می دهیم}، گفته است: یعنی قرآن را.

و درباره این سخن خداوند متعال: «زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ»(5) {کردارهایشان

را در نظرشان بیاراستیم} گفته است: یعنی آن اعمالی که آنان را به آنها امر کردیم، گفته شده است [کردارشان را] به این طریق [در نظرشان بیاراستیم] که شهوت بر زشتیها را در وجود آنان آفریدیم تا از چیزی که به آن شهوت دارند اجتناب کنند.

بیضاوی درباره این سخن خداوند متعال: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»(6) {و

آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم} گفته است: گفته

1- . همان
2- . نور / 40
3- . فرقان / 18
4- . شعراء / 200
5- . نمل / 4
6- . قصص / 41

شده که یعنی نام پیشوا بر آنان گذاشتیم، مانند این سخن خداوند: «وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَهَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً»(1) {و

فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند مادینه پنداشتند} [که مقصود این است که آنها را دختران خدا نامیدند]. یا یعنی الطافی که سبب دور ماندن از آتش میشوند را از آنان منع کردیم و آنان را چون پیشوایانی به سوی آتش گردانیدیم.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ»(2) {در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی} گفته است: یعنی هر کسی که هدایتش را دوست داری، یا هر کسی که او را به سبب خویشاوندی دوست میداری. و مقصود از هدایت در اینجا، لطفی است که شخص به سبب آن لطف، ایمان را اختیار میکند، زیرا هیچکس جز خداوند متعال قادر بر آن لطف نیست، چرا که یا خود آن لطف، کاری مختص به خداوند است و یا اعلام آن مختص به خداوند است، و جز خداوند متعال هیچکس نمیداند که چه چیزی برای انسان در دینش خوب است؛ زیرا خداوند هدایتی که به معنای دعوت و بیان است را در این سخنش: «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(3) {و

به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی} به خودش اسناد داده است. و گفته شده که مقصود از هدایت در این آیه، اجبار بر هدایت یافتن است، یعنی [ای رسول ما!] تو نمیتوانی چنین کاری بکنی، و نیز گفته شده معنایش این است که هدایت یافتن و قبول حق نمودن آنان بر عهده تو نیست.

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها»(4) {اگر

می خواستیم، حتماً به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می دادیم} گفته است: یعنی اگر میخواستیم، کاری میکردیم که آنان وادار به توحید شوند، ولی این کار، غرض تکلیف را باطل میکند. جبایی گفته است: ممکن است مقصود از آن این باشد که اگر

1- . زخرف / 19
2- . قصص / 56
3- . شوری / 52
4- . سجده / 13

میخواستیم، درخواست آنان مبتنی بر بازگرداندنشان به دار تکلیف را اجابت میکردیم. «وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی»(1) {لیکن سخن من محقق گردیده } که آنان را با کیفر مجازات کنم و آنان را به دنیا برنگردانم، گفته شده معنایش این است اگر میخواستیم آنان را به بهشت هدایت میکردیم. «وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی» یعنی خیر و وعید من محقق گردیده، «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ»(2) {که

هر آینه جهنم را از همه جنّیان و آدمیان خواهم آکند } یعنی جهنم را از هر دو صنف به سبب کفرشان پر خواهم کرد.

و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ»(3) {خداست

که هر که را بخواهد شنوا می گرداند } گفته است: یعنی به هر که بخواهد با رساندن صدا به گوشش سود میرساند، یعنی به او لطف میکند و توفیق میدهد. «وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ»(4) {و

تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی }، یعنی تو نمیتوانی با رساندن صدایت به گوش کافران به آنها سودی برسانی؛ زیرا آنها قبول نمیکنند، چنانچه امواتی که در قبرها هستند چیزی نمیشنوند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثَرِهِمْ»(5) {آری،

گفته [خدا] در باره بیشترشان محقق گردیده است } گفته است: یعنی وعده و استحقاق عقاب بر آنان لازم شده است. «فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(6) {در

نتیجه آنها نخواهند گروید } و به همان حال کفر میمیرند، و این در علم خداوند پیشی گرفته است. و گفته شده تقدیر سخن اینگونه است: پیش از این گفته شده بود که بیشتر آنان ایمان نمیآورند، چه اینکه خداوند سبحان به فرشتگانش خبر داد که آنان ایمان نمیآورند و این سخن خدا درباره آنها به حقیقت پیوست. «إِنَّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِیَ إِلَی

1- . همان
2- . همان
3- . فاطر / 22

4- . همان
5- . یس / 7
6- . همان

الْأَذْقانِ»(1) {ما در گردنهای آنان تا چانه هایشان غلهایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند}، یعنی دستهایشان، اگر چه آنها را نگفته است، اما به صورت کنایی آورده شده است، زیرا گردنها و غلها بر دستها دلالت میکنند. در معنای آیه چند وجه گفته شده است:

وجه اول: خداوند سبحان این را به عنوان ضرب المثل آورده است و تقدیر سخن این است که مَثَل این مشرکان در اینکه از دعوت تو سر باز میزنند، مانند کسی است که دستانش را تا به گردن در زنجیر کردهاند و نمیتواند دستانش را باز کند تا کار خیری انجام دهد و کسی که سرش به صورت عمودی بی حرکت شده است، نمیتواند جلوی پایش را ببیند.

وجه دوم: معنایش این است که این قرآن مانند زنجیرهایی در گردنهای آنان شده است که به جهت سنگینیاش، آنان را از خضوع برای شنیدن آن و تدبر در آن باز میدارد، و این بدان جهت است که آنان از قبول آن استکبار ورزیدند و پیروان آن را تبعید کردند، و انسانهای مستکبر سرشان را بالا نگه میدارند و گردنشان را راست میکنند و باد به بینیاشان میاندازند و به زمین نگاه نمیکنند، گویی که دستهایشان تا به گردن به زنجیر کشیده شده است. و اینکه خداوند این کارها را به خودش نسبت داده است به این جهت است که آنان هنگامی که قرآن برایشان تلاوت میشد و [پیامبر] آنان را [به اسلام] دعوت میکرد، به این حال در میآمدند.

وجه سوم: مقصود از این سخن، عدهای از قریش است که خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، ولی دستانشان تا به گردن به زنجیر کشیده شد و نتوانستند دستشان را به سوی ایشان دراز کنند.

وجه چهارم: مقصود از این سخن، وصف حال مشرکان در روز قیامت و مانند این سخن خداوند است [که فرمود]: «إِذِ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ»(2) {هنگامی که غلها در گردنهایشان [افتاده] است}. و مقصود از «فَهُمْ مُقْمَحُونَ» این است که از آنجا که تا

1- . همان / 8
2- . غافر / 71

بن گردن به زنجیر کشیده شده‌اند و زنجیرها سبب بالا رفتن چانه‌ها و سرهایشان به سمت بالا شده است، آنان به سبب زنجیرها سر به بالا شده‌اند و مقمح کسی است که سرش را بالا گرفته و نمی‌بینند.

«وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ»(1) {و

[ما] فراروی آنها سدّی، و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم؛ در نتیجه نمی توانند ببینند}، این جمله بنا بر وجه اول و دوم، تشبیه آنان است به کسی که در رویگرداندن از ایمان و پذیرش حق چنین وصفی دارد، که معنایش این است که وقتی آنان کفر ورزیدند، خداوند آنان را خوار کرد، گویا خداوند فرموده است ما آنان را به حال خواری رها کردیم و این سبب شد که در مقابلشان سدّی و در پشتشان نیز سدّی به وجود آید. و اگر بگوییم این جمله، وصف حال آنان در آخرت است، جمله در معنای حقیقی خود می‌باشد [و نیازی به توجیه کنایی نیست] و معنایش این است که جای آنان در آتش به قدری تنگ است که پیش و پسی نمی‌یابند؛ زیرا از همه طرف راه بر آنان سدّ شده است. و اگر کلام را حمل بر کسانی کنیم که می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، [باید بگوییم] مقصود این است که ما در مقابل آن کافران مانعی و در پشتشان نیز مانعی قرار دادیم، طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند، و این سخن خداوند: «فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ» یعنی چشمهایشان را پوشاندیم و در نتیجه آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند. گفته شده یعنی: آنان را کور کردیم و آنان نتوانستند [راه] هدایت را ببینند، و گفته شده یعنی: آنان را با عذاب پوشاندیم و آنان در آتش چیزی را نمی‌بینند، و گفته شده معنایش این است که زمانی که آنان از ایمان و قرآن روی برتافتند، این حال همواره با آنها می‌ماند و به هیچ وجه از آن خلاص نمی‌شوند، مانند کسی که به زنجیر کشیده شده و راه پیش و پس بر او بسته شده است.

1- . یس / 9

[طبرسی رحمه الله] درباره این سخن خداوند متعال: «وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ»(1) {و

هر كه را خدا بی راه گذارد، } گفته است: یعنی هر کس كه خداوند او را از راه بهشت گمراه كند، «فَما لَهُ مِنْ هادٍ»(2) {رهبری

نخواهد داشت}، یعنی هیچکس نمیتواند او را هدایت کند. گفته شده یعنی هر كس كه از خداوند و رحمتش گمراه شود، هدايتگری [جز خداوند] نيابد، چنانچه گفته ميشود: "أضللت بعيری" كه يعنی شترم گم شد. و گفته شده معنايش هر كسی است كه خداوند او را از هدايت زيادی [و مخصوص] خود و الطافش گمراه كند؛ زيرا برای كافر، لطفی در كار نيست.

و درباره اين سخن خداوند متعال: «أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِی لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(3) {يا

بگويد اگر خدايم هدايت می كرد، مسلماً از پرهيزگاران بودم } گفته است: يعنی تا نگويد كه اگر خداوند ميخواست مرا هدايت كند، از كسانی ميشدم كه از معاصی او پرهيز ميكردم. و گفته شده، از آنجا كه آنان در نشانهها نگريستند و به دنيا مشغول شدند، توهم كردند كه خداوند آنان را هدايت نكرده است، و خداوند با اين سخنش: «بَلی قَدْ جاءَتْكَ آياتِی»(4) {آری،

نشانه های من بر تو آمد } اين توهم آنان را ردّ كرده است.

زمخشری گفته است: «وَ قَيَّضْنا لَهُمْ»(5) {و

برای آنان فراهم آورديم } يعنی برايشان مقدر كرديم، يعنی برای مشركان مكه، «قُرَناءَ»(6) {دمسازانی }

جمع قرين، يعنی همراهانی از شياطين، مانند اين سخن خداوند: «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»(7) {و

هر كس از ياد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شيطانی می گماريم تا برای وی دمسازی باشد}. اگر بگوييد چطور ممكن است كه خداوند همراهانی از شياطين برای آنان بگمارد، و حال آنكه خداوند آنها را از

1- . رعد / 33
2- . همان
3- . زمر / 57
4- . همان / 59
5- . فصلت / 25
6- . همان
7- . زخرف / 36

پیروی شیاطین منع کرده است، [در جوابتان] میگویم: معنایش این است که خداوند آنان را به سبب تصمیمشان بر کفر، خوار میکند و از توفیق محروم مینماید و جز شیاطین برایشان همراهی باقی نمیماند، و دلیلش نیز همان ترتب جزاء بر شرط است که در آیه وجود دارد.

«ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ»(1) {

آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است} یعنی اعمالی که پیش از این انجام دادهاند و اعمالی که در آینده قصد انجام آنها را دارند، یا یعنی امور دنیوی و پیروی از شهوات در مقابلشان است و امر عاقبت که در پشتشان است و [اینکه گمان میکنند] برانگیختن و حسابی در کار نیست.

«وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ»(2) {و

فرمان بر ایشان واجب آمد}، یعنی کلمه عذاب بر آنان لازم آمد، «فِي أُمَمٍ»(3) {در

امتهایی که}، یعنی در میان امتهایی که، «إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ»(4) {

آنها زیانکاران بودند} علت استحقاق عذاب بر آنهاست.

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند: «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا»(5) {تا

بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند} گفته است: معنایش این است که سبب اختلاف در کم و زیادی رزقها بین بندگان، علاوه بر اینکه در این کم و زیادی مصلحت وجود دارد، این است که در اثر اختلاف در اندازه رزقها، بعضی از بندگان به بعضی دیگر نیاز پیدا میکنند و هر یک از آنها از کار دیگری سود میبرد و بدین ترتیب قوام کار دنیا به سامان میرسد. گفته شده که معنایش این است: تا بعضی از بندگان بعضی دیگر را با داراییهایشان مالک شوند و آنان را بنده و غلام خود بگیرند.

1- . بقره / 255

2- . فصلت / 25
3- . همان
4- . همان
5- . زخرف / 32

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ»(1) {و

هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند} گفته است: یعنی هر که از یاد خداوند رویگردان شود، «نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً»(2) {بر

او شیطانی می گماریم}، یعنی او را با شیطانی که او را میفریبد رها میکنیم و به جای ذکر خداوند، با آن شیطان همراه میشود. گفته شده که معنایش این است: شیطانی را در آخرت همراه او میکنیم تا ملازم او باشد و او را به دوزخ ببرد، چنانچه مؤمن با فرشتهای همراه میشود که تا هنگامی که او را به بهشت نرساند از او جدا نمیشود.

سید مرتضی رضی الله عنه درباره سخن خداوند در سوره اعراف: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ ... »(3) {به

زودی ... از آیاتم رویگردان سازم} که پیش از این آورده شد، گفته است: در این آیه چندین وجه محتمل است:

وجه اول: مقصود خداوند متعال این بوده است که آنان را از پاداش خود، و از نظر کردن به آیات، و از عزت و کرامتی که کسانی که حق واجب آیات و دلایل خداوند متعال را به جا میآورند و به آنها تمسک میکنند استحقاق آن را دارند، باز میدارد. مطابق این تأویل، محتمل است مقصود از آیات، سایر دلایل باشد، و نیز محتمل است مقصود فقط معجزات پیامبران علیهم السلام باشد. این تأویل مطابق با ظاهر آیه نیز میباشد؛ زیرا خداوند متعال [در ادامه آیه] فرموده است: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ»(4) {این

بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند} و بیان کرده است که به جهت تکذیبشان آنان را از [نظر کردن] آیات بازداشته است، و این علت فقط با توضیحی که در این وجه گفتیم سازگار است.

وجه دوم: خداوند آنان را از معجزات زیادتری که آنها را بعد از اقامه حجت به وسیله آیات و معجزات [اولیه]، بر پیامبران آشکار میکند محروم میکند؛ زیرا

1- . همان / 36
2- . همان
3- . أعراف / 146
4- . همان

خداوند متعال این قبیل معجزات را هنگامی آشکار میکند که بداند کسی که نشانههای قبلی را دیده و ایمان نیاورده، با دیدن آن ایمان میآورد، اما اگر خلاف این را بداند، این معجزات [زیادی] را آشکار نمیکند و کسانی که از حالشان میداند که به آنها ایمان نمیآورند را از آن معجزات محروم میکند. و این محروم کردن به دو صورت است: یا اینکه خداوند اساساً آن معجزات را آشکار نمیکند، و یا اینکه آنان را از مشاهده آنها محروم میکند و طوری آنها را آشکار میکند که دیگران از آنهها سود ببرند.

وجه سوم: این که «سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ» یعنی آنها را به کسانی که چنین وصفی داشته باشند نمیدهم، و وقتی که خداوند آنان را از آن آیات باز بدارد، آن آیات را از آنها باز داشته است، و هر دو به یک معنایند.

وجه چهارم: این که مقصود از آیات، علامتهایی باشند که خداوند در دلهای مؤمنین قرار میدهد تا فرشتگان را به فرق بین مؤمن و کافر راهنمایی کند، تا با هر یک از آنان به استحقاقشان رفتار کنند؛ گرامی بدارند و خوار کنند، چنانچه اهل حق، طبع و ختمی که در قرآن آمده را نیز چنین تأویل کردهاند که مقصود از ختم و طبع، علامتی است که کافر و مؤمن را از هم متمایز کند. و معنای [اینکه خداوند فرموده] آنان را از آن آیات باز میدارم، این است که آنان را از آن رویگردان میکنم و مختص به مؤمنینی که آیات و پیامبرانم را تصدیق کردهاند میگردانم.

وجه پنجم: این که مقصود خداوند متعال این است که من جلوی هر کسی را که بخواهد مانع از ادای آیات من و تبلیغ آنها شود را میگیرم؛ زیرا بر خداوند لازم است که مانع از عمل کسی که چنین قصدی دارد بشود و امکان این کار را به او ندهد، چرا که این کار موجب نقض هدف بعثت [پیامبران] میشود.

وجه ششم: اینکه صرف در اینجا به معنای حکم و نامیدن و شهادت باشد، و معلوم است که کسی که علیه دیگری، شهادت به باز داشتن او از چیزی دهد، در موردش گفته میشود او را از آن چیز باز داشت، چنانچه گفته میشود آن را از او گرفت، و چنانچه گفته میشود او را کافر و دروغگو و فاسق نامید.

وجه هفتم: این است که از آنجا که خداوند متعال علم داشته است که کسانی که در زمین به ناحق تکبر میورزند، زمانی که خداوند نشانهها را بر دست پیامبرانش آشکار میکند، به زودی از آنها و ایمان به آنها روی بر میتابند، فرموده است که من آنان را از آیاتم رویگردان میکنم و مقصودش این است که من نشانهای آشکار میکنم که آنان به سوء اختیارشان از آن روی برتابند، این سخن مانند آن است که گفته میشود، او را بخیل خواهم نمود، یعنی از او چیزی میخواهم که از دادنش بخل بورزد. و مقصود از آیات یا معجزات است، یا مجموع دلایل.

وجه هشتم: این که "صرف" در اینجا به معنای مانعشدن از ابطال آیات و حجتها و ایراد کردن در آنها، از طریق چیزهایی که آنها را از دلیلیت و حجیت ساقط میکنند باشد، و تقدیر سخن اینگونه است: من به واسطه تأییداتی که بر حجتهایم میزنم و إتقانی که در آیات و بیناتم وارد میکنم، مانع ایراد کردن اهل باطل و دروغگویان در آیات و دلایلم میشوم.

وجه نهم: وقتی خداوند عزّ و جلّ به موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و قوم او وعده داد که دشمنشان را هلاک میکند، فرمود: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِ» {به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می ورزند از آیاتم رویگردان سازم}، خداوند عزّ و جلّ اراده کرد که آنان را به سبب تکذیبهایی که بر آیات خدا کرده بودند و حجتهایش را رد کرده بودند هلاک و ریشهکن کند و کیفر نماید، و زمانی که خداوند متعال این ستمگران را هلاک کرد، از آن جهت که آنان را از مشاهده و نظر در آیاتش محروم کرد، آنان را از آیاتش رویگردان نمود.

و در این سخن خداوند متعال: «یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِ»(1) {در زمین به ناحق تکبر می ورزند} دو وجه وجود دارد:

وجه اول این که این جمله برای تأکید و تشدید و بیان این مطلب است که هر تکبری به ناحق است.

1- . همان

و وجه دوم اینکه بعضی از تکبرها ممدوح هستند؛ زیرا کسی که از زشتیها تکبر برتریجویی میکند و از انجام آنها دوری میجوید و از [مراودت با] زشتکاران پرهیز میکند، مستحق مدح است، تکبر مذموم تکبری است که از روی نخوت و ظلم و تفوقطلبی بر ضعیفان و فخر فروشی و مباهات برای آنان باشد.

اما غفلتی که در این آیه وجود دارد، به منظور تشبیه آمده است، نه اینکه در معنای حقیقی خود به کار رفته باشد، و وجه شبه نیز این است که آنان هنگامی که از تأمل در آیات خداوند متعال و سود بردن از آنها روی برتافتند، مانند کسانی که از آن آیات ناهوشیار و غافلند گشتند، چنانچه خداوند متعال به همین جهت فرمود: «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ»(1) {کرند،

لالند، کورند}. در اینجا نقل ملخص کلام سید مرتضی رحمه الله به پایان میرسد، البته ایشان به اندازهای که بیش از آن ممکن نیست سخن را در مورد این آیه بسط دادهاند.

سید مرتضی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُّماتِ إِلَی النُّورِ»(2) {آنان

را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد} گفته است: اما مقصود از نور و ظلمتی که در این آیه سخن از آن شده است، ممکن است ایمان و کفر باشد، و ممکن است بهشت و دوزخ، و یا پاداش و کیفر باشد. و اشکالی ندارد که نور کنایه از پاداش و نعمتهای بهشتی، و ظلمت کنایه از کیفر در دوزخ باشد. و اگر مقصود از آن دو، بهشت و دوزخ باشد، بیرون آوردن آنها از ظلمات به نور، از آن روی به خداوند متعال نسبت داده شده که بی هیچ شبههای، این خداوند جلّ و عزّ است که مؤمن را داخل در بهشت میکند و او را از راه دوزخ منحرف مینماید، و ظاهر آیه نیز به آنچه گفتیم شبیهتر است؛ زیرا ظاهر آیه اقتضا میکند که مؤمنی که مؤمنبودنش ثابت است، از ظلمت به نور برده میشود، حال اگر ظلمت و نور را به کفر و ایمان حمل کنیم، تناقض در معنا پیش میآید و تقدیر سخن به این صورت میشود: خداوند مؤمنی که پیش از این مؤمن بوده است را از کفر خارج

1- . بقره / 18

2- . همان / 257

میکند و به ایمان میبرد، که این صحیح نیست. علاوه بر این که، اگر ما کلام را بر ایمان و کفر حمل کنیم، صحیح میباشد و دلیلی ندارد که آنچه که توهم شده است را بپذیریم، و در این صورت وجه اینکه بیرون بردن [از ظلمات به نور] به خداوند نسبت داده شده، این است که اگرچه ایمان آوردن کار خداوند نیست، اما این خداوند است که به ایمان راهنمایی میکند و آن را تبیین مینماید و ارشاد میکند و لطف مینماید و تسهیل میکند، و ما میدانیم که اگر این امور نباشند، مکلف از کفر به ایمان راه نمیبرد، بنابراین صحیح است که بیرون آوردن [از ظلمات به نور] به خداوند اسناد داده شود، چرا که مواردی که برشمردیم [از قبیل راهنمایی و ارشاد و ...] از کارهای خداوند است، و به همین جهت است که اگر یکی از ما به دیگری پیشنهاد دهد که به فلان شهر برود و او را به رفتن به آن شهر ترغیب کند و چیزهای خوبی که در آن است را برای او تعریف کند، یا کسی از ما به دیگری پیشنهاد ترک کاری را دهد، میتواند بگوید من بودم که فلانی را در فلان شهر داخل کردم، یا من بودم که او را از فلان کار باز داشتم. آیا نمیبینید که خداوند متعال بیرون آوردن کافران از نور به ظلمات را به طاغوتها نسبت داده است، اگرچه این اسناد دلالت نمیکند که طاغوت فاعل کفر کافران میباشد، بلکه دلیل این اسناد همان است که گفته شد، زیرا شیاطین فریب میدهند و به کفر دعوت میکنند و این کار را نیکو جلوه میدهند. پس جز اینکه مخالفین ما نادان و غافلند، چرا باید اسناد اول دلالت کند که ایمان، فعل خداوند در انسان مؤمن است، ولی اسناد دوم دلالت نکند که کفر، فعل شیاطین در کفار است!؟ گذشته از این، اگر واقعیت طوری که آنها گمان کردهاند بود، خداوند نمیبایست چنانچه آیه اقتضا میکند، ولی و یاریکننده مؤمنین باشد، زیرا ایمان، فعل خداوند است نه فعل آنها، و نمیبایست کافران را خوار میکرد و ولایت آنان را به طاغوت نسبت میداد، زیرا کفر، فعل طاغوت است که همراه آنان است. و چرا باید کافر و مؤمن را از جهت ولایت از یکدیگر جدا میکرد، با اینکه خود او متولی هر دو کار در مورد آنان میباشد!؟ چنین چیزی به ذهن هیچ کسی نمیرسد و جز کسی که عناد دارد و میخواهد خود را به غلط بیاندازد، از آن روی بر نمیتابد.

ص: 301

سید مرتضی رضی الله عنه درباره این سخن خداوند متعال: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا»(1) {پروردگارا!

دلهایمان را دستخوش انحراف مگردان} گفته است: در این آیه چند وجه محتمل است:

وجه اول: مقصود از این آیه این باشد که پروردگارا! امتحان تکلیف را بر ما شدید مفرما و بر ما در تکلیف سخت مگیر که منجر به این شود که بعد از اینکه هدایت شدیم، قلبهایمان تنگ گردد. و مانعی ندارد که انحراف قلبهای خود را در هنگام سخت شدن تکلیف به خداوند نسبت بدهند، چه اینکه خداوند متعال در سوره توبه فرموده است: «فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ»(2) {پلیدی

بر پلیدیشان افزود}. اگر گفته شود: خداوند چگونه امتحان را بر آنان سخت میکند؟ میگوییم: بدین طریق که شهواتشان را نسبت به آنچه در عقلهایشان است تقویت میکند و گریز از چیزهایی که بر آنان واجب است را در وجودشان نیرو میبخشد و در نتیجه انجام تکالیف بر آنها بسیار سخت و ثوابی که بر آنها داده میشود نیز بزرگ و چندین برابر میشود. و خداوند فقط برای رساندن به این منزلت است که تکالیف را بر آنان شاق میکند.

وجه دوم: این جمله، دعایی است برای بقای بر هدایت و امداد کردن خداوند مر آنان را با الطافی که به سبب آن الطاف در ایمان خود مستدام باشند.

اگر گفته شود: چگونه خداوند با لطف نکردن سبب انحراف قلبهای آنان میشود؟

[در جواب] میگوییم: زیرا معلوم است که اگر خداوند امداد به وسیله الطاف و توفیقات خود را از آنان قطع کند، منحرف میشوند و از ایمان بر میگردند. این مانند این سخن مردم است که میگویند خداوندا! کسی که بر ما رحم نمیکنند را بر ما مسلط مگردان، که معنایش این است که ما را با کسانی که بر ما رحم نمیکنند رها

1- . آل عمران / 8
2- . توبه / 125

مکن که بر ما مسلط شوند. [در این آیه نیز] گویا گفته‌اند: پروردگارا! ما را به حال خودمان رها مکن و الطاف خود را از ما دریغ مدار! که منحرف و گمراه می‌شویم.

وجه سوم: که جبائی آن را گفته، این است که این سخن به معنای آن است که قلبهای ما را از پاداش و رحمت خود منحرف مکن، و معنای این درخواست این است که آنان از خداوند خواسته‌اند که در فعل ایمان به آنان لطف کند تا بتوانند بر آن پایدار باشند و آن را در عمر آینده‌هاشان رها نکنند که با ترک ایمان مستحق این شوند که قلبهایشان از پاداش منحرف شود و خداوند نیز به جای پاداش، آنان را کیفر کند.

وجه چهارم: این که این آیه درخواست کردن این موضوع از خداوند است که قلبها را از یقین و ایمان منحرف نکند، و این سبب نمی‌شود که بگوییم از خداوند چیزی درخواستی شده که دوست ندارد آن را انجام دهد، و چیزی درخواست شده که اگر این درخواست نبود، خداوند می‌توانست قلبها را از ایمان منحرف کند؛ زیرا مانعی ندارد که ما خداوند را در صورتی که این نوع دعا کردن مصلحتی داشته باشد، برای رسیدن به انقطاع به او و نیاز به آنچه که نزد اوست به این صورت دعا کنیم [و بگوییم] که آنچه که می‌دانیم باید انجام دهد، را انجام دهد و آنچه که می‌دانیم لازم است انجام ندهد، را انجام ندهد. چنانچه خداوند متعال از زبان ابراهیم فرموده است: «وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ»(1) {و

در روزی که [مردم] برانگیخته می شوند، رسوایم مکن!}، و چنانچه خداوند متعال به هنگام تعلیم دادن ما که چه دعایی بکنیم فرموده است: «قالَ رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمنُ»(2) {گفت:

پروردگارا! [خودت] به حق داوری کن و پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است}، و مانند این سخن خداوند متعال: «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»(3) {هیچ

بار گرانی بر (دوش) ما مگذار}.

1- . شعراء / 87

2- . أنبياء / 112
3- . بقره / 286

سید مرتضی رضی الله عنه درباره این سخن نوح علی نبینا و آله و علیه السلام: «لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ»(1) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد} گفته است: در این آیه چیزی که بر خلاف مذهب ما باشد وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال نفرموده است که خودش عمل بیراهنمودن را انجام میدهد، یا آن را اراده کرده است، بلکه فقط فرموده است که اگر خداوند گمراه ماندن آنان را بخواهد، اندرز پیامبرش علی نبینا و آله و علیه السلام سودی ندارد. و واقع شدن چنین ارادهای و یا امکان وقوع آن، در ظاهر آیه دلالتی علیه آنان ندارد. علاوه بر اینکه غوایت در اینجا به معنای ناامیدی از پاداش و محرومیت از آن است، و شاهد بر آن نیز این سخن شاعر با این لفظ است:

فمن یلق خیراً یحمد الناس أمره و من یغو لا یعدم علی الغی لائماً

هر که به خیر برسد، مردم وی را ستایش میکنند و هر که از آن محروم ماند، چنین نیست که ملامتگری، [که او را] به سبب این حرمان [ملامت کند،] برایش یافت نشود.

[در این آیه نیز] گویا فرموده است اگر خداوند بخواهد شما را ناامید کند و شما را به سبب اعمال بد و به سبب کفرتان کیفر کند و از پاداش خود محروم کند، اندرز من تا زمانی که بر این حال خود باقی باشید، سودی برایتان نخواهد داشت، مگر اینکه این حال را کنار گذارید و توبه کنید. خداوند متعال در قرآن لفظ "غَیّ" را در معنای عذاب به کار برده است؛ خداوند فرموده است: «فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا»(2) {و

به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید}. و سخنی که پیش از آیه مورد بحث آمده است نیز میتواند شاهد بر معنایی که ما گفتیم باشد؛ چرا که قوم نوح خواستار پیش افتادن عذاب خداوند متعال شدند و گفتند: «یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ * قالَ إِنَّما یَأْتِیکُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ

1- . هود / 34

2- . مريم / 59

شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ * وَ لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِی ... »(1) {گفتند: ای نوح ! واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی؛ پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می دهی برای ما بیاور * گفت تنها خداست که اگر بخواهد؛ آن را برای شما می آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود * اندرز من شما را سودی نمی بخشد ... }، نوح فرموده است که اندرزش به حال کسی که خداوند میخواهد بر او عذاب نازل کند سودی ندارد و برایش به کار نمیآید.

جعفر بن حرب گفته است: این آیه به جهت آن است که در قوم نوح گروهی بودند که قائل به جبر بودند و خداوند متعال با این سخن به آنان گوشزد کرد اعتقادشان فاسد است و به شیوه انکار و تعجب از سخنشان به آنها فرمود: اگر چیزی که شما میگویید که خداوند کفر و فساد را در میان شما بوجود آورده است درست باشد، دیگر اندرز من به شما سودی نمیرساند؛ پس از من اندرزی نطلبید که بنا بر عقیده خودتان، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت. و این وجه، وجه خوبی است.

از حسن نیز وجه خوبی درباره این آیه نقل شده و آن اینکه: معنای این آیه این است که اگر خداوند بخواهد شما را عذاب کند، در هنگام نزول عذاب، اندرز من حتی اگر آن را بپذیرید و به آن ایمان بیاورید، برای شما سودی نخواهد داشت؛ زیرا یکی از احکام خداوند این است که ایمان آوردن در هنگام نزول عذاب را نمیپذیرد. و همه این وجوه، شبهه موجود در آیه را به روشنی رفع میکنند.

مؤلف گوید: نقل کلام علما در تفسیر آیات خداوند مَلِک علام را به این جهت طولانی کردیم که خواننده، احاطه بیشتری بر سخنان اهل مذهب عدل در دفع شبهات مخالفین پیدا کند، و به زودی روایاتی که از ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین درباره تأویل این آیات نقل شده است و به کمک آنها میتوان به کلی از شبهات اهل باطل نجات یافت را نیز میآوریم.

ص: 305

1- . هود / 32 - 34

روایات:

1.کافی: أبیعبیدة حذاء نقل کرده، از امام باقر علیه السلام درباره استطاعت و سخن مردم پرسیدم؛ ایشان آیه: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ» (1) {در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است} را تلاوت کرده و فرمودند: ای اباعبیدة! مردم در صحت اعتقاداتشان با هم مختلفند و همه آنان هلاک میشوند. عرض کردم: این سخن خداوند: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ»؛ فرمودند: آنان شیعیان ما هستند و خداوند آنان را برای رحمتی (2)

خلق کرد، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ» یعنی برای اطاعت از امام.

عقاید صدوق: اعتقاد ما درباره فطرت و هدایت این است که خداوند عزّ و جلّ همه خلایق را برای توحید آفریده است، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها» (3) {با

همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است}

2. امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ» {و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد} فرمودند: یعنی مگر اینکه چیزهایی که موجب رضایت یا خشم او میشود را برایشان بیان کرده باشد.

3. و درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» (4) {سپس

پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد} فرمودند: یعنی کارهایی که باید انجام دهد و کارهایی که باید ترک کند را برایش بیان کرد.

1- . هود / 118 و 119

2- . در مصدر چنین آمده است: برای رحمتش
3- . روم / 30
4- . شمس / 8

4. و درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(1) {ما

راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس} فرمودند: یعنی ما به او شناساندهایم؛ خواه انجام دهد و خواه انجام ندهد.

5. و درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى»(2) {و

اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند} فرمودند: با اینکه آن را میشناختند.

6. و درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ»(3) {و

هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم} از ایشان سؤال شد؛ ایشان فرمودند: یعنی راه خیر و راه شر را.

7. و ایشان علیه السلام فرمودند: چیزهایی که خداوند علمش را از بندگان بازداشته است، از عهده آنان برداشته شده است.

8. و ایشان علیه السلام فرمودند: خداوند به سبب چیزهایی که خلایق داده و به آنان شناسانده است، بر آنان احتجاج میکند.

9. أمالی طوسی: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ»(4) {و

هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم} فرمودند: یعنی راه خیر و شر را.

10. نهج البلاغهٔ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند سبحان را با بر هم خوردن عزمها و نقض شدن قرارها شناختم.

11. تفسیر قمی: در روایت أبیالجارود از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره این سخن خداوند متعال: «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ»(5) {بگو

به نظر شما اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر

ص: 307

1- . إنسان / 3
2- . فصلت / 17
3- . بلد / 10
4- . بلد / 10
5- . أنعام / 46

دلهایتان مهر نهد } فرمودند: یعنی اگر خداوند از شما هدایت را بگیرد، «مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُمْ بِهِ» (1) {آیا

غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما بازپس دهد !؟ }.

12. تفسیر قمی: در روایت أبیالجارود از إمام باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره این سخن خداوند: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ» (2) {و

دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم } میفرماید: و قلبهایشان را وارونه میکنیم و قلبهایشان پایین و بالا میشود و دیدگانشان را کور میکنیم تا دیگر راه هدایت را نبینند.

13. تفسیر قمی: در روایت أبیالجارود از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره این سخن خداوند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها» (3) {دلهایی

دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند } میفرمایند: خداوند بر قلبهای آنان مُهر زد و در نتیجه فکر نمیکنند، «وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ» (4) {و چشمانی دارند } که بر آنها پردهای در برابر هدایت کشیده شده است «لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها» (5) {که

با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند }، خداوند گوشهای آنان را سنگین کرده است و دیگر توان شنیدن هدایت را ندارند.

14. تفسیر قمی: أبیالجارود نقل کرده، امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا صُمٌّ وَ بُکْمٌ» (6) { کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، کر و لالند } میفرمایند: یعنی کر از شنیدن هدایت، و لال از اینکه سخن خیری بگویند، «فِی الظُّلُماتِ» (7) {در تاریکیها }، یعنی تاریکیهای کفر، «مَنْ یَشَإِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» (8) {هر

که را خدا بخواهد؛ گمراهش می گذارد و

ص: 308

1- . همان

2- . همان / 110

3- . أعراف / 179
4- . همان
5- . همان
6- . أنعام / 39
7- . همان
8- . همان

هر که را بخواهد، بر راه راست قرارش می دهد }، این سخن، در ردّ اعتقاد قدریهای این امت است که خداوند آنان را در روز قیامت با صابئین و نصرانیها و مجوسیان محشور میکند و آنان میگویند: «وَ اللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ»(1) {به

خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم }، و خداوند میفرماید: «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ»(2) {ببین

چگونه به خود دروغ می گویند و آنچه برمی بافتند از ایشان یاوه شد }، امام باقر علیه السلام نقل کردند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر امتی، مجوسیانی دارد و مجوسیان این امت، کسانیاند که میگویند قدری در کار نیست و میپندارند که مشیت و قدرت، به آنان داده شده و در اختیار آنان است.

15. تفسیر قمی: سکونی نقل کرده، در محضر امام صادق صلوات الله علیه بودم که مردی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا ! این سخن خداوند: «إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(3) {در

حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما اندرز می دهد باشد که پند گیرید } و این سخنش: «أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ»(4) {دستور

داده که جز او را نپرستید } [را برایم توضیح میدهید]؟ ایشان فرمودند: آری، خداوند بر بندگانش فرمانی جز عدالت و نیکی کردن ندارد، فراخوانی [و امر] خداوند، برای همه است، ولی هدایت مخصوص به گروه خاصی است، مانند این سخن خداوند: «يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ»(5) {هر

که را خواهد به راه راست هدایت می کند }، و نفرموده است که همه کسانی که به عدالت و نیکی فراخوانده است را به راه راست هدایت میکند.

1- . همان / 23
2- . همان / 24
3- . نحل / 90
4- . یوسف / 40
5- . بقره / 142

16. علقمهٔ بن محمد حضرمی از امام صادق، و ایشان از طریق پدرشان از پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند جلّ جلاله فرمود: ای بندگان من! همگی شما گمراهید، جز کسانی که من آنان را هدایت کنم، و همگی شما فقیرید، جز آنانی که من بینیازشان کنم، و همگی شما گناهکارید جز آنهایی که من حفظشان کنم.

17. قرب الإسناد: أزدی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خداوند تبارک و تعالی خیر بندهای را بخواهد، گردنش را میگیرد و او را به زور، داخل در این امر میکند.

18. قرب الإسناد: نباتهٔ بن محمد نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: هرگاه خداوند تبارک و تعالی خیر بندهای را بخواهد، فرشتهای بر او میگمارد تا بازویش را بگیرد و او را در این امر داخل کند.

19. قرب الإسناد: إبن صدقهٔ نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم را با اعمال خود دعوت [به حق] کنید، با زبانهایتان آنان را دعوت نکنید؛ حقیقت چیزی نیست که مردم به آن معتقدند. اگر کسی را میثاق از ما بودن گرفته باشند، حتی اگر بینی او را با شمشیر بزنیم از ما خارج نمیماند، و اگر کسی از ما نباشد، اگر تمام دنیا را نیز به او ببخشیم، ما را دوست نخواهد داشت.

توضیحات: این سخن ایشان علیه السلام که فرمودند: "حقیقت چیزی نیست که مردم به آن معتقدند" یعنی آنان میتوانند مردم را با آوردن دلیل هدایت نمایند، شاید مقصود از این روایات، بازداشتن شیعیان از بحث و مجادله با مخالفین است، زیرا شیعیان از این جهت که گمان میکردند میتوانند مردم را هدایت کنند، بیش از اندازه با آنان بحث میکردند، طوری که از آن بحثها متضرر میشدند. بنابراین مقصود از این روایات منع کردن مردم از هدایت خلایق در جایی که گمان میرود مفید واقع شود و گمان ضرری نمیرود نیست، چرا که این کار از بزرگترین واجبات است.

ص: 310

20. قرب الإسناد: بزنطی نقل کرده، این سخن خداوند تبارک و تعالی: «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى»(1) {همانا

هدایت بر ماست} را برای ایشان خواندم؛ ایشان فرمودند: خداوند است که هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه میکند. عرض کردم: خداوند خیرتان دهد! گروهی از اصحاب ما میپندارند که معرفت، امری اکتسابی است و هرگاه به آن از دیدگاه درست نگاه کنند، آن را در مییابند. ایشان علیه السلام این سخن را رد کرده و فرمودند: پس چرا این گروه، خیر را برای خودشان کسب نمیکنند!؟ هیچ کسی نیست مگر اینکه دوست دارد بهتر از کسی باشد که از او بهتر است، این بنیهاشم و این هم آن جایگاهشان و آن قرابتی که [به رسول خدا] دارند، آنان به این امر سزاوارتر از شمایند. آیا فکر میکنید که آنان برای خودشان نظری ندارند، و شما شناختهاید و آنان نشناختهاند!؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: مردم اگر میتوانستند، هر آیینه ما را دوست میداشتند.

21. توحید، معانی الأخبار: هاشمی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً»(2) {هر

که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، ظالمین را از دار کرامت خود گمراه میکند و اهل ایمان و عمل صالح را به بهشت خود هدایت مینماید؛ چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ»(3) {خداوند ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد} و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»(4) {کسانی

که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می کند به باغهای [پر ناز و] نعمت که از زیر [پای] آنان نهرها روان خواهد

1- . لیل / 12

2- . كهف / 17
3- . ابراهيم / 27
4- . يونس / 9

بود [در خواهند آمد]}. به ایشان عرض کردم: پس معنای این سخن خداوند: «وَ ما تَوْفِیقِی إِلاّٰ بِاللّٰهِ»(1) {و

توفیق من جز به [یاری] خدا نیست} و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللّٰهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ»(2) {اگر

خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد!؟} چیست؟ ایشان فرمودند: هرگاه بنده، طاعاتی را که خداوند به او امر کرده را انجام دهد، عمل او موافق با امر خداوند عزّ و جلّ خواهد بود و درباره آن بنده گفته میشود که توفیق یافته است. و هرگاه بنده بخواهد در یکی از معصیتهای خداوند داخل شود و خداوند تبارک و تعالی مانع او در برابر آن معصیت میشود و بنده نیز آن معصیت را ترک کند، این ترک او به توفیق خداوند خواهد بود، و هر گاه او را با آن معصیت رها کند و مانع او نشود و او نیز مرتکب آن شود، او را خوار داشته و یاری نکرده و توفیق نداده است.

22. توحید، معانی الأخبار، عیون أخبار الرضا: حمدان بن سلیمان نقل کرده، از امام رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»(3) {پس

کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: هر که را خداوند بخواهد در دنیا به ایمان به خود و در آخرت به بهشت و دار کرامتش هدایت کند، سینهاش را برای تسلیم در برابر خداوند و اعتماد به او و اطمینان یافتن از پاداشی که به او وعده داده شده است گشاده میکند، «وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ»(4) {هر

که را بخواهد گمراه کند}، [یعنی هر کس را که بخواهد] به سبب کفر و عصیانش مر خداوند را در دنیا، از بهشت خود و دار کرامتش در آخرت گمراه کند، «یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً»(5) {دلش

1- . هود / 88

2- . آل عمران / 160
3- . أنعام / 125
4- . همان
5- . همان

را سخت تنگ می گرداند } تا در کفر خود به تردید افتد و قلبش از اعتقاد به کفر در اضطراب افتد، و طوری بشود «کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ»(1) {چنانکه

گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد }.

احتجاج نیز مانند همین را با سندی مرسل از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.

23. معانی الأخبار: عبدالخالق بن عبد ربه نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً»(2) {و

هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند } فرمودند: گاهی سینه شخص تنگ شده است، ولی درزی دارد که از آن میشنود و میبیند. [سینه] سخت، آن سینه نکوهش شدهای است که درزی در سینهاش نیست که بتواند از آن بشنود و ببیند.

24. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، احتجاج: در ذیل این سخن خداوند متعال: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ»(3) {خداوند

بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی دردناک است }، یعنی بر قلبهای آنان علامتی گذاشت تا فرشتگانی که خداوند خواسته [بدانند]، هر گاه به قلبهای آنان بنگرند، بدانند که آنها کسانی هستند که ایمان نیاوردهاند. همینطور «وَ عَلی سَمْعِهِمْ» بر گوشهایشان نیز پوششی کشیده، «وَ عَلی أَبْصارِهِمْ»؛ و این بدان جهت است که هنگامی که آنان از نظر کردن در تکالیف روی برتافتند و در چیزهایی که خداوند از آنان خواسته بود کوتاهی ورزیدند و چیزهایی که لازمه ایمان بود را ندانستند، مانند کسانی شدند که گویا بر چشمشان پرده افکنده شده و مقابل خود را نمیبینند. خداوند عزّ و جلّ بلندمرتبهتر از آن است که برانگیزد و فساد کند و به قدرت خود از بندگان کاری را

1- . همان
2- . همان
3- . بقره / 7

بخواهد که آنان را از آن منع کرده است؛ خداوند آنان را با مغلوب کردن امر نمیکند و کاری که با نیرویش آنها را از انجام آن باز داشته است از آنان نمیخواهد. سپس فرمود: «وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ»، یعنی عذاب بزرگ در آخرت، همان عذابی که برای کافران مهیا شده است، و همچنین عذاب در دنیا برای کسی که میخواهد او را با عذاب استصلاح، اصلاح کند تا او را به طاعت خود متنبه نماید، و با عذاب اصطلام، از بیخ و بن بکند، تا عدل و حکمت خود را در او جاری کند.

طبرسی رحمه الله گفته است: امام حسن عسگری مانند سخنانی که در تأویل این آیه، در مورد مقصود از ختم بر قلبهای کافران فرمودند را با زیادتی از امام صادق علیهما السلام نیز روایت کردهاند، که ما آن را به جهت پرهیز از طولانی شدن کتاب نیاوردیم.

25. عیون أخبار الرضا: هروی نقل کرده، امام رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(1) {و

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد} فرمودند: این به معنای آن نیست که ایمان آوردن بر هر کسی ممنوع است، بلکه به معنای آن است که هیچ کسی بدون اذن خداوند ایمان نمیآورد و اذن خداوند، تا هنگامی که شخص مکلف و متعبد است، به این است که خداوند او را به ایمان امر کند، و هنگامی که تکلیف و تعبد از شخص دور میشود، به این است که او را به ایمان وادار کند.

26. عیون أخبار الرضا: ابراهیم بن أبیمحمود نقل کرده، از امام رضا علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ»(2) {خداوند

بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده است} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: ختم به معنای مُهر زدن بر قلبهای کافران، به سبب عقوبت کفرشان است، چنانچه خداوند متعال فرمود: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا

1- . یونس / 100

2- . بقره / 7

قَلِیلاً»(1) {بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک [از ایشان] ایمان نمی آورند}.

27. تفسیر قمی: این سخن خداوند: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»(2) {و

اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد، می گویند این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد، می گویند این از طرف توست}؛ مقصود کارهای نیک و کارهای زشت است. سپس در آیه بعد فرموده است: «ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»(3) {هر

چه از خوبیها به تو می رسد، از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد، از خود توست}. این موضوع بر تعدادی از علما مشتبه شده است و گفتهاند: خداوند میفرماید: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، یعنی هم نیکی و هم بدی از جانب خداوند است، پس چگونه است که در آیه بعدی فرموده است: «ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»؟ و معنای این دو آیه چیست؟

جواب این سؤال که معنای این دو آیه چیست، با در نظر گرفتن مجموع سخنان ائمه علیهم السلام این است که آنان فرمودهاند که حسنات در کتاب خداوند به دو معنا و سیئات نیز به دو معنا میباشند: یکی از معانی حسنات در قرآن، همان صحت و سلامت و امنیت و رزق زیاد است که خداوند اینها را با نام حسنات آورده است. و سیئهٔ در این سخن خداوند: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ» به معنای مرض و ترس و گرسنگی و سختی است [که فرعونیان آن را] «یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ»(4) {به

موسی و همراهانش شگون بد می زدند} یعنی آن را به نحوست آنان نسبت میدادند. و معنای دیگر حسنات، افعال بندگان است؛ مانند این سخن خداوند: «مَنْ

1- . نساء / 155

2- . همان / 78
3- . همان / 79
4- . أعراف / 131

جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(1) {هر

کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت}، و مانند آن [در قرآن] زیاد است. همچنین سیئات نیز به دو معنا آمده است: ترس و گرسنگی و سختی از جمله معانی سیئهٔ هستند که گفتیم در این سخن خداوند: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ» به همین معنا میباشد. خداوند از کیفر گناهان نیز با نام سیئات نام برده است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ مِثْلُها»(2) {و جزای بدی مانند آن بدی است}. معنای دوم سیئات نیز همان افعال بندگان است که بر آن کیفر میشوند؛ مانند این سخن خداوند: «وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ»(3) {و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند}، و این سخنش: «ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»(4) {هر

چه از خوبیها به تو می رسد، از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست}، یعنی آن گناهانی که انجام دادی و به سبب انجام آنها در دنیا و آخرت کیفر شدی، از جانب خودت و به سبب اعمال خودت است؛ زیرا در این دنیا دستان سارق قطع میشود و زناکار شلاق زده میشود و سنگسار میشود و قاتل کشته میشود، خداوند بیماریها و ترس و سختی و کیفرهای گناهان، این همه را سیئات نامیده است و فرموده است: «ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ»(5) {و

آنچه از بدی به تو می رسد، از خود توست} یعنی به سبب اعمال خودت است. و این سخنش: «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»(6) {همه

از جانب خداست}، یعنی صحت و عافیت و وسعت رزق و سیئاتی که کیفر گناهان است همه از جانب خداوند است.

1- . أنعام / 160
2- . شوری / 40
3- . نمل / 90
4- . نساء / 79
5- . همان

6- . همان / 78

توضیح: پوشیده نیست که ظاهر لفظ حسنهٔ در آیه اول، نعمتهایی مانند سرسبزی و ظفر و امنیت و شادی است و ظاهر سیئهٔ، قحطی و شکست و گرسنگی و ترس است. و احتمال بعیدی وجود دارد که چنانچه علی بن ابراهیم گفته است مقصود از سیئات، کیفرهای گناهان باشد. و در آیه دوم محتمل است که مقصود از حسنهٔ، طاعت، که بستگی به توفیق خداوند متعال دارد، و نعمت، که انواع آن از فضل خداوند است باشد و مقصود از سیئهٔ، گناهان، که به اختیار ماست و کیفر آنها، که به سبب افعال ماست باشد. و منافاتی با این ندارد که از جانب خداوند باشند؛ زیرا تقدیر و الزام و ایجاب آنها از جانب خداوند است و فعلی که آنها را بوجود میآورند، عمل ماست. و شاید سخن علی بن ابراهیم نیز ناظر به همین معنا، و یا ناظر به بلایا و مصیبتها باشد؛ زیرا ما به سبب گناهانمان مستحق بلاها و مصبیتها میشویم. و باز هم منافاتی ندارد که از جانب خداوند باشند؛ زیرا اعمال ما سبب نازل شدن آنها از جانب خداوند متعال میشود، بنابراین خداوند فاعل آنها است و ما اسباب آنها هستیم و باعث آنها میشویم. همچنین ممکن است آیه را بر طاعات و معاصی حمل کنیم؛ زیرا معاصی از سویی به جهت سلب توفیق خداوند است و از سوی دیگر از جانب ما صادر میشود، بنابراین میتوان آن را مجازاً به خداوند متعال نیز نسبت داد، اگرچه باز هم این ما هستیم که با اعمال زشتمان باعث سلب توفیقات میشویم. و شاید اینکه علی بن ابراهیم فقط بعضی از صورتها را آورده است، به جهت روشن بودن سایر وجوه باشد.

28. توحید: محمد بن مروان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فقط به سبب توفیق بود که یقین کردند جبرئیل علیه السلام، از جانب خداوند عزّ و جلّ میباشد.

29. توحید: جابر جعفی نقل کرده، از امام باقر علیه السلام درباره معنای "لاحول و لا قوهٔ الا بالله" پرسیدم؛ ایشان فرمودند: معنایش این است که ما نیرویی بر معصیت خداوند نداریم جز به یاری خداوند، و ما قوتی بر اطاعت خداوند نداریم جز به توفیق خداوند عزّ و جلّ.

30. محاسن: ثابت أبی سعید نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ثابت! شما را با مردم چه کار!؟ از مردم دست بردارید و کسی را به این امر دعوت نکنید! به خدا سوگند اگر اهل آسمانها و زمینها جمع شوند تا بندهای را که خداوند گمراهیاش را میخواهد هدایت کنند، نمیتوانند او را هدایت کنند. و اگر اهل آسمانها و زمینها جمع شوند تا بندهای را که خداوند هدایتش را میخواهد گمراه کنند، نمیتوانند او را گمراه کنند. از مردم دست بکشید و کسی نگوید او برادر من است، یا عموزاده من است، یا همسایه من است؛ هرگاه خداوند خیر بندهای را بخواهد، روحش را پاک میکند و او هر چیز خوبی که میشنود را خوب میشمارد و هر چیز بدی که میشنود را بد میشمارد، سپس خداوند کلمهای در دل او میاندازد تا کار او را با آن کلمه سامان بخشد.

محاسن، این حدیث را با سند دیگری نیز آورده است.

31. محاسن: سلیمان بن خالد نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای سلیمان! تو یک قلب و چند گوش داری، و خداوند هرگاه بخواهد بندهای را هدایت کند، گوشهای قلبش را باز میکند و هرگاه چیزی غیر از این را برایش بخواهد، گوشهای قلبش را میبندد و او هیچگاه صالح نمیشود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها»(1) {یا [مگر] بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است!؟}

33. محاسن: سلیمان بن خالد نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خداوند خیر بندهای را بخواهد، نقطه سفیدی در قلب او نقش میکند و قلب شروع به جویا شدن از حق میکند و بعد از آن، شتاب چنین شخصی برای رسیدن به امر شما، بیش از پرندهای است که میخواهد به لانهاش برسد.

34. محاسن: عبدالرحمن جعفی نقل کرده، از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمودند: قلب تا زمانی که به حق نرسیده است، پیوسته از جای خود به طرف حنجرهاش در حرکت است، هنگامی که به حق برسد، [آرام و] قرار میگیرد. سپس

1- . محمد / 24

انگشتان خودشان را به هم چسباندند و این آیه را خواندند: «فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً»(1) {پس

کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند }.

تفسیر عیاشی نیز مانند این روایت را نقل کرده است.

35. محاسن: فضیل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی را به این امر دعوت نکنید؛ خداوند هرگاه خیر بندهای را بخواهد، گردنش را میگیرد و او را در این امر داخل میکند.

محاسن مانند این حدیث را با سندی متفاوت، از امام باقر علیه السلام نیز نقل کرده است.

36. محاسن: عمران نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خداوند خیر بندهای را بخواهد، گردنش را میگیرد و او را در این امر داخل میکند.

محاسن با سند دیگری نیز، مانند این روایت را از امام صادق علیه السلام آورده است.

37. محاسن: فضیل نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ ایشان فرمودند: خیر، ای فضیل! خداوند هرگاه خیر بندهای را بخواهد، فرشتهای بر او میگمارد و آن فرشته گردن او را میگیرد و او را، چه اشتیاق داشته باشد و چه بدش بیاید داخل در این امر میکند.

38. محاسن: معاذ بن کثیر نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: سؤالی درباره کار خود از شما دارم؛ من چند فرزند دارم که به بلوغ رسیدهاند، آیا آنان را به این امر دعوت بکنم؟ ایشان فرمودند: خیر، انسان اگر علوی یا جعفری آفریده شده باشد، خداوند موی پیشانی او را میگیرد و داخل در این امر میکند.

1- . أنعام / 125

39. محاسن: حذیفهٔ بن منصور نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم علیه السلام میفرمود: هرگاه خداوند خیر بندهای را بخواهد، گردن او را میگیرد، و با دست خود به سرشان اشاره کردند، و او را داخل در این امر میکند.

40. محاسن: نباتهٔ بن محمد بصری نقل کرده، میسر بن عبدالعزیز مرا به محضر امام صادق علیه السلام برد و حدود چهل نفر در خانه ایشان بودند، میسر شروع [به معرفی نفرات] کرد و [در معرفی هر یک از آنان به ایشان] عرض میکرد: فدایتان شوم! این فلانی پسر فلانی و از فلان خانواده است، تا اینکه به من رسید و گفت: در خانواده این شخص غیر از او هیچکسی دیگری که این امر را بشناسد نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند هرگاه خیر بندهای را بخواهد، بر او فرشتهای میگمارد که بازویش را بگیرد و او را در این امر داخل کند.

41. محاسن: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»(1) {و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد} فرمودند: یعنی مانع از این میشود که او باطل را حق بیانگارد.

توضیح: یعنی او را به حق هدایت میکند.

سید مرتضی رضی الله عنه در غرر و درر گفته است: در این آیه چند وجه محتمل است:

وجه اول: مقصود این است که خداوند متعال با مرگ، مانع سود بردن انسان از قلبش میشود، و این سخن برای برانگیختن بندگان بر طاعات و مبادرت به آنها قبل از فوت است.

وجه دوم: خداوند با زائل کردن عقل انسان و باطل نمودن قوه تشخیص او، بین انسان، اگرچه هنوز زنده باشد، و قلبش حائل میشود. گاهی درباره کسی که عقلش را از دست داده و قوه تشخیص از او سلب شده گفته میشود، او قلب ندارد؛

1- . أنفال / 24

خداوند متعال فرمود: إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ»(1) {قطعاً در این [عقوبتها] برای هر صاحبدل عبرتی است}.

وجه سوم: مقصود از این آیه، مبالغه در نزدیکی خداوند به بندگانش و علم خداوند به چیزهایی است که بندگان آنها را پنهان میدارند و مخفی میکنند، و نیز این که ضمیرهای پنهان برای خداوند آشکارند و خفایای پوشیده برای علمش واضحند. این آیه هممنزلت با این سخن خداوند متعال است: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(2) {و

ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم}، و ما میدانیم که مقصود خداوند نزدیکی مسافت نیست، بلکه معنای آیه همان است که گفتیم، و از آنجا که خداوند جلّ و عزّ بیش از ما به درون قلبهایمان علم دارد، و ممکن است ما چیزهایی که میدانیم را فراموش کنیم و در آنها اشتباه نماییم و از دانستن آنها دور شویم، و هیچیک از اینها در خداوند راه ندارد، میتوان گفت که خداوند بین ما و قلبهای ما حائل میشود؛ زیرا معلوم و مشهود است که هر چیزی که بین دو چیز باشد، به هر یک از آن دو نزدیکتر از دیگری است. و در زبان عربی کلمه "قرب"، در موارد بسیار به معنایی غیر از نزدیکی مسافت استفاده میشود، مثلاً گفته میشود: فلانی به قلب من نزدیکتر از فلانی است.

وجه چهارم: بعضی اینگونه جواب دادهاند که مؤمنان به تعداد زیاد دشمنان و کمی نفرات خودشان فکر میکردند و ترس وارد قلبهایشان میشد، خداوند متعال [با این آیه] به آنها فرمود که او بین انسان و قلبش قرار میگیرد و ترس او را تبدیل به آرامش میکند و در دل دشمنانشان به جای اینکه گمان کنند قادر بر شکست مؤمنان هستند، ترس و ضعف وارد میکند.

ممکن است وجه پنجمی نیز در این آیه وجود داشته باشد و آن اینکه مقصود این باشد که خداوند متعال با امر و نهی و وعده و وعید، بین انسان و زشتیهایی که

1- . ق / 37
2- . همان / 16

قلبش او را به سوی آنها میخواند حائل میشود. در اینجا نقل سخن سید مرتضی رضی الله عنه به پایان میرسد.

مؤلف گوید: ممکن است حائل شدن، علاوه بر امر و نهی با هدایتها و الطاف خاصه نیز صورت بگیرد، و محتمل است که این حائل شدن، مخصوص مقربینی باشد که خداوند قلبهای آنان را ملک خویش کرده و با لطفش بر آنها استیلا دارد و با امر خود در آنها تصرف میکند، و آنان چیزی جز آنچه خداوند میخواهد نمیخواهند و چیزی جز آنچه خداوند اراده کرده را اراده نمیکنند، خداوند متعال در هر لحظه بر روحهای آنان افاضه میکند و در بدنهایشان تصرف مینماید، بنابراین آنان با نور خداوند نظر میکنند و با نیروی خداوند حملهور میشوند؛ چنانچه خداوند متعال درباره آنان فرموده است: آنان به وسیله من میشنوند و به وسیله من میبینند و به وسیله من سخن میگویند و به وسیله من حملهور میشوند. و خداوند جلّ و عزّ فرموده است: من گوش و چشم و دست و پا و زبانش بودم. به زودی در کتاب مکارم توضیحات بیشتری درباره این موضوع خواهد آمد، چه اینکه سخن از این آیه در باب علم نیز از نظر خواننده گذشته است.

42. تفسیر عیاشی: إبن أبییعفور نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: [امر را] بر آنان مشتبه کردند، خداوند [بود که] بر آنان مشتبه گردانید؛ چرا که خداوند میفرماید: «وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ»(1) {و

امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم}.

43. تفسیر عیاشی: علی بن عقبهٔ از پدرش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: این امر را برای خدا قرار دهید و آن را در اختیار مردم قرار ندهید؛ زیرا چیزی که برای خداوند است، برای خداوند است و چیزی که برای مردم است، به سوی خداوند بالا نمیرود. و با دینتان با مردم کشمکش مکنید که کشمکش موجب بیماری قلب میشود؛ خداوند به پیامبرش فرمود: ای محمد! «إِنَّكَ

1- . أنعام / 9

لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ»(1) {در

حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند}، و فرمود: «أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(2) {پس

آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند!؟ }. مردم را رها کنید که مردم [دین خود را] از مردم [دیگر] گرفتهاند، و حال آنکه شما [دینتان را] از رسول خدا و علی گرفتهاید و این دو با هم یکی نیستند. من از پدرم علیه السلام شنیدم که میفرمود: اگر خداوند برای بندهای بنویسد که در این امر داخلش کند، این امر سریعتر از حرکت پرنده به آشیانهاش به سوی او میآید.

44. تفسیر عیاشی: بزنطی نقل کرده، امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند درباره قوم نوح فرمود: «وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ»(3) {و

اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد}، ایشان فرمودند: امر در دست خداوند است؛ هدایت میکند و گمراه میکند.

45. تفسیر عیاشی: اسحاق بن عمار نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره اصحابشان را دعوت میکردند؛ هر کس که خداوند خیرش را خواست، به دعوت ایشان گوش فرا داد و آنچه که ایشان به آن دعوت نمود را دریافت، و هر کس که خداوند شرش را خواست، بر قلبش مهر زد و نشنید و نفهمید، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»(4) {آنان

کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند}.

1- . قصص / 56

2- . يونس / 99
3- . هود / 34
4- . نحل / 108

46. تفسیر عیاشی: حمران نقل کرده، امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند: «إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفِیها»(1) {و

چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم}، "أمرنا" در این آیه به صورت مشدد و منصوب [- أمَّرنا] است و تفسیر آن این است که خوشگذرانانشان را زیاد کردیم. و فرمودند: من آن را بدون تشدید قرائت نمیکنم.

توضیح: فیروزآبادی گفته است: "أَمِرَ" بر وزن "فرح"، "أمراً و أمَرَهً" به معنای زیاد شد و تمام شد، "فهو آمر [أمِرٌ]"، و امر شدید شد، و گله مرد زیاد شد و "أمَّرَهُ [آمَرَهُ] الله و أمره" بر وزن "نصره"، یعنی گله و نسل او را زیاد کرد.

47. تفسیر عیاشی: حمران نقل کرده، امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند: «إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفِیها»(2) {و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم} فرمودند: تفسیر آن این است: به بزرگان آنها امر کردیم.

48. تفسیر نعمانی: با سندی که به امیرالمؤمنین علیه السلام رسانده و در کتاب قرآن خواهد آمد، از ایشان روایت کرده است که فرمودند: ضلالت به چند معناست که بعضی از معانی آن پسندیده و بعضی نکوهیده هستند و بعضی دیگر مانند ضلال به معنای نسیان، نه پسندیدهاند و نه نکوهیده. اما ضلال پسندیده، ضلالی است که به خداوند متعال نسبت داده میشود؛ مانند این سخنش: «یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ»(3) {هر

که را بخواهد بیراه می گذارد} که همان گمراه کردن آنان از راه بهشت است. و ضلال نکوهیده مانند این سخن خداوند متعال: «وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ»(4) {و

سامری آنها را گمراه ساخت}، و «وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدی»(5) {و

فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود} که مانند آن زیاد است. و ضلالی که به بتها

1- . إسراء / 16
2- . همان
3- . مدثر / 31
4- . طه / 85
5- . همان / 79

نسبت داده شده است؛ مانند این سخن خداوند در قصه ابراهیم: و«َ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ ... »(1) {و

مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار * پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند ... } ، با اینکه بتها در حقیقت کسی را گمراه نمیکنند و این مردم هستند که به سبب آنها گمراه میشوند و وقتی آنها را میپرستند و خدا را نمیپرستند، کافر میشوند. و ضلال به معنای فراموشی مانند این سخن خداوند متعال: «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری»(2) {تا [اگر] یکی از آن دو [زن] فراموش کرد، آن [زنِ] دیگری، وی را یادآوری کند}. خداوند متعال در مواضع مختلفی از کتاب خود سخن از ضلال آورده است؛ بعضی از آنها را در ظاهر به پیامبرش نسبت داده است؛ مانند این سخن خداوند سبحان: «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی»(3) {و

تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد} که معنایش این است که ما تو را در میان قومی که نبوت تو را نمیدانستند یافتیم و آنان را به وسیله تو هدایت کردیم. اما ضلالی که به خداوند متعال منسوب است، متضاد هدایت است و هدایت نیز به معنای بیان [و روشنگری] است، که به همین معنا در این سخن خداوند سبحان: «أَ وَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ»(4) {آیا برای آنان روشن نگردیده !؟} به کار رفته است و معنایش این است که مگر من برای آنها تبیین ننمودم!؟ و مانند این سخن خداوند سبحان: «فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(5) {پس

آنان را راهبری کردیم، و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند} یعنی برایشان بیان کردیم، و [مثال] این [معنای ضلال] همان سخن خداوند متعال [است که فرمود]: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ»(6) {و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه

1- . ابراهیم / 35 و 36
2- . بقره / 282
3- . ضحی / 7
4- . سجده / 26
5- . فصلت / 17

6- . توبه / 115

بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد}. اما معنای هدایت، مانند این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(1) {تو

فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است} که هادی در آن به معنای کسی است که آنچه را [از جانب پروردگار] آورده را تبیین میکند و از جانب خداوند بیم میدهد. گروهی از منافقین اینچنین بر خداوند احتجاج کردهاند که: «إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِى أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها»(2) {خدای

را از اینکه به پشه ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید}، و این هنگامی بود که وقتی خداوند آیه «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» را بر پیامبرش نازل نمود، گروهی از منافقین گفتند: «ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً»(3) {خدا از این مثل چه قصد داشته است [خدا] بسیاری را با آن گمراه می کند؟}. خداوند متعال جواب آنان را با این سخنش داد: «إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِى أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها» {خدای را از اینکه به پشه ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید}، تا جایی که میفرماید: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِى بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ» {بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند و[لی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند}. این است معنای ضلالی که به خداوند متعال نسبت داده شده است؛ زیرا خداوند برای آنان پیشوایی نصب کرد که هدایتگر بود و بیم دهنده بر آنچه که از جانب پروردگار آورده بود، اما آنان با او مخالفت ورزیدند و با اینکه به واجب بودن اطاعت از او اقرار کردند، از او روی برتافتند. از آنجا که خداوند آنچه که باید بدان عمل میکردند و آنچه که باید آن را ترک میکردند را برایشان تبیین کرده بود و آنان مخالفت ورزیدند، این [راه] را گم کردند، با اینکه میدانستند پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که هرگاه بر من درود میفرستید، درودتان را ناقص مگذارید، بلکه [به دنبال درود بر من] بر اهل بیت من نیز درود فرستید و آنان را از من قطع نکنید؛ چرا که هر خویشاوندیِ سببی و نسبی در روز قیامت منقطع است جز

1- . رعد / 7
2- . بقره / 26

3- . همان

خویشاوندی سبب و نسبی با من. هنگامی که آنان با خداوند متعال مخالفت ورزیدند، گمراه شدند و [دیگران را نیز] گمراه کردند، خداوند متعال نیز امت را از پیروی آنان بیم داد و فرمود: «وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ»(1) {از پی هوسهای گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند نروید ... } که در اینجا مقصود از سبیل، همان وصی است، و خداوند سبحان فرمود: «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ ... »(2) {و

از راه ها[ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید! اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است ... }. اما آنها با چیزی که خداوند متعال به آنان سفارش کرده بود مخالفت ورزیدند و از هواهای خود پیروی کردند و دین و تشریعیات خداوند والامرتبه را تغییر دادند و واجبات و احکام و همه چیزهایی که به [انجام] آنها امر شده بودند را جابجا کردند، چنانچه از کسی که امر شده بودند از او اطاعت کنند و خداوند از آنان عهد گرفته بود با او موالات بورزند نیز عدول کردند و این عملشان آنان را به استعمال رأی و قیاس ناچار کرد و سبب زیاد شدن حیرت و اشتباهشان گردید، و بدین سبب است این سخن خداوند سبحان [که فرمود]: «وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلًا كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ»(3) {تا

کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن چه چیزی را اراده کرده است؟ این گونه خدا هر که را بخواهد بیراه می گذارد}، گویی که رها کردن پیروی از دلیلی که برایشان اقامه شده بود، سبب ضلالت آنها شد و طوری شد که گویا آن ضلالت به خداوند منسوب است، زیرا با امر خداوند در پیروی از امام مخالفت کردند و متفرق شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و بعضی از آنها بعضی دیگر را لعنت کردند و بعضی خون بعضی دیگر را مباح شمردند: «فَما ذا

1- . مائده / 77
2- . أنعام / 153
3- . مدثر / 31

بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ»(1) {و

بعد از حقیقت جز گمراهی چیست !؟ } « فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ»(2) {چگونه [از حق] منحرف می شوید !؟ }.

49. نهج البلاغة: امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که از ایشان درباره معنای "لا حول و لا قوة إلا بالله" سؤال شده بود، فرمودند: ما در کنار خدا مالک چیزی نیستیم و جز آنچه او به ملکیت ما در آورده چیزی نداریم، هر گاه که خداوند چیزی را به ملکیت ما درآورد که مالکیت خودش نسبت به آن بیشتر از ماست، ما را تکلیف کرده است و هر گاه آن را از ما بگیرد، تکلیفش را از عهده ما برداشته است.

50. کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمودند: امام صادق علیه السلام فرمودند: اینگونه نیست که هر کس که قصد کاری کند، بتواند آن را انجام دهد، و اینگونه نیست که هر که توان کاری را داشته باشد، در انجام آن نیز توفیق یابد، و اینگونه نیست که هر کس توفیق کاری داشته باشد، آن را انجام بدهد، هنگامی که قصد و توان و توفیق و انجام، همگی موجود باشند، در آنجاست که سعادت کامل میشود.

1- . یونس / 32
2- . أنعام / 95

آیات:

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ * ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ»(1) {و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست، ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت * خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند}.

«وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ * وَ لِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ»(2) {و تا خداوند کسانی را که [واقعاً] ایمان آورده اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد * و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد * آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید بی آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد !؟ }.

1- . آل عمران / 178 و 179
2- . همان / 140 - 142

«وَ لِیَبْتَلِیَ اللَّهُ ما فِی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُمْ»(1) {و [اینها] برای این است که خداوند آنچه را در دلهای شماست [در عمل] بیازماید و آنچه را در قلبهای شماست پاک گرداند}.

«لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ»(2) {قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد}.

«وَ حَسِبُوا أَلَّا تَکُونَ فِتْنَهٌ»(3) {و پنداشتند کیفری در کار نیست}.

«وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»(4) {و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید}.

«وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ * وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ»(5) {و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت * و به آنان مهلت می دهم، که تدبیر من استوار است}.

«وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً»(6) {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید}.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ»(7) {و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند}

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً وَ اللَّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ»(8) {آیا پنداشته اید که به

1- . همان / 154
2- . همان / 186
3- . مائده / 71
4- . أنعام / 165
5- . أعراف / 182 و 183

6- . أنفال / 25
7- . همان / 28
8- . توبه / 16

خود واگذار می شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته اند معلوم نمی دارد !؟ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است }.

«أَ وَ لا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لا یَتُوبُونَ وَ لا هُمْ یَذَّکَّرُونَ»(1) {آیا نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو

بار آزموده می شوند !؟ باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند }.

«لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(2) {تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید }.

«إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(3) {در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند }

«وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً»(4) {و تو را بارها آزمودیم }.

«قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ»(5) {فرمود در حقیقت ما قوم تو را پس از [عزیمت] تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت } تا آنجا که فرمود: «یا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ»(6) {ای قوم من ! شما به وسیله این [گوساله] مورد آزمایش قرار گرفته اید }.

«لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ»(7) {ایشان را در آن بیازماییم }.

«وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ»(8) {و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید }.

1- . همان / 126
2- . هود / 7
3- . کهف / 7
4- . طه / 40
5- . همان / 85
6- . همان / 90

7- . همان / 131
8- . أنبياء / 35

«وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ»(1) {و نمی دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی [وسیله] برخورداری باشد}.

«لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَهً لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»(2) {تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است آزمایشی گرداند}.

«وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَهً أَ تَصْبِرُونَ وَ کانَ رَبُّکَ بَصِیراً»(3) {و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم که آیا شکیبایی می کنید، و پروردگار تو همواره بیناست}.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»(4) {بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید}.

«الم *أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ»(5) الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند!؟ * و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد}.

«هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً»(6) {آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند}.

«إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ»(7) {راستی که این همان آزمایش آشکار بود}.

«وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمانَ وَ أَلْقَیْنا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ»(8) {و قطعاً سلیمان را

1- . همان / 111
2- . حج / 53
3- . فرقان / 20
4- . نمل / 47
5- . عنکبوت / 1 - 3

6- . أحزاب / 11
7- . صافات / 106
8- . ص / 34

آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم، پس به توبه باز آمد }.

«فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنَّا قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ بَلْ هِیَ فِتْنَةٌ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ»(1) {و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرا می خواند. سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم، می گوید تنها آن را به دانش خود یافته ام. نه چنان است، بلکه آن آزمایشی است، ولی بیشترشان نمی دانند }.

«فَلا یَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلادِ»(2) {پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند }.

«وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ»(3) {و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم }.

«وَ آتَيْناهُمْ مِنَ الْآیاتِ ما فِيهِ بَلؤُا مُبِينٌ»(4) {و از نشانه ها [ی الهی] آنچه را که در آن آزمایشی آشکار بود بدیشان دادیم }.

وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ»(5) {و اگر خدا می خواست، از ایشان انتقام می کشید. ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید }.

و خداوند متعال فرمود: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ»(6) {و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارشهای [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم }

«إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ»(7) {ما برای آزمایش آنان [آن] ماده شتر را فرستادیم }.

1- . زمر / 49
2- . غافر / 4
3- . دخان / 17
4- . همان / 33
5- . محمد / 4
6- . همان / 31

7- . قمر / 27

«رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»(1) {پروردگارا! ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان}.

«الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»(2) {همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید}.

«إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ»(3) {ما آنان را همانگونه که باغداران را آزمودیم مورد آزمایش قرار دادیم، آنگاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و [میوه] آن [باغ] را حتماً بچینند}

و خداوند متعال فرمود: «فَذَرْنِی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدِیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ * وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ»(4) {پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار، به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند [گریبان] خواهیم گرفت * و مهلتشان می دهم؛ زیرا تدبیر من [سخت] استوار است}.

«لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ»(5) {تا در این باره آنان را بیازماییم}.

«وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا»(6) {و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم}.

«إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً * وَ أَکِیدُ کَیْداً»(7) آنان دست به نیرنگ می زنند * و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم}.

تفسیر:

طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا»(8) {خداوند کسانی را که [واقعاً] ایمان آورده اند معلوم بدارد} گفته است: یعنی

1- . ممتحنهٔ / 5
2- . ملک / 2
3- . قلم / 17
4- . همان / 44 و 45

5- . جن / 17
6- . مدثر / 31
7- . طارق / 15 و 16
8- . آل عمران / 140

تا خداوند به آنهایی که به سبب ایمانشان [از دیگران] متمایز میشوند علم پیدا کند. از آنجا که خداوند متعال قبل از اینکه ایمان بیاورند نیز، مانند بعد از ایمان آوردن، عالم به ایمان آوردن آنان است، پس [باید گفت:] خداوند قبل از اینکه آنان ایمان بیاورند میداند که آنان به زودی به سبب ایمانشان متمایز از دیگران خواهند شد، و هنگامی که ایمان آوردند، به آنان به صورت متمایز [از دیگران] علم پیدا میکند. بنابراین تغییری که حاصل شده است در طرف معلوم است، نه در طرف عالم. چنانچه یکی از ما قبل از اینکه فردا برسد، علم دارد که چیزی در فردا واقع میشود، وقتی آن چیز در فردا واقع میشود وقوع آن را در همین امروز میداند نه در فردا، و وقتی [فردا برسد و آن چیز] واقع شود و بگذرد، وقوع آن را در دیروز میدانسته است، نه امروز و نه فردا، و این تغییر در طرف معلوم واقع میشود، نه در طرف عالم. گفته شده که معنای این آیه این است که تا اولیای خداوند بدانند، و علت اینکه خداوند این را به خود اسناد داده، فقط گرامیداشتن آنان است. و گفته شده معنایش این است که تا خداوند آنچه درباره صبر کسی که صبر میکند و بیتابی کسی که بیتابی میکند میداند را [برای مردمان] آشکار کند. و گفته شده، تا خداوند نفاق و اخلاصی که [از مردمان] میداند را [برایشان] آشکار کند و معنایش این است که تا خداوند مؤمن را از منافق معلوم بدارد، و با گفتن یکی از آنها از دیگری بینیاز شده است.

«وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ»(1) {و از میان شما گواهانی بگیرد}، یعنی آنانی را که در جنگ اُحُد کشته شدهاند را با [دادن مقام] شهادت گرامی بدارد، یا یعنی از میان شما شاهدانی بر عصیانهای که از مردم سر میزند بگیرد.

"تمحیص" در لغت به معنای خالص کردن و "محق" به معنای نابود کردن چیزی به صورت پی در پی است، یعنی تا خداوند کسانی که ایمان آوردهاند را

1- . همان

بیازماید و آنان را از گناهان خالص گرداند، یا اینکه یعنی آنان را با آزمونها، از گناهان نجات دهد و کافران را در هنگام آزمودن به سبب گناهان هلاک کند.

و فرمود: «وَ لِیَبْتَلِیَ اللَّهُ ما فِی صُدُورِکُمْ»(1) {که خداوند آنچه را در دلهای شماست [در عمل] بیازماید} یعنی آنچه در دلهای شماست را به وسیله اعمالتان آزمایش کند؛ زیرا خداوند آن را در علم غیب خود میداند، و به این وسیله به صورت شهودی نیز به آن علم پیدا میکند، چه اینکه مجازات بر چیزهایی واقع میشوند که علم شهودی به آنها تعلق گرفته باشد. گفته شده معنایش این است: تا با شما مانند آنهایی که آزمایش میشوند رفتار کند.

«وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُمْ»(2) { و آنچه را در قلبهای شماست پاک گرداند}، یعنی آنچه در قلبهای شماست را کشف و مشخص کند، یا یعنی آنچه در قلبهای شماست را از وسوسهها خالص گرداند.

خداوند فرمود: «لَتُبْلَوُنَّ»(3) {قطعاً آزموده خواهید شد}، یعنی ای مؤمنان! با از بین رفتن و کم شدن اموالتان، و کشته شدن و مصیبتها در جانهایتان، محنتها بر شما واقع میشود و سختیها به شما میرسد.

بیضاوی گفته است: «أَمْ حَسِبْتُمْ»(4) {آیا پنداشته اید} خطاب به مؤمنان است، چرا که بعضی از آنها از جنگیدن اکراه داشتند، و یا خطاب به منافقین است، «أَنْ تُتْرَکُوا»(5) {که به خود واگذار می شوید} و خالصشدگان از شما، که همان کسانی هستند که جهاد کردند، از دیگران بازشناخته نمیشوند!؟ با اینکه مقصود نفی معلوم بوده است، نفی علم شده [و فرموده است: «وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جَاهَدُواْ مِنکُمْ ... »]، این به جهت مبالغه بوده است؛ زیرا از آن حیث که تعلق علم خداوند به چیزی

1- . آل عمران / 154
2- . همان
3- . همان / 186
4- . توبه / 16
5- . همان

مستلزم وقوع آن است، این نفی [علم] مانند برهانی بر این مطلب میگردد. «وَلِیجَةً» یعنی محرم اسراری که آنان را دوست بدارند و اسرار خود را برای آنها فاش کنند.

و [بیضاوی] درباره این سخن خداوند متعال: «یُفْتَنُونَ» گفته است: یعنی با انواع آزمونها، یا با جهاد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آزموده میشوند و آیاتی که بر ایشان نازل میشود را به عیان میبینند.

طبرسی درباره این سخن خداوند متعال: «وَ فَتَنّاکَ فُتُوناً»(1) {و تو را بارها آزمودیم} گفته است: یعنی تو را به سختی آزمایش کردیم. و درباره این سخن خداوند متعال: «فَإِنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ»(2) {در حقیقت ما قوم تو را آزمودیم} گفته است: یعنی آنان را به سبب ماجرای گوساله که در بینشان به وجود آمد، امتحان کردیم و تکلیف را بر آنان سخت نمودیم و در آن هنگام آنان را به فکر واداشتیم تا بدانند که آن گوساله، نمیتواند معبود باشد. خداوند ضلال را به سامری و فتنه را به خود نسبت داده است.

طبرسی درباره این سخن خداوند متعال: «وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ»(3) {و شما را به بد و نیک خواهیم آزمود} گفته است: یعنی با شما مانند کسانی که با فقر و ثروتمندی و سختی و آسانی و دشواری و راحتی آزموده میشوند رفتار خواهیم کرد.

روایت شده، امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام بیمار شدند و برادران ایشان به عیادتشان رفتند و عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! حالتان چطور است؟ ایشان فرمودند: به شرّ است. عرض کردند: این سخن از کسی مانند شما روا نیست! ایشان فرمودند: خداوند میفرماید: «وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً»(4) {و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود}؛ [مقصود از] خیر، صحت و بینیازی است و [مقصود از] شر، بیماری و فقر است.

1- . طه / 40
2- . همان / 85
3- . أنبیاء / 35
4- . همان

«فِتْنَةً» یعنی به جهت آزمون و آزمایش و اندازه تعبدپذیری.

و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ ... »(1) {و نمی دانم شاید آن ... } گفته است: یعنی شاید آنچه که به شما اعلان کردم، آزمایش و تکلیف سختی برای شما باشد تا دستاوردتان آشکار شود. گفته شده معنایش این است که این دنیا آزمونی برای شماست، و گفته شده به عقب افتادن عذاب، به سبب آزمودن و آزمایش شماست، تا از این حالی که در آن هستید بازگردید. «وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ»(2) {و تا چند گاهی [وسیله] برخورداری باشد} یعنی تا پایان عمرهایتان از آن بهرهمند شوید.

درباره این سخن خداوند متعال: «وَ جَعَلْنا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً»(3) {و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم} گفته است: یعنی برخی از شما را وسیله امتحان و آزمودن برخی دیگر قرار میدهیم؛ چنانچه فقیر با [دیدن] ثروتمند آزموده میشود و میگوید اگر خداوند میخواست، مرا نیز مانند او ثروتمند مینمود، و همینطور کور با [دیدن] بینا و مریض با [دیدن] سالم.

و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(4) {و مورد آزمایش قرار نمی گیرند} گفته است: یعنی آیا مردم گمان کردهاند که همین که فقط بگویند ما ایمان آوردیم از ایشان کافی است و به همین مقدار از آنان بسنده میشود و دیگر به وسیله چیزهایی که حقیقت ایمانشان با آنها مشخص میشود امتحان نمیشوند!؟ خیر، اینگونه نیست.

گفته شده «یُفْتَنُونَ» به معنای آزمون شدن در جانها و اموال است، که این معنا از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است و بر حسب آن، معنای آیه اینچنین میشود: [آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند] و بر ایشان در تکلیف و تعبدپذیری سخت گرفته نمیشود و امر و نهی نمیشوند!؟

1- . همان / 111
2- . همان
3- . فرقان / 20
4- . عنکبوت / 2

و گفته شده معنایش این است: [آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند] و سختیها و مصیبتهای دنیا به آنان نمیرسد !؟ یعنی با گفتن اینکه ایمان آوردیم، سختیها و مصیبتهای دنیا از آنان دفع نمیشود. حسن گفته است: معنایش این است که آیا مردم پنداشتهاند که همین که بگویند لا إله إلا الله، رها میشوند و آزمایش نمیشوند که آیا راست گفتهاند یا دروغ !؟ یعنی تنها اقرار [به توحید] کافی نیست. بهتر این است که این آیه را بر همه معانی حمل کنیم؛ زیرا این معانی با هم منافاتی ندارند، چرا که شخص مؤمن بعد از اینکه ایمان آورد، مکلف به دستورات شرعی میشود و در جان و مال امتحان میشود و هدف سختیها و گرفتاریها و ناخوشایندیها میشود، پس باید خود را آماده این آزمون کند تا هنگامی که بر او فرود آمد، برایش راحتتر باشد.

و درباره این سخن خداوند متعال: «عَلی عِلْمٍ»(1) {در نتیجه دانش خود} گفته است: یعنی اینها به جهت علم و نیرو و تدبیرم به من داده شده است، یا یعنی به جهت خیری است که خداوند برای من بوجود آورده است، یا به جهت علم به این که آنها را برای من پسندیده است، و برای همین است که این نعمتها را به من داده است. [خداوند] سپس فرموده است: چنین نیست که آنان میگویند، بلکه این اموال فتنه، یعنی آزمون و آزمایشی است که خداوند به سبب آنها او را میآزماید، تا آشکار شود چگونه او را شکر میکند، یا در مقابلش صبر میکند و به حسب آن او را مجازات کند.

گفته شده که معنایش این است که این نعمت، فتنهای، یعنی عذابی برای آنان است؛ زیرا خداوند آن را به خود آنها نسبت داده است. و گفته شده معنایش این است که این سخنی که آنان گفتند، آزمونی برای آنان بود؛ چرا که به سبب آن کیفر میشوند.

1- . قصص / 78

و درباره این سخن خداوند متعال: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ»(1) {به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت} گفته است: یعنی به تدریج آنان را به سوی هلاکت میبریم تا ناگهان در آن واقع شوند.

گفته شده، ممکن است مقصود، عذاب آخرت باشد، یعنی آنان را درجه به درجه به عذاب آخرت نزدیک میکنیم تا در آن واقع شوند.

و گفته شده این کلمه از "مدرجهٔ" به معنای راه گرفته شده است و "دَرَجَ" یعنی سریع راه رفت، یعنی آنان را از راهی که نمیدانند عذاب میکنیم، یعنی از راهی که خودشان در آن میروند؛ چرا که همه راهها به من ختم میشود و همه آنها به سوی من باز میگردند و هیچ کس را توان غلبه بر من نیست و هیچکس نمیتواند از من پیشی بگیرد و هیچکس نمیتواند از من بگریزد.

و گفته شده که این کلمه از "دَرج" است و یعنی آنان را در میان هلاکت [درج میکنیم و] قرار میدهیم و آنها را از روی زمین بر میداریم. گفته میشود: "طويت فلاناً و طويت أمر فلان"، یعنی آن را ترک کردم و از آن جدا شدم. و گفته شده معنایش این است که هرگاه که خطای جدیدی انجام دهند، نعمت جدیدی به آنان میدهیم.

روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه بنده گناه جدیدی انجام میدهد، نعمت جدیدی به او داده میشود و او استغفار را رها میکند، و این همان استدراج است.

و کسی که گفته معنایش این است که آنان را به تدریج به کفر و گمراهی میکشانیم، سخنش صحیح نیست؛ زیرا این آیه درباره کفار است و متضمن این معناست که خداوند آنان را در آینده استدراج میکند؛ چرا که "سین" [در «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ»] به زمان آینده اختصاص دارد، و نیز زیرا خداوند استدراج را جزا و کیفر کفر آنان قرار داده است، بنابراین مقصود باید معنایی غیر از کفر باشد.

1- . أعراف / 182

و این سخنش: «وَ أُمْلِی لَهُمْ»(1) {و به آنان مهلت می دهم } به معنای این است که به آنان مهلت میدهم و در کیفرشان عجله نمیکنم؛ چرا که آنان نمیتوانند از من و عذاب من بگریزند. «إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ»(2) {که تدبیر من استوار است}، یعنی عذاب من، قوی و غیر قابل گریز است و هیچ کس نمیتواند آن را از خود دفع کند. خداوند به این جهت عذاب را با لفظ کید [به معنای حیله] آورده است که عذاب از جایی که نمیدانند بر آنان نازل میشود. گفته شده که مقصود این است که جزای کید آنان، جزایی استوار است.

و گفته است: «إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً»(3) {آنان دست به نیرنگ می زنند}، یعنی برای اینکه تو و کسانی که با تو هستند را به دردسر بیاندازند، حیله میکنند، «وَ أَکِیدُ کَیْداً»(4) {و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم}، یعنی من امر دیگری بر ضد آنچه آنان خواستهاند را اراده میکنم و تدبیری میکنم که تدابیر آنان نقض شود. از این جهت به آن کید گفته شده که بر آنان مخفی است.

روایات:

1.تفسیر عیاشی: وشاء با سندی مرسل نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند که خالص گردانیده میشوید، و به خدا سوگند که جدا جدا میشوید، و به خدا سوگند که غربال میشوید، تا اینکه از شما جز به اندازه أندر باقی نمیمانند. عرض کردم: أندر چیست؟ ایشان فرمودند: خرمنی از گندم است که مردی در آن داخل شود و آن را گلآلود کند و سپس گندمها را در حالی که مقداری از آنها [ساییده و] خورده شده است از میان گلها بیرون بیاورد و همینطور آنها را تمیز کند، سپس بار دیگر در گل فرو کند و باز بیرون آورد و سه بار اینکار را

1- . همان
2- . همان
3- . طارق / 15
4- . همان / 16

انجام دهد، و در آخر مقداری گندم که هیچ چیز نمیتواند به آن آسیب بزند باقی بماند.

توضیح: فیروزآبادی گفته است: أندر به معنای خرمن، یا پشته گندم است.

2. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم نقل کرده، امام باقر و امام صادق علیهما السلام درباره این سخن خداوند: «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ»(1) {پروردگارا ما را برای قوم ستمگر [وسیله] آزمایش قرار مده} فرمودند: یعنی پروردگارا! آنان را بر ما مسلط مفرما که به وسیله ما آنها را بیازمایی.

3. رجال کشی: حسین بن حسن نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من إبن قیام را در حالی ترک کردم که از دشمنترین بندگان خدا نسبت به شما بود. ایشان فرمودند: آن [حال] برای او [سبب] شرّ است. عرض کردم: فدایتان شوم! چه سخن عجیبی است اینکه از شما میشنوم! ایشان فرمودند: عجیبتر از آن این است که ابلیس در جوار خداوند عزّ و جلّ و در مقام قرب او بود؛ خداوند به او امر کرد و او امتناع ورزید و خود را عزیزتر [از اطاعت آن امر] دانست و از کافرین گشت، [اما] خداوند به او مهلت داد. به خدا سوگند خداوند به عذابی سختتر از مهلت دادن عذاب نکرده است، ای حسین! به خدا سوگند خداوند آنان را به عذابی سختتر از مهلت دادن عذاب نکرده است.

4. توحید: هشام بن سالم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ قبض و بسطی نیست مگر اینکه خداوند را در آن منت و آزمونی است.

5. توحید: یونس از طیار نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ قبض و بسطی نیست مگر اینکه خداوند را در آن مشیت و قضا و آزمونی است.

محاسن نیز مانند این حدیث را از یونس روایت کرده است.

توضیح: شاید قبض و بسط در رزقها به وسعت دادن و کم کردن آنها، و در جانها به شادی و غمگینی آنها، و در جسمها به سلامتی و درد آنها، و در اعمال به اینکه انسان در انجام آنها توفیق حال خوش داشته باشد یا نداشته باشد، و در

1- . يونس / 85

اخلاق به نیکو نمودن و عدم نیکو نمودن آنها، و در دعاها به اجابت یا عدم اجابت آنها، و در احکام به ترخیص در بعضی و نهی در بعضی دیگر از آنها باشد.

6. توحید: طیار نقل کرده، که امام صادق علیه السلام به او فرمودهاند: آزمون و قضای در همه اوامر و نواهی خداوند که در آنها قبض یا بسطی است وجود دارد.

7. محاسن: عبدالأعلی بن أعین نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هر قبض و بسطی که در اوامر و نواهی خداوند برای بنده پیش میآید، خداوند را در آن آزمونی است.

8. محاسن: عبیدالله بن ولید وصافی نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: یکی از مناجاتهای موسی علی نبینا و آله و علیه السلام این بود که به خداوند عرض کرد: ای پروردگار من! این سامری گوساله را ساخت، صدای گاو را چه کسی ساخت؟ خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که آن آزمون من است، از آن پرده برمدار.

توضیح: یعنی آن را برای کسی آشکار مکن که عقلهای آنها از فهم آن قاصر است.

9. کافی: سفیان بن سمط نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرموند: هرگاه خداوند خیر بندهای را بخواهد، آن بنده گناهی میکند و خداوند در پی آن او را تنبیه میکند و استغفار را به یاد او میآورد. و هرگاه شرّ بندهای را بخواهد، آن بنده گناهی میکند و خداوند به دنبال آن به او نعمتی میدهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به سبب آن نعمت گمراه شود، و این است همان سخن خداوند عزّ و جلّ [که فرمود]: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ»(1) {به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت}.

10. کافی: إبن رئاب از یکی از اصحاب نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره استدراج سؤال شد؛ ایشان فرمودند: [استدراج، حال آن] بندهای است که گناهی میکند و به او مهلت داده میشود و در هنگام گناه نعمتهای جدیدی به او

1- . أعراف / 182

داده میشود و او را از استغفار از گناهان غافل میکنند و این بنده از جایی که نمیداند مستدرج میشود.

11. کافی: سماعۀ نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره [تفسیر] این سخن خداوند عزّ و جلّ: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ» {به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: مقصود، بندهایست که گناهی میکند و نعمت جدیدی به او داده میشود و آن نعمت، او را از استغفار برای آن گناه غافل میکند.

12. کافی: علی بن رئاب نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که مردم بعد از کشته شدن عثمان، با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [برای خلافت] بیعت کردند، ایشان بالای منبر رفتند و خطبهای ایراد کردند که در آن فرمودند: آگاه باشید که آزمون شما مانند روزی که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را برانگیخت، بازگشته است؛ قسم به آنکه او را به حق برانگیخت که به سختی در هم آمیخته خواهید شد و به شدت غربال خواهید شد تا پایین شما به بالا برگردد و بالای شما به پایین بازگردد، و آنانی که کوتاهی کردهاند، پیش افتند و آنانی که پیش افتادهاند، کوتاهی کنند. و به خدا سوگند من علامتی را پنهان نکردم و دروغی نگفتم؛ من قبلاً از این مقام و از این روز باخبر شده بودم.

توضیح: "لتبلبلن" یعنی با هم مخلوط میشوید، از "تبلبلت الألسن" به معنای زبانها با هم درآمیخت، یا از "بلابل" به معنای نگرانیها و غمها و دلمشغولیها میباشد گرفته شده است. "لتغربلن" ممکن است از غربال که وسیله ایست که آرد را در آن صاف میکنند گرفته شده باشد، و ممکن است از "غربلت اللحم" به معنای گوشت را بریدم باشد؛ بنا بر معنای اول نیز دو احتمال در معنای آن وجود دارد: اول اینکه به معنای درآمیختن باشد، چنانچه در غربال کردن آرد، مقداری از آن با مقداری دیگر مخلوط میشود، و دوم اینکه مقصود ایشان از آن این بوده باشد که صالح و فاسد شما از یکدیگر جدا و مشخص میشوند، چنانچه در هنگام غربال آرد از نخاله جدا میشود.

این سخن ایشان علیه السلام: "تا پایین شما به بالا برگردد و ..." یعنی عزتمندان شما ذلیل شوند و ذلیلشدگانتان عزیز گردند، یا یعنی تا صالحین شما گنهکار شوند و گنهکارانتان صالح گردند و مؤمنان شما کافر و کافرانتان مؤمن شوند. در نهج البلاغهٔ آمده است: "مانند همزدن دیگ، به هم زده میشوید تا پایین شما به بالا ..." که این عبارت روشنتر است، گفته میشود "ساط القدر"، هنگامی که غذای دیگ با "مسوط" هم زده شود. "مسوط" چوبی است که آن را در غذا حرکت میدهند تا غذا را هم بزنند.

این سخن ایشان علیه السلام: "آنانی که کوتاهی کردهاند، پیش افتند"، مقصود ایشان علیه السلام کسانی است که در اول کار در یاری ایشان کوتاهی کردند و در هنگام بیعت عمومی ایشان را یاری نمودند. "و آنانی که پیش افتادهاند، کوتاهی کنند" مقصودشان کسانی مانند طلحهٔ و زبیر است که در اول کار ایشان را یاری کردند و سپس ایشان را رها کردند و بیعت ایشان را شکستند.

این سخن ایشان علیه السلام: "ما کتمت وسمهٔ"، در بعضی از نسخهها به جای "وسمهٔ"، "وشمهٔ" آمده است که ظهور بیشتری دارد. جزری گفته است: در حدیث علی آمده است: "والله ما کتمت وشمهٔ"، که "وشمهٔ" به معنای کلمه است. در بعضی دیگر از نسخهها با سین [و به صورت "وسمهٔ"] آمده است که به معنای علامت است و یعنی من هیچ علامتی که دلالت بر راه حق کند را پنهان نکردم، ولی شما آن را ندیدید. پوشیده نماند که آوردن "کتم" در کنار "وسم" خالی از ظرافت نیست؛ چرا که"کتم" به فتح تاء، گیاهی است که آن را با "وسمهٔ" [که آن هم نام گیاهی است] مخلوط میکنند تا با مخلوط آن دو، خضاب کنند.

13. کافی: إبن أبییعفور نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: وای بر عربهای طغیانگر از امری که نزدیک شده است! عرض کردم: فدایتان شوم! چند نفر از عربها، به همراه قائم [علیه السلام] میباشند؟ ایشان فرمودند: تعدادی اندک. عرض کردم: به خدا سوگند عربهایی که این امر را وصف میکنند زیاد هستند. فرمودند: مردم باید خالص شوند و متمایز گردند و غربال شوند و در غربال کردن عده زیادی خارج میشوند.

14. کافی: معمر بن خلاد نقل کرده، از ابالحسن علیه السلام شنیدم که میفرمودند: «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(1) {الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند!؟ }، سپس به من فرمودند: مقصود از فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایتان شوم! تا جایی که ما میدانیم مقصود آزمون در دین است. ایشان فرمودند: آزموده میشوند چنانچه طلا آزموده [و به محک زده] میشود. سپس فرمودند: خالص میشوند چنانچه طلا خالص میشود.

15. کافی: محمد بن منصور صیقل از پدرش نقل کرده، من و حارث بن مغیره و گروهی از اصحاب نشسته بودیم و امام صادق علیه السلام صحبتهای ما را میشنیدند؛ به ما فرمودند: از چه چیزی صحبت میکنید!؟ هرگز! هرگز! نه، به خدا سوگند آنچه به آن چشم [امید] بستهاید نخواهد شد جز اینکه غربال شوید، نه، به خدا سوگند آنچه بدان چشم [امید] بستهاید نخواهد شد جز اینکه خالص شوید، نه، به خدا سوگند آنچه به آن چشم [امید] بستهاید نخواهد شد مگر اینکه جدا جدا شوید، نه، به خدا سوگند آنچه به آن چشم [امید] بستهاید نخواهد شد مگر بعد از اینکه ناامید شوید، نه، به خدا سوگند آنچه به آن چشم [امید] بستهاید نخواهد شد مگر زمانی که کسانی که به شقاوت میرسند، به شقاوت برسند و کسانی که به سعادت میرسند، به سعادت برسند.

16. نهج البلاغهٔ: ای مردم! خداوند متعال شما را از اینکه بر شما ستم کند، در امان داشته است، ولی از اینکه شما را بیازماید در امان نداشته است، خداوند والامقام فرموده است: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ وَ إِنْ کُنَّا لَمُبْتَلِینَ»(2) {در حقیقت در این [ماجرا] عبرتهایی است و قطعاً ما آزمایش کننده بودیم }.

17. نهج البلاغهٔ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: چه بسا کسانی که به سبب احسان به آنها مورد استدراج قرار میگیرند و با پرده انداختن بر روی آنها

1- . عنکبوت / 1 و 2
2- . مؤمنون / 30

مغرور میشوند و با سخنان نیکی که دربارهاشان گفته میشود مفتون میشوند. خداوند سبحان هیچکس را به چیزی مانند مهلت دادن نیازموده است.

18. و هم ایشان علیه السلام فرمودند: ای مردم! خداوند قطعاً دو نوع ترس از نعمت را به شما نشان میدهد، چنانچه دو نوع ترس از تنبیه را به شما نشان میدهد؛ کسی که در رزقش وسعت داده شود و آن را به عنوان استدراج نبیند، آسایشش همراه با ترس است و کسی که در رزقش تنگ گرفته شود و این را به عنوان آزمون نبیند، آرزویی را تباه کرده است.

مؤلف گوید: آیات و روایات املاء و امهال و استدراج در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد.

ص: 347

آیات:

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ»(1) {و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، مسلماً خواهند گفت خدا، بگو ستایش از آن خداست. ولی بیشترشان نمی دانند}.

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»(2) {و اگر از آنان بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت: آنها را همان قادر دانا آفریده است}.

«يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(3) {از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می نهند، بگو بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می گذارد اگر راستگو باشید}.

«إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى»(4) {همانا

هدایت بر ماست}.

1- . لقمان / 25
2- . زخرف / 9
3- . حجرات / 17
4- . لیل / 12

تفسير:

اين سخن خداوند متعال: «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(1) {مسلماً خواهند گفت خدا}، يا به جهت آن است كه آفرينش و فطرت آنان همراه با اقرار به اين موضوع بوده است، [و] وقتى به خودشان برگردند و از گذشتگانشان پيروى نكنند[، به اين موضوع اعتراف مىكنند]، و يا اينكه روى خطاب در اين آيه به كفار قريش است كه با اينكه معترف بودند كه تنها خداوند است كه آفريدگار است و هيچ شريكى در خلق ندارد، در عبادتشان بتها را با خداوند شريک قرار مىدادند.

اين سخن خداوند متعال: «أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ ... »(2) { با هدايت كردن شما به ايمان ... }، يعنى به وسيله فرستادن رسولان و نازل كردن كتابها[ى آسمانى] راه ايمان را به شما نشان داد، يا يعنى به شما توفيق قبول كردن و اقرار به چيزهايى كه رسولان آوردند را داد، يا چنانچه ظاهر اخبار دلالت دارد، يعنى معرفت را به شما الهام كرد.

روايات:

1.قرب الإسناد: بزنطى نقل كرده، به امام رضا عليه السلام عرض كردم: آيا مردم در رسيدن به معرفت نقشى دارند؟ ايشان فرمودند: خير. عرض كردم: آيا به جهت آن ثوابى مىبرند؟ ايشان فرمودند: ثواب نيز مانند معرفت كه به آنان تفضل مىشود، از روى تفضل به آنان داده مىشود.

فقه الرضا نيز مانند همين روايت را از عالم عليه السلام نقل كرده است.

2. خصال: دُرُست از شخصى نقل كرده، امام صادق عليه السلام فرمودند: شش چيز است كه بندگان در آنها نقشى ندارند: معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بيدارى.

1- . لقمان / 25
2- . حجرات / 17

محاسن نیز مانند همین را با سندی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

3. توحید: عبدالرحیم قصیر نقل کرده، نامهای برای ایشان [امام باقر یا امام صادق علیهما السلام] نوشتم و آن را به دست عبدالملک بن أعین دادم و در آن سؤال کرده بودم که آیا معرفت و انکار، مخلوق هستند یا نه؛ ایشان [در جواب] نوشتند: پرسیده بودی که معرفت چیست؛ خدا تو را رحمت کند! بدان که معرفت یکی از کارهای خداوند عزّ و جلّ در قلب است و مخلوق اوست، و انکار نیز کار خداوند در قلب میباشد و مخلوق اوست، و بندگان در این دو هیچ نقشی ندارند، ولی اختیار دارند که کدام را کسب کنند؛ با تمایلشان به ایمان، معرفت را اختیار میکنند و بدین ترتیب مؤمن و اهل معرفت میشوند، و با تمایلشان به کفر، انکار را اختیار میکنند و بدین طریق کافر و منکر و گمراه میشوند. و این به سبب توفیق یا خوار نمودن خداوند مر ایشان راست. [البته] خداوند به سبب اختیار و عمل خودشان است که آنان را کیفر میکند یا ثواب میدهد. ...

4. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: من به تحقیق میدانم که این محبتی که شما به سبب آن ما را دوست دارید، چیزی نیست که شما آن را به وجود آورده باشید، بلکه خداست که آن را به وجود آورده است.

5. محاسن: عبدالأعلی مولی آل سام نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بندگان را به معرفت مکلف نکرده است و برای آنان راهی برای رسیدن به آن قرار نداده است.

6. محاسن: فضل بن أبیالعباس بقباق نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»(1) {در

دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته است} پرسیدم که آیا خود آنان نیز نقشی در آن دارند؟ ایشان فرمودند: خیر.

1- . مجادله / 22

7. محاسن: حسن بن زیاد نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم که آیا بندگان در آن نقشی دارند؟ ایشان فرمودند: خیر، هیچ کرامتی هم در آن ندارند، بلکه [ایمان، موهبتی] از جانب خداوند است و از فضل اوست.

8. محاسن: حسن بن زیاد نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ»(1) {ایمان

را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیاراست} پرسیدم که آیا بندگان نیز در آنچه که خداوند برایشان دلپذیر گردانیده نقشی دارند؟ ایشان فرمودند: خیر، هیچ کرامتی نیز ندارند.

9. محاسن: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: بر مردمان واجب نیست که بدانند، تا اینکه خود خداوند معلم آنان میشود و وقتی به آنان آموخت، بر آنها واجب میشود که یاد بگیرند.

10. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: خداوند خلایقش را آفرید و قومی را برای محبت ما آفرید؛ اگر یکی از آنها از این اعتقاد خارج شود، خداوند او را، حتی اگر شده بینیاش را به خاک بمالد، به آن [اعتقاد] بر میگرداند، و عدهای دیگر را برای بغض ورزیدن به ما آفرید که هیچگاه ما را دوست نخواهند داشت.

11. أمالی طوسی: زراره نقل کرده، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: [مقصود از این آیه]: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»(2) {همان

سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است} [چیست]؟ ایشان فرمودند: توحید.

12. محاسن: صفوان نقل کرده، به عبد صالح [- امام موسی بن جعفر علیه السلام] عرض کردم: آیا مردم استطاعت این را دارند که معرفت را به دست آورند؟ ایشان فرمودند: معرفت، تفضلی از خداوند است. عرض کردم: حال که معرفت مانند رکوع و سجود که مأمور به آن میشوند و انجامش میدهند نیست و آن را به دست

1- . حجرات / 7
2- . روم / 30

نمیآورند، آیا به سبب معرفتشان ثوابی به آنها داده میشود؟ ایشان فرمودند: معرفت، تفضل خداوند بر آنان است و خداوند از روی تفضل خود، بر آن ثواب نیز میدهد.

13. محاسن: زراره نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ»(1) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت} فرمودند: آن [میثاق] در حضور خداوند بود، خداوند این حضور را از یاد آنها برُد و اقرار به آن در دلهایشان را باقی گذاشت، اگر آن [اقرار در دلهایشان] نمیماند، هیچکس آفریننده و روزیدهنده خود را باز نمیشناخت، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ»(2) {اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلماً خواهند گفت خدا}.

توضیح: مقصود از "معاینهٔ"، خطاب قرار دادن رو در رو است، یعنی خداوند این کلام [و میثاق] را در مقابل روی آنان خلق کرد و آنان آن حالت را فراموش کردند و معرفت در دلهای آنان ماندگار شد.

باید دانست که روایات این بخش و بسیاری از روایات بخشهای پیشین دلالت بر این دارند که معرفت خداوند متعال، و بلکه معرفت رسول و ائمه صلوات الله علیهم و [نیز معرفت به] سایر عقاید دینی، از موهبات [خداوند] هستند و اکتسابی نمیباشند. ممکن است که این را به معرفت کامل حمل کنیم، یا [بگوییم] مقصود این است که خداوند متعال بر خلایق به واسطه همان عقلهایی که به آنان داده است احتجاج میکند، و هیچیک از خلایق، حتی رسولان، قادر بر هدایت کردن و معرفت دادن به یک نفر نیز نیستند. یا مقصود این باشد که کسی که معارف را افاضه میکند، پروردگار متعال است و فقط بندگان را امر کرده تا سعی کنند با فکر کردن و دقت

1- . أعراف / 172
2- . زخرف / 87

نمودن آمادگی افاضه معرفت را [در وجودشان] کسب کنند، چنانچه روایت عبدالرحیم به این مطلب اشاره دارد. یا اینکه [ممکن است] گفته شود: این روایات، مختص به معرفت به غیر از چیزهایی است که بر علم به صدق رسولان متوقف بر آن است؛ زیرا معرفت به غیر آنها را، ما فقط از طریق معارفی که خداوند بر زبان پیامبران و حجج خود صلوات الله علیهم به ما میآموزد، کسب میکنیم. یا گفته شود: مقصود معرفت به احکام فرعیه است که عقل [انسان] در [کسب] آن استقلالی از خود ندارد. یا اینکه معنایش این است که معرفت فقط با توفیق خداوند متعال در اکتساب آن حاصل میشود. اینها وجوهی است که میتوان در تأویل این روایات گفت، که بیشتر آنها هم بعید به نظر میرسند. ظاهر این روایات این است که بندگان فقط مکلف به انقیاد در برابر حق و استکبار نورزیدن از قبول آن میباشند؛ در مورد معارف، اینچنین است که همه آنها از چیزهایی هستند که خداوند متعال بعد از اینکه بندگانش حق را اختیار کردند، در قلبهای آنان القاء میکند و سپس آن را روز به روز به حسب اعمال و طاعاتشان کامل میکند، تا اینکه آنان را به درجه یقین برساند. و در [اثبات صحت] این مطلب، کافیست که در سیره پیامبران و ائمه دین که به دست ما رسیده که چگونه امتها و اصحاب خود را کامل میکردند نظر کنید؛ آنها مردم را به اکتساب و نظر و جست و جو در کتابهای فلاسفه و آموختن علوم کافران حواله نمیکردند، بلکه در مرحله اول آنان را به اقرار به توحید و سایر عقاید دعوت میکردند و سپس آنان را به تکمیل نفس از راه طاعات و ریاضات فرا میخواندند تا به بالاترین درجات سعادتها نائل شوند.

آیات:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»(1) {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم !؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم * یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم؛ آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی !؟ }.

«وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً * لِیَسْئَلَ الصَّادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْکافِرِینَ عَذاباً أَلِیماً»(2) {و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم * تا راستان را از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است }.

ص: 354

1- . أعراف / 172 و 173
2- . أحزاب / 7 و 8

روایات:

1.محاسن: صالح بن سهل نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! خداوند طینت مؤمن را از چه چیزی آفریده است؟ ایشان فرمودند: از طینت پیامبران، پس هیچگاه نجس نمیشود.

2. محاسن: صالح بن سهل نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمنان از طینت پیامبران آفریده است؟ فرمودند: آری.

3. أمالی شیخ طوسی: أبیبصیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: ما و شیعیانمان از طینت علیین آفریده شدهایم و دشمنان ما از طینت خبال «مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»(1) {از

گلی سیاه و بدبو آفریدیم }.

توضیح: جزری گفته است: کسی که شراب بنوشد، خداوند در روز قیامت به او از طینت خبال مینوشاند. در احادیث آمده است که خبال، عصاره اهل دوزخ است. "خبال" در لغت به معنای فساد است. فیروزآبادی گفته است: خبال بر وزن سحاب، به معنای نقصان و هلاک و رنج و خستگی و عیال و سم کشنده و ناله اهل دوزخ است. و گفته است: "حمأ" به فتح میم، به معنای گِل سیاه بدبو است. و گفته است: "مسنون" به معنای بدبو است.

4. أمالی شیخ طوسی: یحیی بن عبدالله بن حسن از پدرش و امام صادق علیه السلام، و آن دو از پدرشان، از جدشان نقل کردهاند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در بهشت چشمهای وجود دارد که از شهد شیرینتر و از کَرِه نرمتر و از یخ سردتر و از مُشک خوشبوتر است و در آن طینتی وجود دارد که خداوند عزّ و جلّ ما را از آن آفرید و شیعیان ما را نیز از آن آفرید؛ هر کسی که از آن طینت نباشد، از ما و شیعیان ما نیست. آن طینت همان میثاقی است که خداوند عزّ و جلّ ولایت علی بن أبیطالب علیه السلام را بر آن گرفته است. عبید [بن مهران که یکی از افراد موجود در زنجیره این حدیث است] نقل کرده، این حدیث را بر امام باقر علیه السلام

1- . حجر / 26

عرضه کردم؛ ایشان فرمودند: یحیی بن عبدالله درست برایت گفته است، پدرم از جدم، از پیامبر صلی الله علیه و آله همینطور برایم نقل فرمود.

5. علل الشرایع: حبیب سجستانی نقل کرده، شنیدم که امام باقر علیه السلام میفرمودند: هنگامی که خداوند عزّ و جلّ ذریه آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را از پشت او بیرون آورد تا از آنان برای خودش میثاق ربوبیت و برای هر یک از پیامبران میثاق نبوت بگیرد، اولین کسی از آنان برای نبوتش میثاق گرفت، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود. سپس خداوند عزّ و جلّ به آدم علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: نگاه کن ببین چه میبینی؟ آدم به ذریهاش که چون ذراتی آسمان را پر کرده بودند نگاه کرد. آدم عرض کرد: ای پرورگار من! ذریه من چه زیاد هستند! آنان را برای چه خلق کردی؟ و با گرفتن میثاق، چه چیزی از آنان میخواهی؟ خداوند جلّ و عزّ فرمود: برای اینکه مرا عبادت کنند و به من شرک نورزند و به رسولانم ایمان بیاورند و از آنان پیروی کنند. آدم علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد: چرا بعضی از این ذرات، بزرگتر از بعضی دیگر هستند و بعضی از آنها نور کمی دارند و بعضی دیگر نوری ندارند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: آنها را همینگونه خلق کردم تا در همه حالات آنان را بیازمایم. آدم علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من! آیا مرا اذن در سخن گفتن میدهی تا سخن بگویم؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: سخن بگو؛ چه اینکه روح تو از روح من و طبیعت تو از خلاف کینونت من است. آدم عرض کرد: ای پروردگار من! اگر آنها را به گونهای یکسان و اندازهای مساوی و طبیعتی واحد و سرشت و رنگهایی یکسان و عمرها و روزیهایی یکاندازه میآفریدی، بعضی از آنان بر بعضی دیگر ستم نمیکردند و بین آنها در هیچچیز حسادت و کینه و اختلافی به وجود نمیآمد. خداوند جلّ جلاله فرمود: ای آدم! به سبب روح من است که میتوانی سخن بگویی و به جهت ضعف طبیعتت است که به دنبال دانستن چیزی هستی که به آن علم نداری، و من خداوند آفریننده و دانا هستم و به سبب علم خود در خلقت آنها اختلاف ایجاد کردم و به مشیت خود، امرم را در میان آنها جاری کردم و آنان نیز رو به سوی تدبیر و تقدیر من [در حرکت] هستند. در خلقت من تبدیلی نخواهد بود

و من جنّیان و انسانها را تنها برای اینکه مرا عبادت کنند آفریدم و بهشت را برای آنهایی که مرا عبادت و اطاعت کنند و از رسولانم پیروی نمایند خلق کردم و باکی ندارم، و دوزخ را برای آنهایی که به من کفر ورزند و مرا معصیت کنند و از رسولانم پیروی نکنند آفریدم و باکی ندارم، و تو را و ذریه تو را، با اینکه در من هیچ نیازی به تو نبود آفریدم، فقط به این جهت تو و آنها را آفریدم که تو و آنان را بیازمایم که کدامیک از شما در دار دنیا، در هنگام زندگی و قبل از مردن، نیکوکارترید. و دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را نیز به همین سبب آفریدم، و در تقدیر و تدبیر خود نیز همین را اراده کردم. با علم نافذ خود در آنان، صورتها و جسمها و رنگها و عمرها و رزقها و طاعت و معصیت آنان را مغایر همدیگر قرار دادم و آنان را سعادتمند و شقی و بصیر و کور و کوتاه و بلند و زیبا و نکوهیده و عالم و جاهل و ثروتمند و نیازمند و مطیع و معصیتکار و صحیح و مریض و سست بنیه و قوی بنیه گردانیدم؛ تا کسی که سالم است به کسی که بیمار شده نگاه کند و مرا به سبب سلامتیاش سپاس کند و کسی که بیمار است به کسی که در سلامت است نظر کند و مرا دعا کند و از من بخواهد تا او را عافیت دهم و [بتواند] بر آزمون من صبر کند و من عطای فراوان خود را به او ببخشم. و ثروتمند به نیازمند بنگرد و مرا سپاس و شکر کند و نیازمند به ثروتمند نگاه کند و مرا بخواند و از [کرم] من طلب کند. و مؤمن، کافر را ببیند و مرا بر اینکه او را هدایت کردهام سپاس گوید. برای اینهاست که آنها را آفریدهام؛ تا آنان را در سختی و آسایش و عافیت و آزمون و عطا و منع بیازمایم، و من آن خداوند فرمانروای قادر هستم و میتوانم هر آنچه تقدیر کردهام را مطابق آنچه تدبیر نمودهام جاری کنم و میتوانم آن را تغییر دهم هر چه خواستم بکنم و هر چه که مؤخر داشتهام را پیش بیاندازم و هر چه که مقدم داشتهام را به تأخیر بیفکنم، و من آن خداوندی هستم که هر کاری که بخواهم انجام میدهم و از آنچه انجام میدهم بازخواست نمیشوم، و بلکه این من هستم که مخلوقاتم را از آنچه میکنند بازخواست میکنم.

اختصاص نیز مانند همین را از هشام بن سالم نقل کرده است.

توضیح: "روح تو از روح من است" یعنی روح تو از آن روحی است که آن را برگزیده و انتخاب کردهام، یعنی روح تو از عالم مجردات یا از عالم قدس، و طبیعت تو از عالم خلق و جسمانیات یا از جایی که معدن شهوات و جهالات است میباشد و تو به سبب طبیعت و بشریت خود این سؤال را کردی. "ذمیم" به معنای نکوهیده است، در بعضی از نسخهها "دمیم" آمده است، کسی که کوتاه و زشت باشد دمیم گفته میشود.

6. علل الشرایع: أبیإسحاق لیثی نقل کرده، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای من بفرمایید که آیا انسان مؤمن و با بصیرتی که به معرفت و کامل رسیده باشد زنا میکند؟ ایشان فرمودند: پناه بر خدا! نه. عرض کردم: آیا لواط میکند؟ فرمودند: پناه بر خدا! نه. عرض کردم: آیا دزدی میکند؟ فرمودند: نه. عرض کردم: آیا شراب مینوشد؟ فرمودند: نه. عرض کردم: آیا گناه کبیره یا عمل زشتی انجام میدهد؟ فرمودند: نه. عرض کردم: آیا گناهی مرتکب میشود؟ فرمودند: آری، [در این صورت] او مؤمن گنهکار مسلِم میباشد. عرض کردم: معنای مسلِم چیست؟ فرمودند: یعنی کسی که تسلیم گناه شده است، [ولی] با گناه نمیماند و همراه آن نمیشود [بر آن اصرار نمیکند]. عرض کردم: چه عجیب! زنا و لواط و دزدی نمیکند و شراب نمینوشد و نه کبیرهای از کبائر و نه عمل زشتی از زشتیها را انجام نمیدهد! ایشان فرمودند: از کار خداوند تعجبی نیست؛ خداوند عزّ و جلّ «یَفْعَلُ ما یَشاءُ»(1) {هر چه بخواهد انجام می دهد} و «لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ»(2) {در

آنچه [خدا] انجام می دهد چون و چرا راه ندارد و[لی] آنان[- انسانها] سؤال خواهند شد}؛ پس از چه چیزی تعجب کردی ای ابراهیم! بپرس و عار مدار و سستی مورز، چرا که عارپیشهگان و سستی کنندگان این علم را یاد نمیگیرند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من در میان شیعیان شما کسانی سراغ دارم که [شراب] مینوشند و راهزنی میکنند و در راه مردم کمین میکنند و زنا و

1- . حج / 18
2- . أنبیاء / 23

لواط میکنند و ربا میخورند و مرتکب زشتیها میشوند و در نماز و روزه و زکات سستی میکنند و قطع رحم مینمایند و کبائر را انجام میدهد، چگونه و از چه روی است؟ ایشان فرمودند: ای ابراهیم! آیا سؤال دیگری هم در سینهات هست که تو را مشغول کرده باشد؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! سؤال دیگری بزرگتر از آن. ایشان فرمودند: ای ابا اسحاق! آن [سؤال] چیست؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من در میان دشمنان و مخالفان سرسخت شما کسانی را سراغ دارم که بسیار نماز و روزه میکنند و زکات میدهند و پیوسته میان حج و عمرهاند و شور جهاد دارند و در نیکی و صله رحم پیشقدمند و حقوق برادران خود را به جا میآورند و از مال خود به آنان میبخشند و از شرابخواری و زنا و لواط و دیگر زشتیها پرهیز میکنند، این به چه سبب و از چه روی است؟ ای فرزند رسول خدا! این را برایم تفسیر و مبرهن و روشن بفرمایید، به خدا قسم فکرم را به سختی مشغول و شبم را بیخواب و خویم را تنگ کرده است. ایشان صلوات الله علیه تبسمی نمودند و سپس فرمودند: ای ابراهیم! این [سخنانی که اکنون برایت خواهم گفت] بیان شفابخشی است برای آنچه سؤال کردی و علمی پنهان از خزائن علم خداوند و از اسرار اوست؛ ای ابراهیم! به من بگو اعتقادات [دینی] آن دو دسته از نظر تو چگونه بود؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! محبین و شیعیان شما همانگونه که شما کارهایشان را توصیف کردید بودند؛ اگر به یکی از آنان همه طلا و نقرهای که بین مشرق و مغرب است را بدهند تا از ولایت و محبت شما دست بکشد و دوستی و محبت دیگران را بپذیرد، چنین نمیکند، حتی اگر بینیاش در راه شما با شمشیر زده شود. و اگر در راه شما کشته شوند نیز باز نمیایستند و از محبت و ولایت شما بر نمیگردند. و مخالفان سرسخت شما را نیز به همان صورتی که شما کارهایشان را وصف کردید دیدم؛ اگر به یکی از آنان همه طلا و نقرهای که بین مشرق و مغرب است را بدهند تا از محبت و دوستی طاغوتها دست بکشد و دوستی شما را بپذیرد، چنین نمیکند و حتی اگر بینیاش در راه آنها با شمشیر زده شود، از آنها دست بر نمیدارد،. و اگر در راه آنان کشته شود نیز باز نمیایستد و بر نمیگردد. هنگامی که یکی از آنها فضیلتی از شما میشنود، از آن مشمئز میشود و

از روی بغض با شما، و محبت آنان رنگش تغییر میکند و تنفر از آن در چهرهاش دیده میشود. امام باقر علیه السلام تبسمی کردند و سپس فرمودند: ای ابراهیم! اینجاست که آن تلاش کرده رنج برده، هلاک میشود [و] «تَصْلی ناراً حامِیَةً * تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ»(1) {[ناچار]

در آتشی سوزان درآیند * از چشمه ای داغ نوشانیده شوند}، و به سبب همین است که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً»(2) {و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می سازیم}. بیچاره ای ابراهیم! آیا میدانی سبب و قصه آن چیست و چه چیزی از آن بر مردم پوشیده است؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برایم تبیین کنید و شرح دهید و مبرهن نمایید. ایشان فرمودند: ای ابراهیم! خداوند تبارک و تعالی، عالم ازلی و قدیم است و موجودات را از هیچ خلق کرد، هر کس بپندارد که خداوند عزّ و جلّ موجودات را از چیزی آفریده، کافر شده است؛ زیرا اگر آن چیزی که موجودات را از آن آفریده، در ازلیت و هویتش مانند خداوند، قدیم باشد، آن نیز باید ازلی باشد. بلکه خداوند عزّ و جلّ موجودات را از هیچ آفرید. یکی از چیزهایی که خداوند عزّ و جلّ آفرید زمینی پاکنهاد بود، بعد از اینکه آن را آفرید، آب گوارا و زلال از دل آن بیرون آورد و ولایت ما اهل بیت را بر آن زمین عرضه داشت و آن زمین نیز قبول کرد، سپس آن آب را هفت روز بر آن جاری کرد و بر تمام سطح آن رساند و همه جایش را زیر آب برد و سپس آن آب را از آن خارج کرد. از برگزیده گِل آن زمین، مقداری برگرفت و آن را گِل ائمه علیهم السلام قرار داد. سپس تهنشین آن را برداشت و شیعیان ما را از آن آفرید. ای ابراهیم! اگر [خداوند] طینت شما را نیز مانند ما به حال خود رها میکرد، ما و شما، یک چیز میشدیم. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! [خداوند] با طینت ما چه کرد؟ ای ابراهیم! برایت میگویم؛ بعد از آن خداوند عزّ و جلّ زمین شورهزاری آفرید و از دل آن آبی تلخ و بدرنگ و شور بیرون کشید و ولایت ما اهل بیت را بر

1- . غاشیه / 4 و 5
2- . فرقان / 23

آن زمین عرضه کرد و آن زمین آن را نپذیرفت. خداوند آن آب را هفت روز بر آن زمین جاری کرد و بر تمام سطح آن زمین رساند و همه آن را زیر آب برد. سپس آن آب را از آن خارج کرد و آنگاه مقداری از آن گِل برداشت و طاغیان و ائمه طاغوت را از آن آفرید و سپس آن را با تهنشین طینت شما مخلوط کرد. اگر طینت آنان را به حال خود رها میکرد و آن را با طینت شما مخلوط نمینمود، آنان به شهادتین گواهی نمیدادند و نماز نمیخواندند و روزه نمیگرفتند و زکات نمیدادند و حج به جا نمیآوردند و امانت را ادا نمیکردند و صورتهایشان شبیه به شما نمیگشت؛ هیچ چیز بر مؤمن سختتر از آن نیست که صورت دشمنش را مانند صورت خودش ببیند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! خداوند سپس با آن دو طینت چه کرد؟ ایشان فرمودند: آن دو را با آن آب اول و آب دوم مخلوط کرد و سپس آن را مانند مالیدن پوست، به هم سایید و آنگاه مشتی از آن برداشت و فرمود: این به بهشت میرود و مرا باکی نیست، و مشت دیگری برداشت و فرمود: این به جهنم میرود و مرا باکی نیست. سپس بین آن دو را مخلوط کرد و بدین ترتیب مقداری از آنچه که از سنخ و طینت مؤمن بود، بر سنخ و طینت کافر واقع شد و مقداری از آنچه که از سنخ و طینت کافر بود، بر سنخ و طینت مؤمن واقع گشت. آن اعمال مانند زنا و لواط و ترک نماز و روزه و حج و جهاد و خیانت و کبیرهای از این کبائر که از شیعیان ما دیدی، به سبب طینت و عنصر دشمن مخالف است که در [طینت] او ممزوج شده است؛ زیرا ارتکاب گناهان و اعمال زشت و گناهان کبیره، از [خصوصیات] سنخ و عنصر و طینت دشمن مخالف است. و آن اعمال مانند مراقبت بر نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و کارهای نیک که از دشمن مخالف دیدی، به سبب طینت و سنخ مؤمنی است که در [طینت] او ممزوج شده است؛ زیرا انجام کارهای نیک و اعمال خیر و پرهیز از گناهان از [خصوصیات] سنخ و عنصر و طینت مؤمن است. هنگامی که همه این اعمال به خداوند عزّ و جلّ عرضه شد، فرمود: من عادلی هستم که ستم نمیکنم و منصفی هستم که ظلم نمینمایم و حاکمیام که حق را پایمال نمیکنم و از آن منحرف نمیشوم و تجاوز نمینمایم؛ اعمال بدی که مؤمن مرتکب شده را به سنخ و طینت دشمن مخالف ملحق کنید و اعمال نیکی

که ناصب انجام داده را به سنخ و طینت مؤمن ملحق کنید، هر کدام را به اصل خود برگردانید که من خداوندی هستم که معبودی جز من نیست و من دانای به سرّ و نهانم، و من آن کسی هستم که بر قلبهای بندگانم آگاهم، و جور و ستم نمیکنم، و هیچ کس را به چیزی ملزم نمیکنم مگر اینکه قبل از او را بیافرینم، آن را به او شناسانده باشم. سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! کدام آیه را؟ فرمودند: این سخن خداوند متعال را: «قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ»(1) {گفت:

پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنیم؛ زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود}، ظاهرش همان است که از آن میفهمید، و به خدا سوگند باطن آن دقیقاً همین [مطلب] است. ای ابراهیم! قرآن دارای ظاهر و باطن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است. سپس فرمودند: ای ابراهیم! برایم بگو آیا هنگامی که خورشید طلوع میکند و شعاع [نور] آن در شهرها آشکار میشود، آیا شعاع آن از قرص جدا میشود؟ عرض کردم: در هنگام طلوع جدا میشود. ایشان فرمودند: آیا نه این است که زمانی که خورشید [از نظرها] پنهان میشود، آن شعاع [نور] به قرص [خورشید] متصل میشود و [در نهایت] به آن باز میگردد؟ عرض کردم: آری [همینطور است]. ایشان فرمودند: به همین صورت است که هر چیزی به سنخ و جوهر و اصل خود باز میگردد؛ هنگامی که روز قیامت فرا رسد، خداوند عزّ و جلّ سنخ دشمن مخالف و سنگینی [گناهان] و بار آن را از مؤمن جدا میکند و همه آنها را به دشمن مخالف ملحق مینماید و سنخ مؤمن و نیکیها و کارهای خوب و کوششها را از دشمن مخالف جدا میکند و همه آنها را به مؤمن ملحق مینماید. آیا تو در اینجا ظلم و تجاوزی میبینی؟ عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: به خدا سوگند این قضایی فصلدهنده و حکم قاطع و عدالتی واضح است، «لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»(2) {در

آنچه [خدا] انجام

1- . یوسف / 79
2- . أنبياء / 23

می دهد چون و چرا راه ندارد و[لی] آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد}، اینگونه است ای ابراهیم! «الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ»(1)

{حق از جانب پروردگار تو است، پس از تردیدکنندگان مباش}، این از حکمهای ملکوت است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! حکم ملکوت چیست؟ ایشان فرمودند: حکم خدا و حکم پیامبرانش، و قصه خضر و موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، هنگامی که موسی با او همراه شد و او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً * وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً»(2) {تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی}، ای ابراهیم! دریاب و اندیشه کن که چگونه موسی از خضر نپذیرفت و کارهای او را شنیع شمرد، تا اینکه خضر به او گفت: ای موسی! من اینها را سر خود انجام ندادم، بلکه فقط به جهت امر خداوند عزّ و جلّ انجامشان دادم. این کیست؟ ای ابراهیم بیچاره! قرآنی است که تلاوت میشود و سخنانی که از خداوند عزّ و جلّ رسیده است و هر کس یک حرف از آن را رد کند، کافر شده و شرک ورزیده و خداوند عزّ و جلّ را ردّ کرده است. لیثی نقل کرده، مانند این بود که من در آن چهل سالی که این آیات میخواندم، معنایش را نمیفهمیدم و فقط در آن روز فهمیدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه عجیب است این! نیکیهای دشمنان شما گرفته میشود و به شیعیانتان بر میگردد و گناهان دوستداران شما گرفته میشود و به دشمنان شما باز میگردد. ایشان فرمودند: آری، به خداوندی که معبودی جز او نیست و شکافنده دانه و ایجاد کننده خلایق و آفریننده زمین و آسمان است، هر آنچه به تو گفتم حق بود و جز به راستی سخنی نگفتم، «وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ»(3) {

و خدا به آنان ستم نکرد} و خداوند «بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ»(4) {بر بندگان [خود] بیدادگر نیست}. همه چیزهایی که برایت گفتم به طور قطع در قرآن موجود است. عرض کردم: آیا این [حقیقت،] به همین صورت در قرآن وجود دارد؟

1- . آل عمران / 60
2- . کهف / 67 و 68
3- . آل عمران / 117
4- . همان / 182

ایشان فرمودند: آری، در بیشتر از سی جای قرآن، آیا دوست داری آنها را برایت بخوانم؟ عرض کردم: بله ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطایاکُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِینَ مِنْ خَطایاهُمْ مِنْ شَیْ ءٍ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ * وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ ... »(1) {و

کسانی که کافر شده اند، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما، و[لی] چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت، قطعاً آنان دروغگویانند * و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران [دیگر] را با بارهای گران خود برخواهند گرفت ... }. ای ابراهیم! باز هم برایت بخوانم؟ عرض کردم: بله ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: «لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ»(2) {تا

روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند، آگاه باشید چه بد باری را می کشند}. دوست داری باز هم برایت بخوانم؟ عرض کردم: بله ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»(3) {پس

خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است}، خداوند بدیهای شیعیان ما را به نیکیها تبدیل میکند و نیکیهای دشمنان ما را به بدیها تبدیل مینماید و سوگند به جلال و وجه خداوند این از عدالت و انصاف اوست و هیچکس را یارای برگرداندن قضای او نیست و «لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ»(4) {برای

حکم او باز دارنده ای نیست} «وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(5) {و او شنوای داناست}. آیا موضوع ممزوج کردن و مسأله آن دو طینت را از قرآن برایت بگویم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان: «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ

1- . عنکبوت / 12 و 13
2- . نحل / 25

3- . فرقان / 70
4- . رعد / 41
5- . بقره / 137

كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»(1) {آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها جز لغزشهای کوچک خودداری می ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ آمرزش است، وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد}، یعنی از آن زمین پاک و از آن زمین بدبو، «فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقی»(2) {پس

خودتان را پاک مشمارید، او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است}، خداوند میفرماید: هیچیک از شما به کثرت نماز و روزه و زکات و حجش افتخار نکند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ بهتر میداند که کدامیک از شما تقوا ورزیدهاید، این به جهت "لمم" است که همان ممزوج کردن میباشد. ای ابراهیم! آیا باز هم برایت بخوانم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! ایشان فرمودند: «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقاً هَدی وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»(3) {همان گونه که شما را پدید آورد [به سوی او] برمی گردید * [در حالی که] گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان [خود] گرفته اند}، یعنی ائمه جور را به جای ائمه حق [به عنوان] دوستان خود گرفتهاند، «وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»(4) {و

می پندارند که راه یافتگانند}. ای اباإسحاق! اینها را پیش خود نگهدار که به خدا سوگند از احادیث برجسته و از رازهای پنهان و از گنجینههای مخفی ما است. بازگرد و راز ما را جز برای مؤمنان بابصیرت فاش مکن، چرا که اگر راز ما را فاش کنی، در جان و مال و خانواده و فرزندانت دچار بلا میشوی.

توضیح: فیروزآبادی گفته است: "أَثِرَ علی الأمر" بر وزن "فرح"، یعنی عزم آن امر نمود و به آن پرداخت. و گفته است "ماء آسن" به معنای آب بدمزه است. و گفته است: "عرکه" به معنای مالیدن و خاراندن چیزی است.

1- . نجم / 32
2- . همان
3- . أعراف / 29 و 30
4- . همان

شاید مقصود از أدیم در اینجا غذای با خورش است. این سخن ایشان: "سپس مقداری از آن گِل را برداشت ..." به اندازه همان ترتیب و تفصیل قبلی، زیبا است.

باید دانست که این روایت و امثال آن از چیزهایی است که فهم آن برای قلبها و درک آن برای عقلها دشوار است و ممکن است که کنایه از علم خداوند متعال و قَدَر او باشد که بر اختلاط [طینت] مؤمن و کافر در دنیا و تسلط ائمه جور و پیروان آنها بر ائمه حق و پیروان آنها تعلق گرفته است، خداوند علم داشته که مؤمنان، تنها به سبب تسلط اهل باطل بر آنان و عدم عهدهداری ائمه حق بر سیاست ایشان است که مرتکب گناهان میشوند، پس خداوند آنان را معذور داشته و بخشیده است و ائمه جور و پیروان آنها را به جهت جرمهایی که سبب شدهاند مؤمنان آنها را انجام دهند و نیز به سبب جرمهای خودشان، عذاب میکند، خداوند و حجتهایش صلوات الله علیهم بهتر میدانند.

7. تفسیر قمی: علی بن معمر از پدرش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی»(1) {این

[پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی در آن اول خلایق را به صورت ذراتی آفرید، آنان را در مقابل خود به صف ایستاند و محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت؛ گروهی به او ایمان آوردند و گروهی او را انکار کردند، خداوند فرمود: «هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی»، که مقصودش محمد صلی الله علیه و آله بود که در عالم ذرّ نخستین، آنان را به خداوند عزّ و جلّ دعوت نمود.

8. تفسیر قمی: حسین بن نعیم صحاف نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ»(2) {برخی

از شما کافرند و برخی مؤمن} فرمودند: خداوند عزّ و جلّ در روزی که آنان در پشت آدم بودند و از

1- . نجم / 56
2- . تغابن / 2

آنان میثاق گرفت، میدانست که آنان به سبب [پذیرش] ولایت ما ایمان میآورند، آن دیگران به سبب ترک ولایت ما کفر میورزند.

بصائر الدرجات نیز مانند همین را با سند دیگری نقل کرده است.

9. تفسیر قمی: جابر نقل کرده، از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره این آیه: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً»(1) {و

اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم} فرمودند: یعنی آنهایی که در زمانی که خداوند در ابتدا[ی خلقت]، و در هنگامه سایهها، از بنیآدم میثاق میگرفت، چیزی از شرک شیطان در طریقت، یعنی در ولایت، در درونشان وجود داشت، «لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً» {قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم}، یعنی ولی ما سایههای آنان را در آب صاف و گوارا انداختیم.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام که فرمودند: "یعنی آنهایی که ..." یعنی از آنجا که کلمه "لو" [در «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا»] دلالت میکند که استقامتی محقق نشده است، پس مقصود از آنان کسانی هستند که شرک شیطان در وجودشان راه یافته، که همان منکرین ولایتند، و حاصل روایت اینکه مقصود از آیه این است که اگر آنان در عالم سایهها و ارواح، به ولایت اقرار میکردند، روحهای آنان را در جسمهایی که از آن آب گوارا آفریده شده بود قرار میدادیم. بنابراین منشأ اختلاف طینت، همان تکلیف نخستین در هنگام میثاق در عالم ارواح است.

10. تفسیر قمی: محمد از محمد بن اسماعیل از أبیحمزهٔ نقل کردهاند، امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند ما را از اعلی علیین آفرید و قلبهای شیعیان ما را از چیزی که ما را از آن آفرید، خلق کرد و بدنهای آنان را از چیزی پایینتر از آن آفرید؛ از همین روی است که قلبهای آنان به ما میل میکند؛ زیرا قلبهایشان از همان چیزی آفریده شده که ما از آن آفریده شدهایم. سپس این سخن خداوند را تلاوت کردند: «کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ * وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ * کِتابٌ

1- . جن / 16

مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»(1) {نه

چنین است، در حقیقت کتاب نیکان در علّیون است * و تو چه دانی که علیون چیست * کتابی است نوشته شده * مقربان آن را مشاهده خواهند کرد}

11. علل الشرایع: أبینهشل از محمد بن اسماعیل از أبیحمزۀ نقل کردهاند، از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما را از اعلی علیین آفرید ... تا آخر روایت فوق.

محاسن نیز مانند همین روایت را از أبینهشل نقل کرده است.

توضیح: در تفسیر اعلی علیین اختلاف وجود دارد: بعضی گفتهاند که اعلی علیین مراتب عالیهای است که گرداگرد آن را جلالت فراگرفته است. بعضی گفتهاند که همان آسمان هفتم است، بعضی گفتهاند سدرۀ المنتهی و بعضی دیگر گفتهاند همان بهشت است. بعضی گفتهاند لوحی از زبرجد است که در زیر عرش معلق است و اعمال آنان در آن نوشته شده است. فراء گفته است: اعلی علیین یعنی بلندای مرتفعی که نهایتی نداشته باشد و مقصود [از این آیه] این است که نوشتن اعمال آنان، یا اعمالی از آنان که نوشته میشوند در علیین، یعنی در دفتر اعمالشان میباشد، یا مقصود این است که دفتر اعمال آنان در آن مکانهای شریف است. بنا بر احتمال اخیر، باید بگوییم مضاف حذف شده است و در اصل اینگونه بوده است: "و ما أدراک ما کتاب علیین". چیزی که از ظاهر روایت برمیآید این است که دفتر اعمال آنان در همان جایی است که طینت آنان از آنجا برداشته شده است. و محتمل است مقصود از کتاب، روح باشد؛ زیرا روح محلی است علوم در آن نقش میبندد.

12. تفسیر قمی: إبن سنان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین کسی که از میان رسولان "بلی" گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند؛ چرا که ایشان نزدیکترین مخلوق به خداوند تبارک و تعالی بودند و در همان جایی قرار داشتند که وقتی به آسمان عروج کردند، جبرئیل به ایشان عرض کرد: ای محمد! جلوتر برو؛ به جایی گام گذاشتهای که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی به

1- . مطففين / 18 - 21

آنجا گام نگذاشته است. اگر نبود که روح و جان ایشان از همان مکان [خلق شده] بود، نمیتوانستند به آنجا برسند و چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود، فاصلهاشان نسبت به خداوند «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی»(1) {تا

[فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد}، یعنی بلکه نزدیکتر از آن شد، زمانی که امر از جانب خداوند صادر شد، بر اولیای خداوند علیهم السلام واقع شد. امام صادق علیه السلام فرمودند: میثاقی که از آنان گرفته شد، بر ربوبیت خداوند و نبوت رسولش و امامت امیرالمؤمنین و ائمه گرفته شد؛ خداوند فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»(2) {آیا

پروردگار شما نیستم!؟} و محمد پیامبر شما و علی امامتان و ائمه هدایتگر امامان شما نیستند!؟ «قالُوا بَلی»(3) {گفتند چرا} خداوند فرمود: «شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ»(4) {گواهی

دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید}، یعنی تا در روز قیامت نگویند که: «إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ»(5) {ما

از این [امر] غافل بودیم}. اولین چیزی که خداوند عزّ و جلّ از پیامبران بر آن میثاق گرفت، ربوبیت بود، که همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ»(6) {

و هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم}، [خداوند در این آیه،] ابتدا از همه پیامبران سخن گفته و سپس نام برترین آنان را آورده و فرموده است: «وَ مِنْکَ»(7) {و از تو} ای محمد. رسول خدا را به این جهت مقدم داشته که ایشان برترین آنان میباشند، «وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ»(8) {از

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم}. این پنج تن، برترین پیامبران هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین این پنج تن میباشند. سپس از پیامبران دیگر میثاق به ایمان آوردن به رسول خدا و اینکه امیرالمؤمنین را

1- . نجم / 9

2- . أعراف / 172
3- . همان
4- . همان
5- . همان
6- . أحزاب / 7
7- . همان
8- . همان

یاری کنند گرفت و فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ»(1) {و

هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد}، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»(2) {به

او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید}، یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، امتهای خود را به آمدن ایشان و ائمه اولیای ایشان خبر دهید.

13. تفسیر قمی: إبن أبی عمیر از طریق عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام و از طریق أبیبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده، که درباره این سخن خداوند: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»(3) {به

او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید} فرمودند: تمام پیامبرانی که خداوند از زمان حضرت آدم برانگیخته نموده است، به دنیا باز میگردند و [در رکاب] رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ میکنند و ایشان و امیرالمؤمنین را یاری مینمایند. خداوند از رسول خدا نیز برای پیامبران میثاق گرفت و فرمود: «قُلْ»(4) {بگو} ای محمد: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ»(5) {به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی} داده شده و آنچه به «النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(6) {انبیای

[دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم}.

1- . آل عمران / 81
2- . همان
3- . همان
4- . همان / 84

5- . همان
6- . همان

14. تفسیر قمی: عبدالله بن مسکان نقل کرده، درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا»(1) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم!؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم } به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا این [میثاق] در مقابل آنان گرفته شد؟ ایشان فرمودند: آری، معرفت در آنان باقی ماند، ولی خود آن میثاق را از یاد بردند و به زودی آن را به یاد خواهند آورد. اگر جز این میبود، هیچ کس آفریننده و روزیدهنده خود را از دیگران باز نمیشناخت، عدهای از آنان در [عالم] ذرّ با زبان خود به آن اقرار کردند ولی با قلبشان به آن ایمان نیاوردند، و [از این روی بود که] خداوند فرمود: «فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»(2) {ولی

ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند }.

15. معلی بن خنیس نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای معلی ! روز نوروز، روزی است که خداوند از بندگان میثاق گرفت تا او را عبادت کنند و به او شرک نورزند و به رسولان و حجتها و اولیایش علیهم السلام ایمان آورند ... و ادامه روایت.

16. تفسیر قمی: جابر جعفی از امام باقر علیه السلام و ایشان از طریق پدرانشان در ضمن حدیثی طولانی، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کردهاند: خداوند تبارک و تعالی به فرشتگانش فرمود: «إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ»(3) {و

هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت" من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید * پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید} و این مقدمهای برای آفرینش آدم، قبل از این که خداوند آدم را بیافریند، و احتجاجی بر فرشتگان از جانب خداوند بود. پروردگار ما تبارک و

1- . أعراف / 172
2- . يونس / 74
3- . حجر / 28 و 29

تعالی، با دست راست خود مشتی از آن آب صاف و گوارا برداشت، البته هر دو دست خداوند، دست راست هستند، و آن را در دست خود تبدیل به گِل کرد و آن گِل خشک شد و خداوند به آن فرمود: همه پیامبران و رسولان و بندگان صالح و ائمه هدایتگر و دعوتکنندگان به بهشت و پیروان آنها تا روز قیامت از تو آفریدم و مرا باکی نیست و از آنچه که میکنم سؤال نمیشوم «وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»(1) {و[لی] آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد}. سپس مشتی از آب شور و تلخ برداشت و آن را در دست خود تبدیل به گِل کرد و آن گِل خشک شد و سپس به آن گفت: همه ستمگران و فراعنه و یاغیان و برادران شیاطین و دعوتکنندگان به آتش و پیروان آنها تا روز قیامت را از تو آفریدم و مرا باکی نیست و از آنچه که میکنم سؤال نمیشوم «وَ هُمْ يُسْئَلُونَ» {و[لی] آنان [- انسانها] سؤال خواهند شد}، و در آن شرط بداء نیز کرد، ولی در اصحاب یمین بدائی شرط نکرد. سپس آن دو آب را در دستانش مخلوط کرد و تبدیل به گل کرد و سپس در حالی که چکیدهگلی شده بودند آن دو را در جلوی عرش خود ریخت ... و ادامه روایت.

تفسیر عیاشی نیز مانند همین را از طریق جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

علل الشرایع نیز به این روایت را از جابر نقل کرده است.

توضیح: جزری گفته است: در این روایت آمده است: "هر دو دست خداوند، دست راست هستند"، یعنی هر دو دست خداوند تبارک و تعالی دارای صفت کمال هستند و در هیچیک از آن دو نقصی نیست، زیرا چپ، از راست بیبهره است. و به کار بردن این کلمات درباره خداوند به شیوه مجاز و استعاره است و خداوند از تشبیه و تجسیم منزه است. در اینجا نقل سخن جزری به پایان میرسد.

مؤلف گوید: از آنجا که دست کنایه از قدرت است، محتمل است که مقصود از دست راست، قدرت بر رحمت و نعمت و فضل باشد و مقصود از دست چپ، قدرت بر عذاب کردن و قهر و فرو فرستادن بلا باشد، و معنا این باشد که عذاب و

1- . أنبياء / 23

قهر و بیمار نمودن و میراندن و سایر مصیبتها و کیفرهای خداوند، همه لطف و رحمت هستند، زیرا مشتمل بر حکم پنهانی و مصلحتهای عمومی میباشند. میتوان این مطلبی که در دعاها آمده که "خیر در دو دست توست" را نیز همینگونه تفسیر کرد. "صلصال" به معنای گل خشکی است که با رمل مخلوط شده و هنگامی که خشک میشود [با راه رفتن بر روی آن] صدا میدهد. سلالۀ یک چیز به معنای عصاره آن است که با جذب و فشردن از آن خارج میشود.

17. علل الشرایع: حسن بن فضال از یکی از اصحاب نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آب گوارایی آفرید و اهل طاعتش را از آن آب خلق کرد، و آب تلخی خلق کرد و اهل معصیتش را از آن آفرید. سپس به آن دو امر کرد و آن دو با هم مخلوط شدند، اگر این نبود، همه فرزندان مؤمنان، مؤمن و همه فرزندان کافران، کافر میشدند.

18. علل الشرایع: عبدالله بن جارود از شخصی نقل کرده، امام سجاد صلوات الله علیه فرمودند: خداوند عزّ و جلّ قلبها و بدنهای پیامبران را از طینت علیین آفرید، و قلبهای مؤمنان را از همان طینت و بدنهای آنان را از چیزی پایینتر از آن آفرید. و قلبها و بدنهای کافران را از طینت سجیل آفرید و آن دو طینت را با هم در آمیخت. از همین روی است که فرزندان مؤمنان کافر میشوند و فرزندان کافران مؤمن میگردند، و به همین جهت است که مؤمن مرتکب عمل بد میشود و کافر عمل نیک انجام میدهد. قلبهای مؤمنان به آنچه که از آن آفریده شدهاند اشتیاق دارد و قلبهای کافران به آنچه که از آن آفریده شدهاند اشتیاق دارد.

19. علل الشرایع: أبینعیم هذلی از شخصی مانند روایت پیش را از امام سجاد علیه السلام نقل کرده، با این تفاوت که در آن اینگونه آمده است: و بدنهای مؤمنان را آفرید و کافران را آفرید. و در آن به جای "سجیل"، "سجین" آمده است.

بصائر الدرجات نیز مانند همین را از حماد ربعی نقل کرده است.

محاسن نیز این روایت را از حماد تا جایی که ایشان فرمودهاند: "و بدنهای آنان را از چیزی پایینتر از آن آفرید"، نقل کرده است.

توضیح: سجین جایی است که کتاب و دیوانهای بدکاران در آنجاست. ابوعبید گفته است، "سجین" بر وزن فعیل و از "سجن" [به معنای زندان] است. و گفته شده که "سجین"، زمین هفتم، یا پایینتر از آن میباشد، یا گودالی در جهنم است. و "سِجّیل" بر وزن "سِکّیت"، سنگی است از جنس گل خالص و عربی شده "سنگ گل" است. [در اینجا] "سجین" درستتر به نظر میرسد است.

20. علل الشرایع: حبه عرنی نقل کرده، امام علی علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را از پوسته زمینی که بخشی از آن غیر آباد بود و بخشی از آن شورهزار و بخشی دیگر پاک بود آفرید؛ همینطور است در نسل او که بعضی نیککردار و بعضی نابکار هستند.

21. علل الشرایع: معاویهٔ بن شریح نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آبی را جاری کرد و به آن فرمود: گوارا باش تا بهشت و اهل طاعتم را از تو بیافرینم. خداوند عزّ و جلّ آبی را جاری کرد و به آن فرمود: دریایی شور باش تا دوزخ و اهل معصیتم را از تو بیافرینم. سپس همه آن دو آب را با هم مخلوط کرد و آنگاه مؤمن را از کافر به دنیا آورد و کافر را از مؤمن. اگر آن دو را با هم مخلوط نمیکرد، از مؤمن جز مؤمن زاییده نمیشد و از کافر جز کافر بیرون نمیآمد.

22. علل الشرایع: عبدالله بن سنان در ضمن حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام، نقل کرده که ایشان در آخر آن فرمودند: هرگاه نادانی و حماقت اصحاب خود را دیدی، [بدان که] به سبب بقایای اصحاب شمال است که در وجود آنان میباشد، و هرگاه نیکخلقی و وقار مخالفین آنها را دیدی، [بدان که] به سبب بقایای اصحاب یمین است.

23. علل الشرایع: محمد بن سنان نقل کرده، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اولین چیزی که خداوند عزّ و جلّ آفرید، چه بود؟ ایشان فرمودند: اولین چیزی که خداوند عزّ و جلّ آفرید و سپس همه موجودات دیگر را از آن آفرید، دو دریا بود، یکی گوارا و یکی شور، هنگامی که آن دو را آفرید، به دریای گوارا نظر افکند و فرمود: ای دریا! گفت: گوش به فرمان و در خدمتم. خداوند فرمود: برکت و

رحمت من در تو است و اهل طاعت خود و بهشتم را از تو میآفرینم. سپس به آن دیگری نظر افکند و فرمود: ای دریا! جواب نداد، خداوند سه بار او را با "ای دریا!" خطاب کرد. آنگاه فرمود: لعنت من بر تو باد! اهل معصیت و کسانی که آنها را در دوزخ خود جای خواهم داد از تو میآفرینم. سپس امر نمود تا آن دو دریا با هم مخلوط شوند و مخلوط شدند، فرمود: از همان جاست که مؤمن از کافر و کافر از مؤمن زاییده میشود.

24. علل الشرایع: أبان بن عثمان و أبیالربیع با سندی مرفوع نقل کردهاند که ایشان فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آبی را آفرید و آن را گوارا نمود و اهل طاعت خود را از آن خلق کرد، و آبی تلخ آفرید و اهل معصیت خود را از آن خلق کرد. سپس به آن دو امر کرد و آن دو با هم مخلوط شدند. و اگر آن نبود، مؤمن جز مؤمن نمیزایید و کافر جز کافر به دنیا نمیآورد.

25. علل الشرایع: حبیب نقل کرده، شخص مورد اطمینانی برایم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی میثاق بندگان را قبل از تولدشان و در زمانی که چون سایههایی بودند از آنان گرفت؛ روحهایی که همدیگر را باز شناسند، با هم مأنوس میشوند و روحهایی که یکدیگر را نشناسند، با هم مخالفت میکنند.

26. علل الشرایع: حبیب از شخصی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: چه میگویید درباره اینکه روحها سربازان به صف درآمدهای باشند و آنهایی که همدیگر را باز شناسند، به هم میپیوندند و آنهایی که یکدیگر را نشناسند، از همدیگر جدا میشوند. عرض کردم: ما به چنین چیزی اعتقاد داریم. ایشان فرمودند: همینطور میباشد؛ خداوند عزّ و جلّ هنگامی که بندگانش قبل از تولدشان چون سایههایی بودند، از آنان میثاق گرفت و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ ... »(1) {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را

1- . أعراف / 172

برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت ... } تا آخر آیه. هر کس در آن روز به آن اقرار کرد، در این دنیا به الفتش میرسد و هر که در آن روز انکار کرد، در اینجا به مخالفتش میرسد.

بیان: "به الفتش میرسد"، یعنی به الفتش با امامان خود و شناخت آنان میرسد، یا اینکه معنایش الفت بعضی از مؤمنین با بعضی دیگر به جهت هممذهب بودنشان است. و محتمل است که مقصود از یادآوری این باشد که شیعیان امامان خود را میشناسند، و مقصود از ائتلاف مؤمنان، الفت بعضی از آنان با بعضی دیگر به سبب موافقت در مذهب باشد.

27. علل الشرایع: إبن أذینه نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که سخن از یکی از اصحاب شد و گفتیم شخصیت قاطعی دارد. ایشان فرمودند: از نشانههای مؤمن این است که قاطعیت دارد. به ایشان عرض کردیم: همه اصحاب ما قاطعیت دارند. ایشان فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی اصحاب یمین، که شما باشید را خلق کرد، به آنان امر کرد که در آتش بروند و شرارهای به آنان برخورد کرد و قاطعیت از همان شراره است، و به اصحاب شمال، که مخالفین آنها میباشند امر نمود تا در آتش بروند و آنان این کار را نکردند و از همین روی است که آرامش و وقار در آنان وجود دارد.

28. أمالی شیخ طوسی: عبید از یحیی بن عبدالله بن حسن نقل کرده که جد او، امام حسن علیه السلام نقل کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا در بهشت چشمهایست که از عسل شیرینتر و از کَرِه نرمتر و از یخ سردتر و از مشک خوشبوتر است و در آن طینتی است که خداوند عزّ و جلّ ما را از آن آفرید و شیعیان ما را [نیز] از آن آفرید؛ هر کس از آن طینت نباشد، از ما و از شیعیان ما نیست و آن همان میثاقی است که خداوند بر ولایت امیرالمؤمنین علی بن أبیطالب ستانده است. عبید نقل کرده این حدیث را برای محمد بن حسین(1)

نقل

1- . این حدیث پیش از با سند دیگری از أمالی نقل شد که در آن آمده بود این حدیث را برای محمد بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام [یعنی

امام باقر علیه السلام] نقل کردم و ... که همین صحیح است.

کردم و ایشان فرمودند: یحیی بن عبدالله درست برایت گفته است، پدر من نیز این حدیث را از جدم، از پدرش، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد. [عبید نقل کرده،] به ایشان عرض کردم: دوست دارم اگر تفسیر این حدیث را میدانید، برایمان بفرمایید. ایشان فرمودند: آری، پدرم از طریق برایم نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند فرشتهای دارد که سرش در زیر عرش اشت و دو پایش در انتهای زمین هفتم پایینی است و آسایش هر یک از شما در بین دو چشم اوست؛ هنگامی که خداوند عزّ و جلّ بخواهد کسی را بر ولایت علی بن أبیطالب علیه السلام بیافریند، به آن فرشته امر میکند و او مقداری از آن گل بر میدارد و در نطفه او میاندازد تا به رَحِم برسد و از آن آفریده میشود و آن همان میثاق است.

29. علل الشرایع: أبیبصیر نقل کرده، به همراه یکی از اصحاب به حضور امام صادق علیه السلام رسیدیم؛ به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم ای فرزند رسول خدا! من گاهی اوقات غمگین و اندوهناک میشوم بدون اینکه سببش را بدانم. امام صادق علیه السلام فرمودند: این اندوهها و شادیها، از جانب ما به شما میرسد؛ هر گاه اندوه یا سروری بر ما وارد شود، بر شما نیز وارد میشود؛ زیرا ما و شما، از نور خداوند عزّ و جلّ هستیم که طینت ما و شما را یکی گردانیده است. اگر خداوند طینت شما را به همان حال خود رها مینمود، ما و شما یکسان میشدیم، ولی طینت شما را با طینت دشمنانتان مخلوط کرد و اگر آن کار را نمیکرد، هیچ گناهی انجام نمیدادید. عرض کردم: فدایتان شوم! آیا طینت و نور ما مانند اول به یکدیگر باز میگردند؟ فرمودند: ای بنده خدا! به خدا سوگند آری؛ به من بگو که هنگامی که خورشید طلوع کرده، آیا این شعاع قرص [خورشید] که چشم را آزار میدهد، به خورشید متصل است یا از آن جدا شده است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! از آن جدا شده است. ایشان فرمودند: آیا اینطور نیست که هنگامی که خورشید غروب میکند و قرص آن پایین میرود، این شعاع همانگونه که از آن شروع شده بود، به آن متصل میشود؟ عرض کردم: آری. فرمودند: به خدا سوگند شیعیان ما نیز از نور خدا آفریده شدهاند و به سوی او باز میگردند و همانگونه که از او شروع شده بودند به او باز میگردند. به خدا سوگند که شما در روز قیامت به ما میپیوندید و قطعاً شما

را شفاعت میکنیم و شفاعتمان پذیرفته میشود و به خدا سوگند شما شفاعت میشوید و شفاعتتان پذیرفته میشود، و هیچیک از شما نیست مگر اینکه دوزخی در سمت چپش و بهشتی در جانب راستش برافراشته میشود و خداوند دوستان خود را به بهشت میبرد و دشمنان خود را به دوزخ.

30. علل الشرایع: زید شحام نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی، آفرینش ما را از نوری که از نور آفریده شده بود بنیان نهاد و آن نور را در طینتی از اعلی علیین قرار داد و قلبهای شیعیانمان را از چیزی که بدنهای ما را از آن آفریده بود خلق کرد و بدنهای آنان را از طینت پایینتر از آن آفرید. از همین روی است که قلبهایشان مایل به ما است، زیرا از همان چیزی که ما از آن آفریده شدهایم آفریده شده است، سپس [این آیه را] خواندند: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ * وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ * كِتابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»(1) {نه

چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علیون است * و تو چه دانی که علیون چیست * کتابی است نوشته شده * مقربان آن را مشاهده خواهند کرد}. خداوند تبارک و تعالی قلبهای دشمنان ما را از طینتی از سجین آفرید و بدنهایشان را از طینتی پایینتر از آن خلق کرد و قلبهای پیروان آنان را از آنچه که بدنهای آنها [- دشمنان ما] را از آن آفریده بود، خلق کرد و از همین روی است که قلبهای آنان به آنها مایل است. سپس [این آیه را] خواندند: «إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّينٍ وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»(2) {نه چنین است [که می پندارند] که کارنامه بدکاران در سجین است * و تو چه دانی که سجین چیست * کتابی است نوشته شده * وای بر تکذیب کنندگان در آن هنگام}.

31. علل الشرایع: أبییحیی واسطی با سندی مرفوع نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما را از علیین خلق کرد و روحهای ما را از چیزی بالاتر از آن آفرید و روحهای شیعیان ما را از علیین و بدنهای آنان را

1- . مطففین / 18 - 21
2- . همان / 7 - 10

چیزی پایینتر از آن آفرید و به همین سبب است که بین ما و آنان [ارتباط] نزدیکی وجود دارد و از همین جاست که قلبهای آنان به ما اشتیاق دارد.

32. علل الشرایع: زراره نقل کرده، از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(1) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم!؟ گفتند: چرا} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: معرفت باقی ماند و وقت را فراموش کردند، و روزی آن را به یاد خواهند آورد، اگر جز این بود، هیچ کسی از آفریننده و روزی دهنده خود باز شناخته نمیشد.

تفسیر عیاشی نیز مانند همین را از زراره نقل کرده است.

33. علل الشرایع: داود رقی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که خداوند عزّ و جلّ خواست خلایق را بیافریند، آنان را خلق کرد و در مقابل خود حاضر کرد و سپس به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟ اولین کسانی که سخن گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بودند که عرض کردند: تو پروردگار مایی. آنگاه خداوند علم و دین را بر دوش آنان گذاشت و سپس به فرشتگانش فرمود: اینها حاملان دین من و علم من هستند و امینهای من در میان خلایقم میباشند و آنهایند که از ایشان سؤال میشود. سپس به بنیآدم فرمود: برای خداوند به ربوبیت و برای اینها به طاعت و ولایت اقرار کنید. بنیآدم عرض کردند: آری پروردگار ما، اقرار میکنیم. خداوند جل و جلاله به فرشتگانش فرمود: گواهی دهید. فرشتگان عرض کردند: گواهی دادیم، تا فردا نگویند: «إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ»(2) {ما از این [امر] غافل بودیم}، یا بگویند: «إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»(3) {پدران

ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم

1- . أعراف / 172

2- . همان
3- . همان / 173

آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی }. ای داود! میثاق پیامبران اکیدتر [از دیگران] بود.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام: "آنهایند که از ایشان سؤال میشود"، یعنی در امور دینشان از آنان سؤال میشود، یا در این جمله حذف و ایصال وجود دارد و معنایش این است که در روز قیامت از مردم درباره محبت و ولایت آنان سؤال میشود.

34. علل الشرایع: عبدالله بن محمد جعفی و عقبه نقل کردهاند، امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ خلایق را آفرید و کسانی که دوست داشت را از چیزهایی که دوست داشت آفرید، و بیشترین چیزی که دوست داشت از آن بیافریند طینت بهشت بود. و کسانی که از آنان بدش میآمد را از چیزهایی که از آنها بدش میآمد آفرید و بیشترین چیزی که بدش میآمد از آن بیافریند طینت آتش بود. آنگاه آنان را در سایهها برانگیخت. عرض کردم: سایهها چیستند؟ ایشان فرمودند: آیا ندیدهای که سایهات در آفتاب موجود است، با این که [در حقیقت] وجود ندارد؟ سپس پیامبران را از میان آنان برانگیخت و آنان [- خلایق] را به اقرار به خداوند فرا خواند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(1) {و

اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلماً خواهند گفت خدا }. سپس آنان را به اقرار به پیامبران فرا خواند و بعضی انکار کردند و بعضی اقرار نمودند. سپس آنان را به ولایت ما فرا خواند و به خدا سوگند هر کسی که دوست داشت، اقرار کرد و هر که بدش میآمد، انکار کرد و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»(2) {ولی

ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند }. امام باقر علیه السلام سپس فرمودند: تکذیبشان در همان زمان بود.

1- . زخرف / 87

2- . یونس / 74

بصائر الدرجات نیز مانند این روایت را به طریق دیگری از آن دو نفر نقل کرده است.

تفسیر عیاشی نیز مانند همین را از عبدالله جعفی نقل کرده است.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام: "آنگاه آنان را در سایهها برانگیخت" یعنی در عالم روحها، بنابر اینکه روحها موجودات لطیفی هستند. و محتمل است که این تشبیه به وجه شبه تجرد، و برای نزدیکی به ذهن باشد، یا مقصود عالم مثال، بنا بر فرض پذیرفتن آن، و قبل از انتقال روحها به بدنها باشد.

این سخن ایشان علیه السلام: "این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»"، یعنی این معرفت فطری از آن میثاق حاصل شده است.

35. علل الشرایع: عبدالله بن سنان نقل کرده، در حال طواف بودیم که مردی از آل عمر از کنار ما رد شد و مرد دیگری دست او را گرفت و او را کنار کشید و حجرالأسود را استلام کرد. آن عمری او را نهیب زد و بر او خشم گرفت و به او گفت: حَجت باطل شد؛ آنچه که آن را استلام میکنی، سنگی است که نه توان رساندن ضرری دارد و نه سودی را تواند رساند. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! آیا سخن آن عمری به این مرد که حجر را استلام کرد و با او چنین و چنان برخورد شد را نشنیدهاید؟ ایشان فرمودند: چه گفته است؟ به ایشان عرض کردم: به او گفت: حَجت باطل شد، این فقط یک سنگ است که نه قدرت رساندن ضرری دارد و نه سودی را تواند رساند. امام صادق علیه السلام فرمودند: دروغ گفته است و دروغ گفته است و دروغ گفته است. آن سنگ در روز قیامت زبان بُرّانی دارد که برای هر کسی که پیش آن آمده باشد، گواهی به آمدن میدهد. سپس فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا آفرید که یکی گوارا و یکی تلخ بود، خاک آدم را از آن دریای گوارا آفرید و [مقداری] از دریای تلخ بر آن پاشید و سپس گل آدم را سرشت و آن را مانند دو پوست به هم سایید و برای مدتی که خواست او را رها کرد. وقتی که خواست روح در آن بدمد، آن را به صورت شبحی در آورد و مُشتی از شانه راست او برگرفت و

خلایق مانند ذراتی از آن بیرون آمدند و خداوند فرمود: اینها به بهشت بروند. و مشتی از شانه راستش برگرفت و فرمود: اینها به جهنم بروند. خداوند عزّ و جلّ اصحاب راست و اصحاب چپ را به سخن درآورد و اصحاب چپ عرض کردند: ای پروردگار ما! چرا دوزخ را برای ما آفریدی؟ و حال آنکه هنوز برای ما تبیین نکرده بودی و رسولی به سوی ما نفرستاده بودی؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: این به سبب علم من به عاقبت شماست و همانا که من شما را خواهم آزمود. خداوند عزّ و جلّ به دوزخ امر کرد و آتشش بر افروخته شد و آنگاه به آنان فرمود: همگی داخل در آتش شوید، من آن را بر شما سرد و بیخطر گردانیدم. آنان عرض کردند: ای پروردگار ما! ما فقط سؤال کردیم که چرا آن را سبب ترس ما قرار دادی؟ اگر به اصحاب راست چنین امری میکردی، در آن داخل نمیشدند. خداوند عزّ و جلّ به دوزخ امر کرد و آتشش بر افروخت شد و آنگاه به اصحاب راست فرمود: همگی داخل در آتش شوید؛ همه آنها در آتش رفتند و آتش بر آنان سرد و بیخطر گشت. آنگاه به [هر دو گروه] آنان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم!؟ اصحاب راست به میل خود عرض کردند: بله، و اصحاب چپ به اکراه عرض کردند بله. خداوند از همه آنان میثاق ستاند و آنان را بر خودشان گواه گرفت. [امام صادق علیه السلام] فرمودند: حجر الأسود، [سنگی] در بهشت بود و خداوند عزّ و جلّ آن را از بهشت بیرون آورد و میثاق همه خلایق را در خود بلعید و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»(1) {هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید}. هنگامی که خداوند عزّ و جلّ آدم را در بهشت سکونت داد و او عصیان کرد، خداوند عزّ و جلّ حجر الأسود را به زمین فرو فرستاد و آن را در گوشه خانه خود قرار داد و آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را بر صفا فرو فرستاد و آدم به اندازهای که خداوند میخواست در آنجا ماند و سپس آن سنگ را در خانه خدا دید و میثاق خود را به یاد آورد و به سرعت به سوی آن

1- . آل عمران / 83

آمد و خود را بر روی آن انداخت و چهل صبح در حال توبه از خطا و پشیمان از نقض میثاق، بر روی آن گریست. بدین جهت است که به شما امر شده وقتی حجر الأسود را استلام میکنید بگویید: امانتی است که ادا کردم و میثاقی است که عهد نمودم تا در روز قیامت شهادت به آمدن من دهی.

36. علل الشرایع: اسحاق قمی نقل کرده، به حضور امام باقر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! برایم بفرمایید آیا مؤمن زنا میکند؟ ایشان فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا لواط میکند؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا مسکرات مینوشد؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا گناه میکند؟ فرمودند: آری. عرض کردم: فدایتان شوم! زنا و لواط نمیکند و کارهای بد را مرتکب نمیشود؛ پس چه گناهی میکند؟ ایشان فرمودند: ای اسحاق: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ»(1) {آنان

که از گناهان بزرگ و زشتکاریها، جز لغزشهای کوچک خودداری می ورزند}، گاهی مؤمن ناخواسته در چیزی میلغزد. عرض کردم: فدایتان شوم! برایم بفرمایید آیا هیچگاه دشمن مخالف در [انجام] کار [خیر]ی کمک میشود؟ ایشان فرمودند: خیر. عرض کردم: فدایتان شوم! من مؤمن یکتاپرستی دیدهام که همکیش من است و به ولایت شما معتقد است و هیچ مخالفتی [در عقایدش] با من ندارد، [و در عین حال] شراب مینوشد و زنا میکند و لواط مینماید و وقتی برای حاجتی نزد او رفتهام، با چهرهای عبوس و صورتی در همرفته با من روبرو شده و به سختی و کندی حاجتم را برآورده کرده است. و دشمن سرسختی که در دین با من مخالف است را دیدهام که با این که [عقاید مرا] میدانسته است، هنگامی که برای حاجتی پیش او رفتم، با چهرهای باز و رویی نیک با من روبرو شد و در برآوردن حاجتم شتاب ورزید و از آن شاد بود و بر آورده کردن آن را دوست میداشت و بسیار نماز میگزارد و بسیار روزه میگرفت و بسیار صدقه و زکات میداد و اگر به او امانتی داده میشد، آن را ادا میکرده. ایشان فرمودند: ای اسحاق! نمیدانید که گناه از کجا به شما رسیده

1- . نجم / 32

است. عرض کردم: خیر فدایتان شوم! مگر اینکه شما برایم بفرمایید. ایشان فرمودند: ای اسحاق! از آنجایی که خداوند عزّ و جلّ در یکتایی خودش یگانه است، موجودات را از هیچ آفرید؛ آب گوارایی را هفت روز و هفت شب بر زمین پاکنهاد و پاکیزهای جاری کرد و سپس آن آب را از آن بیرون کشید و مشتی از بهترین قسمت آن گِل برداشت، که همان طینت ما اهل بیت بود، و مشتی از زیر آن گِل برداشت که طینت شیعیان ما بود و سپس ما را برای خود برگزید. اگر طینت شیعیانمان مانند طینت ما به حال خود رها میشد، هیچیک از آنان زنا نمیکردند و دزدی نمیکردند و لواط نمینمودند و شراب نمینوشیدند و هیچیک از این کارهایی که گفتی را انجام نمیدادند. ولی خداوند عزّ و جلّ آب شوری را هفت روز و هفت شب بر زمین ملعونی جاری کرد و آنگاه آن آب را از آن بیرون کشید و مشتی از آن برداشت، که همان طینت لعنت شدهایست که از گل سیاه بدبوست و همان طینت فاسد میباشد که طینت دشمنان ماست؛ اگر خداوند عزّ و جلّ طینت آنان را به همان حالی که آن را برداشت رها مینمود، [اکنون شما] آنان را به شکل آدمیزاد نمیدیدید و به شهادتین اقرار نمیکردند و روزه نمیگرفتند و نماز به جا نمیآوردند و زکات نمیدادند و حج خانه خدا نمیکردند و هیچیک از آنان را خوشاخلاق نمیدیدید، ولی خداوند تبارک و تعالی آن دو طینت، [یعنی] طینت شما و طینت آنان، را پیش هم آورد و با هم مخلوط کرد و مانند پوست به هم سایید و با آن دو آب مخلوط نمود. آنچه از بدکلامی و زنا و چیزهای دیگری مانند نوشیدن شراب و غیره که گفتی از برادرت دیدهای، به سبب جوهره و ایمان او نیست، بلکه سایش [طینت] دشمن مخالف به اوست که سبب شده است این کارهای بدی که گفتی را مرتکب شود. و آنچه از خوشرویی و خوشاخلاقی و روزه و نماز و حج خانه خدا و صدقه و کارهای خوب که گفتی از دشمن مخالف دیدهای، به سبب جوهره او نیست، این کارها فقط به سبب ساییدن ایمان است و آنها را به جهت سایش ایمان انجام داده است. عرض کردم: فدایتان شوم! وقتی روز قیامت برسد، چه میشود؟ ایشان فرمودند: ای اسحاق! آیا خداوند خیر و شر را در یکجا جمع میکند!؟ هنگامی که روز قیامت فرا رسد، خداوند عزّ و جلّ [اثر] سایش ایمان را از آنان

خارج میکند و به شیعیان ما باز میگرداند و [اثر] سایش مخالفان و تمام کارهای بدی که کردهاند را از آنان خارج میکند و به دشمنان ما برمیگرداند و [بدین ترتیب] هر چیزی به عنصر اولی که [آفرینشش] از آن شروع شده بود باز میگردد. آیا خورشید را در هنگام طلوع ندیدهای؟ آیا از نظر تو [آن] شعاعی [از خورشید] که چشم را آزار میدهد، به آن متصل است یا از آن جدا شده است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! هنگامی که غروب میکند، شعاعی که چشم را آزار میدهد، به همان صورتی که از آن جدا شده است، به آن بازمیگردد، و اگر از آن جدا شده بود، به آن باز نمیگشت. ایشان فرمودند: ای اسحاق! هر چیزی به جوهرهای که از آن آغاز شده است باز میگردد. عرض کردم: آیا کارهای نیک آنان گرفته میشود به ما بازگردانده میشود و کارهای بد ما گرفته میشود به آنان بازگردانده میشود؟ ایشان فرمودند: آری به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست [همینطور است]. عرض کردم: آیا میتوانم این را در کتاب خداوند عزّ و جلّ نیز بیابم؟ ایشان فرمودند: آری ای اسحاق. عرض کردم: در کجای آن؟ به من فرمودند: ای اسحاق! آیا این آیه: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» (1) {پس

خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است} را تلاوت نمیکنی!؟ خداوند جز برای شما بدیها را به نیکیها تبدیل نمیکند، خداوند فقط برای شما این کار را میکند.

توضیح: جزری گفته است: در حدیث إفک آمده است: "إن کنتِ ألممتَ بذنبٍ فاستغفری الله"، یعنی اگر به گناهی نزدیک شدی، از خدا استغفار کن. گفته شده است: "لمم" به معنای نزدیکی به معصیت است بدون اینکه کاری واقع شود، و گفته شده که از "لمم" به معنای گناهان صغیره گرفته شده است.

" آیا هیچگاه دشمن مخالف در [انجام] کار [خیر]ی کمک میشود ؟"، "یظهر بشیءٍ" به صیغه مجهول از "أظهره" به معنای او را کمک کرد گرفته شده است، یعنی

1- . فرقان / 70

آیا کمکی در انجام کار خیر به او میشود. شاید در اصل "یظفر" به معنای ظفر داده میشود، یا "یطهر" به معنای پاک میشود بوده باشد.

"نمیدانید که گناه از کجا به شما رسیده است"، "أتیتم" یعنی هلاک شدهاید. در بعضی از نسخهها "أوتیتم" آمده است که یعنی نمیدانید از کجا گناه کردهاید.

"شعاعاً زاجراً"، یعنی شعاع شدیدی که چشم را از نگاه کردن به آن آزار میدهد.

"بدا الیها" شاید به معنای "منتهی شده" باشد.

37. بصائر الدرجات: حسین بن زید از طریق امام باقر علیه السلام از جدش امام سجاد علیه السلام نقل کرده، که ایشان فرمودند: خداوند جبرئیل را به بهشت فرستاد تا طینتی از طینت بهشت بیاورد و فرشته مرگ را به زمین فرستاد و او نیز طینتی از طینت زمین آورد، آن دو طینت را با هم مخلوط کرد و سپس به دو نصف تقسیم کرد و ما را از آن نصفه خوب آفرید و شیعیان ما را نیز از طینت ما آفرید. کارهای زشتی که بدون تمایل از ایشان سر میزند، به سبب آن طینت خبیثی است که با آنان مخلوط شده است، ولی عاقبت به بهشت میروند. و نیکی و نماز روزه و سایر اعمال نیکی که از دشمنان ما سر میزند، به سبب آن طینت پاکی است که با آنان مخلوط شده است، ولی عاقبت به جهنم میروند.

38. بصائر الدرجات: فضیل بن زبیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: ای فضیل! آیا میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا ما اهل بیتی هستیم که از علیین آفریده شدهایم و قلبهای ما از همانچه که خود از آن آفریده شدهایم، خلق شده است و شیعیان ما از چیزی پایینتر از آن آفریده شدهاند و قلبهای شیعیان ما نیز از آن [- همانچه که ما از آن آفریده شدهایم] خلق شده است. و همانا دشمن ما از سجین آفریده شدهاند و قلبهایشان نیز از همانچه که خود از آن آفریده شدهاند خلق شده است و پیروانشان از چیزی پایینتر از آن آفریده شدهاند و قلبهای پیروانشان از همانچه که آنان از آن آفریده شدهاند خلق شده است؛ آیا کسی از اهل علیین است، میتواند از اهل سجین باشد!؟ و آیا اهل سجین میتوانند از اهل علیین باشند.

39. بصائر الدرجات: أبیبکر حضرمی نقل کرده، امام سجاد علیه السلام فرمودند: خداوند میثاق شیعیان ما بر ولایت ما را به همراه ما گرفت و [آنان از جهت تعداد] کمتر نمیشوند و زیادتر نمیگردند. خداوند ما را از طینت علیین آفرید و شیعیان ما را از طینتی پایینتر از آن خلق کرد، و دشمنان ما را از طینت سجین آفرید و دوستان آنان را از طینتی پایینتر از آن آفرید.

40. بصائر الدرجات: محمد بن سوقهٔ نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ما را از طینت علیین آفرید و قلبهای ما را از طینتی بالاتر از علیین خلق کرد و شیعیان ما را از طینتی پایینتر از آن آفرید و قلبهای آنان را از طینت علیین آفرید و اینگونه است که قلبهایشان مشتاق به ماست؛ زیرا قلبهایشان از [جنس] ماست. و دشمنان ما را از طینت سجین آفرید و قلبهای آنان را از طینتی پایینتر از سجین آفرید. و خداوند بازگرداننده هر طینتی به معدن خودش است؛ بازگرداننده آنان را به علیین و بازگرداننده آن دیگران به سجین است.

41. بصائر الدرجات: عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ ... »(1) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت... } تا آخر آیه، فرمودند: خداوند از پشت آدم ذریه او را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان مانند ذراتی [از پشت او] خارج شدند و خداوند خود را به آنان شناساند [و معرفی کرد]؛ و اگر آن [معرفی] نمیبود، هیچکس پروردگارش را نمیشناخت، سپس فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(2) {آیا

پروردگار شما نیستم !؟ گفتند چرا }، و [فرمود:] این محمد رسول من است و علی امیرالمؤمنین خلیفه و امین من است.

42. بصائر الدرجات: علی بن معمر از پدرش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی»(3) {این

[پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است } پرسیدم؛ ایشان

ص: 387

1- . أعراف / 172
2- . همان
3- . نجم / 56

فرمودند: مقصود خداوند محمد صلی الله علیه و آله است، زمانی که آنان را در [عالم] ذرّ نخستین به اقرار به خداوند دعوت نمود.

43. محاسن: بکیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام همواره میفرمودند: خداوند تبارک و تعالی در روزی که در [عالم] ذرّ، میثاق بر اقرار بر ربوبیت خود و نبوت محمد گرفت، از شیعیان ما میثاق ولایت برای ما ستاند و امت محمد صلی الله علیه و آله را در سایه بر ایشان عرضه کرد و آنان را از طینتی که آدم را از آن آفرید، خلق کرد و روحهای شیعیان ما را دو هزار سال قبل از بدنهایشان آفرید و بر ایشان [- حضرت محمد صلی الله علیه و آله] عرضه نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن أبیطالب علیه السلام را به آنها شناساند، و ما آنان را از لحن گفتارشان میشناسیم.

أبی الجراح نیز مانند این روایت را از ابالحسن علیه السلام نقل کرده و این قسمت نیز در آن آمده است: و هر قلبی به بدن خود اشتیاق دارد.

تفسیر عیاشی نیز مانند همین را از بکیر نقل کرده است.

44. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: با مردم نزاع مکنید؛ مردم اگر میتوانستند ما را دوست داشته باشند، حتماً ما را دوست میداشتند. خداوند میثاق نفس گرفته است و نه هیچگاه کسی به آنان زیاد میشود و نه هیچگاه کسی از آنان کم میشود.

45. محاسن: عبدالله بن کیسان نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! من عبدالله بن کیسان، از موالیان شما هستم. ایشان فرمودند: پدرت را میشناسم، اما خودت را نمیشناختم. عرض کردم: من در جَبَل متولد شدهام و در سرزمین فارس رشد یافتهام و در تجارات و جاهای دیگر با مردم نشست و برخاست دارم، گاهی مردی با وقار و نیکخوی و خوشامانت میبینم و [وقتی] از او پرس و جو میکنم، میبینم از دشمنان شما است. و گاهی با مردی نشست و برخاست میکنم و در او بدخلقی و بدامانتی و تندخویی میبینم و [وقتی] از او پرس و جو میکنم، میبینم معتقد به ولایت شماست، چرا اینچنین است؟ ایشان فرمودند: ای ابن کیسان! آیا نمیدانی که خداوند تبارک و تعالی طینتی از بهشت و طینتی از

دوزخ برداشت و همه آن دو را با هم مخلوط کرد و سپس این را از این بیرون کشید؛ امانتداری و وقار و اخلاق نیکی که از آنان دیدهای، به سبب تماس طینت جنت با آنان است و آنها به آنچه که از آن خلق شدهاند باز میگردند، و بدامانتی و بدخلقی و تندخویی که از اینان دیدهای، به سبب تماس طینت دوزخ با ایشان است و ایشان [نیز] به آنچه که از آن خلق شدهاند باز میگردند.

توضیح: "اما خودت را نمیشناختم" یعنی تو را به تشیع نمیشناختم. "زعارّۀ" که گاهی هم بدون تشدید میآید، به معنی تندخویی است.

46. محاسن: عبدالله بن قاسم از شخصی نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از اصحابمان را میبینم که [با اینکه] معتقد به اعتقادات ماست، [ولی] بد زبان و بد برخورد است و کمتر به وعدههایش وفا میکند و [با دیدن او] اندوه زیادی مرا فرا میگیرد، و مردی از مخالفینمان را میبینم که با وقار و نیکسیرت و وفادار به وعدههایش است و اندوه زیادی مرا فرا میگیرد. ایشان فرمودند: آیا میدانی برای چیست؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: خداوند دو طینت را آفرید و آن دو را به هم سایید، [در این زمان، ایشان] کف دو دست خود را به طور کامل روی هم قرار دادند و فرمودند: اینگونه، سپس آن را دو نیم کرد و فرمود: این به بهشت برود و این به دوزخ و مرا باکی نیست؛ بد زبانی و بد برخوردی و کموفایی به عهدی که از مردی که از اصحابتان است و به اعتقاد شما معتقد است دیدی، به سبب این است که به این طینت خبیث سابیده شده است و او به طینت خود باز میگردد، و آن سیرت نیک و وقار و خوشبرخوردی و وفای به عهدی که از آن مرد مخالف دیدی به سبب این است که به این طینت سابیده شده است. عرض کردم: [گره] از [کار] من گشودید، خدا [گره] از [کار] شما بگشاید.

47. محاسن: أبیالبلاد نقل کرده، مردی به نام عمران در زمان حجاج به عمره رفت، به او گفتم: آیا به ملاقات امام باقر علیه السلام هم رفتی؟ گفت: آری. گفتم چه چیزی به تو فرمود؟ گفت: به من فرمود: ای عمران! از مردم چه خبر؟ عرض کردم: وقتی میآمدم، حجاج بر بالای منبر به پدرتان، علی بن أبیطالب صلوات الله علیه ناسزا میگفت. ایشان فرمودند: [این] دشمنان خدا، بیدرنگ ما را دشنام میدهند،

اگر میتوانستند از شیعیان ما باشند، میشدند، ولی نمیتوانند؛ خداوند میثاق ما و میثاق شیعیان ما را، زمانی که ما و آنها [مانند] سایههایی بودیم گرفته است، اگر [همه] مردم تلاش کنند تا یک نفر را به آن [میثاق] زیاد کنند یا یک نفر را از آن کم کنند، نمیتوانند چنین کنند.

توضیح: "یبدهون" با باء، یعنی به طور ناخودآگاه و ناگهانی و بیدرنگ آن کار را میکنند. در بعضی نسخهها "یندهون" با نون آمده است؛ "ندهت الإبل" یعنی سقتها مجتمعهٔ و "ندههٔ" به ضم و فتح نون، یعنی مال زیاد.

48. محاسن: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر مردم میدانستند که شروع خلقت چگونه بوده است، هیچ دو نفرشان با هم اختلافی پیدا نمیکردند. خداوند تبارک و تعالی قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند، فرمود: آب گوارایی باش تا بهشت و اهل طاعت خود را از تو بیافرینم و فرمود: آب تلخی باش تا دوزخ و اهل معصیتم را از تو بیافرینم، سپس به آن دو امر کرد و آن دو با هم ممزوج شدند و از همان جاست که گاهی مؤمن، کافر میزاید و گاهی کافر، مؤمن میزاید. سپس گِل آدم را از پوسته زمین برگرفت و آن را به شدت سایید و ناگهان فرزندان آدم در [عالم] ذرّ به تکاپو افتادند. خداوند به اصحاب یمین نمود که به سلامت در آن داخل شوید و به اصحاب آتش فرمود که به دوزخ درآیید و مرا باکی نیست. سپس به آتش امر کرد و آتش برافروخته شد. به اصحاب شمال گفت: در آن داخل شوید، آنان از آتش ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: در آن داخل شوید، داخل شدند و خداوند فرمود: سرد و بیخطر باش و آتش سرد و بیخطر شد. اصحاب شمال عرض کردند: پرودگارا! از ما درگذر، خداوند فرمود: از شما درگذشتم، [اکنون] در آن داخل شوید. [جلو] رفتند [تا داخل آن شوند]، ولی [باز هم] از آن ترسیدند، در آنجا بود که طاعت و معصیت ثابت شد، نه اینان میتوانند از آنان باشند و نه آنان میتوانند از اینان گردند.

توضیح: "هیچ دو نفرشان با هم اختلافی پیدا نمیکردند" یعنی هیچ دو نفری از آنان در مسأله قضا و قدر با هم اختلاف نداشتند، یا یعنی هیچ دو نفری در امر دین با هم نزاع نداشتند.

49. محاسن: أبيإسحاق سبیعی نقل کرده، امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: ابتدای خلقت اینگونه بود که خداوند زمین و طینتی آفرید و آبی از دل آن زمین بیرون کشید و آن آب را هفت روز و هفت شب بر [سطح] آن زمین جاری کرد و سپس آن آب را از آن زمین بیرون کشید و از بهترین قسمت آن طینت مقداری برداشت که همان طینت ائمه گشت و سپس مُشت دیگری از زیر آن طینت برگرفت که طینت ذریه ائمه و شیعیان ایشان گشت. اگر طینت شما مانند طینت ما به حال خود رها میشد، ما و شما حقیقتاً یک چیز میشدیم. عرض کردم: خداوند با طینت ما چه کرد؟ فرمودند: خداوند عزّ و جلّ زمین شورهزاری آفرید و سپس آب تلخی را هفت روز و هفت شب بر آن جاری کرد و آنگاه آن آب را از آن بیرون کشید و قسمتی از آن طینت را برگزید که همان طینت پیشوایان کفر گشت، اگر طینت دشمن ما به همان حالی که خداوند آن را برگرفت رها میشد، هیچگاه شهادت به اینکه هیچ معبودی جز خداوند نیست و اینکه محمد رسول خداست نمیدادند و هیچگاه حج خانه خدا انجام نمیدادند و عمره نمیگزاردند و زکات و صدقه نمیدادند و هیچکدام از اعمال خوب را انجام نمیدادند. سپس خداوند طینت شیعیان ما و طینت دشمن ما را برداشت و با هم مخلوط کرد و آن دو را چون دو پوست به هم سایید و آنگاه آن دو را با آب ممزوج کرد و سپس این را از آن [بیرون] کشید و فرمود: این در بهشت باشد و مرا باکی نیست، و این در دوزخ باشد و مرا باکی نیست. آن تندخویی و بد اخلاقی و کارهای بدی که در مؤمن دیدهای به سبب آن طینت شوری مخالفین است که در او ممزوج شده است و آن خوشخلقی و روی باز و خوشرویی و روزه و نمازی که در مخالفین دیدهای به سبب آن طینت مؤمن است که به او رسیده است.

50. نهج البلاغۀ: مالک بن دحیۀ نقل کرده، در حضور امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودیم که سخن از اختلاف میان مردمان شد؛ [ایشان فرمودند:] فرقی که میان آنان است، تنها از جهت آغاز طینتشان است؛ آنها قطعهای از زمین شور و شیرین و خاک خشن و نرم بودند، آنان به نسبت نزدیکی زمینشان به هم نزدیکند و به نسبت فاصله زمینشان با هم متفاوتند؛ نیکرویان، کم عقل و بلند قامتان، کم همت و نیک

کرداران، بدچهره و سادهاندیشان، با ذکاوت و نیکسرشتان، به دنبال بدیها و گمگشتگان، آشفته عقل و گشاده زبانها، سختدلاند.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام: "فرقی که میان آنان است ..." إبنمیثم گفته است: یعنی نزدیکی مردمان در شکل ظاهری و اخلاق، تابع نزدیکی طینتشان و مبادی طینتشان، یعنی نرم و خشن و شور و شیرین [بودن طینتشان] میباشد و [همچنین] تفاوتشان نیز به سبب تفاوت طینت و مبادی طینتشان، که گفته شد میباشد. اهل تأویل گفتهاند: اضافه موجود در عبارت "مَبَادِی طِینَتِهِمْ" اضافه به معنای لام است و کنایه است از اجزاء عنصری، که مبادی مرکبات و مزاجهای گوناگون هستند؛ شور کنایه از [مزاج] گرم خشک، و شیرین کنایه از [مزاج] مرطوب، و نرم کنایه از [مزاج] سرد مرطوب، و خشن کنایه از [مزاج] سرد خشک است. "فلقۀ" به معنای قطعه و قسمتی از چیزی است. "رواء" یعنی صورت زیبا و "قریب القعر" یعنی کم عمق و سادهاندیش. "بعید السبر" یعنی [انسان تیزهوش] و با ذکاوتی که نمیتوان درون او را کشف کرد، گفته میشود: "سبرت الرجل، أسبره" یعنی باطن و درون آن مرد را کشف کردم. "ضریبۀ" یعنی خُلق و طبع. "جلیبۀ" چیزی است که انسان به دنبال آن است و میخواهد آن را به دست آورد، یعنی با اینکه اخلاقش نیکوست، ولی به دنبال کار زشت است. إبن میثم این جمله را به عکس معنایی که گفتیم حمل کرده است، و نیز گفته است: "متفرق اللب" یعنی کسی که به دنبال هر صدایی میرود. سپس گفته است: پنج مورد اول، کسانی هستند که ظاهرشان مخالف باطنشان است و دو مورد آخری بر آن سبک نیستند و برای تتمیم اقسام آورده شدهاند.

51. تفسیر عیاشی: زراره نقل کرده، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به نظر آیا شما هنگامی که خداوند در عالم ذرّ [از بنیآدم] در صلب آدم میثاق گرفت و آنان را در پیشگاه خود حاضر کرد، آنها خداوند را میدیدند؟ ایشان فرمودند: آری ای زراره! آنان چون ذراتی در مقابل خداوند بودند و خداوند با آن [میثاق]، از آنان میثاق ربوبیت برای خودش و نبوت برای محمد صلی الله علیه و آله گرفت و سپس رزقشان را برایشان ضمانت کرد و رؤیت خود را از یاد آنان برد و معرفت خود را در قلبهای آنان باقی گذاشت. همه کسانی که خداوند از آنان میثاق گرفت، ناگزیر

باید به دنیا بیایند؛ هر که میثاقی که خداوند از او برای محمد صلی الله علیه و آله گرفته را انکار کرد، اقرارش در میثاق برای پروردگار سودی برایش نخواهد داشت، و هر که میثاق محمد را انکار نکرد، میثاقش برای پروردگار برایش مفید خواهد بود.

52. تفسیر عیاشی: عمار بن أبیالأحوض نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در ابتدای خلقت دو دریا آفرید که یکی گوارا و صاف و دیگری شور و تلخ. سپس خاک آدم را از دریای گوارای صاف آفرید و آنگاه آن را بر دریای تلخ جاری کرد و آن را [تبدیل به] گِل سیاه بدبویی که [ماده اولیه] خلقت آدم بود گردانید. سپس مشتی از شانه راست آدم برگرفت و آن را در صلب آدم قرار داد و فرمود: اینها در بهشت خواهند بود و مرا باکی نیست. آنگاه مشتی از شانه چپ آدم برگرفت و آن را در صلب آدم قرار داد و فرمود: اینها در دوزخ خواهند بود و مرا باکی نیست و من از کاری که میکنم بازخواست نمیشوم و بعدها میتوانم درباره اینها و آنها بداء کنم و اینها آزموده میشوند. امام صادق علیه السلام فرمودند: اصحاب شمال که در آن روز در برابر خالقشان مانند ذراتی بودند، احتجاج کردند و گفتند: ای پروردگار ما! قبل از اینکه برایمان حجت آوری و ما را با فرستادن [رسولان] بیازمایی و طاعت و معصیت را برایمان آشکار کنی، ما را مستوجب دوزخ کردی و حال آنکه تو حاکم عادل هستی!؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: هماکنون حجت در طاعت و معصیت را به شما میگویم و بعد از اینکه گفتم، دیگر عذری نخواهید داشت. امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند مالک نگهبان دوزخ وحی کرد که به آتش فرمان دهد شعلهور شود و سپس گروهی از آنان را به نزد آتش ببرد، نزد آتش برده شدند؛ آنگاه خداوند به آنان فرمود، به میل خود داخل آن شوید. گفتند: به میل خود داخل آن نمیشویم. سپس خداوند [باز] فرمود: یا به میل خود داخل آن شوید، یا شما را بر خلاف میلتان، به وسیله آن عذاب میکنم. گفتند: ما هنگامی که آن را بر ما واجب کردی و ما را از اصحاب شمال گردانیدی، از [شرّ] آن به سوی تو گریختیم و از [بیم] آن بر تو احتجاج کردیم، پس چگونه به میل خود در آن داخل شویم؟ ابتدا اصحاب یمین را در آن داخل کن تا اینچنین درباره ما و آنها عدالت ورزیده باشی. امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند به

اصحاب یمین که چون ذراتی در مقابلش بودند امر کرد و فرمود: به میل خود در آن داخل شوید. آنان بیدرنگ شروع به داخل شدن در آن کردند و همگی در آن فرو رفتند و خداوند آن را برایشان سرد و بیخطر گردانید و سپس آنان را از آن خارج کرد. آنگاه خداوند تبارک و تعالی در میان اصحاب یمین و اصحاب شمال ندا داد که آیا من پروردگار شما نیستم!؟ اصحاب شمال به میل خود و معترفانه گفتند: بلی ای پروردگار ما! ما آفریدهشدگان و مخلوقات تو هستیم، و اصحاب شمال با روی اکراه گفتند: بلی ای پرودگار ما! ما آفریدهشدگان و مخلوقات تو هستیم، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»(1) {هر

که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید}، ایشان فرمودند: یعنی توحیدشان برای خدا بود.

53. تفسیر عیاشی: عثمان بن عیسی از یکی از اصحاب ایشان نقل کرده، ایشان فرمودند: خداوند به آب فرمود: گوارا و صاف باش تا بهشت و اهل طاعتم را از تو بیافرینم، و به آب دیگری فرمود: شور و تلخ باش تا دوزخ و اهل معصیتم را از تو بیافرینم، آن دو آب را بر گِل جاری کرد و سپس مشتی از آن را با دست راست برداشت و آنان را چون ذراتی خلق کرد و آنگاه آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و آیا طاعت من بر شما واجب نیست!؟ گفتند: بلی. خداوند به آتش فرمود: آتش باش، ناگهان آتشی برافروخته شد و به آنان فرمود که داخل آن شوند؛ بعضی از آنان به سرعت در آن رفتند و بعضی در دویدن کندی کردند و بعضی دیگر از جای خود حرکت نکردند. [آنهایی که به سمت آتش رفته بودند،] هنگامی که داغی آتش را دیدند، بازگشتند و دیگر هیچیک از آنان در آن داخل نشد. سپس مشتی دیگر با دست چپ برداشت و آنها را نیز چون ذراتی خلق کرد و مانند آن دیگران بر خودشان گواه گرفت و به آنها فرمود: در این آتش داخل شوید؛ بعضی از آنان کندی کردند و بعضی به سرعت در آن رفتند و بعضی از

1- . آل عمران / 83

آنان در چشم به همزدنی داخل آن شدند، تا اینکه همه آنها در آتش رفتند. خداوند فرمود: به سلامت از آن خارج شوید، آنان بدون اینکه آسیبی ببینند از آن خارج شدند، آن دیگران گفتند: ای پروردگار ما! از ما درگذر تا ما نیز مانند آنها در آن داخل شویم. خداوند فرمود: از شما درگذشتم؛ بعضی از آنان در دویدن شتاب نمودند و بعضی به کندی رفتند و برخی دیگر نیز مانند بار اول از جای خود حرکت نکردند، و این است همان سخن خداوند [که فرمود]: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ»(1) {و

اگر هم بازگردانده شوند، قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند}.

توضیح: گفته میشود: "رام یریم" هنگام که کسی جای خود را ترک کند و از جای خود حرکت کند. این کلمه، بیشتر در موضع نفی استعمال میشود.

54. تفسیر عیاشی: خالد نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ»(2) {و

اگر هم بازگردانده شوند، قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند}، آنان از همان اول ملعون بودند.

55. تفسیر عیاشی: زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل کردهاند که آن دو امام درباره این سخن خداوند: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ ... »(3) {دلها

و دیدگانشان را برمی گردانیم ...}، تا آخر آیه، اما این سخن خداوند: «كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»(4) {چنانکه

نخستین بار به آن ایمان نیاوردند}، مربوط به زمانی است که خداوند از آنان میثاق گرفت.

56. تفسیر عیاشی: رفاعهٔ نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»(5) {هنگامی

را که پروردگارت، از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت} پرسیدم؛ ایشان فرمودند:

ص: 395

1- . أنعام / 28
2- . همان
3- . همان / 110
4- . همان
5- . أعراف / 172

آری، خداوند در روز میثاق اینچنین، دستشان را مشت کردند، بر همه بندگانش حجت گرفت.

57. تفسیر عیاشی: أبیبصیر نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آنان چگونه پاسخ [خداوند] را دادند، با اینکه [در آن زمان چون] ذراتی بودند؟ ایشان فرمودند: خداوند در [وجود] آنان چیزی قرار داد که هنگامی که از آنان سؤال کند، به او پاسخ دهند، یعنی [هنگامی که] در میثاق [از آنان سؤال کند، به او پاسخ دهند].

توضیح: یعنی روحهای [بنیآدم] به آن ذرات معلق بود و [خداوند] در آنان عقل و وسیله شنیدن و وسیله سخن گفتن را قرار داده بود تا در همان حال که [چون] ذراتی بودند، خطاب [خداوند] را بفهمند و جواب دهند.

58. تفسیر عیاشی: زراره نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ»(1) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت} تا آنجا که فرموده است: «قالُوا بَلی»(2) {گفتند

چرا} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: محمد علیه و آله السلام اولین کسی بود که بلی گفت. به ایشان عرض کردم: آیا خداوند را به چشم میدیدند؟ ایشان فرمودند: معرفت در قلبهایشان باقی ماند و آن میثاق را فراموش کردند و در آینده آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن [میثاق] نبود، هیچکس خالق و روزیدهنده خود را از دیگری باز نمیشناخت.

59. تفسیر عیاشی: زراره نقل کرده، مردی از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت} پرسید؛ ایشان در حالی که پدرشان نیز [حضور داشتند و] میشنیدند فرمودند: پدرم برایم حدیث کرده که خداوند متعال مشتی از خاک تربتی که آدم را از آن آفرید برگرفت و آن آب گوارای

1- . همان

2- . همان

صاف را بر روی آن ریخت و چهل روز آن را به حال خود رها کرد و سپس آن آب شور تلخ را روی آن ریخت و چهل روز آن را به حال خود رها کرد، هنگامی که آن طینت به خمیر تبدیل شد، خداوند تبارک و تعالی آن را برداشت و به شدت و اینگونه، کف دستانشان را باز کردند، سایید، سپس [بنیآدم] چون ذراتی از راست و چپ آن خارج شدند و خداوند به همه آنان امر کرد که به داخل آتش بروند؛ اصحاب راست داخل شدند و آتش بر آنان سرد و بیخطر شد، [ولی] اصحاب چپ در آن داخل نشدند.

توضیح: این سخن ایشان علیه السلام: از راست و چپ آن خارج شدند، یعنی از سمت راست و چپِ فرشتهای که مأمور این کار بود خارج شدند، یا یعنی از راست و چپ عرش، یا اینکه یمین استعاره از جهتی باشد که در آن یُمن و برکت است و شمال به عکس این باشد.

60. تفسیر عیاشی: أبیبصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(1) { آیا پروردگار شما نیستم !؟ گفتند: چرا} سؤال کردم که آیا با زبانهایشان گفتند؟ ایشان فرمودند: آری و با قلبهایشان [نیز] گفتند. عرض کردم: آنان در آن روز، چه بودند؟ ایشان فرمودند: خداوند آنان را به مقدار این جواب آفریده بود.

61. تفسیر عیاشی: زراره نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ ...» تا آنجا که فرموده است: «أَنْفُسِهِمْ» {و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: خداوند ذریه آدم تا روز قیامت را از پشت او بیرون آورد و آنان مانند ذراتی خارج شدند و خداوند خود را به آنان شناساند و خود را به آنان نشان داد. و اگر آن [معرفی] نمیبود، هیچکس پروردگارش را نمیشناخت و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «وَ

1- . همان

لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(1) {اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، مسلماً خواهند گفت خدا }.

62. تفسیر عیاشی: أصبغ بن نباته نقل کرده، إبن الکواء به حضور امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم بفرمایید آیا خداوند تبارک و تعالی قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفته بود؟ امام علی [علیه السلام] فرمودند: خداوند با همه خلایق، چه نیکوکاران و چه بدکاران سخن گفته بود و آنان نیز به او جواب داده بودند. این سخن بر إبن الکواء سخت آمد و مقصود از آن را درنیافت؛ به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ماجرای آن چه بوده است؟ ایشان به او فرمودند: آیا کتاب خداوند را نخواندهای که به پیامبرش میفرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(2) {و

هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم!؟ گفتند: چرا }، ای إبن الکواء! خداوند کلام خود را به گوش شما رساند و آنها نیز خداوند را چنانچه در سخن خدا: «قالُوا بَلی» {گفتند: چرا } شنیدی جواب دادند. خداوند به آنان فرمود: من خداوندی هستم که معبودی جز من نیست و منم آن بخشایشگر؛ آنان به طاعت و ربوبیت او اقرار کردند و خداوند رسولان و پیامبران و اوصیا را مشخص نمود و به خلایق امر کرد از آنها اطاعت کنند و آنان نیز در میثاق به آن اقرار کردند، هنگامی که اقرار میکردند، فرشتگان گفتند: ای فرزندان آدم! به آن بر شما «شَهِدْنا» {گواهی دادیم } تا «أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ» {مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم }.

63. أبوبصیر نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره [عالم] ذر برایم بفرمایید و اینکه "هنگامی که خداوند بنیآدم را بر خودشان گواه گرفت که آیا پروردگار شما نیستم و آنان گفتند بلی" و بعضی از آنان خلاف آنچه که گفتند

1- . لقمان / 25

2- . أعراف / 172

را در درونشان پنهان کردند، چگونه وقتی به آنها گفته شد "آیا من پروردگار شما نیستم"، این سخن را فهمیدند؟ ایشان فرمودند: خداوند [این قدرت را] در وجود آنان قرار داد که هنگامی که از آنان سؤال کند، جوابش را بدهند.

64. تفسیر عیاشی: زراره و حمران نقل کردهاند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند خلایق را چون سایههایی آفرید و محمد صلی الله علیه و آله را [به سوی آنان] فرستاد و برخی از آنها به ایشان ایمان آوردند و برخی دیگر ایشان را تکذیب کردند. سپس ایشان را در خلقتی دیگر [در این دنیا] برانگیخت و هر کس که در سایهها با ایشان ایمان آورده بود، [در این دنیا نیز] به او ایمان آورد و هر کس که در آن روز ایشان را انکار کرده بود، [در این دنیا نیز] ایشان را انکار کرد، و خداوند فرمود: «فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»(1) {ولی

ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند}.

65. تفسیر عیاشی: أبیبصیر نقل کرد، اما صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلی قَوْمِهِمْ» تا آنجا که فرمود: «بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»(2) {آنگاه پس از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند، ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند ایمان بیاورند} فرمودند: خداوند رسولان را در همان زمانی که خلایق در پشت مردان و رَحِمهای زنان بودند به سویشان فرستاد؛ هر که در آن زمان تصدیق کرد، بعد از آن نیز تصدیق نمود و هر که در آن زمان تکذیب نمود، بعد از آن نیز تکذیب کرد.

66. تفسیر عیاشی: أبیحمزه ثمالی نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در میان سایه انبوهی از فرشتگان به زمین بر آدم، که در آن هنگام در سرزمینی به نام روحاء که جایی بین طائف و مکه است، فرود آمد و بر پشت آدم دست کشید و سپس بر ذریه او که چون ذراتی بودند ندا سر داد و آنان

1- . یونس / 74

2- . همان

مانند زنبورها از کندو خارج شدند و بر کرانه آن سرزمین جمع شدند. خداوند به آدم فرمود: نگاه کن که چه میبینی؟ آدم عرض کرد: ذرات بسیاری بر کرانه [این] سرزمین میبینم. خداوند فرمود: ای آدم! اینان فرزندان تو هستند که من آنان را از پشت تو بیرون آوردم تا از آنان بر ربوبیت خود و نبوت محمد میثاق بگیرم، همانطور که [این میثاق را] در آسمان نیز از آنان گرفتم. آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چگونه پشت من این همه را در خود جای داده بود؟ خداوند فرمود: ای آدم! به لطف ساخت من و قدرت نافذم. آدم عرض کرد: ای پرودگار من! در میثاق از آنان چه خواستی؟ خداوند فرمود: اینکه به من هیچ شرکی نورزند. آدم عرض کرد: پاداش کسانی از آنان که تو را اطاعت کنند چیست؟ خداوند فرمود: او را در بهشت خود جای میدهم. آدم عرض کرد: کسانی که تو را معصیت کنند چه سزایی دارند؟ خداوند فرمود: او را در دوزخم جای میدهم. آدم عرض کرد: ای پروردگار من! درباره آنان عدالت ورزیدی و قطعاً بیشتر آنان، اگر حفظشان نکنی تو را معصیت خواهند کرد.

توضیح: "در میان سایه انبوهی از فرشتگان بر آدم در زمین فرود آمد" یعنی به همراه گروههای زیادی از فرشتگان، که به جهت وفور و کثرت و تراکم، به ابرها تشبیه شدهاند فرود آمد و امر و وحیش را نازل کرد، و "ظلل" جمع "ظلة" به معنای ابر یا چیزی مانند آن است که سایه دارد، این تعبیر مانند این سخن خداوند متعال است: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَهُ»(1) {مگر

انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در [زیر] سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند}. و دست کشیدن، کنایه از شمول لطف و رحمت است.

67. کشف الغمهٔ: [مؤلف] کتاب دلائل حمیری از أبیهاشم جعفری نقل کرده، در حضور امام حسن عسگری علیه السلام بودم که محمد بن صالح ارمنی از ایشان درباره این سخن خداوند: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ

ص: 400

1- . بقره / 210

أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا»(1) {و هنگامی را كه پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذريه آنان را برگرفت و ايشان را بر خودشان گواه ساخت كه آيا پروردگار شما نيستم!؟ گفتند: چرا، گواهی داديم} پرسيد؛ امام حسن عسكری عليه السلام فرمودند: معرفت باقی ماند و حضور را از ياد بردند و در آينده آن را به ياد خواهند آورد، و اگر آن [ميثاق] نبود، هيچكس نميدانست كه آفريننده و روزيدهندهاش كيست. أبيهاشم نقل كرده، از عظمت عطای خداوند به ولی خود و امانت گرانقدری كه بر دوش او گذاشته، در درون خود به شگفت افتادم؛ امام عسگری روی به من كردند و فرمودند: ای أباهاشم! امر شگفتتر از آنی است كه تو از آن در شگفت شدهای، چه خيال كردهای درباره گروهی كه هر كس آنها را بشناسد، خدا را شناخته و هر كه آنها را انكار كند، خدا را انكار كرده است!؟ هيچ مؤمنی نيست مگر اينكه به آنان تصديق كرده و به معرفت ايشان يقين داشته باشد.

توضيح: بايد دانست كه روايات اين بخش از جمله روايات متشابه و احاديث پيچيده است و اصحاب ما رضی الله عنهم درباره آنها مسالک مختلفی دارند:

يكی از آنها مسلكی است كه أخباريها به آن معتقدند و آن اينكه ما اجمالاً به اين روايات ايمان داريم و اعتراف ميكنيم كه حقيقت معنای آنها را نميدانيم و نميدانيم كه اين روايات از چه روی صادر شده است و علم آن را به ائمه عليهم السلام واگذار ميكنيم.

مسلک ديگر اين است كه اين روايات را بايد بر تقيه حمل كرد؛ زيرا موافق با روايات اهل تسنن، و نيز موافق اعتقاد اشاعره كه آنان نيز همگی از اهل تسنند ميباشد، و نيز مخالف روايات اختيار و استطاعت است كه پيش از اين گذشت.

مسلک ديگر اينكه اين روايات كنايه از علم خداوند متعال به عاقبت انسانهاست و از آنجا كه خداوند متعال هنگامی كه آنان را آفريد، به احوال آنها نيز علم داشت، گويا آنان را از طينتهای مختلفی آفريده است.

1- . أعراف / 172

دیگر اینکه این روایات کنایه از اختلاف انسانها در استعداد و قابلتهایشان است که این امر روشنی است و نمیتوان آن را انکار کرد؛ زیرا شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و أبوجهل از جهت استعداد و قابلیت در یک درجه نیستند، و این مستلزم ساقط شدن تکلیف نمیشود؛ زیرا خداوند متعال پیامبر صلی الله را به حسب استعدادی که در تحصیل کمالات به ایشان داده است تکلیف کرده و أبوجهل را نیز به حسب استعدادهایی که به او داده مکلف نموده و او را به تکالیفی که در توانش نیست مکلف نکرده و او را به کار شر یا فسادی مجبور نکرده است.

مسلک دیگر اینکه هنگامی که خداوند در ابتدای خلقت در [عالم] ذر، ارواح را تکلیف نمود و از آنان میثاق گرفت، آنها در همان وقت خیر و شر را به اختیار خود انتخاب کردند و اختلاف طینت نیز به حسب انتخاب آنان شکل گرفت، چنانچه بعضی از روایاتی که گذشت نیز بر این دلالت دارد و بنابراین نمیتواند توجیه غلطی باشد.

پوشیده نیست که در این مسلک [آخر] و بسیاری از مسلکهای دیگر اشکالاتی وجود دارد و بهتر این است که غور در امثال این مسائل پیچیده که عقلهای ما عاجز از احاطه به کنه آنهاست را رها کنیم، مخصوصاً این مسأله که ائمه ما، ما را از غور در آن نهی کردهاند. در اینجا شایسته است بعضی از سخنان علمایمان رضوان الله علیهم و مخالفان آنها را بیاوریم:

سخن شیخ مفید قدس الله روحه در جواب مسائل سرویۀ

از ایشان سؤال شد که نظر ایشان أدام الله تأییده درباره روایاتی که از امامان هدایتگر علیهم السلام با مضامینی چون اشباح و خلقت خداوند متعال مر ارواح را دو هزار سال قبل از خلقت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و بیرون آوردن ذریه آدم از صلبش به صورت ذرات، وارد شده چیست و معنای این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: روحها سربازانی به صف درآمدهاند؛ آنهایی که

همدیگر را باز شناسند، به هم میپیوندند و آنهایی که یکدیگر را نشناسند، از همدیگر جدا میشوند.

جواب؛ و توفیق در دست خداوند است:

روایات در زمینه سخن از اشباح به جهت الفاظ با هم اختلاف دارند و معانی آنها با هم متباین است و اهل غلوّ، سخنان باطل زیادی بر آن روایات بنا کردهاند و کتابهای بیهودهای درباره آنها نوشتهاند و معناهایی از آن روایات در کتابهایشان آوردهاند که مایه تمسخر است و محتویات آن کتابها را به گروهی از دانشمندان اهل حق نسبت دادهاند و با نسبت دادن سخن باطل خود به آنها دروغ بستهاند. یکی از آن کتابها، کتابی به نام أشباح و أظلهٔ است که تألیف آن را به محمد بن سنان نسبت دادهاند و ما به هیچ وجه علم نداریم که سخنانی که در این باب از او آوردهاند از او باشد و اگر هم اینگونه باشد، إبن سنان [از کسانی است که] مورد طعن قرار گرفته است و متهم به غلوّ است. اگر در انتساب این کتاب به او درست گفته باشند، آن کتاب مایه گمراهی و از سخنان کسی است از حق گمراه شده است، و اگر دروغ گفته باشند، بار گناه آن را به دوش خود گذاشتهاند. روایت صحیحی که درباره اشباح وجود دارد، روایتی از طریق افراد ثقه و با این مضمون است: آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر روی عرش شبحهایی دید که نورشان میدرخشید و درباره آنها از خداوند متعال سؤال کرد و خداوند به او وحی کرد که آنها اشباح رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم أجمعین میباشند و به او فرمود که اگر اشباحی که آنها را دید نمیبودند، او را خلق نمیکرد و آسمان و زمینی نمیآفرید. و علت اینکه خداوند متعال آن اشباح و صورتها را برای آدم آشکار کرد این بود که بزرگی و کرامت آنها را به او نشان دهد و آن را سببی برای گرامیداشت ایشان و مقدمهای برای طاعتی که میخواست از آنها واجب کند قرار دهد و نشان دهد که مصالح دین و دنیا جز به سبب ایشان تکمیل نمیشود. ایشان در آن حال هنوز به شکل صورتهای که بتوانند جواب دهند و روحهایی که بتوانند سخن بگویند نبودند، ولی به همان صورتی که در [هنگام] بشریت ظاهر شدند بودند، و [حال ایشان در آن زمان، طوری بود که] نشان میداد

که در آینده به چه شکلی خواهند بود، و نوری که خداوند بر آنان قرار داده بود، نشان از [وجود] نور دین در آنها و روشنایی حق به سبب حجتهایشان بود. روایت شده است که نامهای آنان در آن زمان بر عرش نوشته شده بود و هنگامی که آدم علی نبینا و آله و علیه السلام به پیشگاه خداوند عزّ و جلّ توبه کرد و با او مناجات کرد تا توبهاش را قبول کند، خداوند را به حق آنان و جایگاه ایشان نزدش مسألت نمود و خداوند او را اجابت کرد و این به جهت عقلی مانعی ندارد و به جهت شرعی تضادی ندارد، علاوه بر اینکه انسانهای شایسته و مورد اطمینان و با صداقت، که اهل حق روایات آنان را پذیرفتهاند، آن را نقل کردهاند و هیچ راهی برای انکار آن نیست. و خداوند صاحب توفیقات است.

فصل

و مَثَل بشارتی که خداوند درباره اهلیتی که به پیامبرش صلی الله علیه و آله و اهلیتی که به امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام عطا کرده بود، به آدم علی نبینا و آله و علیه السلام داد و بزرگداشتن و گرامیداشتن آنها را بر او واجب کرد، مانند بشارتی است که در کتابهای پیامبرانی که پیش از پیامبر ما صلی الله علیه و آله فرستاده بود داده است؛ خداوند در کتاب استوارش فرمود: «النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(1) {[پیامبر

درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او

1- . أعراف / 157

نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند }، و این سخن خداوند متعال از زبان مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(1) {و

به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم }، و این سخن خداوند سبحان: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَهٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»(2) {و

هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید }، که مقصود خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین بشارت به ایشان توسط پیامبران و امتهای پیشین، قبل از آمدن ایشان به عالم وجود، موجود بوده است، و قصد خداوند جل إسمه از آن [بشارتها] فقط این بوده است که ایشان را گرامی و بزرگ بدارد و از همه پیامبران و امتها برای ایشان پیمان بگیرد و برای همین بود که صورت شخص ایشان و شخص اهل بیت علیهم السلام را برای آدم آشکار کرد و نامهای آنها را ثبت نمود تا آدم را به عاقبت ایشان آگاه کند و جایگاه و منزلت ایشان نزد خود را برای او آشکار نماید، با اینکه آنها در آن حال، زنده و سخنگو نبودند و هنوز به صورت روحهایی که مکلف شوند، در نیامده بودند و چنانچه گفتیم شبحهای ایشان بود که بر ایشان دلالت میکرد.

فصل

خداوند عزّ و جلّ در کتابهای [آسمانی] نخستین، به پیامبر و ائمه علی نبینا و آله و علیهم السلام بشارت داده است؛ در یکی از کتابهایی که بر پیامبرانش علی نبینا و آله و علیهم السلام نازل نموده و اهل کتاب آن را میخوانند و یهودیان آن را میشناسند فرموده است: خداوند با ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام

1- . صف / 6
2- . آل عمران / 81

مناجات کرد و به او فرمود: من تو را بزرگ داشتم و بر تو و اسماعیل برکت دادم و از او دوازده فرزند آفریدم و جد اندر جد آنان را بزرگ داشتم و از آنان دودمانهای بزرگی برای امتی بزرگ آفریدم. و مانند این مطلب در کتابهای نخستین خداوند متعال زیاد است.

فصل

اما سخن درباره خارج کردن فرزندان آدم به صورت ذرات از پشت او، این مطلب، در قالب الفاظ و معانی مختلفی در روایات آمده است و صحیح این است که خداوند فرزندان آدم را چون ذراتی از پشت او بیرون آورد و افق را از آنان پُر کرد و بعضی از آنان را نورهایی بدون تاریکی، و برخی دیگر را تاریکی بدون نور، و برخی دیگر را، هم نور و هم تاریکی آفرید. هنگامی که آدم علی نبینا و آله و علیه السلام به آنان نگاه کرد، از نور و تاریکی شدید آنها تعجب کرد و عرض کرد: ای پرودگار من! اینها چه هستند؟ خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: اینها فرزندان تو هستند. خداوند میخواست که کثرت آنها و پر شدن آفاق به وجود آنها را به آدم نشان دهد و اینکه نسل او در کثرت مانند ذراتی خواهند بود که او آنها را دیده است، خداوند میخواست قدرت خود را به او نشان دهد و او را بشارت به برکت و زیاد شدن نسلش دهد. آدم علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار من! چگونه است که بر روی بعضی از آنان نوری بدون تاریکی و بر روی برخی دیگر، تاریکی بدون نور و بر برخی دیگر، تاریکی و نور را با هم میبینم؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: آنهایی که بر رویشان نوری بدون تاریکی است، برگزیدگان من از میان فرزندان تو هستند که مرا اطاعت میکنند و هیچیک از اوامر مرا معصیت نمینمایند، و همآنان ساکنان بهشتند. آنهایی که بر رویشان تاریکی بدون نور است، فرزندان کافر تو هستند که مرا معصیت مینمایند و اطاعت نمیکنند. و آنهایی که بر رویشان هم نور است و هم تاریکی، آن دسته از فرزندان تو هستند که هم مرا اطاعت میکنند و هم معصیت مینمایند و اعمال بد خود با با اعمال نیکشان مخلوط میکنند و عاقبتشان در دست من است؛ اگر بخواهم آنان را عذاب کنم، از روی

عدالتم است و اگر بخواهم از آنان در گذرم، از روی فضلم میباشد. خداوند متعال آدم را به فرزندانش که در آینده [به این دنیا] خواهند آمد آگاه کرد و آنان را به ذراتی که از پشتش بیرون کشیده باشد تشبیه کرد و این را علامت کثرت فرزندان او قرار داد. و محتمل است که چیزی که خداوند از پشت آدم بیرون کشید و آن را به صورت اجسام ذرهای در آورد، ارواح آنها نبوده باشد و خداوند متعال این کار را فقط برای اینکه به آدم نشان دهد که عاقبت او چه میشود، و نیز برای اینکه قدرت و سلطنت و آفرینش شگفتش را به او نشان دهد و همچنین به او نشان دهد که قبل از وجودش چه بوده است، و بدین طریق آدم علی نبینا و آله و علیه السلام یقین بیشتری به پروردگارش پیدا کند و این یقین اضافی سبب شود که بیشتر او را اطاعت کند و بیشتر امرهای او را انجام دهد و از منهیاتش بیشتر پرهیز کند. اما روایاتی که در آنها آمده است که ذریه آدم در [عالم] ذر استنطاق شدند و سخن گفتند و از آنان پیمان گرفته شد و آنان نیز اقرار کردند، از روایات تناسخیه هستند که در آن خلط کردهاند و حق را به باطل آمیختهاند، و آنچه که درباره [مسأله] بیرون کشیدن ذریه [از پشت آدم] میتوان به آن اعتماد کرد، همان است که ما گفتیم، نه آن سخنانی که در این باره در دلایل عقلی و حجتهای نقلی ادامه یافته است، و چنانچه گفتیم فقط خلط مبحث است و هیچ چیز با آن ثابت نمیشود.

فصل

اگر کسی به این سخن خداوند تبارک إسمه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ»(1) {و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم!؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم} استناد کند و از ظاهر این سخن گمان کند که این سخن مؤید روایاتی است

1- . أعراف / 172

که اهل تناسخ و حشویه و اهل سنت درباره به سخن درآمدن ذرات و مورد خطاب قرار گرفتن آنها و اینکه آنها زنده بودهاند و سخن گفتهاند نقل کردهاند، در جواب به او گفته میشود: این آیه از موارد مجاز لغوی است و مانند نظائر مجازی و استعاری خود است و معنایش این است که خداوند تبارک و تعالی از هر مکلفی که از پشت آدم و پشت فرزندان آدم بیرون میآید، پیمان ربوبیت برای خودش گرفته است، چرا که خداوند عقل او را کامل کرده و وی را از روی نعمت خود، به وسیله نشانههای آفرینش به مخلوق بودن مخلوقات و اینکه آفرینندهای دارند که آنها را خلق کرده و به آنها شبیه نیست و مستحق عبادت است رهنمون شده است و این است معنای گرفتن پیمان از آنها و آثار آفرینش در آنها و گواهگرفتنشان بر خودشان به اینکه خداوند پروردگارشان است. و مقصود خداوند متعال از این سخنش: «قالُوا بَلی» این است که آنان از پذیرفتن آثار آفرینش و دلایل آفریدهشدنشان که در وجود آنها بود و قبول کردن حجتهای عقلی که در اثبات آفریدگار برایشان اقامه شده بود امتناع نکردند. و گویا خداوند سبحان هنگامی که آنان را با حجت به وسیله عقلهایشان بر آفریده شدنشان و وجود آفریدگارشان ملزم کرده است، به آنان فرموده است: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»(1) {آیا

پروردگار شما نیستم !؟ }، و آنان نتوانستند از لزوم دلایل آفرینش برای خود امتناع کنند و مانند این بود که بگویند «بَلی شَهِدْنا» {چرا، گواهی دادیم }. و [اما] این سخن خداوند متعال: «أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنّا کُنّا عَنْ هذا غافِلِینَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»(2) {تا

مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم * یا بگویید پدران ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندانی پس از ایشان بودیم؛ آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی !؟ }، آیا نمیبینید که خداوند علیه آنان به چیزی احتجاج کرده که در روز قیامت نتوانند آن را با هیچ توجیهی انکار کنند و نمیتوانند [چنین کنند] !؟ خداوند سبحان فرموده

1- . همان

2- . همان / 172 و 173

است: «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ»(1) {و

خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم [برای او سجده می کنند] و بسیاری اند که عذاب بر آنان واجب شده است}. و نباید اشکال شود که چگونه چیزهایی که [در این آیه] از آنها نام برده شده است، میتوانند مانند سجده کردن انسان در نماز، سجود کنند؟ زیرا مقصود از این سخن فقط این بوده است که این کار برای خداوند غیر ممکن نیست و آنها مانند مطیعانی برای خداوند هستند و از این حالت به کسی که در حال سجده است تعبیر کرده است؛ شاعر گفته است:

بجمع تضل البلق فی حجراته تری الأکم فیها سجداً للحوافر

در میان جمعی که حیوانات سیاه و سفید در نواحی آن گم میشوند، میبینی که تپههای آن نواحی برای سُم چهارپایان در حال سجودند.

که مقصودش این بوده که سُمها با قدم گذاشتن بر تپهها آنها را خوار میکنند.

و این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ»(2) {سپس

آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود، پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید؛ آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم}، خداوند سبحان به آسمان چیزی نفرمود و آسمان نیز سخنی که قابل شنیدن باشد نگفت، بلکه مقصود این است که خداوند قصد آفرینش آسمان کرد و آن را آفرید و ساختن آن برایش غیر ممکن نبود، گویا هنگامی که آسمان را خلق کرد، «فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»(3) {پس

به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید}، و از آنجا که این کار در قدرت خداوند بود، مانند این بود که آن دو گفته باشند: «أَتَيْنا طائِعِينَ»(4) {فرمان پذیر

آمدیم}. مانند این سخن خداوند متعال [که

ص: 409

1- . حج / 18
2- . فصلت / 11
3- . همان
4- . همان

فرمود]: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»(1) {آن

روز که [ما] به دوزخ می گوییم آیا پر شدی، و می گوید آیا باز هم هست}؛ خداوند متعال والاتر از آن است که آتش را که نه عقلی دارد و نه سخنی میگوید خطاب کند، بلکه [این جمله] خبر از وسعت دوزخ است و اینکه هر تعداد از کیفرشدگان داخل دوزخ بروند، [وسعت آن] تنگ نمیشود. و اینها همه بر شیوه اهل زبان و عادت آنها در مجاز است؛ آیا این سخن شاعر را نمیبینید !؟

و قالت له العینان سمعاً و طاعتاً و أسلبتا کالدر ما لم یثقب

آن دو چشم به او گفتند: به گوشیم و در اطاعتیم، و اشکهایی چون مرواریدهای سوراخ نشده ریختند.

آن دو چشم، سخنی که قابل شنیدن باشد نگفتند، بلکه مقصود شاعر گریهکردن است و مقصود او نیز به همان صورتی که قصد کرده فهمیده میشود و هیچ اشکالی بر او نیست. و مانند این سخن عنترۀ:

فأزور من وقع القنا بلبانه و شکا إلیّ بعبرۀ و تحمم

آنکه نیزهها بر سینهاش خورده را ترک میکنم، و حال آنکه او از اندوه و داغ به من شکایت میکند.

حال آنکه اسب نمیتواند سخن به شکایت باز کند، ولی نشانهای ترس و بیتابی که از او بروز کرده است، به سخن تعبیر شده است. و باز هم از اوست:

و شکا إلی جملی طول السری: شترم در تمام طول مسیر در شب به من شکایت کرد.

و حال آنکه شتر نمیتواند سخن بگوید، ولی از آنجا که آثار خستگی و درد در طول مسیر از او آشکار شده است، او از این علامت به شکایتی که از جنس نطق و سخن است تعبیر کرده است. و از همین قبیل است این سخن آنها که گفتهاند:

امتلأ الحوض و قال قطنی حسبک منی قد ملأت بطنی

1- . ق / 30

حوض پُر شد و گفت: مرا بس است، از من تو را کافیست که شکمم را پر کردی.

[در واقع] حوض نگفته است که مرا بس است، ولی از آنجا که پر از آب شده است، از این حالت به اینکه گفته باشد مرا بس است، تعبیر کرده است. و برای این نمونههای زیادی در نثر و نظم عربی وجود دارد که از شواهد تأویلی است که ما برای آیه [مورد بحث] گفتیم. از خداوند متعال توفیق مسألت مینماییم.

فصل

اما روایتی که در آن آمده است که خداوند متعال، ارواح را دو هزار سال قبل از بدنها آفریده است، جزو خبرهای واحد است و اهل تسنن نیز مانند شیعیان آن را نقل کردهاند، ولی با این حال به گونهای نیست که بتوان به صحت آن از خداوند یقین داشت، و راویان آن نیز تنها به جهت حسن ظن آن را نقل کردهاند، و اگر هم ثابت باشد، معنایش این است که خداوند متعال قبل از آفرینش بدنها در علم خود ارواح را فرض کرد و بدنها را آفرید و روحها را برای بدنها خلق کرد؛ بنابراین چنانچه گفته شد خلقت ارواح پیش از اجساد، یک خلقت فرضی در علم خداوند بود و چنانچه توضیح داده شد اینگونه نبوده که خداوند خود روحها را بیافریند، [بلکه] آفرینش و به وجود آوردن ارواح، بعد از خلقت بدنها و صورتهایی بوده است که ارواح امور آنها را تدبیر میکنند، و اگر اینگونه نبود، وجود ارواح، وجودی مستقل میبود و ارواح نیاز به وسایلی که آنها را به خدمت بگیرند نداشتند و ما همانطور که به احوالاتمان بعد از آفرینش بدنها علم داریم، احوالاتی که قبل از خلقت بدنها برایمان پیش آمده را نیز میدانستیم و این محال است و نادرستیاش بر همگان معلوم است.

اما روایتی که در آن آمده است "روحها سربازانی به صف درآمدهاند؛ آنهایی که همدیگر را باز شناسند، به هم میپیوندند و آنهایی که یکدیگر را نشناسند، از همدیگر جدا میشوند" معنایش این است که روحها که جوهرهایی بسیط هستند، در جنسشان با هم متحد و در عوارض با هم متغایرند و آنهایی که با یکدیگر همرأی

باشند و خواستههای یکسانی داشته باشند، به هم میپیوندند و آنهایی که در رأیها و خواستهها از هم دور باشند از همدیگر جدا میشوند، و این واقعیتی است به صورت حسی قابل مشاهده است. و مقصود این نیست که چنانچه حشویه معتقدند، روحهایی که در [عالم] ذر همدیگر را شناختهاند، [در این دنیا] به یکدیگر میپیوندند، زیرا چنانچه گفتیم انسان هیچ علمی نسبت به حال خود، قبل از این که به این دنیا بیاید ندارد و هر چه را نیز که به یادش بیاید، این موضوع به یادش نخواهد آمد. پس معلوم میشود که مقصود از این روایت، همان است که ما توضیح دادیم و خداوند است که توفیق [سخن و راه] درست میدهد. در اینجا نقل کلام شیخ مفید به پایان میرسد.

مؤلف گوید: کنار گذاشتن ظاهر آیات و روایات مستفیض با این قبیل دلایل ضعیف و توجیهات سست، در حکم تجری بر خداوند و ائمه دین است و اگر در انگیزه ارائه این دلایل و توجیهات و اعتراضاتی که بر آنها وارد است تأمل کنید، خواهید دانست که با امثال آنها، جرأت کنار گذاشتن یک خبر واحد نیز نداریم، چه برسد به اینکه بخواهیم با این توجیهات و امثال آنها، روایات فراوانی که با ظاهر آیه کریمه موافقند را کنار نهیم. به زودی روایاتی که دلالت بر این دارند که روحها پیش از بدنها آفریده شدهاند را در کتاب "آسمان و عالم" خواهیم آورد و درباره آن بحث خواهیم کرد.

سخن سید مرتضی رضی الله عنه درباره این سخن خداوند متعال: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ ... »(1)

ایشان گفتهاند: برخی از آنهای که بصیرتی ندارند و هوشیار نیستند گمان کردهاند که تأویل این آیه این است که خداوند سبحان از پشت آدم، همه فرزندان او را چون ذراتی بیرون آورد و از آنان اقرار به معرفت خویش گرفت «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ» {و ایشان را بر خودشان گواه ساخت}؛ این تأویل، علاوه بر اینکه عقل آن را نمیپذیرد و آن را محال میداند، با ظاهر قرآن نیز مخالف است؛ زیرا خداوند

1- . أعراف / 172

متعال فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ» {و هنگامی را که پروردگارت از فرزندان آدم} و نفرمود از پشت آدم، و فرمود: «من ظُهُورِهِمْ» {از پشتشان} [که یعنی از پشتها بنیآدم] و نفرمود از پشت آدم، و فرمود: «ذُرِّیَّتَهُمْ» {فرزندانشان} [که یعنی فرزندان بنیآدم] و نفرمود فرزندان آدم. خداوند سپس فرموده است که این کار را کرده است تا در روز قیامت نگویند که ما از این غافل بودیم یا به شرک پدرانشان عذر بیاورند [و بگویند] که ما در دین و سنت آنان رشد یافتیم. و این اقتضا میکند که این آیه شامل فرزندان صلب آدم علی نبینا و آله و علیه السلام نمیشود، و فقط شامل آنهایی میشود که پدرانشان مشرک بودهاند، که این دال بر این است که این آیه به بعضی از فرزندان آدم اختصاص دارد و گواهی آشکار بر نادرستی تأویل آنها میباشد. اما دلیل عقلی: این ذریهای که از پشت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام خارج شدهاند و مورد خطاب قرار گرفتهاند و اقرار نمودهاند، یا از جهت عقلی کامل بوده و همه شروط تکلیف را داشتهاند، و یا اینگونه نبودهاند؛ اگر از قسم اول بوده باشند، باید بعد از اینکه آفریده شدند و به وجود آمدند و عقلهایشان کامل گشت، آن حالی که در آن زمان داشتهاند و اقراری که کردهاند و بر آن گواهی دادهاند را به یاد بیاورند؛ زیرا انسان عاقل، حتی اگر مدت زیادی فاصله شود و زمان زیادی بگذرد، چنین چیزهایی را فراموش نمیکند، و به همین جهت است که امکان ندارد یکی از ما در هر شهری از شهرها که هست، کاری بکند و با اینکه عاقل و کامل است بعد از مدتی همه کارهایی که کرده و سایر حالاتش [در آن شهر] را فراموش کند. در ضمن، فاصله شدن مرگ، بین آن دو دنیا نمیتواند تأثیری [بر این یادآوری] داشته باشد؛ زیرا اگر فاصله شدن مرگ [بتواند] حافظه را از بین ببرد، فاصل شدن خواب و مستی و جنون و بیهوشی در بین حالات عقلا نیز باید [بتواند] حافظه آنها را نسبت به حالات سابقشان را از بین ببرد، زیرا این موارد منافی علم [یعنی خواب و مستی و جنون و بیهوشی]، که برشمردیم نیز از این جهت، مانند مرگ هستند. آنان نمیتوانند بگویند که اگر ممکن است که عاقل کامل حالاتی که در دوران کودکی داشته را فراموش کند، چیزی که ما گفتیم نیز ممکن خواهد بود؛ زیرا ما یادآوری عقلا نسبت به آنچه آنان ادعا کردهاند را در حالتی که عقلهایشان به

کمال رسیده باشد لازم دانستیم، بدان جهت که این اتفاقات در هنگامی برایشان پیش آمده که عقلهایشان کامل شده بود، و اگر در آن حال مانند کودکان بوده باشند، [به یاد آوردن] چنین چیزی را بر آنها لازم نمیدانیم. علاوه بر اینکه امکان فراموش کردن آنها، موجب میشود که غرض آیه نقض شود؛ زیرا خداوند متعال فرموده است که این اقرار و شهادت را فقط بدین سبب از آنان گرفته است که در روز قیامت ادعا نکنند که از آن غافل بودهاند و حجت از آنان ساقط است، اگر امکان فراموش کردن آنان داشته باشد، باز به همان حال سابق بر میگردد و حجت از آنان ساقط و برداشته میشود.

و اگر از قسم دوم بوده باشند و علم و شروط تکلیف را نداشته باشند، مورد خطاب قرار دادن آنها، و اقرار و گواهی گرفتن از آنان قبیح است و صدور این کار، بیهوده و قبیح خواهد بود که خداوند بلندمرتبهتر از آن میباشد.

اگر گفته شود: شما تأویل مخالفان خود را باطل کردید، پس تأویل صحیح این آیه از نظر شما چیست؟

[در جواب] میگوییم: در این آیه دو وجه وجود دارد: وجه اول این است که مقصود خداوند متعال از این سخن فقط گروهی از ذرّیه بنیآدم بوده است که آنها را آفرید و به بلوغ رساند و عقلهایشان را تکمیل کرد و از آنان بر زبانهای رسولانش علیهم السلام اقرار به معرفت خود و طاعات واجبش گرفت و آنان نیز اقرار کردند «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ» {و ایشان را بر خودشان گواه ساخت} تا مبادا «يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ» {در روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم}، یا شرک پدرانشان را عذر بیاورند. کسی که تأویل این آیه برایش مشتبه شده است، گمان کرده است که کلمه "ذریّة" فقط درباره انسانی که هنوز کامل و عاقل نشده باشد به کار برده میشود، ولی این گمان او صحیح نیست؛ زیرا ما در مورد همه بشر میگوییم که ذرّیه آدم هستند، اگر چه عاقلان کامل نیز در میان آنها میباشند، خداوند متعال فرموده است: «رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِى وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ

آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ»(1) {پروردگارا !

آنان را در باغهای جاوید که وعده شان داده ای با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند داخل کن}، با اینکه لفظ صالح فقط در مورد کسانی که کامل و عاقلند به کار برده میشود، اگر تأویل ما و اینکه ما آیه را بر انسانهای بالغ مکلف حمل کردیم را دور از ذهن بدانند، این آیه میتواند جواب مناسبی برای آنها باشد.

جواب دوم: خداوند متعال که آنان را آفرید و طوری ترکیب کرد که [آفرینش و ترکیبشان] دلالت بر معرفت او داشته باشد و گواهی به قدرت او و وجوب اطاعت او دهد، و بدین طریق عبرتها و آیات و نشانههای موجود در مخلوقات دیگر و در خودشان را به آنها نشان داد، به منزله این بود که آنان را بر خودشان گواه گرفته است. آنان نیز در هنگام مشاهده آنها و معرفت به آنها و ظهور آنها در وجود خود، به همان نحوی که خداوند متعال خواسته بود، و اینکه نمیتوانستند از پذیرش آن امتناع کنند و از دلالت آن منفک شوند، به منزله اقرار کنندگانی معترف بودند، اگرچه حقیقتاً شهادت و اعترافی در کار نبود. این مانند این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «ثُمَّ اِسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ»(2) {سپس

آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید، آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم}، با اینکه خداوند متعال حقیقتاً سخنی [به آسمان و زمین] نفرموده است و آندو نیز جوابی ندادهاند. و مانند این سخن خداوند متعال: «شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ»(3) {در حالی که به کفر خویش شهادت می دهند}، و حال آنکه ما میدانیم که کافران با زبان خود به کفرشان اعتراف نمیکنند، و این سخن از آن جهت است که کارهایی از آنان بروز کرده که نمیتوانند کفر را از خود دفع کنند و به منزله کسانی شدند که به کفر خود اعتراف کردهاند. و همچنین این سخن عوام که میگویند: اعضایم به نعمتهایت گواهی میدهد و حالم به احسان تو معترف است.

1- . غافر / 8
2- . فصلت / 11

3- . توبه / 17

و [نیز مانند همین است] سخنی که از یکی از حکما نقل شده که گفته است: از زمین بپرس که چه کسی جویها را در تو باز کرده و درختان تو را کاشته و میوههای تو را چیده است، اگر به صدای بلند به تو جواب ندهد، از طریق [پندها و] عبرتها جواب تو را خواهد داد. این باب، باب بزرگی است و نظایر زیادی در نظم و نثر دارد که همین مقدار که گفتیم ما را از آوردن همه آنها بینیاز میکند.

سخنی که رازی در تفسیر این آیه گفته است:

رازی گفته است: در تفسیر این آیه دو قول مشهور وجود دارد:

قول اول که نظر مفسرین و اهل نقلیات است، همان است که مسلم بن یسار نقل کرده، که از عمر درباره این آیه سؤال شد؛ او گفت: شنیدم که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال کرد؛ ایشان فرمودند: خداوند آدم را آفرید و آنگاه دست بر پشت او کشید و فرزندانی از آدم خارج شدند و فرمود: اینها را برای بهشت آفریدم و آنان چون بهشتیان عمل میکنند، سپس باز هم دست خود را بر پشت او کشید و فرزندانی دیگر از او خارج شدند و فرمود: اینها را برای دوزخ آفریدم و آنان مانند دوزخیان عمل میکنند. مردی عرض کرد: ای رسول خدا! پس عمل در چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند بنده را برای بهشت میآفریند، از او اعمال بهشتیان میخواهد تا اینکه در میان عملی از اعمال بهشتیان میمیرد و در بهشت داخل میشود، و هنگامی که بندهای را برای دوزخ بیافریند، از او اعمال دوزخیان میخواهد، تا اینکه در میان عملی از اعمال دوزخیان بمیرد و وارد دوزخ شود.

و از أبیهریرۀ نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، بر پشت او دست کشید و همه فرزندان او تا روز قیامت از پشت او بیرون ریختند.

و مقاتل گفته است: خداوند پهنای راست پشت آدم را مسح کرد و ذرّیهای سفید رنگ، به صورت ذراتی که حرکت میکردند از آن خارج شدند، و سپس پهنای چپ پشت او را مسح کرد و ذرّیهای سیاهرنگ به صورت ذراتی از آن خارج شدند؛ آنگاه فرمود: ای آدم! اینها فرزندان تو هستند. سپس به آنان فرمود: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ

قالُوا بَلی» {آیا پروردگار شما نیستم!؟ گفتند: چرا}. به سفیدها فرمود: اینها به سبب رحمت من در بهشتند و اصحاب یمین میباشند، و به سیاهها فرمود: اینها در دوزخند و مرا باکی نیست و اصحاب شمال و اصحاب مشأمهٔ میباشند. سپس همه آنها را به صلب آدم برگرداند و اهل قبور باید تا زمانی که همه اهل میثاق از صلبهای مردان و رَحِمهای زنان به این دنیا بیایند، در قبرهایشان محبوس باشند. خداوند متعال درباره کسانی که آن عهد نخستین را نقض کردند فرمود: «وَ ما وَجَدْنا لِأَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ»(1) {و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم}. این قول، قولی است که بیشتر مفسرین قدیمی مانند سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و ضحاک و عکرمهٔ و کلبی به آن قائل شدهاند.

اما معتزله همگی با هم متفقند که این آیه را نمیتوان به این صورت تفسیر کرد و برای نادرستی این قول چندین وجه ذکر کردهاند:

وجه اول: خداوند فرموده است: «مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ»، بنابراین «مِنْ ظُهُورِهِمْ» از جهت نحوی بدل «بَنِی آدَمَ» است و خداوند چیزی درباره اینکه از پشت آدم چیزی برگرفته باشد نفرموده است.

وجه دوم: اگر اینگونه بود [و خداوند آنان را از پشت آدم برگرفته بود]، نمیفرمود «مِنْ ظُهُورِهِمْ» و نمیفرمود: از «ذریتهم»، بلکه میفرمود: "من ظهره" و از "ذریته".

وجه سوم: خداوند متعال از زبان آن ذرّیه حکایت کرده است: «إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ» {پدران ما پیش از این مشرک بوده اند}، و این سخن شایسته فرزندان آدم نمیباشد، زیرا آدم علی نبینا و آله و علیه السلام مشرک نبوده است.

وجه چهارم: گرفتن میثاق فقط از انسان عاقل ممکن است، اگر خداوند از آنان میثاق گرفته باشد، باید عاقل بوده باشند و اگر عاقل بوده باشند و آن میثاق را در همان حال عاقل بودن بسته باشند، باید اکنون نیز به خاطر بیاورند که قبل از ورودشان به این دنیا میثاق بستهاند؛ زیرا انسان هنگامی که واقعه بزرگ و مهیبی را

1- . أعراف / 102

میبیند، اگر عاقل باشد، ممکن نیست که آن را به طور کلی فراموش کند و هیچ چیز از آن، نه کم و نه زیاد آن، را به یاد نیاورد. و با همین دلیل اعتقاد به تناسخ نیز باطل میشود؛ زیرا میگوییم اگر روحهای ما قبل از این بدنها در بدنهای دیگری نیز موجود بوده باشند، باید [بتوانیم] به یاد بیاوریم که قبل از این بدن در بدنهای دیگری نیز بودهایم، و از آنجا که چنین چیزی را به یاد نمیآوریم، اعتقاد به تناسخ باطل است، و اگر تنها دلیل ما برای باطل دانستن تناسخ همین دلیل باشد و این دلیل دقیقاً در این مسأله نیز موجود باشد، باید مقتضای آن را [همانطور که در ابطال تناسخ پذیرفتیم] در اینجا نیز بپذیریم.

وجه پنجم: شمار انسانهایی که خداوند آنها را از فرزندان آدم علی نبینا و آله و علیه السلام آفریده است، عدد بزرگ و زیادی است و مجموع ذرات آنها با هم مقدار و حجم زیادی دارند و بعید است که صلب آدم علی نبینا و آله و علیه السلام، با آن اندازه کوچکش بتواند همه آنها را در بر بگیرد.

وجه ششم: بنیه داشتن شرط حاصل شدن حیات و عقل و فهم است، و اگر اینچنین نبود، بعید نبود که هر کدام از ذرات غبار، عاقلی فهیم و مؤلف تألیفات بسیار در علوم دقیقه باشد، و باز شدن این باب، مقتضی پذیرفتن نادانیهاست. و هنگامی که ثابت شد بنیه داشتن شرط حاصل شدن حیات است، معلوم میشود که هیچیک از این ذرات نمیتوانند فهیم و عاقل باشند، مگر اینکه از جهت بنیه و جثه نیرومند باشند، و اگر چنین باشد، عرصه دنیا نمیتواند همه آنهایی که از زمان خلقت آدم تا آخر دنیا متولد میشوند را دربرگیرد، پس چگونه ممکن است که گفته شود که آنها یک مرتبه در صلب آدم علی نبینا و آله و علیه السلام به وجود آمدهاند!

وجه هفتم: یا این است که خداوند این میثاق را در آن زمان از آنها گرفته تا در همان زمان، حجت بر آنان باشد، و یا [در آن زمان گرفته] تا در هنگامی که به دنیا میآیند بر آنها حجت باشد؛ اولی نادرست است؛ زیرا همگان متفقند که انسانها به سبب همان مقدار میثاق، مستحق پاداش و کیفر و ستایش و نکوهش نمیشوند. و [از سوی دیگر] امکان ندارد که آن میثاق برای این بوده باشد که حجتی بر آنان در

هنگام ورود به دنیا شود؛ زیرا وقتی آنها آن میثاق را در دنیا به یاد نیاورند، چگونه میتواند حجتی بر آنان در تمسک به ایمان شود !؟

وجه هشتم: کعبی گفته است: حال آن ذرّیه در فهم و علم بالاتر از حال کودکان که نبوده است؛ پس هنگامی که تکلیف کردن کودک ممکن نیست، چگونه میتوان آن ذرات را متوجه تکلیف کرد !؟

زجاج جواب این وجه را داده و گفته است: از آنجا که بعید نیست خداوند به مورچه عقل دهد؛ چه اینکه خداوند فرمود: «قالَتْ نَمْلَةٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ»(1) {مورچه ای

گفت: ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شوید}، و به کوه، فهم عطا کند تا تسبیح خداوند گوید؛ چه اینکه خداوند فرمود: «وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ»(2)

و کوهها را با داوود به نیایش واداشتیم}، و چنانچه خداوند به آن شتر عقل عطا کرد و او برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد، و به آن درخت خرما عقل داد و هنگامی که فرا خوانده شد، گوش سپرد و اطاعت کرد، در اینجا نیز همینطور است.

وجه نهم: آن ذرات در آن زمان، یا عقلها و شخصیتهایشان کامل بوده است، یا اینگونه نبودهاند؛ اگر اولی باشد [و عقلها و شخصیتهایشان در زمان میثاق کامل بوده باشد]، بی تردید مکلف بودهاند و تنها هنگامی مکلف باقی میمانند که خداوند را با استدلال بشناسند، و اگر در آن زمان اینگونه بوده باشند، حال آنها در آن زمان با حالشان در زندگانی این دنیا تفاوتی نمیکند و اگر تکلیف در این دنیا نیاز به میثاقی پیشین داشته باشد، تکلیف در زمان آن میثاق نیز نیاز به میثاقی دیگر [و پیش از آن] داشته است و این، به تسلسل میانجامد که محال است.

اما اگر دومی باشد و گفته شود آنها در آن زمان از جهت عقل و شخصیت کامل نبودهاند، در این صورت مورد خطاب قرار دادن و تکلیف کردنشان محال است.

1- . نمل / 18
2- . أنبياء / 79

وجه دهم: این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ»(1) {پس

انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است * از آب جهنده ای خلق شده }؛ اگر آن ذرات عاقل و فهیم و کامل بودند، باید قبل از این آب جهنده موجود میبودند و انسان معنایی جز آن چیز ندارد، پس باید گفت که انسان از آب جهنده خلق نشده است و این رد کردن متن صریح قرآن است.

اگر بگویند: چرا نتوان گفت که خداوند متعال آن چیز را در هنگام آن میثاق با عقل و فهم و قدرت کامل آفرید، و سپس عقل و فهم و قدرت را از او گرفت و بار دیگر او را در رَحِم مادر آفرید و به این دنیا آورد !؟

میگوییم: این نادرست است؛ زیرا اگر اینطور باشد، نطفه نباید به عنوان مخلوقی که خلقت انسان از آن شروع شود آفریده میشد، بلکه باید مخلوقی میبود که بتواند خلقت [قبلی] انسان را بازگرداند، و حال آنکه همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که خلقت انسان از نطفه، خلقت اولی انسان است و این نشان میدهد که سخنی که شما گفتید نادرست است.

وجه یازدهم: آن ذرات یا باید خود همین مردمی که به دنیا میآیند بوده باشند، یا کسان دیگری بودهاند؛ دومی به سبب اجماع باطل است، و در مورد اولی میگوییم: آنها در هنگامی که تبدیل به نطفه و علقهٔ و مضغهٔ شدهاند، یا به همان حال خود، یعنی دارای فهم و عقل و قدرت باقی ماندهاند، یا به آن حال باقی نماندهاند؛ اولی به بداهت عقلی باطل است و دومی مقتضی این است که گفته شود برای انسان چهار بار زندگی حاصل شده است: اولی در هنگام میثاق، دومی در دنیا، سومی در قبر و چهارمی در قیامت، و نیز برایش سه بار مرگ حاصل شده است؛ مرگی بعد از حیاتی که در میثاق داشته است، مرگی در دنیا و مرگی [بعد از زندگی] در قبر، و این تعداد مخالف تعدادی است که در این سخن خداوند متعال آمده است:

1- . طارق / 5 و 6

«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»(1) {پروردگارا!

دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی}.

وجه دوازدهم: این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ»(2) {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم}؛ اگر سخنانی که درباره این ذرات گفته شده صحیح باشد، این ذرات باید همان انسانها باشند، زیرا تنها انسان است که تکلیف میشود و مورد خطاب واقع میگردد و ثواب و عقاب داده میشود، و این نادرست است؛ زیرا ذره از نطفه و علقه و مضغه آفریده نشده است، حال آنکه متن صریح قرآن نشان میدهد که انسان از نطفه و علقه و مضغه آفریده شده است؛ این سخن خداوند: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ»(3) {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم}، و این سخن خداوند: «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ * مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ»(4) کشته باد انسان! چه ناسپاس است! * او را از چه چیز آفریده است!؟ * از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید}. اینها وجوهی بود که درباره ضعف این قول گفته شده بود.

قول دوم در تفسیر این آیه، قول اصحاب اندیشه و دانشمندان علوم عقلی است، و آن این است که خداوند ذرات را که همان فرزندان باشند، در حالی که نطفه بودند از صلبهای پدرانشان بیرون کشید و آنگاه در رَحِم مادرانشان جای داد و آن را تبدیل به علقه و سپس مضغه کرد و سپس به شکل انسانی نیکقامت و کامل درآورد و سپس آنان را درباره نشانههای یکتایی و خلقتِ شگفت و آفرینش بیسابقه خود که در وجود آنها ترکیب شده بود، بر خودشان گواه گرفت و با این شهادت آنان به منزله کسانی شدند که گفته باشند بلی، اگرچه سخنی با زبان در کار نبوده است، و این نظایری هم دارد:

1- . غافر / 11
2- . مؤمنون / 12
3- . همان
4- . عبس / 17 - 19

یکی از نظایر آن این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ»(1) {پس

به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید، آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم }، و مثال دیگرش این سخن خداوند متعال است: «إِنَّما قَوْلُنا لِشَیْ ءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»(2) {ما

وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می گوییم باش بی درنگ موجود می شود}. و نیز این سخن عربها که: دیوار به میخ گفت: چرا مرا شکافتی؟ و میخ گفت: از کسی که مرا کوبید بپرس؛ چرا که آن کسی که پشت من بود، مرا به اختیار خود رها نکرد. و شاعر گفته است: امتلأ الحوض و قال قطنی: حوض پُر شد و گفت: مرا کافیست. این نوع از مجاز و استعاره در کلام عربها مشهور است و این آیه را نیز باید بر همین حمل کرد. این بود توضیح این دو قول، و البته در قول دوم اشکالی وارد نیست. و بنا بر این که این قول صحیح باشد، منافی درستی قول اول نخواهد بود. سخن در این است که آیا قول اول نیز درست است یا نه؟

اگر کسی بگوید: شما کدامیک از این دو قول را اختیار میکنید؟

میگوییم: در اینجا دو مقام وجود دارد: مقام اول این که آیا قائل شدن به گرفتن میثاق از ذرات درست است یا نه؟ و مقام دوم اینکه بنا بر فرض درست بودن آن، آیا میتوان آن را تفسیری برای این آیه قرار داد یا نه؟

در مورد مقام اول باید گفت که منکرین آن به دلایل عقلی که گفتیم و توضیح دادیم تمسک کردهاند، که میتوان برای همه آنها جواب قانع کنندهای آورد.

اولین وجه از میان وجوه عقلی که گفته شد این بود که اگر قول به گرفتن میثاق درست باشد، باید اکنون آن را به یاد بیاوریم.

[در جواب] میگوییم کسی که علم به حالات گذشته را میآفریند خداوند متعال است؛ زیرا علوم عقلی، ضروری هستند و خالق علوم ضروری خداوند متعال است و اگر اینگونه باشد، صحیح است که خداوند متعال آن را آفریده باشد.

1- . فصلت / 11
2- . نحل / 40

اگر بگویند: اگر این را ممکن میدانید، پس ممکن بدانید که گفته شود [روح] ما قبل از این بدن، به شیوه تناسخ در بدنهای دیگری بوده است، اگرچه ما اکنون احوال آن بدنها را به یاد نمیآوریم.

در جواب میگوییم: بین این دو فرقی آشکار وجود دارد؛ زیرا وقتی ما در بدنهای دیگری باشیم و سالها و دورههایی در آنها باقی بمانیم، به حسب عادت فراموش کردن آنها غیر ممکن است. اما گرفتن این میثاق در سریعترین و کمترین زمان ممکن حاصل شده است و بعید نیست که فراموشی نسبت به آن حاصل شود. و این فرق آشکار حکم میکند که فرق صحیحی باشد؛ زیرا هنگامی که انسان، سالهای زیادی بر یک کار ممارست داشته باشد، غیر ممکن است که آن را فراموش کند، اما اگر کاری را فقط در یک لحظه تجربه کند، ممکن است آن را فراموش کند، پس معلوم میشود که این دو با هم فرق دارند.

وجه دوم عقلی این بود که گفته شود که غیر ممکن است که همه آن ذرات همگی با هم در پشت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام وجود داشته باشند.

در جواب میگوییم: به نظر ما در حصول حیات و جوهر فرد، وجود بنیه شرط نیست و جزء تقسیم ناپذیر نیز قابلیت حیات و عقل را دارد. اگر هر یک از آن ذرات را جوهری فردی قرار دهیم، پس چرا میگویید پشت آدم نمیتواند همه آنها را در بر بگیرد!؟ ولی این جواب وقتی تمام است که چنانچه بعضی از قدماء گفتهاند، قائل شویم انسان جوهری فردی و جزئی تقسیم ناپذیر در بدن است، اما اگر قائل شویم انسان همان نفس ناطقه و جوهری غیر متحیز است که در متحیز حلول نکرده، این سؤال رفع میشود.

وجه سوم عقلی این بود که فایده میثاق گرفتن این است که یا در آن زمان، و یا در این دنیا حجت باشد؛ جواب ما این است که میگوییم خداوند هر کاری بخواهد میکند و هر حکمی بخواهد مینماید. همچنین آیا نه این است که برخی از معتزلیها هنگامی که خواستهاند قول به سنجش اعمال و به زبان در آمدن اعضای بدن را تصحیح کنند، گفتهاند بعید نیست که برای بعضی از مکلفین در شنواندن این چیزها لطفی وجود داشته باشد، اینجا نیز همینطور باشد و بعید نباشد که تشخیص

سعادتمندان از اشقیاء در هنگام میثاق برای بعضی از فرشتگان لطف داشته باشد. همچنین گفته شده که خداوند متعال آن میثاق را در روز قیامت به یاد آنها میآورد. بقیه وجوه ضعیف هستند و ایراد بر آنها آسان و ساده است.

امام مقام دوم و آن اینکه بر فرض آنکه قول به گرفتن میثاق از ذرات صحیح باشد، آیا میتوان آن را تفسیر این الفاظ این آیه قرار داد؟

میگوییم: سه وجه اولی که ذکر شد، این را رد میکند؛ زیرا توضیح دادیم که مقصود از این سخن خداوند: «أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»، "هنگامی که پرودگار از پشتهای فرزندان آدم برگرفت" میباشد. همچنین اگر این ذرّیه از پشت آدم گرفته شده باشد، میفرمود: هنگامی که پروردگار از پشت او ذریهاش را برگرفت و نمیفرمود: «مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ». کسانی که آن قول را قبول کردهاند، چنین جواب دادهاند که روایتی صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که ایشان این آیه را به همین وجه تفسیر کردهاند و خدشه کردن در تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر ممکن است. [ما در جواب] میگوییم ظاهر آیه بر این دلالت دارد که خداوند متعال ذراتی را از پشتهای فرزندان آدم بیرون آورد، و این بر آن حمل میشود که خداوند متعال میداند که از فلان شخص، فلانی و از آن فلانی فلان دیگری متولد میشود و آنان را به همان ترتیبی که میداند به وجود میآیند، به دنیا میآورد و از یکدیگر متمایز میکند. اما اینکه خداوند آن ذریه را از پشت آدم خارج کرده باشد، چیزی دال بر ثبوت آن در لفظ آیه وجود ندارد و البته در لفظ آیه چیزی که بر بطلان آن دلالت کند نیز وجود ندارد، جز اینکه روایت دلالت بر آن دارد؛ بنابراین خارج کردن ذریه از پشتهای فرزندان آدم، از قرآن، و خارج کردن ذریه از پشت آدم، به وسیله روایات ثابت میشود و مطابق این فرض بین این دو امر منافات و تضادی وجود ندارد، پس باید هر دوی آنها را با هم پذیرفت تا هم آیه را بر ظاهرش حفظ کنیم و هم روایت را تا حد امکان از خدشه محفوظ بداریم، این سخن نهایی در تقریر این مقام است. در اینجا نقل سخن از رازی به پایان میرسد.

ص: 424

ما در اینجا فقط به نقل این سخنان اکتفا کردیم و از جرح و تعدیل در آنها خودداری میکنیم؛ کسی که دارای بصیرت نافذ باشد، هنگامی که به روایاتی که ما نقل کردیم و سخن کسانی که در اینباره سخن گفتهاند احاطه پیدا کند، به فضل خداوند متعال راه رسیدن به حق در این مسأله برایش روشن میشود. باید دانست که بعضی از روایات مناسب با این باب، در باب علت استلام حجر در کتاب حج و باب خلقت ائمه و باب گرفتن میثاق از ایشان علیهم السلام در کتاب امامت و ابواب احوال آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در کتاب نبوت خواهد آمد.

ص: 425

روایات:

1.خصال: سعید بن جناح با سندی مرفوع نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: شش تن هستند که نجابت ندارند: سِندی و زنگباری و ترکی و کردی و خوزی و نبک الری.

توضیح: "خوزی" یعنی اهل خوزستان و "نبک" مکان مرتفعی است، و محتمل است که اضافه نبک به ری، اضافه بیانیه باشد. در بعضی از نسخهها به صورت "بنک" به ضم باء است که به معنای اصل و خالص از چیزی میباشد.

2. خصال: مطرف مولی معن نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: شیرینی ایمان در قلب سندی و زنگباری و خوزی و کردی و بربری و نبک ری و کسی که مادرش او را از زنا حامله شده است نمیرود.

3. علل الشرایع: هشان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: ای هشام! نَبَطی، نه از عرب است و نه از عجم، از میان آنان برای خود دوست و یاوری مگیر، آنان اصولی(1) دارند که [انسان را] به بیوفایی دعوت میکند.

4. خصال: داود بن فرقد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده که آن دو امام فرمودند: سه تن هستند که نجابت ندارند: کسی که چشم راستش کور باشد، کسی که [چشمش] آبیرنگ همچون نگین انگشتری باشد و کسی که در سِند به دنیا آمده باشد.

1- . در مصدر به جای اصول، اصوات آمده است.

5. خصال: إبن أسباط از یکی از اصحاب نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند شیعیان ما را به هر چه که مبتلا کند، به چهار چیز مبتلا نمیکند: برای غیر رشده باشد، یا با دستانشان گدایی کنند، یا از پشت با آنها نزدیکی شود، یا در میانشان کسی [با چشمان] آبی سبزرنگ وجود داشته باشد.

6. خصال: اشعری با سندی مرفوع نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: پنج تن هستند که برای آتش آفریده شدهاند: دراز رونده، کوتاه خوار، آبی مایل به سبز، [کسی که عضو] زائد [در بدنش دارد] و [کسی که عضوی از او] ناقص [است].

توضیح: فیروزآبادی گفته است: "قَمُأ"، بر وزن "جَمُع" و "کَرُم"، یعنی ذلیل و کوچک شد، و اسم فاعل آن "قَمِیء" است.

7. خصال: محمد بن حسین با سندی مرفوع نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دائم الخمر و مستکننده و عاق شده و شدید السواد و بیغیرت و کارگزار سلطان و مخنث و افشاگر و عُشر دهنده و قطع رحمکننده و قَدَری مسلک در بهشت داخل نمیشوند.

صدوق رحمه الله گفته است: منظور از "شدید السواد"، کسی است که با این که سن زیادی دارد، ولی هیچ یک از موهای سر و صورتش سفید نشده است، که به چنین شخصی "غِربیب" میگویند.

8. خصال: إبن حبیب با یک سند از اعمش و با دو سند از مسلم بن خالد از امام صادق، و ایشان از پدرشان امام باقر، از جدشان علیهم السلام نقل کردهاند: سیزده صنف (و در روایتی که إبن حبیب از طریق تمیم نقل کرده آمده است: شانزده صنف) از امت جدم صلی الله علیه و آله ما را دوست نمیدارند و مردم را به ما علاقمند نمیکنند و ما را ولی خود نمیگیرند و از گرد ما پراکنده میشوند و مردم را از ما پراکنده مینمایند، آنان حقیقتاً دشمنان ما هستند، «لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ»(1) {آتش جهنم

1- . فاطر / 36

برای آنان خواهد بود} «وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَرِيقِ»(1) و ایشان را عذابی سوزان است. عرض کردم: ای پدر جان! خدا شما را از شر آنان حفظ کند! آنها را برایم بیان نمایید؛ ایشان فرمودند: کسی که در خلقتش عضو زائدی دارد؛ هر یک از مردمی که در خلقتشان عضوی زیادی دارد را ببینی، او را مخالف سرسخت ما مییابی و میفهمی که دوستدار ما نیست. مردی که در خلقتش نقص عضو دارد؛ هیچیک از مخلوقات ناقص الخلقه خداوند عزّ و جلّ را نمیبینی مگر اینکه در قلبش علیه ما کینه مییابی. کسی که چشم راستش کور مادرزاد است؛ هیچیک از مخلوقات خداوند که با چشم راست کور متولد شدهاند را نمیبینی مگر اینکه با ما در جنگ است و با دشمنان ما در آشتی. مرد غربیب؛ که کسی است که با اینکه عمری طولانی کرده است، هیچیک از موهایش سفید نشده است و ریشهایش به سیاهی کلاغ است، هیچیک از مخلوقات غربیب خداوند عزّ و جلّ را نمیبینی مگر اینکه مردم را علیه ما جمع میکند و خواهان زیاد شدن دشمنان ماست. مرد بسیار سیاه؛ هیچ مرد بسیار سیاهی را نمیبینی مگر اینکه نسبت به ما بسیار دشنام دهنده و نسبت به دشمنان ما بسیار مدحگوینده است. کسی که موی سرش تاس است؛ هیچ مرد مبتلا به تاسی را نمیبینی مگر اینکه او را نسبت به ما بدگو و عیبجو و سخنچین مییابی. مردی که چشمانش به رنگ آبی نگین انگشتری است؛ هیچیک از چنین افرادی را نمیبینی مگر اینکه در مقابل ما طوری رفتار میکند و در پشت سر ما طور دیگری رفتار میکند که به دنبال شر درست کردن برای ما هستند. مرد زنازاده؛ هر کس از زنازادگان را که ببینی، او را دشمن ما و گمراهکنندهای آشکار مییابی. مردی که مبتلای به مرض پیسی است؛ هیچ پیسی گرفتهای را نمیبینی مگر اینکه او را اینگونه مییابی که برای ما در کمینگاهها کمین میکند و برای ما و شیعیانمان در جایی مینشیند تا به پندار خود ما را از راه درست گمراه کند. جذامیها؛ که هیزمهای جهنم هستند و به دوزخ میروند. مردی که از پشت با او نزدیکی میشود؛ هیچیک از آنان را نمیبینی مگر اینکه در هجو ما شعر میسراید و مردم را

1- . بروج / 10

علیه ما میشوراند. اهل شهری به نام سجستان؛ آنها با ما دشمنند و به شدت مخالفند، آنها بدترین مردمان و بداخلاقترین آنها هستند، عذابشان به اندازه عذابی است که بر فرعون و هامان و قارون میرود. اهل شهری به نام ری؛ آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان اهل بیت ایشان هستند و جنگ با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را جهاد میدانند و مال ایشان را غنیمت میشمرند، برای آنها در زندگی دنیا و آخرت عذابی خوار کننده خواهد بود «وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ»(1) {و

برای آنان عذابی پایدار خواهد بود}. اهل شهری به نام موصل؛ آنها بدترین مردم بر روی زمین هستند. اهل شهری به نام زوراء که در آخرالزمان ساخته میشود و از خون ما طلب شفا میکنند و با بغض ما تقرب میجویند و پی در پی با ما دشمنی میکنند و جنگ با ما را واجب میدانند و کشتار ما را لازم میشمردند؛ ای پسر عزیزم! از اینان بر حذر باش و باز هم بر حذر باش؛ چرا که اگر دو نفر از آنها یکی از خانواده تو را در خلوت بیابند، قصد جان او میکنند. همه الفاظ روایت از اول تا آخر روایت، از تمیم است.

توضیح: "مؤلباً" یعنی کسی که مردم را برای دشمنی با ما و ظلم بر ما جمع میکند. "حلکوک"، به ضم و فتح حاء کسی است که به شدت سیاه است. "مفصص بالخضرة" چنانچه در روایات پیش گذشت، کسی است که چشمش مانند نگین انگشتری آبی است. "فص" همچنین به حدقه چشم نیز گفته میشود. در بعضی از نسخهها، [به صورت مفضض] با دو ضاد آمده است که غلط ناشی از نسخهبرداری است. "منبوذ" یعنی زنازاده، و "زوراء" همان بغداد است.

باید دانست که بعید نیست که این سخنان در مورد بعضی از شهرها مانند ری، مربوط به حال مردمان آن زمان این شهرها باشد، نه تا روز قیامت. شاید سقط یکی از شانزده تا، به سبب نسخهبرداران و یا به سبب راویان باشد.

9. عیون أخبار الرضا: با سندهای سهگانه از امام رضا، از طریق پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: در میان چهل مرد أصلع یک

1- . مائده / 37

مرد بد نمییابی و در میان چهل مرد کوسهصورت یک مرد صالح نمیبینی، و اصلع بد در نزد من بهتر از کوسهصورت صالح است.

صحیفۀ الرضا نیز مانند این را از ایشان علیه السلام نقل کرده است.

توضیح: "صلع" به معنای ریختن موی جلوی سر است.

10. علل الشرایع: ذریح محاربی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا خداوند غیر از واجبات، از چیز دیگری هم بازخواست میکند؟ ایشان فرمودند: خیر. عرض کرد: به همان کس که شما را به حق مبعوث کرد با هیچ چیز غیر از واجبات نتوانستم به خداوند تقرب جویم. ایشان فرمودند: چرا؟ او عرض کرد: زیرا خداوند مرا زشت آفریده است. پیامبر صلی الله علیه و آله درنگ کردند، [در این هنگام] جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام رساند و فرمود به [این] بنده من سلام برسان و به او بگو: آیا راضی نیستی خداوند فردای [قیامت] تو را در میان امانیافتگان برانگیزد؟ [رسول خدا امر خداوند را انجام داد.] مرد عرض کرد: ای رسول خدا! آیا خداوند مرا نزد خود یاد کرده است؟ ایشان فرمودند: آری. او عرض کرد: به همان کس که تو را به حق مبعوث کرد، دیگر هیچ چیز که بتوان با آن به خداوند تقرب جست نمانده که من به وسیله آن تقرب نجسته باشم.

11. علل الشرایع: حماد نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! [از چه روی است] مردان اخته اصحابمان را پاکدامن و پر عبادت میبینیم و همیشه آنها را خشن و سختگیر و بدخوی مییابیم؟ ایشان فرمودند: این بدان روی است که آنها زنا نمیکنند.

توضیح: محتمل است این سخن ایشان علیه السلام: "این بدان روی است که ..." علت پاکدامنی آنها باشد، یا اینکه معنایش این باشد که سختگیری و خودپسندی و خودبزرگبینی او به سبب ترک زناست. و محتمل است که مقصود، عدم قدرت او بر هر گونه نزدیکی باشد، زیرا مواد فاسد [بدن] با نزدیکیکردن دفع میشود و در اثر آن خلق و خوی [انسان] متعادل میگردد.

12. علل الشرایع: برقی با سندی مرفوع نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره اخته پرسیده شد؛ ایشان فرمودند: چرا درباره کسی که نه مؤمنی او را زاییده و نه خود مؤمنی میزاید سؤال میکنی؟

13. أمالی شیخ طوسی: أنس بن مالک نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بر شما باد به صورت نمکین و چشمان سیاه، خداوند حیا میکند از اینکه صورت نمکین را با آتش عذاب کند.

14. ثواب الأعمال: موسی بن ابراهیم نقل کرده، از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمودند: خداوند آفرینش بندهای را در صورت و سیرت زیبا نگردانید، مگر اینکه حیا کرد در روز قیامت گوشت او را طعمه آتش کند.

15. کتاب حسین بن سعید، نوادر: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هر بندهای که صورت زیبایی که بر روی آن جایی که او را زشت نگرداند داشته باشد و سپس برای خداوند تواضع کند، از بندگان خالص خداست. عرض کردم: [مقصودتان از] جایی [بر روی آن] که او را زشت نگرداند چیست؟ ایشان فرمودند: یعنی اثر زنا در آن نباشد.

توضیح: ممکن است این روایات را بر این قانون عدلیه حمل کنیم که خداوند متعال آنهایی که میدانسته که با اختیار خود از بدکاران میشوند را با این صفات آفریده و آنها را از اهالی آن شهرها قرار داده است، بدون اینکه آن حالات دخالتی در اعمال آنها داشته باشد. یا مقصود این باشد که آنها بدون اینکه بر کارهای زشت و بد مجبور باشند، در درجه ناقصی از کمال هستند و قابلیت فضائل و کمالات والا را ندارند.

آیات:

«وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»(1) {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است}

«وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ»(2) {و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلماً در زمین سر به عصیان برمی دارند، لیکن آنچه را بخواهد به اندازه ای [که مصلحت است] فرو می فرستد، به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه بیناست}

«أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ * وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّهً واحِدَهً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّهٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُونَ * وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُنَ * وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ کُلُّ ذلِکَ لَمَّا مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ»(3) {آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند !؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر]

1- . أنفال / 25
2- . شوری / 27
3- . زخرف / 32 - 35

قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است * و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنان که به [خدای] رحمان کفر می ورزیدند، سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند قرار می دادیم * و برای خانه هایشان نیز درها و تختهایی که بر آنها تکیه زنند * و زر و زیورهای [دیگر نیز]، و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزگاران است}.

تفسیر:

طبرسی رحمه الله درباره آیه اول گفته است: خداوند آنان را از این فتنه بر حذر داشت و به آنان امر کرد تا از آن پرهیز کنند و گویا فرموده است از فتنه بپرهیزید و به آن نزدیک نشوید که به شما برسد؛ زیرا این سخن خداوند: «لا تُصِیبَنَ» نهیی است که در سیاق امر آمده است و لفظ نهی بر روی فتنه واقع شده و در معنا برای آنهایی است که به پرهیز امر شدهاند، مانند این سخن خداوند: «لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(1) {و

زینهار جز مسلمان نمیرید}. در مورد معنای فتنه در اینجا اختلاف وجود دارد؛ گفته شده مقصود از آن عذاب است و خداوند به مؤمنین امر کرده است که منکری که در میانشان انجام میشود را تأیید نکنند که [اگر چنین کنند،] خداوند همه آنان را عذاب میکند، و روی سخن فقط با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. گفته شده مقصود آزمونی است که باطن امر انسان در آن آشکار میشود.

نقل شده که حسن گفته است که این آیه درباره علی و عمار و طلحه و زبیر نازل شد، و نقل کرده که زبیر گفته است: مدتها این آیه را خواندهایم و زمانه ما را از اهل آن فتنه نشان نمیداد، ناگاه دیدیم مقصود از آن ما هستیم و مخالفت کردیم و فقط به ما رسید. گفته شده این آیه درباره اهالی بدر نازل شد و آن فتنه در روز

1- . آل عمران / 102

جمل به آنها رسید و به جهت چیزی بیهوده با یکدیگر جنگیدند. و گفته شده که مقصود از فتنه در اینجا گمراهی و از همگسیختگی و مخالفت با یکدیگر است. و گفته شده مقصود از آن هرج و مرجی است که مردم به سبب ظلم در آن قرار میگیرند و ضرر آن به همگان میرسد. سپس در اینکه این فتنه به چه کسانی میرسد نیز دو قول وجود دارد:

قول اول اینکه بر همگان جاریست و به ظالم و غیر ظالم [هر دو] میرسد؛ ظالمان با آن عذاب میشوند و مؤمنان با آن امتحان و آزمایش میشوند. از ابن عباس نقل شده که از ابن عباس درباره این آیه سؤال شد و او گفت: چیزی که خداوند آن را مبهم گذارده، به همان حال ابهامش باقی گذارید.

قول دوم این است که این فتنه مخصوص ظالم است؛ زیرا غرض این است که مردم از ظلم بازداشته شوند، و تقدیر آیه اینگونه است: از عذابی که فقط به ظالمان میرسد پرهیز کنید، قرائت کسانی که آیه را به صورت "لَتَصُیبنَّ"، با لام، خواندهاند نیز این قول را تقویت میکند. و گفته شده که لای «لا تُصِیبَنَ» "لا"ی زائده است و میتوان گفت که "الف" در "لا" برای اشباع فتحه است.

بیضاوی گفته است: این سخن خداوند متعال: «وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ»(1) {و

برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم}، یعنی بین آنان در روزی و غیر آن تفاوت گذاشتیم، «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا»(2) {تا

بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند}، یعنی تا بعضی از آنان بعضی دیگر را در حوائج خود به خدمت گیرند و بدین ترتیب بین آنان هماهنگی و نظم بوجود آید و نظام عالم بدین وسیله انتظام یابد، نه این که این تفاوت، کمالی برای دارا و نقصی برای ندار باشد. «وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً»(3) {و

اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند}، یعنی

1- . زخرف / 32
2- . همان
3- . همان / 33

اگر نه این نبود که هنگامی که مردم کافران را در ثروت و نعمت میدیدند، به سبب محبتشان به دنیا، به کفر تمایل پیدا میکردند و همگی کافر میشدند.

روایات:

1.علل الشرایع، عیون أخبار الرضا: هروی نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: به چه علتی خداوند عزّ و جلّ در زمان نوح علی نبینا و آله و علیه السلام همه مردم دنیا را در آب غرق کرد، با اینکه در میانشان کودکان و کسانی که گناهی نداشتند نیز بودند؟ ایشان علیه السلام فرمودند: کودکان در میانشان نبودند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ صلبهای مردان و رَحِمهای زنان قوم نوح علی نبینا و آله و علیه السلام را عقیم کرده بود و نسل آنان منقطع شده بود و کودکی در میانشان نبود، خداوند هرگز کسی که گناهی نکرده را با عذاب خود هلاک نمیکند، اما بقیه قوم نوح علی نبینا و آله و علیه السلام به سبب تکذیب پیامبر خدا، نوح علی نبینا و آله و علیه السلام غرق شدند، و سایر آنان نیز به جهت رضایتی که به تکذیبِ تکذیب کنندگان داده بودند غرق شدند. هر که در کاری شرکت نکند، اما به آن رضایت بدهد، مانند کسانی است که در آن کار حاضر بوده و آن را انجام داده است.

2. علل الشرایع: حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به نظر شما چرا نوح علی نبینا و آله و علیه السلام قوم خود را نفرین کرد و فرمود: «رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً»(1) {پروردگارا ! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند}؟ ایشان علیه السلام فرمودند: زیرا میدانست که از میان آنان هیچ فرزند نجیبی متولد نخواهد شد. عرض کردم: چطور این را میدانست؟ ایشان فرمودند: خداوند به او وحی کرد: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»(2) { از قوم

1- . نوح / 26 و 27

2- . هود / 36

تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد }، در آن هنگام بود که با این دعا بر آنان نفرین کرد.

3. علل الشرایع: أنس نقل کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر کس یکی از اولیای مرا خوار کند، به من اعلان جنگ کرده است و من در کاری که [میخواهم] انجام میدهم درنگ نمیکنم؛ در گرفتن جان مؤمن(1)، با اینکه او از مرگ بدش میآید و من نیز از ناخوشایندی او بدم میآید، درنگ نمیکنم، ولی گریزی از مرگ نیست. هیچ بندهای به وسیله چیزی مثل ادای عملی که بر او واجب کردهام به من تقرب نجسته است و بنده من پیوسته به سوی من تضرع میکند و به جایی میرسد که من او را دوست میدارم، و هر کسی که من او را دوست داشته باشم، گوش و چشم و دست و پناه او میشوم؛ اگر مرا بخواند، او را اجابت میکنم و اگر از من بخواهد، او را عطا میکنم. از میان بندگان مؤمن من هستند کسانی که خواستار ورود به در عبادت هستند، اما من آنها را باز میدارم تا خودپسندی در آنان وارد نشود و آنها را فاسد نکند، و از میان بندگان من هستند کسانی که ایمانشان جز در ثروت سامان نمییابد و اگر آنان را فقیر کنم، فقر، آنها را فاسد میکند، و از میان بندگان من کسانی هستند که ایمانشان جز با بیماری سامان نمییابد و اگر جسم آنان را سالم گردانم، سلامتی، آنها را فاسد میکند. این بدان سبب است که من با علمی که به [درون] قلبهای بندگانم دارم، آنان را تدبیر میکنم، من دانای آگاه هستم.

توضیح: شیخ بهایی قدس الله روحه گفته است: درنگی که در این حدیث به خداوند سبحان نسبت داده شده است نیاز به تأویل دارد و چند وجه در تأویل آن ممکن است:

وجه اول اینکه در این سخن اضمار وجود داشته باشد و تقدیر آن چنین باشد که اگر در هیچ چیزی چون وفات مؤمن درنگ نکردم.

1- . در یکی از نسخهها اینگونه آمده است: من در هیچ کاری چون گرفتن جان مؤمن درنگ نمیکنم.

وجه دوم اینکه از آنجا که عادت بر این است که انسان در ناخوشآیندی کسی که او را محترم و موقر میدارد، مانند دوست وفادار و رفیق خالص، درنگ میکند و در ناخوشآیندی چیزی که در نزدش ارزش و احترامی ندارد، مانند دشمن و مار و عقرب، درنگ نمیورزد، و بلکه تا به ذهنش میآید که به او بدی رساند، بدون درنگ آن کار را میکند و تأملی در آن نمیکند، اشکالی ندارد که در مورد ناخوشآیندی رساندن و نرساندن از طریق موقر داشتن و احترام نمودن و عدم آن، به جای کلمه خوار کردن و حقیر نمودن، تعبیر به درنگ و تأمل کنیم. بنابراین مقصود از این سخن خداوند سبحان که فرمود درنگ نکردم، خدا خود بهتر میداند، این است که ارزش و احترام هیچیک از مخلوقاتم در نزد من، به اندازه ارزش و احترام بنده مؤمنم نیست. بنابراین در این سخن استعاره تمثیلی وجود دارد.

وجه سوم اینکه در احادیثی که از طریق عامه و خاصه به دست رسیده، آمده است که خداوند سبحان در حال احتضار مؤمن، به قدری لطف و کرامت و بشارت به بهشت خویش را برای او آشکار میکند که ناخوشآیندی مرگ از او مرتفع شود و موجب این شود که او به انتقال به سرای جاوید رغبت پیدا کند و آزار مرگ در وجودش اندک شود و به آمدن آن راضی گردد و در حصول آن راغب شود. این معامله مانند این است که کسی بخواهد به دوستش دردی برساند که در پی آن سودی بزرگ میباشد و مردد است که چطور این درد را بر او وارد کند که کمتر اذیت شود و پیوسته او را به لذت جسمی و آسایش بزرگی که در پی آن است راغب میکند تا او قبول کند و آن درد را غنیمتی برای رسیدن به آرزو به حساب بیاورد. در اینجا نقل سخن شیخ بهایی قدس الله روحه به پایان میرسد.

مؤلف گوید: ما روایاتی که بر علل اختلاف خلق دلالت میکنند را در بخش طینت و میثاق آوردهایم.

4. علل الشرایع: سعد بن عمر جلاب نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: خداوند عزّ و جلّ بهشت را طاهر و مطهر آفریده و جز کسانی که ولادتشان پاک باشد [- حلالزاده باشند] در آن داخل نمیشوند.

امام صادق علیه السلام همچنین فرمودند: خوشا به حال کسی که مادرش عفیف باشد.

5. علل الشرایع: محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش، و او با سندی مرفوع نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: زنازاده میگوید: ای پروردگار من! گناه من چیست؟ من که درباره خود نقشی نداشتم؛ منادی ندا میدهد و میگوید: تو از میان این سه نفر بدترین هستی؛ پدر و مادرت گناه کردند و تو از تقصیر آن دو گذشتی، تو پلید هستی و جز [انسان] طاهر در بهشت داخل نمیشود.

6. ثواب الأعمال: زراره نقل کرده، از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمودند: هیچ خیری در زنا زاده نیست، و هیچ خیری در پوست و موی و گوشت و خون و هیچچیز او، یعنی زنازاده، نمیباشد.

محاسن نیز مانند همین را از طریق از إبن فضال [که یکی از افراد موجود در سلسله سند روایت فوق است] نقل کرده است.

7. ثواب الأعمال: أبیخدیجه نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی از زنازادگان نجات یافت، سائح بنیاسرائیل نیز نجات مییابد. به ایشان عرض شد: سائح بنیاسرائیل کیست؟ ایشان فرمودند: عابدی بود که به ایشان گفته شد که زنازاده هیچگاه پاکنهاد نمیشود و خداوند هیچ عملی را از او قبول نمیکند، و سر به کوهها گذاشت و فریاد میزد و میگفت: گناه من چیست؟

محاسن نیز مانند این را از أبیخدیجه نقل کرده است.

8. قصص الأنبیاء: عکرمه از إبن عباس نقل کرده، عُزَیر گفت: ای پروردگار من! من در همه امور تو و احکام آنها نظر کردم و با عقل خود پی به عدالت تو بردم، ولی یک بخش را نفهمیدم؛ تو بر اهل آزمون خشم مینمایی و با اینکه کودکان نیز در میان آنها هستند، همه آنها را عذاب میکنی. خداوند متعال به او امر کرد تا به بیابان برود، گرمای شدیدی در بیابان بود، درختی دید و به زیر سایه آن رفت و خوابش برد، مورچهای آمد و او را نیشگون گرفت و او با پای خود زمین را مالید و مورچههای زیادی در اثر آن کشته شدند، فهمید که این مثالی است که برای او زده شده است، به او گفته شد: ای عزیر! هنگامی که قومی مستحق عذاب من میشوند، من زمان نزول عذاب را مصادف با زمان سر رسیدن عمر کودکان قرار میدهم، آنان به سبب اجلهای خود میمیرند و اینان به سبب عذاب من هلاک میشوند.

توضیح: فیروزآبادی گفته است: "قرص" یعنی گوشت انسان دیگر را طوری با انگشتت بگیری که دردش بیاید، و نیز به معنای گزیدن ککها و گرفتن و قطع کردن نیز میآید.

مؤلف گوید: گویا خداوند متعال ماجرای مورچهها را به او نشان داده تا برایش بیان کند که گاهی حکمت اقتضا میکند که به جهت رعایت مصالح عمومی، بلا و انتقام همگانی باشد. و حاصل جواب این است که همانگونه که خداوند متعال بعضی از کودکان را به جهت مصلحت خودشان، یا مصلحت پدرانشان و یا مصلحت نظام کلی [اجتماع]، جدا از یکدیگر میمیراند، گاهی نیز مقدر میکند که به جهت بعضی از همان مصلحتها، همه آنها در یک زمان بمیرند و این به جهت غضب خداوند بر آنان نیست، بلکه این رحمت خداوند بر آنهاست، زیرا خداوند متعال میداند که آنان بعد از به بلوغ رسیدنشان کافر میشوند. و یا اینکه خداوند در آخرت به آنان عوض میدهد و در این دنیا آنها را میمیراند تا سایر خلایق از جرأت کردن بر کارهایی که خداوند را به خشم میآورد باز داشته شوند، یا به دلایل دیگر. علاوه بر اینکه بر خداوند متعال واجب نیست که همه مردم را تا ابد زنده نگاه دارد، همه مصلحتهایی که در بزرگسالی مقتضی مرگ آنان میشود، ممکن است در مرگ آنان در کودکی نیز جریان داشته باشد. خداوند متعال خود میداند.

9. محاسن: أبی خالد کابلی نقل کرده که از امام سجاد علیه السلام شنیده که میفرمودهاند: جز پاکزادگان، داخل بهشت نمیشوند.

10. محاسن: سدیر نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس که ولادت پاکی داشته باشد، داخل بهشت میشود.

11. محاسن: عبدالله بن سنان نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بهشت را طاهر و مطهر آفرید و جز آنهایی که ولادتشان پاک باشد داخل آن نمیشوند.

12. محاسن: أیوب بن حر از أبی بکر نقل کرده، در حضور ایشان بودیم و عبدالله بن عجلان نیز در میان ما بود؛ عبدالله بن عجلان عرض کرد: مردی در کنار ما زندگی میکند که از او چیزهایی میدانیم و گفته میشود که زنازاده است. ایشان رو

به من کردند و فرمودند: تو چه میگویی؟ عرض کردم: من نیز همین را میگویم. ایشان فرمودند: اگر اینطور باشد، در بالای دوزخ برایش خانهای ساخته شده که شعله جهنم از آن عبور میکند و اینگونه به رزقش میرسد.

توضیح: محاسن: أبیبصیر نقل کرده، "من صدر" یعنی در صدر و بالای جهنم برایش خانهای ساخته شده است. ظاهراً این در اصل "من صبر"، به فتح باء، به معنای سرد بوده است، که در مرحله نسخهبرداری به این شکل در آمده است.

13. محاسن: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: نوح در کشتیاش سگ و خوک را سوار کرد، ولی زنازاده سوار نکرد، و ناصبی از زنازاده هم بدتر است.

14. کافی: إبنأبییعفور نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: زنازاده عمل میکند، اگر کار خوبی کند، جزایش را میبیند و اگر کار بدی کند، نیز جزایش را میبیند.

توضیح: این روایت موافق این مطلب مشهور نزد امامیه است که زنازاده نیز مانند سایر مردم در صورت اظهار اسلام، مکلف به اصول و فروع دین است و احکام مسلمانان بر او جاری میباشد و بر طاعتش ثواب داده میشود و بر معاصی عقاب میگردد. به صدوق و سید مرتضی و إبن إدریس رحمهم الله نسبت داده شده که قائل بودهاند شخص زنازاده حتی اگر کفری از خود آشکار نکند، کافر است، ولی این با اصول مذهب عدلیه مخالف است، زیرا او به اختیار خود کاری که مستحق عقاب باشد انجام نداده است و عذاب او ستم و ظلم است و خداوند «لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»(1) {هرگز نسبت به بندگان [خود] بیدادگر نیست}. اما روایاتی که در اینباره به دست ما رسیده است، بعضی از پیروان مذهب عدلیه این روایات را بر این حمل کردهاند که او به اختیار خود کاری کرده که به سبب آن کافر شده است، و به همین جهت است که حکم به کفر او شده و گفته شده که او داخل بهشت نمیشود. اما در ظاهر، تا کفری از او آشکار نشود حکم به کفر او نمیشود.

1- . آل عمران / 182

مؤلف گوید: میتوان بین این روایات به گونه دیگری که با قانون عدل موافق باشد نیز جمع کرد و گفت: زنازاده داخل بهشت نمیشود، ولی در دوزخ عقاب نمیشود، مگر اینکه از او چیزی سر بزند که مستحق عقاب شود، ولی با انجام طاعات و عدم ارتکاب کارهایی که سبب محو شدن طاعات میشود، در همان دوزخ به او ثواب داده میشود، و بر خداوند لازم نیست که ثواب را فقط در بهشت به انسانها دهد. روایت عبدالله بن عجلان نیز بر این جمع دلالت میکند و روایت إبنأبییعفور نیز با این جمع منافات ندارد؛ زیرا در آن تصریح نشده که جزای زنازاده در بهشت به او داده میشود. و عموماتی که دلالت میکنند که هر کسی که به خداوند ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، خداوند او را داخل بهشت میکند، ممکن است با مضمون این روایات تخصیص پیدا کرده باشند. خلاصه اینکه این مسأله از چیزهایی است که عقلها در آن متحیر میشوند و دانشمندان در آن به تردید میافتند و خودداری از غور در آن، امنیت بیشتری دارد و به نظر ما بهترین چیزی که درباره آن میتوان گفت این است که گفته شود: خداوند بهتر میداند.

ص: 441

آیات:

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ»(1) {و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها]شان را نمی کاهیم}.

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گفته است: مقصود از ذرّیه [در این آیه]، فرزندان کوچک و بزرگ آنهاست، زیرا فرزندان بزرگ به سبب اطمینان خودشان از والدین پیروی میکنند، و فرزندان کوچک به سبب اطمینان به والدین از آنان پیروی میکنند، پس فرزند به تبع والدینش، محکوم به اسلام است و معنای آیه این است که ما فرزندان را در بهشت به درجه والدین میرسانیم تا چشمشان به دیدن آنان روشن شود و چنانچه در دنیا چشمشان به آنان روشن میشد، در بهشت نیز با آنها باشند. این تفسیری است که از إبنعباس و ضحاک و إبنزید نقل شده است. در نقل دیگری از إبنعباس آمده است که مقصود این است که فرزندانی که به سن بلوغ رسیدهاند، اگرچه در اعمال خود قصور داشته باشند، به سبب گرامیداشتن والدینشان، به درجه آنها ملحق میشوند. اگر گفته شود که چگونه در ثوابی که استحقاق آن را ندارند به

1- . طور / 21

آنها ملحق میشوند، جوابش این است که آنها به جمع آنان ملحق میشوند، نه اینکه در ثواب و رتبه به آنان ملحق شوند.

زاذان از علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مؤمنان و فرزندانشان در بهشت خواهند بود، سپس این آیه را قرائت کردند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: کودکان مؤمنین در روز قیامت به نزد والدینشان برده میشوند.

«وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ»(1) {و

چیزی از کار[ها]شان را نمی کاهیم}، یعنی هنگامی که فرزندان را به والدین ملحق میکنیم، چیزی از ثواب والدین کم نمیکنیم.

روایات:

1.تفسیر قمی: این سخن خداوند: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(2) {و

کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد}، أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: کودکان شیعیان مؤمن ما را فاطمه علیها السلام تربیت میکند. این سخن خداوند: «أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» یعنی در روز قیامت به نزد والدینشان برده میشوند. علی بن إبراهیم درباره این سخن خداوند: «وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ» گفته است: یعنی از آنان کم نمیکنیم.

2. خصال: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که روز قیامت برسد، خداوند عزّ و جلّ بر پنج تن احتجاج میکند: کودکان، و کسانی که در فاصله میان پیامبران مردهاند [و هیچیک از دو پیامبر قبلی و بعدی خود را درک نکردهاند]، و کسانی که زمان یکی از پیامبران را درک کردهاند ولی عقل نداشتهاند، و ابلهان، و دیوانگانی که عقل نداشتهاند، و انسانهای لال و ناشنوا؛ هر یک از آنها

1- . همان
2- . همان

برای خداوند عزّ و جلّ دلیل میآورند، خداوند پیکی به نزد آنان میفرستد و آن پیک آتشی را برای آنها برمیافروزد و به آنان میگوید: پروردگارتان به شما فرمان میدهد که در این آتش بپرید، هر که در آن بپرد، آتش برایش سرد و بیخطر میشود و هر که نافرمانی کند، به دوزخ برده میشود.

صدوق رضی الله عنه گفته است: گروهی از اصحاب علم کلام این را انکار میکنند و میگویند: در سرای جزاء، تکلیفی نخواهد بود و سرای جزای مؤمنان همان بهشت، و سرای جزای کافران همان دوزخ است و [اگر این درست باشد] این تکلیف خداوند در جایی غیر از بهشت و دوزخ میباشد؛ پس خداوند آنان را در سرای جزاء، تکلیف نکرده که بعد آنها را به سرایی که به سبب طاعت و معصیت مستحق آن شدهاند ببرد و وجهی برای انکار این وجود ندارد، و هیچ نیرویی نیست جز به نیروی خداوند.

3. معانی الأخبار: زراره نقل کرده، از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره کودکان نیز سؤالی شد؟ ایشان فرمودند: از ایشان سؤال شد و ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند که آنان [اگر زنده میماندند،] چگونه عمل میکردند. سپس فرمودند: ای زراره! آیا میدانی مقصود ایشان از این که فرمودند خداوند بهتر میداند که آنان چگونه عمل میکردند، چیست؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: مشیت خداوند عزّ و جلّ درباره آنها این است که هنگامی که روز قیامت فرا رسد، کودکان، و پیرمردهایی که سن زیادی کردهاند و عقل خود را در اثر پیری و خرفتی از دست دادهاند، و کسانی که در فاصله بین دو پیامبر [زیسته و] مردهاند [و نه پیامبر قبل از خود و نه پیامبر بعد از خود را درک نکردهاند]، و دیوانگان و ابلهان بیعقل را میآورند و هر یک از آنان برای خداوند عزّ و جلّ به عذر خود دلیل میآورند؛ خداوند عزّ و جلّ یکی از فرشتگان را پیش آنها میفرستد و آن فرشته آتشی بر میافروزد و میگوید: پروردگارتان فرمان میدهد که در آتش بپرید؛ هر که در آن بپرد، آتش برایش سرد و بیخطر میشود و هر که نافرمانی کند، به دوزخ برده میشود.

کافی نیز مانند همین را از [طریق] حماد [که یکی از افراد سلسله سند فوق است،] نقل کرده است.

4. غیبت شیخ طوسی: زراره نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: شایسته است که خداوند گمراهان را داخل بهشت کند. عرض کردم: فدایتان شوم! چطور؟ ایشان فرمودند: [پیامبر] ناطق میمیرد و [پیامبر] صامت هنوز [مبعوث نشده است و] به سخن در نیامده است، انسان [گمراه، در فاصله] بین آن دو میمیرد و خداوند او را داخل بهشت میکند.

5. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که ایشان درباره این سخن خداوند متعال: «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ»(1) {بر

گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می گردند} فرمودند: آن پسران، فرزندان مردم دنیا هستند که اعمال نیکی که بر آن پاداش داده شوند، و اعمال بدی که بر آن عقاب شوند ندارند و در این منزلت گماشته شدهاند.

6. از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کودکان مشرکان سؤال شد؛ ایشان فرمودند: آنها به صورت پسرانی خادم بهشتیاناند و برای خدمت به اهل بهشت آفریده شدهاند.

7. توحید: عبدالله بن سلام، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: برایم بفرمایید که آیا خداوند عزّ و جلّ هیچ انسان بدون حجتی را عذاب میکند؟ ایشان فرمودند: پناه بر خدا. عرض کردم: پس آیا فرزندان مشرکان در بهشتند یا در دوزخ؟ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به آنها سزاوارتر است؛ هنگامی که روز قیامت برسد، ... حدیث ادامه دارد تا جایی که ایشان فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به آتشی که نام آن فلق است و شدیدترین عذاب جهنم را دارد، فرمان میدهد و آن آتش از جای خود، که مکانی سیاه و تاریک و پر از غل و زنجیرهاست بیرون میآید. خداوند عزّ و جلّ به آن آتش امر میکند که یک بار در صورت خلایق بدمد، آن آتش نیز میدمد و از شدت و هول

1- . واقعه / 17

دمیدنش در روز قیامت، آسمان شکافته میشود و ستارهها محو میشوند و دریاها خشک میشوند و کوهها فرو میریزند و چشمها کور میشوند و مادران حامله فرزندان خود را سقط میکنند و کودکان پیر میشوند، آنگاه خداوند به کودکان مشرکان امر میکند که خود را در آن آتش بیاندازند و هر کس که علم خداوند عزّ و جلّ به سعادتمندی او پیشی گرفته، خود را در آن میاندازد و چنانچه آتش بر ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام سرد و بیخطر گشت، آن آتش نیز بر او سرد و بیخطر میشود، و هر کس که علم خداوند متعال به شقاوت او پیشی گرفته، امتناع میکند و خود را در آن آتش نمیاندازد و خداوند متعال به آن آتش امر میکند و آن آتش او را به سبب ترک امر خداوند و امتناع از دخول در آن، او را برمیدارد و به دنبال پدرانش وارد جهنم میشود.

8. کافی: سهل با سندی مرفوع از عدهای از اصحاب نقل کرده، از ایشان درباره کودکان سؤال شد؛ ایشان فرمودند: هنگامی که روز قیامت برسد، خداوند کودکان را جمع میکند و آتشی میافروزد و به آنان امر میکند که خودشان را در آن بیاندازند؛ هر کس که در علم خداوند عزّ و جلّ اینگونه بوده که سعادتمند شود، خود را در آن پرت میکند و آتش بر او سرد و بیخطر میشود، و هر کس که در علم خداوند اینگونه بوده که شقی شود، امتناع میکند و خداوند متعال امر میکند که آنان به دوزخ برده شوند؛ آنان میگویند: ای پروردگار ما ! فرمان میدهی که ما را به دوزخ برند، و حال آنکه قلم [تکلیف] بر ما جاری نشده است !؟ خداوند جبار میفرماید: رو در روی شما به شما امر کردم و مرا اطاعت نکردید، اگر رسولانم را برای ایمان به غیب پیش شما میفرستادم چه میکردید !؟

9. در حدیث دیگری آمده است: اما کودکان مؤمنین؛ آنها به والدینشان ملحق میشوند و فرزندان مشرکین نیز به والدینشان ملحق میشوند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است [که فرمود]: «بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (1) {به

سبب ایمان، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد}.

1- . طور / 21

10. کافی: زراره نقل کرده، از امام باقر علیه السلام درباره پسران پرسیدم؛ ایشان فرمودند: از رسول خدا درباره پسران و کودکان پرسیده شد؛ ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند که آنها چه اعمالی انجام میدادند.

11. کافی: زراره نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره کودکانی که قبل از بلوغشان میمیرند چه میفرمایید؟ ایشان فرمودند: درباره آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد و ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند آنها چه اعمالی انجام میدادند. سپس روی به من کردند و فرمودند: ای زراره! آیا میدانی مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سخن چه بود؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: مقصودشان این بود که از آنان دست بردارید و درباره آنها چیزی نگویید و علمشان را به خدا باز گردانید.

12. کافی: إبن بکیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(1) {و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد} فرمودند: فرزندان از عمل والدین کم میشوند، به همین سبب به والدینشان ملحق میشوند تا چشمان آنان به دیدنشان روشن شود.

13. من لا یحضره الفقیه نیز مانند همین را از أبیبکر حضرمی نقل کرده است.

14. کافی: هشام نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره کسانی که در فترت [نبوت، یعنی فاصله میان دو پیامبر] مردهاند و کسانی که به بلوغ نرسیدهاند و کسانی که نقص عقلی دارند سؤال شد؛ ایشان فرمودند: خداوند بر آنان احتجاج میکند و آتشی برایشان میافروزد و به آنها میفرماید: داخل آن شوید؛ کسانی که داخل میشوند، آتش بر آنها سرد و بیخطر میشود و کسانی که امتناع میکنند، به آنان میفرماید: این هم از شما، من امرتان کردم و مرا نافرمانی کردید.

15. کافی با همان سند روایت قبل نقل کرده، ایشان فرمودند: سه گروه هستند که بر آنان احتجاج میشود: کر و لالها، کودکان و کسانی که در فترت [نبوت] مرده

اند؛ برایشان آتشی افروخته میشود و به آنان گفته میشود که داخل آن شوند، هر که داخل آن شود، آتش برایش سرد و بیخطر میشود و هر کس امتناع کند، خداوند تبارک و تعالی میفرماید: به هوش باشید که شما را امر کردم و مرا عصیان کردید.

16. نوادر راوندی با سند خود از امام موسی کاظم علیه السلام، و ایشان از طریق پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: با زن نیکروی زیبای نازا ازدواج نکنید؛ چرا که من به شما امتها در روز قیامت مباهات میکنم. آیا نمیدانید که پسران در زیر عرش برای پدارنشان طلب آمرزش میکنند و ابراهیم آنان را در کوهی از مشک و عنبر و زعفران حضانت میکند و ساره آنها را تربیت میکند !؟

17. من لا یحضره الفقیه: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که یکی از کودکان مؤمنان میمیرد، ندا دهندهای در ملکوت آسمانها و زمین ندا میدهد که فلانی پسر فلانی مرده است، اگر هر دو والدینش یا یکی از آنها یا یکی از افراد مؤمن خانوادهاش پیش از او مرده باشد، کودک را به او میدهند تا به او غذا دهد، وگرنه او را به فاطمه علیها السلام میسپرند تا ایشان به او غذا دهند، و هنگامی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو یا یکی از افراد خانوادهاش از راه میرسد، کودک را به او بدهند.

18. من لا یحضره الفقیه: حلبی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی کودکان مؤمنان را به ابراهیم و ساره میسپارد تا آنها را از درختی در بهشت که در قصری از مروارید است و پستانهایی چون پستان گاو دارد، غذا دهند. هنگامی که روز قیامت برسد، به آنان لباس پوشانده میشود و عطرآگین میشوند و به نزد پدرانشان برده میشوند، آنها به همراه پدرانشان، در بهشت پادشاهند و این همان سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(1) {و

کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد }.

1- . طور / 21

توضیح: ممکن است بین این دو روایت را اینگونه جمع کنیم که به حسب اختلاف مراتب پدران و مادران، بعضی از کودکان را فاطمه علیها السلام تربیت میکند و بعضی دیگر از آنان را ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام و ساره تربیت مینماید، یا اینکه بگوییم فاطمه علیها السلام آنها را به آن دو میدهند.

19. المختصر: یزید بن عبدالملک نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان صعود کردند و به آسمان هفتم رسیدند و پیامبران علیهم السلام را در [آنجا] ملاقات کردند، فرمودند: پدرم ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام کجاست؟ پیامبران به ایشان گفتند: او با کودکان شیعیان علی است. [رسول خدا] داخل بهشت شدند و دیدند که ایشان در زیر درختی که پستانهایی شبیه به پستانهای گاو دارد میباشند و هنگامی که پستان از دهان کودکی جدا میشود، ابراهیم بر میخیزد و آن را به دهان کودک بر میگرداند. ابراهیم به ایشان سلام کرد و از ایشان از [حال] علی علیه السلام پرسیدند؛ [رسول خدا] فرمودند: او را در میان امتم جانشین خود گردانیدم، [ابراهیم] فرمود: بهترین جانشین را جانشین خود گردانیدی، بدان که خداوند اطاعت او را بر فرشتگان واجب کرده است و اینها اطفال شیعیان او هستند، من از خداوند خواستم که مرا بر بالای سر آنها بگمارد و خداوند نیز چنین کرد، کودک [از این پستانها] جرعهای مینوشد و طعم میوهها و جویهای بهشت را در آن جرعه میچشد.

20. من لا یحضره الفقیه: جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام درباره کودکان پیامبران پرسید؛ ایشان فرمودند: [کودکان پیامبران] مانند کودکان مردم نیستند. از ایشان درباره ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که اگر زنده میماند از پیامبران راستین میشد؟ ایشان فرمودند: اگر زنده میماند، راه پدرش صلی الله علیه و آله را میرفت.

توضیح: یعنی مؤمن و یکتاپرست میشد و پیرو پدرش میگشت، نه اینکه پیامبر میشد.

ص: 449

21. من لا یحضره الفقیه: وهب بن وهب از امام صادق و ایشان از پدرشان علیهما السلام نقل کرده‌اند که علی علیه السلام فرمودند: فرزندان مشرکان در دوزخ با پدرانشان هستند و فرزندان مسلمانان در بهشت با پدرانشان.

22. من لا یحضره الفقیه: عبدالله بن سنان نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره آن فرزندان مشرکان که قبل از سن بلوغ میمیرند پرسیدم؛ ایشان فرمودند: آنها کافرند و خداوند بهتر میداند [که اگر زنده میماندند] چه اعمالی انجام میدادند، آنها داخل همانجایی میشوند که پدرانشان در آن داخل میشوند. و نیز فرمودند: آتشی برایشان برافروخته میشود به آنها گفته میشود داخل آن شوید، اگر داخل آن شوند، آتش بر آنها سرد و بیخطر میگردد و اگر امتناع کنند، خداوند عزّ و جلّ به آنان میفرماید: به هوش باشید که شما را امر کردم و مرا عصیان کردید. خداوند عزّ و جلّ فرمان میدهد که آنها را به دوزخ برند.

توضیح: صدوق رحمه الله بعد از آوردن این روایت گفته است: این روایات با هم موافقند و ناسازگاری ندارند و کودکان مشرکان در دوزخ به همراه پدرانشان هستند، ولی حرارت آتش به آنها نمیرسد تا هنگامی که در روز قیامت به آنان امر میشود که با ضمانت سلامتی، داخل آتشی که برایشان افروخته میشود گردند، ولی آنان اعتماد نکنند و تصدیق ننمایند، حجت علیه آنها اکیدتر باشد، به جهت این که مانند آن را قبلاً دیده‌اند.

مؤلف گوید: صدوق بین این روایات را به این صورت جمع کرده است که روایاتی که در آنها آمده آنان داخل آتش میشوند، را به آتش برزخ حمل کرده و گفته است که در آن زمان حرارت آتش برزخ به آنها نمیرسد و فایده آن را مؤکد شدن حجت بر آنان در هنگامی که به دخول در آتشی که در روز قیامت برایشان برافروخته شده تکلیف میشوند دانسته است. ممکن است گفته شود که خداوند متعال میداند که هیچ یک از آن فرزندان کافران که قبل از بلوغ میمیرند، در روز قیامت بعد از تکلیف [خداوند بر آنان] داخل در آتش[ی که برایشان برافروخته شده،] نمیشوند و همین است که امام علیه السلام فرمودند خداوند بهتر میداند که در روز قیامت بعد از [اینکه مورد] تکلیف [واقع میشوند] چگونه عمل میکنند و به

همین جهت است آنها را از فرزندان کافران قرار دادند. همچنین ممکن است این سخن ایشان علیه السلام که فرمودند: آنها کافرند را حمل بر این کرد که در دنیا به تبعیت از پدرانشان، احکام کافران مانند نجاست و عدم [وجوب] غسل [میت] و کفن کردن و نماز [میت] و ارثبردن و سایر احکام کافران بر آنان جاری میشود، و اینکه داخل در آتشی که پدرانشان در آن هستند میشوند، مخصوص آنهایی است که داخل در آتش[ی که به دخول در آن] تکلیف [شدهاند] نشوند. بهتر این است که این روایات را بر تقیه حمل کنیم؛ زیرا موافق روایتهای مخالفین و قول بیشتر آنان است؛ نووی در شرح صحیح مسلم گفته است: علما درباره آن دسته از فرزندان مشرکان که میمیرند، با هم اختلاف دارند؛ برخی از آنها گفتهاند: آنها به تبع پدرانشان در دوزخاند و برخی دیگر درباره آنها [سکوت کردهاند و] چیزی نگفتهاند و قول سوم که قول صحیح است و محققان به آن قائل شدهاند این است که آنها از بهشتیان میباشند و چند دلیل برای [اثبات آن] آوردهاند:

یک از دلایل، حدیث ابراهیم خلیل [الله] است که بخاری آن را در صحیحش روایت کرده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابراهیم را دیدند، کودکان مردم به گرد ایشان بودند و گفتند: ای رسول خدا! و فرزندان مشرکان؟ ایشان فرمودند: و فرزندان مشرکان.

دلیل دیگر این سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «وَ ما کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولاً»(1) {و

ما تا پیامبری بر نیانگیزیم، به عذاب نمی پردازیم}، بر کسی که به دنیا آمده، تا زمانی که بالغ شود تکلیفی متوجه نیست، بنابراین این امر ثابت میشود. در اینجا نقل سخن نووی به پایان میرسد.

حسین بن مسعود بغوی نیز در شرح کتاب السنّهٔ با سند خویش از ابوهریره نقل کرده، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره کودکان مشرکان پرسیده شد؛ ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند که چه اعمالی انجام میدادند.

و گفته است که این حدیثی است که همگان بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

1- . إسراء / 15

و با سند دیگری از صحیح مسلم و کتابهای دیگری، از أبوهریره نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی که متولد میشود، با فطرت خود متولد میشود و این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و نصرانی میکنند. همانند فرزند چهارپایان که از شکم آنها بیرون میآورید، آیا هیچکدام از آنها را با بینی بریده شده بیرون میآورید؟ مگر این که خودتان بینی آن را ببرید. گفتند: ای رسول خدا! نظر شما درباره کسی که در کودکی میمیرد چیست؟ ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند آنها چه اعمالی انجام میدادند.

سپس گفته است این حدیث [نیز] از احادیثی است که همگان بر صحت آن اتفاق نظر دارند و آنگاه در شرح این حدیث گفته است: به نظر من، کودکان مشرکان نه به بهشت برده میشوند و نه به دوزخ، بلکه چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند عاقبتشان موکول به علم خداوند درباره آنان است. و خلاصه اینکه عاقبت بندگان در معاد بستگی به علم پیشین خداوند اعم از سعادت و شقاوت آنها دارد. گفته شده که کودکان مؤمنان و مشرکان به حکم پدرانشان هستند و مقصود ایشان از این که فرمودند خداوند بهتر میداند آنها چه اعمالی انجام میدادند نیز همین بوده است و روایتی که از عایشه نقل شده نیز دلالت بر همین میکند؛ عایشه نقل کرده، به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! فرزندان مؤمنان [چه میشوند]؟ ایشان فرمودند: مانند پدرانشان میشوند. عرض کردم: ای رسول خدا! بدون اینکه عملی داشته باشند؟ ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند که آنها چه اعمالی انجام میدادند. عرض کردم: فرزندان مشرکان [چه میشوند]؟ ایشان فرمودند: مانند پدرانشان میشوند. عرض کردم: بدون اینکه عملی داشته باشند؟ ایشان فرمودند: خداوند بهتر میداند که آنها چه اعمالی انجام میدادند.

معمر از قتاده از حسن نقل کرده، سلمان گفته است: فرزندان مشرکان خادمین اهل بهشتند. حسن گفت: آیا از اینکه خداوند آنان را گرامی بدارد تعجب میکنید، حال آن که خداوند آنها را به خدمت اهل بهشت گرامی داشته است؟ در اینجا نقل سخن حسین بن مسعود بغوی به پایان میرسد.

مؤلف گوید: معلوم میشود که آن روایات با مطالبی که مخالفان از طریق خودشان روایت کردهاند، موافق است و ائمه ما علیهم السلام آنها را به مطالبی که در روایات پیشین گذشت تأویل کردهاند.

باید دانست که در میان اصحاب ما اختلافی نیست که کودکان مؤمنان داخل بهشت میشوند. متکلمین ما قائل شدهاند که کودکان کافران داخل دوزخ نمیشوند و یا داخل بهشت میشوند، و یا در اعراف ساکن میگردند. و بیشتر محدثین ما به همان چیزی که روایات صحیح بر آن دلالت کردهاند، [یعنی] تکلیف شدن آنها در روز قیامت به وارد شدن در آتشی که برایشان افروخته میشود، قائل شدهاند؛ محقق طوسی رحمه الله در تجرید گفته است: عذاب کردن کسی که تکلیف نشده است، قبیح است و سخن نوح علی نبینا و آله و علیه السلام [از باب] مجاز است و خدمت کردن برای او عقوبت نیست و تبعیت در بعضی از احکام ممکن است.

علامه قدس الله روحه در شرح این سخن گفته است: بعضی از حشویه معتقد شدهاند که خداوند متعال کودکان مشرکان را عذاب میکند و اشاعره این کار را از خداوند ممکن میدانند و همه عدلیه قائل به ممنوعیت آن هستند دلیلشان هم این است که این کار از جهت عقلی قبیح است و از خداوند متعال قبیح سر نمیزند. آنها برای قول خودشان به چندین وجه استدلال کردهاند:

وجه اول این سخن نوح علی نبینا و آله و علیه السلام است [که فرمود]: «وَ لا يَلِدُوا إِلّا فاجِراً كَفّاراً»(1) {و

جز پلیدکار ناسپاس نزایند}، و جوابش این است که این مجاز است و تقدیر سخن این است که آنها در عاقبت پلیدکار و ناسپاس میشوند، نه در همان حال طفولیت.

وجه دوم اینکه ما او را به جهت کفر ورزیدن پدرش به خدمت میگیریم و با همین خدمت کردن به آنها درد و عقوبت میرسانیم و این قبیح نیست.

جواب این است که برای طفل، خدمت کردن نمیتواند عقوبت باشد، و اینطور نیست که هر دردی عقوبت باشد؛ فصد و حجامت هر دو درد دارند ولی عقوبت

-1 . نوح / 27

نیستند. بله، به خدمت گرفتن او میتواند عقوبت و امتحانی برای پدرش باشد و به عوض آن بر او پاداش دهند، چنانچه به سبب امراض پاداش داده میشود.

وجه سوم این که گفتهاند کودک [کافر] در دفن و ارث نبردن و نماز خواندن بر او و ممنوعیت ازدواج با او به تبع حکم پدرش میباشد.

و جوابش این است که آنچه که قبیح است این است که او را به جهت جرم پدرش عقاب کنند، ولی اینکه در بعضی از احکام به حکم پدرش باشد قبیح نیست؛ زیرا به سبب تبعیت در احکام برای او درد و عقوبتی بوجود نمیآید، و به سبب اینکه از دفن و ارث محروم میشود و نماز بر او خوانده نمیشود، دردی برایش ایجاد نمیشود.

ص: 454

باب چهاردهم : کسانی که قلم [تکلیف] از آنان برداشته شده است و نفی حرج در دین و شرایط صحت تکلیف و تکالیفی که شخص جاهل، در آنها معذور است و اینکه بر خداوند لازم است که تکالیف را به بندگان بشناساند

آیات:

«لا إِكْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِ»(1) {در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است}.

«لا یُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا»(2) {خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر. پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنانکه بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا! و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور}.

1- . بقره / 256
2- . همان / 286

«قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ» (1) {به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد، به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان نیستم}.

«لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» (2) {هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم}.

«لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ» (3) {تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت شنوای داناست}.

«وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ» (4) {و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد}.

«وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبِیلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ» (5) {و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راهها] کژ است و اگر [خدا] می خواست، مسلماً همه شما را هدایت می کرد}.

«مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً» (6) {هر کس به راه آمده، تنها به سود خود به راه آمده و هر کس بیراهه رفته، تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد و ما تا پیامبری برنیانگیزیم، به عذاب نمی پردازیم}.

1- . أنعام / 104
2- . أنعام / 152 ، أعراف / 42 ، مؤمنون / 62
3- . أنفال / 42
4- . توبه / 115
5- . نحل / 9
6- . إسراء / 15

«وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی»(1) {و اگر ما آنان را قبل از [آمدن قرآن] به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم}.

«وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(2) {و در دین بر شما سختی قرار نداده است}.

«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»(3) {خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می کند، و خدا دانای سنجیده کار است}.

«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»(4) {خدا آیات خود را این گونه برای شما بیان می دارد، و خدا دانای سنجیده کار است}.

«وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ إِلّا لَها مُنْذِرُونَ * ذِکْری وَ ما کُنّا ظالِمِینَ»(5) {و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آنکه برای آن هشداردهندگانی بود * [تا آنان را] تذکر [دهند] و ما ستمکار نبوده ایم}.

«وَ لَوْ لا أَنْ تُصِیبَهُمْ مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَیَقُولُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»(6) {و اگر نبود که وقتی به [سزای] پیش فرست دستهایشان مصیبتی به ایشان برسد بگویند پروردگارا! چرا فرستاده ای به سوی ما نفرستادی تا از احکام تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم، [قطعاً در کیفر آنان شتاب می کردیم]}.

«وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتّی یَبْعَثَ فِی أُمِّها رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِنا وَ ما کُنّا مُهْلِکِی الْقُری إِلّا وَ أَهْلُها ظالِمُونَ»(7) {و پروردگار تو [هرگز] ویرانگر شهرها

1- . طه / 134
2- . حج / 78
3- . نور / 58
4- . همان / 59

5- . شعراء / 208 و 209
6- . قصص / 47
7- . همان / 59

نبوده است، تا [پیشتر] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستمگر نباشند، ویران کننده نبوده ایم }.

«وَ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ فِیما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لکِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ»(1) {و در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده اید بر شما گناهی نیست، ولی در آنچه دلهایتان عمد داشته است [مسؤولید] }.

«لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها»(2) {خدا

هیچکس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی کند }.

تفسیر:

«لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ»(3) {در

دین هیچ اجباری نیست }؛ گفته شده که این آیه با آیات جهاد منسوخ شده است، و نیز گفته شده این آیه مخصوص اهل کتاب است، و گفته شده اکراه در حقیقت به معنای مجبور کردن کسی بر کاری است که از نظر او هیچ خیری در آن کار نیست، ولی «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِ»(4) {راه

از بیراهه به خوبی آشکار شده است }؛ یعنی ایمان با نشانههای واضحی از کفر مشخص گشته است و دلایل، همگی نشانگر این هستند که ایمان [انسان] را به سعادت، و کفر او را به شقاوت میرساند، و هنگامی که چنین چیزی برای انسان عاقلی روشن شود، نفسش بدون هیچ اجبار و اکراهی به ایمان میشتابد.

«إِلَّا وُسْعَها»(5) {جز

به قدر توانایی اش }؛ یعنی به اندازهای که در توانش است، یا به اندازهای کمتر از نهایت توانش، طوری که طاقتش بر آن زیاد باشد، مانند این سخن خداوند متعال [که فرمود]: «یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ»(6) {خدا برای شما آسانی

1- . أحزاب / 5
2- . طلاق / 7
3- . بقره / 256
4- . همان
5- . همان / 286
6- . همان / 185

می خواهد}. «إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا» {اگر فراموش کردیم؛ یا به خطا رفتیم}؛ یعنی ما را به جهت کوتاهیها و بیمبالاتیهایی که از روی فراموشی و خطا انجام دادیم، مؤاخذه نکن، یا اینکه این جمله درخواستی از روی تضرع و بیچارگی میباشد، هر چند انجام چیزی که خواسته شده است، بر خداوند متعال لازم است، یا اینکه مقصود این است که ما به سبب فراموشیهایمان ترک کردیم و به جهت خطاهایمان، گناه کردیم. «إِصْراً» {بار گرانی}؛ یعنی بار سنگینی که بردارنده خود را در جایش متوقف میکند، مقصود از این کلمه تکالیف سخت میباشد. «ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» {آنچه تاب آن نداریم}؛ یعنی بلایا و عقوبتهایی که طاقت آن را نداریم، یا یعنی تکالیف دشواری که تحملشان برای ما دشوار است. گاهی در مورد کار سختی میگویند: من طاقت آن را ندارم. و یا اینکه چنانچه گذشت، این جمله برای دعا میباشد.

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» (1) {تا

کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد}؛ یعنی هر کسی که هلاک میشود، باید از روی حجت و عذر هلاک گردد، یا اینکه هلاکت، استعاره از کفر و حیات، استعاره از اسلام است و مقصود این است که تا کفر کسی که کفر میورزد و ایمان کسی که ایمان میآورد از روی دلیلِ روشن و واضح باشد و مقصود از کسانی که هلاک شدند و زنده ماندند، کسانی است که در آستانه هلاکت و زندهماندن هستند، یا کسانی که در علم و قضای خداوند اینچنینند.

«وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً» (2) {و

خدا بر آن نیست که گروهی را بی راه بگذارد}؛ یعنی خداوند بر آن نیست که آنها را گمراهان بنامد، یا اینکه آنها را مانند گمراهان مؤاخذه کند و عذاب کند و از راه بهشت بیراه نماید.

این سخن خداوند متعال: «وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» (3) {و نمودن راه راست بر عهده خداست}؛ یعنی بر خداوند به سبب عدالتش واجب است که راه مستقیم را

ص: 459

1- . أنفال / 42

2- . توبه / 115
3- . نحل / 9

روشن نماید. «وَ مِنْها جائِرٌ» {و برخی از آن [راهها] کژ است}؛ یعنی بعضی از راهها هستند که از حق انحراف دارند.

این سخن خداوند متعال: «لَوْ لا أَنْ تُصِیبَهُمْ مُصِیبَهٌ»(1) {و

اگر نبود که وقتی مصیبتی به ایشان برسد}؛ "لو لا"ی در آن "لو لا"ی امتناعیه است، و "لو لا"ی دوم [یعنی لو لای موجود در «لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا»]، "لو لا"ی تحضیضیه است و جواب "لو لا"ی اول حذف شده است.

این سخن خداوند متعال: «فِی أُمِّها»(2) {در

مرکز آنها}، یعنی در مرکز و قسمت بزرگ آنها؛ زیرا اشراف اغلب در شهرها زندگی میکنند.

«إِلَّا ما آتاها»(3) {جز [به قدر] آنچه به او داده است}؛ یعنی به مقدار طاقتی که به او داده است.

روایات:

1.قرب الإسناد: إبن زیاد از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرشان نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از چیزهایی که خداوند به امت من عطا کرده و آنها را به وسیله آن بر دیگر امتها برتری داده این است که سه خصلتی را که جز به پیامبران، به کس دیگری نداده را به آنها عطا کرده است؛ بدان جهت که هنگامی که خداوند تبارک و تعالی پیامبری را بر میانگیزد، به او میفرماید در دینت تلاش کن و حرجی بر تو نیست، و خداوند تبارک و تعالی این را به امت من نیز داده است؛ چه اینکه میفرماید: «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(4) {و

در دین بر شما سختی قرار نداده است}، میفرماید تنگنایی برای شما قرار نداد. این روایت ادامه دارد.

1- . قصص / 47
2- . همان / 59
3- . طلاق / 7

4- . حج / 78

2. قرب الإسناد: أبیالبختری نقل کرده، امام صادق علیه السلام نقل کردند که امام علی علیه السلام فرمودند: دشواری، در هیچ چیزی بر مسلمان واجب نیست.(1)

3. خصال: موسی بن بکر نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی که یک یا دو یا سه یا چهار روز یا بیشتر از آن بیهوش است، چقدر از نمازهایش را باید قضا کند؟ ایشان فرمودند: آیا [میخواهی] چیزی برایت بگویم که این جواب این سؤال و سؤالات مشابه این را در خود داشته باشد؟ هر امری که خداوند عزّ و جلّ در آن غلبه کرده باشد، خود خداوند در آن عذرآورتر از بندهاش است. شخص دیگری به انتهای این روایت این را هم اضافه کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: این از ابوابی است که از هر باب آنها هزار باب باز میشود.

4. محاسن: حمزه طیار نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: بنویس! و املاء کردند: ما معتقدیم که خداوند بر بندگان به آن چیزهایی که به آنان داد و برای آنها معرفی کرد احتجاج میکند. سپس به سویشان رسولی فرستاد و بر او کتاب نازل کرد و در آن کتاب امر و نهی نمود؛ در آن امر به نماز و روزه نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز خواب ماندند، خداوند فرمود: این من هستم که تو را به خواب میبرم و از خواب بیدار میکنم، هنگامی که برخاستی، نماز گزار تا بدانند که وقتی چنین اتفاقی برایشان افتاد، چه کنند، چنان نیست که آنها میگویند که زمانی که برای نماز خواب بماند، هلاک میشود. همینطور است روزه؛ این من هستم که تو را بیمار میکنم و این من هستم که تو را صحت میبخشم؛ پس هنگامی که شفایت دادم، آن را قضا کن. امام صادق علیه السلام سپس فرمودند: و همچنین اگر در همه موجودات نظر کنی، هیچ کسی را نمییابی جز اینکه خداوند بر او حجتی دارد و برای او مشیتی دارد، من نمیگویم که آنها هر کاری که بخواهند را میتوانند انجام دهند. سپس فرمودند: خداوند هدایت میکند و گمراه مینماید. و

1- . در نسخهای که به خط شریف خود مصنف میباشد اینگونه آمده است: "لا غلظ علی المسلم فی شیءٍ". ولی در مصدر و بعضی از نسخههای بحار آمده است: لا "غلط علی المسلم فی شیءٍ"، که یعنی مسلمان در

چیزهایی که راه درست آن را نمیداند مؤاخذه نمیشود، یا مسلمان در چیزهایی که راه درست آن را نمیداند حکم الزامی ندارد.

فرمودند: آنها بی اینکه توان کاری را داشته باشند، بر آن امر نمیشوند و هر کاری که مردم به آن امر میشوند، توان انجام آن را دارند و هر چیزی که توان آن را نداشته باشند، از دوش آنها برداشته شده است، ولی خیری در مردم نیست. سپس این آیه را تلاوت کردند: «لَیْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ»(1) {بر

ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند، هیچ گناهی نیست}، خداوند [تکلیف را] از دوش آنها برداشت. «ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»(2) {[و

نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده مهربان است * و [نیز] گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی}؛ خداوند از دوش آنها برداشت، زیرا چیزی نمییافتند که آن را انفاق کنند، «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِياءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ»(3) {ایراد

فقط بر کسانی است که با اینکه توانگرند، از تو اجازه [ترک جهاد] می خواهند [و به این] راضی شده اند که با خانه نشینان باشند و خدا بر دلهایشان مهر نهاد در نتیجه آنان نمی فهمند}.

تفسیر عیاشی نیز مانند همین را از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

5. محاسن: نضر بن قِرواش نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: خداوند فقط بر چیزهایی که به بندگان داده و به آنان شناسانده، بر آنان احتجاج میکند.

محاسن نیز مانند همین را از طریق إبن أسباط از حکم بن مسکین از نضر بن قرواش نقل کرده است.

ص: 462

1- . توبه / 91
2- . همان / 91 و 92

3- . همان / 93

6. محاسن: منصور بن حازم نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: مردمان امر میشوند و نهی میگردند؛ هر کس عذری داشته باشد، خداوند عذرش را میپذیرد.

7. محاسن: حمزهٔ بن طیار و أبان احمر نقل کردهاند که امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «ما کانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ»(1) {و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد} فرمودند: یعنی مگر اینکه موجبات رضایت و خشم خود را به آنان شناسانده باشد. و فرمودند: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»(2) {سپس

پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد}، یعنی چیزهایی که باید انجام دهد و باید ترک کند را برایش روشن ساخت. و فرمودند: «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً»(3) {

ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد، یا ناسپاس}، یعنی ما به شناساندیم؛ یا انجام میدهد، یا ترک میکند. و از ایشان درباره این سخن خداوند: «یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»(4) {میان

آدمی و دلش حایل می گردد} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: گوش و چشم و زبان و دست و قلب او تمایل دارد، اما اینکه شاید به چیزی تمایل داشته باشد؛ آن را انجام نمیدهد، مگر اینکه قلبش منکر آن است و آنچه که انجام میدهد را قبول نمیکند و حق را چیز دیگری میداند. و [از ایشان] درباره این سخن خداوند: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمی عَلَی الْهُدی»(5) {و

اما ثمودیان؛ پس آنان را راهبری کردیم، و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: [خداوند] آنها را از عملشان بازداشت؛ اما آنان با اینکه میدانستند، کوردلی را بر هدایت پسندیدند}.

1- . همان / 115
2- . شمس / 8
3- . إنسان / 3

4- . أنفال / 24
5- . فصلت / 17

8. محاسن: زراره نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»(1) { ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد، یا ناسپاس } پرسیدم؛ ایشان فرمودند: خداوند راه را به او نشان داد؛ یا به آن عمل میکند و شاکر میشود، و یا آن را رها میکند و کافر میگردد.

9. محاسن: أیوب بن حر بیاع هروی نقل کرده، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ایوب! هیچکسی نیست مگر اینکه حق به او میرسد و برایش آشکار میشود، چه آن را قبول کند، چه آن را رها نماید؛ و این بدان جهت است که خداوند در کتابش میفرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»(2) {بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکند و به ناگاه آن نابود می گردد، وای بر شما از آنچه وصف می کنید!}.

توضیح: "صدع" به معنای آشکار کردن و بیان کردن است. بیضاوی گفته است: «فَيَدْمَغُهُ» یعنی نابود میکند، "قذف" به معنای پرتاب دوردستی است که به هدف میخورد، و دمغ به معنای شکستن سر به گونهایست که پوست آن بشکافد و سبب مرگ شود، و وجه استعاره دمغ از قذف، به تصویر کشیدن نابود شدن [باطل] و مبالغه در آن است. «فَإِذا هُوَ زاهِقٌ»، "زاهق" به معنای به هلاکت رسیده و "زهوق" به معنای جدایی روح [از بدن] است و برای پروراندن مجاز آورده شده است.

10. محاسن: عبدالأعلی نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا در [وجود] انسانها وسیلهای که بتوانند با آن به معرفت برسند قرار داده شده است؟ ایشان فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا آنها مکلف به رسیدن به معرفت هستند؟ ایشان فرمودند: خیر؛ خداوند باید بیان کند، خداوند بندگان را فقط به اندازه توانشان تکلیف میکند و جز بر آنچه که به آنها داده است تکلیف نمینماید.

1- . إنسان / 3
2- . أنبياء / 18

11. محاسن: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مسلماً بر گروهی که هیچ خیری در آن نیست منّت میگذارد؛ خداوند بر آنان احتجاج میکند و حجت بر آنها لازم میشود.

12. محاسن: عبدالله بن أبییعفور نقل کرده، خداوند چنین نیست که باطلی را به عنوان حقیقت معرفی کند، خداوند چنین نیست که حقیقت را در قلب مؤمن به عنوان باطلی قطعی قرار دهد، و خداوند چنین نیست که باطل را در قلب کافر مخالف به عنوان حقیقتی قطعی قرار دهد، و اگر حق و باطل را اینگونه قرار نمیداد، حق از باطل باز شناخته نمیشد.

13. خصال: إبن ظبیان نقل کرده، زن دیوانهای که زنا کرده بود را نزد عمر آوردند، او امر کرد تا او را سنگسار کنند، او را از کنار علی بن أبیطالب علیه السلام عبور دادند؛ ایشان فرمودند: این زن کیست؟ عرض کردند: زن دیوانهایست که زنا کرده و عمر، امر به سنگسارش کرده است. ایشان فرمودند: عجله نکنید و خودشان پیش عمر رفتند و به او فرمودند: مگر نمیدانی که قلم [تکلیف] از سه تن برداشته شده است: از کودک تا زمانی که به بلوغ برسد، و از دیوانه تا زمانی که عقلش برگردد، و از خواب تا زمانی که بیدار شود.

14. توحید، خصال: حریز نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نُه چیز از امت من برداشته شده است: خطا و فراموشی و چیزهایی که بر آنها وادار شدهاند و چیزهایی که آنها را نمیدانند و چیزهایی که طاقت آنها را ندارند و چیزهایی که ناگزیر از آنها شدهاند و حسادت و فال شوم و تفکر درباره وسوسه در خلقت تا زمانی که دهان سخن به آن نگوید.

توضیح: در اکثر این موارد، مقصود از رفع، رفع مؤاخذه و عقاب است، و در بعضی از آنها محتمل است که مقصود رفع تأثیر باشد، و در بعضی دیگر نیز مقصود نهی باشد. اما اینکه رفع خطا و فراموشی به این امت اختصاص داشته باشد، شاید به جهت آن است که سایر امتها، در مواقعی که منشأ خطا و فراموشی به اختیار خودشان بوده است، به سبب آن دو مؤاخذه میشدند. علاوه بر اینکه محتمل است

رفع مجموعه این نُه چیز از اختصاصات [این امت] باشد، و منافات نداشته باشد که در رفع برخی از این امور با سایر امتها اشتراک داشته باشند.

اما چیزی که به آنها وادار شدهاند؛ [رفع آن] شاید بدان جهت است که آنها باید در چیزهایی که به آن وادار میشوند سختیها بزرگی تحمل کنند و خداوند با وسعت دادن دایره تقیه بر این امت آسان گرفته است.

اما چیزهایی که آنها را نمیدانند؛ رفع بیشتر آنها روشن است، مانند نماز در لباس و مکان غصبی و لباس نجس، و سجده بر جای نجس، و ندانستن حکم در بیشتر مسائل و جهل به احکامی که به ما نرسیده است. و شاید سایر امتها باید قضا و تکرار میکردند. این تعبیر، اگر چه تعبیری عام است، اما به دلیل اجماع، مختص به موارد خاصی است.

اما چیزهایی که طاقت آنها را ندارند، توضیحش پیش از این گذشت.

اما طیرهٔ به کسر و نیز فتح و سکون یاء، به معنای فال بدی است که شوم باشد. ممکن است رفع آن، به معنای نهی از آن باشد، چرا که ممکن است فال بد در امتهای پیشین مورد نهی نبوده باشد. و محتمل است که مقصود از رفع آن، برداشته شدن تأثیر آن، یا عدم تأثیرپذیری این امت از آن و عدم اعتنای به آن باشد، و این احتمال آخری صحیحتر به نظر میرسد و به زودی بیان آن خواهد آمد. حسد نیز همینطور است و دو احتمال اول [- نهی از آن و برداشته شدن تأثیر آن] در آن وجود دارد، و نیز احتمال سومی نیز وجود دارد که مقصود عدم حرمت حسادتی باشد که به مرحله ابراز نرسیده است، و این احتمال سوم صحیحتر به نظر میرسد، چنانچه در روایات وارد شده که مؤمن، حسادتش را آشکار نمیکند.

اما تفکر دربار وسوسه در خلقت؛ محتمل است که به معنای تفکر درباره وسوسههایی است که شیطان درباره خالق و مبدأ، و چگونگی خلقت در قلب انسان میاندازد، زیرا این تفکرات تا زمانی که انسان به چیزی که مخالف حق است معتقد نشده و کفری که به ذهنش خطور کرده را به زبان نیاورد، مورد بخشش است. یا اینکه مقصود از آن، تفکر در خلقت اعمال و مسأله قضا و قدر و یا مقصود، تفکر در مورد وسوسههایی است که شیطان در باره حالات مخلوقات و بدگمانی به آنها در

اعمال و احوالشان به جان انسان میاندازد. روایات زیادی این احتمال آخر را تأیید میکنند و ما در شرح روضه کافی به تفصیل از آن سخن گفتهایم.

15. کتاب حسین بن سعید و نوادر: اسماعیل جعفی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: شش چیز از این امت برداشته شده است: خطا و فراموشی و چیزهایی که به آنها وادار شدهاند و چیزهایی که آنها را نمیدانند و چیزهایی که طاقت آنها را ندارند و چیزهای که ناگزیر از آنها هستند.

16. کتاب حسین بن سعید و نوادر: ربعی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند سه چیز را از امت من بخشیده است: خطا و فراموشی و وادار شدن. امام صادق علیه السلام فرمودند: مورد چهارمی هم دارد: چیزهایی که طاقت آنها را ندارند.

17. توحید: حلبی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: از امت من خطا و فراموشی و چیزهایی که وادار به آن میشوند برداشته شده است.

18. کتاب حسین بن سعید و نوادر: مردی از اباالحسن علیه السلام پرسید: مردی وادار به سوگند خوردن میشود و سوگند میخورد که طلاق دهد و بنده آزاد کند و چیزی از دارایی خود را صدقه دهد؛ آیا لازم است که به سوگندش عمل کند؟ ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از امت من چیزهایی که بر آن وادار میشوند و چیزهایی که طاقت آن را ندارند و چیزهایی که به خطا انجام میدهند برداشته شده است.

عقاید صدوق: اعتقاد ما درباره تکلیف این است که خداوند متعال بندگانش را جز به کمتر از حد طاقتشان تکلیف نکرده است، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»(1) {خداوند

هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند}. وُسع، مرحلهای پایینتر از طاقت است.

19. امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند که خداوند بندگان را جز به کمتر از حد طاقتشان مکلف نکرده است؛ زیرا خداوند آنان را در هر شبانه روز به

ص: 467

1- . بقره / 286

پنج نماز و در هر سال به سی روز روزه و در هر دویست درهم به پنج درهم و به یک بار حج گزاردن تکلیف کرده است، و حال آنکه آنها بیش از این طاقت دارند.

20. أمالی شیخ طوسی: ابراهیم بن موسی از دو عموی خود، علی و حسین پسران امام موسی کاظم و ایشان از طریق پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به نگهبانان گرامی [- فرشتگان محافظ] وحی کرد که علیه بنده مؤمنم در هنگامی که آزرده شده است چیزی ننویسید.

21. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر بخواهید نگاه کنید، چشمانتان باز شده است و اگر بخواهید هدایت شوید، هدایت در دسترس شماست و اگر بخواهید گوش فرا دهید، به گوش شما رسیده است.

22. و نیز فرمودند: صبح برای کسی که دو چشم [سالم] دارد، نورانی شده است.

23. ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات با سند خود از یحیی بن سعید از پدرش نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هیچکسی انسان هلاکشده را به سبب گمراهی عمدیاش که آن را هدایت پنداشته و به سبب ترک حقیقتی که آن را گمراهی پنداشته معذور نمیدارد.

24. محاسن: یونس با سندی مرفوع نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ باطلی در مقابل هیچ حقی نمیایستد، مگر اینکه آن حق بر آن باطل غلبه میکند، و این همان سخن خداوند است [که فرمود]: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ»(1) {بلکه

حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکند و به ناگاه آن نابود می گردد}.

25. محاسن: سکونی نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هر قومی با تردید در کارشان عمل میکنند و اشکالاتی در نظرشان وجود دارد و دیگران را

1- . أنبياء / 18

مورد سرزنش قرار میدهند، در این میان حقیقت برای خردمندان با مقایسه عدالت روشن شده است.

26. تفسیر عیاشی: زراره و حمران و محمد بن مسلم نقل کردهاند که امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: در آخر [سوره] بقره، هنگامی که [پرودگارشان را با آن] بخوانند، اجابت میشوند، خداوند فرمود: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»(1) {خداوند

هیچکس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند} یعنی جز به قدر تواناییش چیزی را بر او واجب نمیکند. «لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ»(2) {آنچه

[از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست}. و همچنین این سخن خداوند: «لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا»(3) {هیچ

بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ همچنانکه بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی}.

27. تفسیر عیاشی: عمرو بن مروان خزاز نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار خصلت از امت من برداشته شده است: چیزهایی که در آنها خطا میکنند، و چیزهایی که آنها را فراموش میکنند، و چیزهایی که به آنها وادار میشوند و چیزهایی که طاقت آنها را ندارند، و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی در کتابش است [که فرمود]: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»(4) {پروردگارا!

اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر. پروردگارا! هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ همچنانکه بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا! و آنچه تاب آن نداریم

1- . بقره / 286

2- . همان
3- . همان
4- . همان

بر ما تحمیل مکن}، و نیز این سخنش [که فرمود]: «إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ»(1) {مگر

آنکس که مجبور شده، و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد}.

28. تفسیر عیاشی: محمد بن حکیم با سندی مرفوع نقل کرده، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا نفس انسان، استطاعت بر معرفت دارد؟ ایشان فرمودند: خیر. عرض کردم: خداوند میفرماید: «الَّذِینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطاءٍ عَنْ ذِکْرِی وَ کانُوا لا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً»(2) {کسانی

که چشمان [بصیرت]شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن [حق] نداشتند}. ایشان فرمودند: این سخن خداوند مانند این سخنش است [که فرمود]: «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ»(3) {آنان توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند}. عرض کردم: و خداوند آنها را سرزنش کرد؟ ایشان فرمودند: آنها را به جهت دستاورد قلبهایشان سرزنش نکرده، بلکه به جهت اعمالی که کردهاند سرزنش نموده است، و اگر تکلیفی نداشتند، سرزنشی بر آنان نبود.

توضیح: یعنی پرده کشیدن و بازداشتن از شنیدن و دیدن، فقط به سبب اعمال بدی که کردهاند بوده است و خداوند آنان را بر کارهایشان که موجب به وجود آمدن آن حالاتشان شده عتاب کرده است، یا اینکه یعنی مقصود از کشیدن پرده و عدم توانایی شنیدن و دیدن، تعصب و امتناع از حقی است که آنان بر خود مسلط کردهاند، نه اینکه خداوند با قلبها و گوشها و چشمانشان چنین کاری کرده باشد.

29. کافی: علی بن عطیه نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام که مردی از ایشان پرسید: آیا خداوند انسان را بر کاری که از روی خشم کرده مؤاخذه میکند؟ ایشان فرمودند: خداوند کریمتر از آن است که بندهاش را مجبور کند. و در نسخه دیگری آمده است: بندهاش را پریشان کند.

توضیح: "یستغلق عبده" یعنی او را به چیزی که در اختیار او نیست مکلف و مجبور کند. فیروز آبادی گفته است: "استغلقنی فی بیعته" یعنی به من اختیار رد

1- . نحل / 106
2- . کهف / 101
3- . هود / 20

بیعت نداد. در نسخهای دیگر، این روایت از امام موسی کاظم نقل شده و در آن "یستقلق" آمده است، شاید این حدیث در بعضی از اصول از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده باشد. "یستقلق" با قاف از "قلق" و به معنای پریشانی و اضطراب است و معنای آن را میتوان با دشواری به همان معنای اول بر میگردد.

یک دنباله:

سید مرتضی رضی الله عنه گفته است: اگر کسی درباره این سخن خداوند متعال: «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ»(1) {آنان توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند} بپرسد که چگونه توانایی آنها برای شنیدن و دیدن [در این آیه] نفی شده است، و حال آنکه بیشتر آنها با گوشهایشان میشنیدند و با چشمانشان میدیدند؟ [در جوابش] میگوییم: در این سخن چند وجه ممکن است:

وجه اول اینکه معنای آن این است که عذاب آنها چند برابر میشود؛ زیرا توانایی شنیدن داشتند ولی به سبب عناد با حق نشنیدند و توانایی دیدن داشتند، به سبب عناد با حق ندیدند. بنابراین "باء" در این کلام حذف شده است، و این حذف اشکالی ندارد، چنانچه گاهی به جای "لأجزینک بما عملت"، گفته میشود "لأجزینک ما عملت" و نیز به جای "لأحدثنک بما عملت" گفته میشود "لأحدثنک ما عملت".

وجه دوم این است که آنها به جهت اینکه شنیدن آیات خداوند برایشان سخت بود و از تذکر و تدبر در آنها و فهمیدن آنها بدشان میآمد، مانند کسانی بودند که نمیتوانند بشنوند، چنانچه گاهی گفته میشود که فلان شخص از شدت دشمنیاش با فلانی نمیتواند به او نگاه کند و نمیتواند با او صحبت کند. و معنای «ما کانُوا یُبْصِرُونَ» نیز این است که هنگامی که از تأمل در آیات خداوند متعال و تدبر در آنها اعراض کردند دیدن برایشان سود و فایدهای نداشت و هنگامی که فایده دیدن از آنها منتفی گشت، میتوان خود دیدن را نیز از آنها نفی کرد.

1- . همان

وجه سوم اینکه نفی شنیدن و دیدن، به معبودهای آنان رجوع کند نه به خود آنها، و تقدیر کلام این باشد که آنها و معبودهایشان در زمین به هیچ وجه نمیتوانند خداوند را عاجز کنند، و عذاب آنها چند برابر میشود. سپس در مورد آن معبودها فرموده است: «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ». این وجه از ابن عباس روایت شده است و کمی بعید به نظر میرسد، در این آیه وجه دیگری نیز هست و آن اینکه "ما" در «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ»، "ما"ی نافیه نباشد، بلکه مانند این سخن باشد که میگویند "لأواصلنک ما لاح نجم" [یعنی تا هنگامی که ستارهای در آسمان روشن است پیش تو خواهم آمد]، و معنای سخن این است که عذاب آنها در آخرت مضاعف میشود؛ «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ» یعنی آنها تا زمانی که زندهاند در عذاب خواهند بود.

سید مرتضی رحمه الله در تأویل این سخن خداوند متعال: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا» {پروردگارا! اگر فراموش کردیم، بر ما مگیر} گفته است: گفته شده "فراموش کردیم"، در اینجا به معنای "ترک کردیم" است. قطرب گفته است نسیان در اینجا به معنای ترک است؛ چنانچه خداوند متعال فرمود: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ»(1) {و

به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و[لی آن را] فراموش کرد}، یعنی آن را ترک کرد، و اگر جز این بود، فعل او معصیت نمیبود. و مانند این سخن خداوند متعال: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ» یعنی طاعت او را ترک کردند و خداوند نیز آنان را از ثواب و رحمت خود ترک [و محروم] نمود. و گاهی کسی به دوستش میگوید "لا تنسنی من عطیتک" که یعنی مرا از هدیه خود، ترک [و محروم] نکن. در این آیه وجه دیگری هم ممکن است و آن اینکه نسیان را حمل بر سهو و عدم علم کنیم و علت اینکه اینگونه دعا شده، همان است که پیش از این گفتیم که این درخواست از روی انقطاع و تضرع به خداوند است، اگر چه در مانند آن مؤاخذهای در کار نیست، و مانند «وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» میشود. اگر خطا را به معنای چیزی که سهواً یا به غیر عمد واقع میشود بگیریم، این وجه در «أَوْ أَخْطَأْنا» نیز ممکن است. اما

1- . طه / 115

مطابق وجه اول، گاهی ممکن است مقصود از خطاها، معصیتهایی باشند که با تأویل غلط و از روی جهل به این که معصیتند انجام میشوند؛ زیرا کسی که بنابر اعتقادش به این که فلان کاری فلان صفت را دارد، قصد انجام آن را میکند، و حال آنکه آن کار بر خلاف اعتقاد اوست، گفته میشود که خطا کرده است. در این آیه نیز گویا خداوند به آنها امر کرده که از کارهایی که به عمد و غیر سهوی و بدون تأویل آن را ترک کردهاند، استغفار کنند و از کارهایی که به سبب خطای در تأویل به آنها اقدام کردهاند نیز استغفار نمایند. همچنین ممکن است در اینجا مقصود از خطا کردیم این باشد که گناه کردیم و فعل زشتی انجام دادیم، اگر چه آنها به عمد آن را انجام دادهاند و به آن علم داشتهاند؛ زیرا همه معصیتهای ما در برابر خداوند متعال، از این جهت که کار درستی نبودهاند، گاهی به خطا توصیف میشوند، حتی اگر انجام دهنده آن به عمد آن را انجام داده باشد، مطابق این وجه، گویا خداوند به آنها امر کرده که از واجباتی که ترک کردهاند و کارهای زشتی که انجام دادهاند استغفار کنند، تا سخن شامل هر دو نوع گناه بشود. خداوند خود بهتر مقصود خویش را میداند.

ص: 473

باب پانزدهم : علت آفرینش بندگان و مکلف نمودن آنها، و علتی که خداوند به سبب آن، لذتها و دردها و رنجها را در دنیا قرار داده است

آیات:

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَهَ لَآتِیَهٌ»(1) {و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید}.

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ * لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ کُنَّا فاعِلِینَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَکُمُ الْوَیْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»(2) و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم * اگر می خواستیم بازیچه ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می کردیم * بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم پس آن را در هم می شکند و به ناگاه آن نابود می گردد، وای بر شما از آنچه وصف می کنید}.

«أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ»(3) {آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید}.

1- . حجر / 85
2- . أنبیاء / 16 - 18
3- . مؤمنون / 115

«قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاماً»(1) {بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد}.

«أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُونَ»(2) {آیا در خودشان به تفکر نپرداخته اند؟ خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است، و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند}.

«ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»(3) {به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند}.

«إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً»(4) {ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و[لی] انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود}.

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا»(5) {و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده]اند}.

«خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِ»(6) {آسمانها و زمین را به حق آفرید}.

ص: 475

1- . فرقان / 77
2- . روم / 8
3- . همان / 41
4- . أحزاب / 72
5- . ص / 27

6- . زمر / 5

«وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَهٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»(1) {و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد، به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی گذرد}.

«وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ * ما خَلَقْناهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ»(2) {و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم * آنها را جز به حق نیافریده ایم، لیکن بیشترشان نمی دانند}.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»(3) {و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است، و تا هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت}.

«ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى»(4) {[ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم}.

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ»(5) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند * از آنان هیچ روزیی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا خوراک دهند}.

«أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً»(6) {آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود}.

1- . شوری / 30
2- . دخان / 38 و 39
3- . جاثیه / 22
4- . أحقاف / 3
5- . ذاریات / 56 و 57
6- . قیامت / 36

تفسیر:

بیضاوی درباره این سخن خداوند متعال: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ»(1) {و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم} گفته است: یعنی ما آنها را سرشار از انواع نوآوریها آفریدیم، فقط برای اینکه ناظرین بصیرت یابند و عبرت آموزان یادآور شوند و نیز سببی برای چیزهایی شود که امور بندگان در معاش و معاد به وسیله آنها انتظام مییابد. پس شایسته است که برای تحصیل کمال به آنها چنگ بزنند و فریب زینتهای آن را نخورند که بسیار زودگذر است.

«لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً»(2) {اگر می خواستیم بازیچه ای بگیریم}، لهو یعنی وسیلهای برای سرگرمی و بازی، «لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا» { قطعاً آن را از پیش خود اختیار می کردیم}، یعنی آن را از جهت قدرت خود، یا از نزد خود از چیزهایی که شایسته حضرتمان است، مانند مجردات اختیار میکردیم، نه از اجسام و اجرام مادی، مانند عادت شما در بالابردن سقفها و نقش و نگار زدن بر آنها و هموار کردن سطحها و زینت دادن آنها. و گفته شده که لهو در میان اهل یَمَن به معنای فرزند است، و گفته شده معنای آن همسر است و مقصود از این آیه رد کردن اعتقاد نصرانیان است. «إِنْ كُنَّا فاعِلِينَ»، یعنی اگر این کار را انجام میدادیم، و جواب جمله شرطیه قبلی، دلالت بر جواب این جمله نیز میکند، و گفته شده که "إن"، نافیه است و این جمله مانند نتیجهای برای جمله شرطیه قبل است. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ»(3) {بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم}، همان باطلی که یکی از موارد لهو است، «فَيَدْمَغُهُ» {پس آن را در هم می شکند} یعنی نابود میکند، «فَإِذا هُوَ زاهِقٌ» {و به ناگاه آن نابود می گردد}، یعنی هلاک میشود. در اینجا نقل سخن از بیضاوی به پایان میرسد.

1- . أنبياء / 16
2- . همان / 17
3- . همان / 18

این سخن خداوند متعال: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً»(1) {آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم !؟ }، استدلالی بر برانگیخته شدن انسانها [در روز قیامت] است، به این صورت که این سرای فانی [دنیا] با این همه دردها و سختیها و مصیبتهایی که در آن مشاهده میشود، شایسته آن نیست که هدف خلقت این عالم باشد، و اگر سرای دیگری که پایدار و خالی از رنجها و دردها است وجود نداشته باشد، این خلقت بیهوده میشود. و به همین جهت خداوند بعد از آن فرموده است: «وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ» {و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید !؟ }.

این سخن خداوند متعال: «قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُكُمْ»(2) {بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند}، یعنی اگر دعوت کردن شما به دین نباشد، یا اگر خداوند را در هنگام سختیها نخوانید، خداوند برایتان کاری نمیکند، یا به شما اعتنایی نمیکند. این [تفسیر] از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

این سخن خداوند متعال: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ ...»(3) {ما امانت [الهی و بار تکلیف] را ... عرضه کردیم }؛ گفته شده که مقصود از این امانت، تکلیف به اوامر و نواهی است و معنای آیه این است که این امانت به جهت عظمت شأنش، اگر به این اجرام بزرگ عرضه میشد و آنها دارای شعور و ادراک بودند، از برداشتن آن سر باز میزدند و از آن به هراس میافتادند، ولی انسان با آن ضعف بنیه و توان کمش آن را برداشت، باکی نیست؛ چرا که اگر [حق] آن را مراعات کند، به خیر هر دو دنیا میرسد، ولی «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً» {راستی او ستمگر بود } زیرا حق آن را مراعات نکرد، و به کنه عاقبت آن «جَهُولاً» {نادان بود }. گفته شده است که مقصود از امانت، طاعت به معنایی است که شامل اختیاری و طبیعی میشود، و مقصود از عرضه آن، خواستن آن است که شامل خواستن فعل از [فاعل] مختار و اراده کردن صدور آن از[فاعل] غیر مختار میشود، و مقصود از حمل آن، خیانت در آن و امتناع از ادا کردن آن

1- . مؤمنون / 115
2- . فرقان / 77
3- . أحزاب / 72

است، و ظلم و جهالت نیز خیانت و تقصیر میباشد. و گفته شده هنگامی که خداوند متعال این اجرام [- آسمانها و زمین] را آفرید، در آنها قوه فهمی خلق کرد و به آنها فرمود: من فریضهای را واجب کردم و آتشی را برای کسی که مرا عصیان کند مهیا نمودهام، آنها عرض کردند: ما برای چیزی که ما را برای آن آفریدهای در خدمتیم، ولی نمیتوانیم واجبی را تحمل کنیم و سزاوار پاداش و کیفر نیستیم، و وقتی آدم آفریده شد، خداوند آن [فریضه] را بر آدم نیز عرضه داشت و آدم آن را برداشت و با تحمل چیزی که بر او دشوار بود به خودش ظلم کرد و به وخامت عاقبت خود جاهل بود. و گفته شده مقصود از امانت، عقل یا تکلیف است و مقصود از عرضه آن بر آسمانها و زمین، اعتبار کردن امانت نسبت به استعداد آنهاست و مقصود از سر باز زدن آنها، سر باز زدن طبیعی آنهاست که به معنای عدم لیاقت و عدم استعدادشان است و مقصود از حمل انسان، قابلیت و استعداد او برای حمل آن است و ستمگر و نادان بودن او نیز به سبب غلبه قوه غضبیه و شهویه بر اوست. در بعضی از روایات آمده است که مقصود از امانت، خلافت است و مقصود از انسان، ابوبکر میباشد، که مشروح این روایت در ابواب آیاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است خواهد آمد.

روایات:

1.علل الشرایع: سلمهٔ بن عطا نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی امام حسین علیه السلام به نزد اصحاب خویش رفتند و فرمودند: ای مردم! خداوند جلّ ذکره بندگان را فقط برای این که او را بشناسند آفریده است، هنگامی که او را بشناسند، عبادتش میکنند و هنگامی که او را عبادت کردند، با عبادت او از عبادت دیگران بینیاز میشوند. مردی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدایتان! معرفت خداوند به چیست؟ ایشان فرمودند: به اینکه مردم هر زمان، امامی که اطاعت از او بر آنها واجب است را بشناسند.

صدوق رحمه الله گفته است: منظور حضرت این بوده که مردم هر زمانهای باید بدانند که خداوند در هیچ زمانی آنها را بدون امام معصوم نمیگذارد، پس هر

که پروردگاری را عبادت کند که برای او حجتی اقامه نکرده، کسی غیر از خداوند عزّ و جلّ را عبادت کرده است.

توضیح: محتمل است که مقصود این باشد که معرفت خداوند متعال هنگامی مفید است که سایر عقاید مانند معرفت امام را نیز به همراه داشته باشد، یا اینکه معرفت خداوند، تنها از راه معرفت امام حاصل میشود؛ زیرا معرفت امام است که راه رسیدن به معرفت خداوند متعال میباشد.

2. علل الشرایع: جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند مخلوقات را آفرید؟ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنها را به حال خود رها نکرد، بلکه آنها را برای نشان دادن قدرت خود آفرید و بر اطاعت خود مکلف نمود، و آنان به سبب طاعت او مستوجب رضوان خداوند میشوند، خداوند آنها را نیافرید تا خود سودی از آنان ببرد و یا زیانی را به وسیله آنان از خود دور کند، بلکه آنان را آفرید تا به آنان سود برساند و آنها را به نعمتهای جاودان برساند.

3. علل الشرایع: إبن زیاد نقل کرده، مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای اباعبدالله! علت آفرینش ما عجیب است؛ ایشان فرمودند: ای مؤمن خدا! چطور؟ او عرض کرد: ما برای نیستی آفریده شدهایم. ایشان فرمودند: درنگ کن ای برادرزاده! ما برای بقا آفریده شدهایم، و چگونه بهشتی که نابود نمیشود و آتشی که خاموش نمیشود نیست شوند!؟ بگو ما از سرایی به سرای دیگر منتقل میشویم.

4. علل الشرایع: عبدالله بن سلام نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در صحف موسی بن عمران علی آمده است: ای بندگان من! من خلایق را برای این نیافریدم که به وسیله آنها از کمی به زیادی برسم، و یا از وحشت به انس برسم، و یا از آنان در کاری که بر انجام آن عاجز هستم کمک بخواهم، و یا سودی ببرم و زیانی را از خود دور کنم، اگر همه مخلوقات من در آسمانها و زمین در تمام شبها و روزها به طاعت و عبادت من بپردازند، در دارایی من چیزی زیاد نمیشود، من منزه و والاتر از آن هستم.

5. علل الشرایع: أبی بصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(1) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: یعنی آنها را خلق کرد تا به عبادت خود امرشان کند. و درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»(2) {در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است} از ایشان پرسیدم؛ فرمودند: آنها را آفرید تا کاری که مستوجب رحمت اوست را انجام دهند تا خداوند به آنان رحم کند.

توضیح: طبرسی رحمه الله درباره این سخن خداوند متعال: «إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» {جز برای آنکه مرا بپرستند} گفته است: یعنی جن و انس را جز برای اینکه مرا عبادت کنند نیافریدم، و هنگامی که مرا عبادت کنند، مستحق پاداش میشوند. گفته شده که معنایش این است: جز برای اینکه به آنان امر و نهی کنم و از ایشان عبادت بخواهم، آنان را نیافریدم. و لام «لِیَعْبُدُونِ» لام به معنای غرض است و مقصود این است که غرض از خلقت آنها این است که در معرض پاداش قرار بگیرند، و این حاصل نمیشود جز با ادا کردن عبادات، طوری که گویا خداوند سبحان آنها را برای عبادت آفریده است. و هنگامی که بعد [از خلقت] عدهای او را عبادت نکنند، غرض باطل نمیشود و مانند این است که کسی غذایی را برای عدهای آماده کرده باشد و آنها را دعوت کند تا آن را بخورند، آنها نیز میآیند، ولی بعضی از آنها نمیخورند، [در این صورت] آن شخص [میزبان] به سفاهت منسوب نمیشود و غرض او صحیح است؛ زیرا خوردن متوقف بر اختیار مهمان است [نه اختیار او]. این مسأله نیز همینطور است؛ از آنجا که خداوند سبحان عذرهای مکلفین از قبیل قدرت و وسیله و الطاف را برطرف کرد و [سپس] آنان را به عبادت امر نمود، هر کس که مخالفت کند، از جانب خود این کار را کرده است، نه از جانب خداوند سبحان. و

1- . ذاریات / 56
2- . هود / 118 و 119

گفته شده که معنای آن این است: جز برای اینکه به میل خود یا به اکراه، به عبوديت اقرار کنند. خداوند متعال سپس فرموده است: «ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ»(1) {از آنان هیچ روزیی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا خوراک دهند}، تا این توهم که خلقت به علت رسیدن نفعی به خود بوده باشد را نفی کند و بیان کند که علت خلقت رسیدن سود به خود خلایق است نه خداوند متعال؛ زیرا خداوند به خودی خود بینیاز است و به کسی غیر از خود محتاج نیست، و این خلایق هستند که به او محتاجند. و گفته شده که معنای این آیه این است: من از آنان نمیخواهم که یکی از خلایق من را روزی دهند، و اینکه خوراکدادن را به خود نسبت داده است به سبب این است که خلایق همگی جیرهخوار خداوند هستند و کسی که جیره خوار دیگری را خوراک دهد، در حقیقت به او خوراک داده است.

6. علل الشرایع: جمیل نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! معنای این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(2) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند} چیست؟ ایشان فرمودند: آنها را برای عبادت خلق کرد.

7. علل الشرایع: جمیل نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» پرسیدم؛ ایشان فرمودند: آنها را برای عبادت خلق کرد. عرض کردم: همه آنها را یا بعضی از آنها را؟ ایشان فرمودند: همه آنها را.

8. علل الشرایع: حفض البختری نقل کرده، ایشان فرمودند: آفتها به این سب در نیازمندان قرار داده شده که [آفات] پنهان نشوند، اگر در ثروتمندان قرار داده میشد، پنهان میشدند.

9. أمالی صدوق: سماعه نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که گناهان بندهای زیاد میشود و چیزی که موجب پاکشدن آنها شود نمییابد،

1- . ذاریات / 57
2- . همان / 56

خداوند او را به اندوه مبتلا میکند تا گناهانش در [همین] دنیا پاک شوند، اگر آن اندوه گناهانش را پاک بکند که هیچ، اما اگر نکند، بدنش را بیمار مینماید، تا گناهانش پاک شوند، اگر آن بیماری گناهانش را پاک بکند که هیچ، اما اگر نکند، در هنگام مرگ بر او سخت میگیرد تا آنها پاک شوند، اگر گناهانش به این وسیله پاک بشود که هیچ، اما اگر نشود، در درون قبر عذابش میکند تا هنگامی که در روز قیامت خدا را ملاقات میکند، او را بدون گناهانش ملاقات نماید.

10. أمالی شیخ طوسی: خداوند عزّ و جلّ از روی منّت و رحمت خویش، هنگامی که واجبات را بر شما واجب کرد، آنها را به سب نیاز به آنها بر شما واجب نکرد، بلکه از روی رحمت خود که معبودی جز او نیست چنین کرد تا بدنهاد را از پاکسیرت جدا کند و آنچه در سینههای شماست را بیازماید «وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُمْ»(1) {و آنچه را در قلبهای شماست پاک گرداند}، تا به سوی رحمت او پیشی بجویید و منزلتهای شما در بهشت بر یکدیگر برتری یابد .... تا آخر روایت، که در کتاب امامت خواهد آمد.

11. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی ار خطبههایشان فرمودند: خداوند رسولان خود را به همراه وحی خود که آنها را بدان مخصوص گردانیده بود فرستاد و آنان را حجتها خود بر مخلوقاتش قرار داد تا آنان با تمام نگشتن عذر از سوی خداوند، برای خود حجتی نداشته باشند، و آن فرستادگان، خلایق را با زبان راستین به راه حق خواندند. بدانید که خداوند حق را به روشنی هر چه تمام آشکار کرده است و اینگونه نیست که به اسراری که در درون و اندرون ضمیرهایشان پنهان کردهاند جاهل باشد، ولی برای این که آنها را بیازماید، که کدامیک از آنان نیکوکارترند و جزایشان ثواب باشد و کیفرشان عقاب.

توضیح: مؤلف نهایه گفته است: "بواء" یعنی کیفر مساوی در قصاص، و این سخن علی علیه السلام که فرمودند: "و العقاب بواء" نیز به همین معناست، و "بوء" در اصل به معنای لزوم است.

1- . آل عمران / 154

12. خصال: إبن زیاد نقل کرده، امام صادق به نقل از پدرشان علیهما السلام نقل کردند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر سه چیز در میان انسانها نبود، هیچ چیز [و هیچکس در برابر خداوند] سر به زیر نمیگرفت: بیماری و فقر و مرگ، ولی هر سه اینها در میانشان هست و خداوند در کنارشان بسیار حملهگر است.

13. احتجاج: روایت شده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که گروهی از اصحاب ایشان به شدت مشغول بحث درباره عدالت و جور هستند، از خانه بیرون آمدند و بالای منبر رفتند و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: ای مردم! هنگامی که خداوند تبارک و تعالی مخلوقاتش را آفرید، این چنین خواست که آنان دارای آداب بلند و اخلاق شریف باشند، ولی میدانست که آنها بدون اینکه سود و زیان خود را بشناسند اینچنین نخواهند شد؛ و شناساندن نیز جز با امر و نهی ممکن نیست، و امر و نهی نیز جز با وعده و وعید جمع نمیشود، و وعده نیز از طریق ترغیب است و وعید از طریق ترساندن، و ترغیب نیز جز به چیزهایی که نفس آنان به آن متمایل است و چشمهایشان از آن لذت میبرد سودی نخواهد داشت و ترساندن نیز جز به چیزهایی که متضاد اینهاست مؤثر نخواهد بود، سپس آنان را در سرای خود آفرید و گوشهای از آن لذتها را به آنان نشان داد تا از طریق آنها بتوانند به لذتهای خالصی که آلوده به دردها نیستند و در بهشت در انتظارشان هستند رهنمون شوند، و از همین روی است که نعمتهای دنیا را مخلوط با رنجها، و شادی آنها را ممزوج با نگرانیها و غمها میبینید.

گفته شده که این حدیث را برای جاحظ خواندند و او گفت: این عصاره همه سخنانی است که انسانها در کتابهایشان نوشتهاند و بر سر آنها با یکدیگر سخن میگویند. گفته شده سپس ابوعلی جبائی نیز این حدیث را شنید و گفت: جاحظ درست گفته است، این سخنی است که نه زیادهای در آن است و نه نقصانی.

14. احتجاج: هشام بن حکم روایت کرده، زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خداوند با اینکه به خلایق احتیاج نداشت و ناچار از آفرینش آنها نبود و آفریدن بیهوده ما نیز سزاوار او نیست، خلایق را آفرید؟ ایشان فرمودند: به جهت

اینکه حکمتش را آشکار کند و علمش را نافذ نماید و تدبیرش را جاری کند. او گفت: چرا بر همین دنیا اکتفا نکرد و آن را سرای ثواب و زندان کیفر خود قرار نداد؟ ایشان فرمودند: این سرا، سرای آزمون و محل تجارت ثواب و مکان به دست آوردن رحمت [او] است و پر از آفات و سرشار از شهوات است تا خداوند بندگانش را به طاعت خود بیازماید، سرای عمل نمیتواند سرای جزا نیز باشد ... روایت ادامه دارد.

15. أمالی شیخ طوسی: عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و ایشان از طریق پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در بیمار شدن ثوابی نیست، ولی [بیماری] همه گناهان بنده را میریزد، ثواب فقط در سخنانی که زبان میگوید و اعمالی که اعضای بدن انجام میدهند موجود میباشد، و خداوند از روی کرم خود، بندهای که نیتی صادق و درونی صالح دارد را [نیز] داخل بهشت میکند.

16. ثواب الأعمال: عیسی بن عبدالله عُمَری از پدرش، از جدش نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بیماری کودک، کفاره گناهان پدر و مادرش است.

17. تفسیر عیاشی: یعقوب بن شعیب نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(1) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: یعنی آنان را برای عبادت کردن آفرید. عرض کردم: این سخن خداوند: «لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ»(2) {در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است}؛ ایشان فرمودند: این آیه بعد از آن قبلی نازل شده است.

18. کشف الغمۀ از کتاب دلائل حمیری: داود بن أعین نقل کرده، درباره این سخن خداوند متعال: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(3) {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند} اندیشیدم و با خود گفتم: چگونه آنان برای

1- . ذاریات / 56

2- . هود / 118 و 119
3- . ذاريات / 56

عبادت آفریده شده‌اند، و حال آنکه خداوند را معصیت میکنند و غیر از او را میپرستند، به خدا سوگند این را از امام باقر علیه السلام میپرسم؛ به در خانه ایشان رفتم و [همانجا] نشستم و خواستم که به حضور ایشان برسم که ناگاه صدای ایشان بلند شد و ایشان آیه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» را خواندند و سپس این آیه را: «لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً»(1) {نمی دانی، شاید خدا پس از این پیشامدی پدید آورد} را خواندند. فهمیدم که آیه اولی [با این آیه دوم] منسوخ شده است.

توضیح: این روایت و روایت قبلی دلالت میکنند که آیه «وَ ما خَلَقْتُ ...» منسوخ شده است، و بر فرض پذیرش چنین دلالتی، شاید معنایش این است که این آیه با آیات معارضی که بعد از آن نازل شده، منسوخ گشته است و مقصود از نسخ بداء یا تخصیص و یا تبیین است.

مؤلف گوید: اقامه برهانهای عقلی بر حسن تکلیف و واقع شدن دردها و اندوهها و بیماریها و وجوب عوض دادن خداوند متعال بر آنها، و فرق بین ثواب و عوض موکول به جای مناسب آن از کتابهای کلامی میشود، و آوردن آن در اینجا خارج از هدف این کتاب است.

1- . طلاق / 1

آیات:

«یَتَساءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِینَ * ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ»(1) از یکدیگر می پرسند * درباره مجرمان * چه چیز شما را در آتش [سقر] درآورد !؟ * گویند از نمازگزاران نبودیم }.

روایات:

1.تفسیر عیاشی: برقی از یکی از اصحاب نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما مقرر شده است} فرمودند: این فقط برای مؤمنان است.

2. تفسیر عیاشی: جمیل بن دراج نقل کرده از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ»(3) {بر شما کارزار واجب شده است} و «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ» {ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما مقرر شده است} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: این تکالیف شامل گمراهان و منافقان و همه کسانی که به دعوت آشکار اقرار کردهاند میشود

توضیح: این که ظاهر خطابهایی که با «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» شروع میشود، مختص به مؤمنان و یا شامل آنان و منافقان و مخالفان باشد، منافاتی با دلایل

1- . مدثر / 40 - 43
2- . بقره / 183
3- . همان / 216

دیگری که تکالیف را برای همه مکلفین میدانند ندارد، این مسأله در کتابهای اصولی و کلامی تحقیق شده است.

3. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بدانید که خداوند برای عملی که به سبب آن بر پیشینیان شما خشم گرفته، از شما راضی نخواهد شد، و برای عملی که به سبب آن از پیشینیان شما راضی شده است، بر شما خشن نخواهد گرفت، و شما بر روش آثار روشن [آنها] میروید و درباره سخنانی بحث میکنید که مردمان پیشین قبلاً درباره آنها بحث کردهاند.

ص: 488

آیات:

«وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً»(1) {و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است و نگهبانانی بر شما می فرستد}.

«إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ»(2) {در حقیقت فرستادگان [- فرشتگان] ما آنچه نیرنگ می کنید می نویسند}.

«لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»(3) {برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند}.

«کَلَّا سَنَکْتُبُ ما یَقُولُ»(4) {نه چنین است، به زودی آنچه را می گوید می نویسیم}.

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِهِ وَ إِنَّا لَهُ کاتِبُونَ»(5) {پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد، برای تلاش او

ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می کنیم}.

1- . أنعام / 61
2- . یونس / 21
3- . رعد / 11
4- . مریم / 79
5- . أنبیاء / 94

«وَ لَدَیْنا کِتابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»(1) {و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت}.

«وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ»(2) {و آنچه را از پیش فرستاده اند درج می کنیم}.

«أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ»(3) {آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم!؟ چرا، و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می کنند}.

«کُلُّ أُمَّهٍ تُدْعی إِلی کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(4) {هر امتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می شود [و بدیشان می گویند:] آنچه را می کردید امروز پاداش می یابید * این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید. ما از آنچه می کردید نسخه بر می داشتیم}.

«إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ * ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ»(5) {آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند * [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند] }.

«وَ کُلُّ شَیْ ءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ * وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ مُسْتَطَرٌ»(6) {و هر چه کرده اند در کتابها[ی اعمالشان درج] است * و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده}.

«وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»(7) {و آنگاه که نامه ها ز هم بگشایند}.

ص: 490

1- . مؤمنون / 62
2- . یس / 12
3- . زخرف / 80
4- . جاثیه / 28 و 29
5- .[5] ق / 17 و 18
6- .[6] قمر / 52

7- .[7] تكوير / 10

«وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ»(1) {و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده]اند * [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند * آنچه را می کنید می دانند}.

«إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْها حافِظٌ»(2) {هیچ کس نیست مگر اینکه نگاهبانی بر او [گماشته شده] است}.

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گفته است: «وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً»(3) {و نگهبانانی بر شما می فرستد}، یعنی فرشتگانی که اعمالتان را نگهداری میکنند و اعمال را برایتان میشمارند و مینویسند. و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّ رُسُلَنا ... »(4) {در حقیقت فرستادگان [- فرشتگان] ما ...} گفته است: یعنی فرشتگان نگهبان. و درباره این سخن خداوند متعال: «لَهُ مُعَقِّباتٌ ... »(5) {برای او فرشتگانی است ...} گفته است: گفته شده یعنی فرشتگان روز به دنبال فرشتگان شب، و فرشتگان شب در پی فرشتگان روز میآیند و آنها همان فرشتگان نگهبان هستند که اعمال بنده را نگهداری میکنند. و گفته شده مقصود از معقبات، چهار فرشته هستند و که هنگام نماز صبح گرد هم میآیند، این سخن از ائمه ما علیهم السلام نیز روایت شده است. و گفته شده مقصود فرشتگانی هستند که بنده را تا زمانی که به تقدیرش برسانند، از مهلکهها حفظ میکنند.

و درباره این سخن خداوند متعال: «كَلَّا سَنَكْتُبُ ما يَقُولُ»(6) {نه چنین است، به زودی آنچه را می گوید می نویسیم} گفته است: یعنی به نگهبانان امر خواهیم کرد که

1- . إنفطار / 10 - 12
2- . طارق / 4
3- . أنعام / 61
4- . یونس / 21
5- . رعد / 11
6- . مریم / 79

چیزهایی که میگوید را ثبت کنند تا به سبب آنها او را در آخرت مجازات کنیم. و درباره این سخن خداوند متعال: «وَ لَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِ»(1) {و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید} گفته است: مقصود صحیفههای اعمال میباشد. و درباره این سخن خداوند متعال: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ ... »(2) {آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده مراقب ...} گفته است: «إذ» [از جهت نحوی] متعلق به «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»(3) {و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم} است و یعنی ما به او داناتر و نسبت به او مسلطتر هستیم، زیرا آن دو دریافت کننده، که همان دو فرشته میباشند، مراقب او هستند و عمل او را دریافت میکنند و مانند کسی که چیزی بر او املا میشود، آن را مینویسند. «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ» {از راست و از چپ مراقب نشسته اند} مقصود این است که یکی در راست نشسته و یکی در چپ نشسته است ولی به گفتن [صفت] "نشستن" برای یکی از آن دو اکتفا کرده است. و مقصود از "نشسته" در اینجا کسی است که همیشه حضور دارد، نه نشستهای که متضاد ایستاده میباشد.

و گفته شده است که فرشته راست، نویسنده کارهای نیک و فرشته چپ، نویسنده کارهای بد است. و گفته شده فرشتگان نگهبان چهار تایند: دو فرشته در روز و دو فرشته در شب. «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ» {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد} یعنی سخنانی که میگوید و به لفظ در میآورد، یعنی از زبانش بیرون میآید، «إِلَّا لَدَيْهِ» {مگر اینکه نزد او} نگهبانش حاضر است، یعنی فرشتهای که بر او گمارده شده، یا فرشته راست و یا فرشته چپ عمل او را حفظ میکند و از حضور او غایب نیست، و "هاء" در "لديه"، به قول یا به قائل بر میگردد.

أبيأمامه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نگهبان سمت چپ قلم [ثبت خطای] بنده خطاکار یا بدکار را شش ساعت بالا نگه میدارد؛ اگر پشیمان

1- . مؤمنون / 62
2- .[2] ق / 17
3- . همان / 16

شود و از آن کار از خداوند طلب مغفرت نماید، آن را به پایین میاندازد، و اگر نه یک گناه برایش مینویسد.

در روایت دیگری آمده است: نگهبان سمت راست بر نگهبان سمت چپ امیر است؛ هنگامی که [بنده] عمل نیکی انجام دهد، نگهبان سمت چپ آن را برایش ده برابر مینویسد، و هنگامی عمل بدی انجام دهد، وقتی نگهبان سمت چپ میخواهد آن را بنویسد، نگهبان سمت راست به او میگوید: دست نگه دار، او هفت ساعت دست نگه میدارد؛ اگر از آن کار از خداوند طلب مغفرت کند، چیزی بر او نمینویسد، و اگر استغفار نکند، یک گناه برایش مینویسد.

و درباره این سخن خداوند متعال: «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ»(1) {و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده]اند} گفته است: یعنی عدهای از فرشتگان، طاعات و معصیتهایی که انجام میدهید را نگهداری میکنند. سپس به وصف آن نگهبانان پرداخته است و فرموده است: در نزد پروردگارشان «كِراماً» {بزرگوارند} و «كاتِبِينَ» {نویسندگان}ی هستند که اعمال انسانها را مینویسند و «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» {آنچه را می کنید می دانند} چه اعمال خوب و چه اعمال بد، و آنها را برایتان مینویسند و هیچیک از اعمال از آنها مخفی نمیماند. گفته شده که فرشتگان میدانند که کاری که بنده میکند از روی اضطرار است یا از روی دلیل. و گفته شده که آنها کارهای ظاهری انسانها را میدانند، نه کارهای باطنیاشان را.

روایات:

1.کافی: اسحاق بن عمار نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که دو مؤمن به صحبت کردن مینشینند، بعضی از فرشتگان نگهبان به بعضی دیگر میگویند: بیاید فاصله بگیریم؛ شاید آن دو رازی داشته باشند که خداوند آن را بر آن دو پوشانده است. عرض کردم: مگر خداوند عزّ و جلّ نمیفرماید: «ما يَلْفِظُ مِنْ

1- . إنفطار / 10

قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»»(1) {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند] }!؟ ایشان فرمودند: ای اسحاق! اگر نگهبانان نیز نشنوند، خداوند دانای راز آن را میشنود و میبیند.

2. کافی: اسحاق بن عمار نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برایم بفرمایید که بافضیلتترین زمان نماز صبح چه زمانی است؟ ایشان فرمودند: زمان طلوع فجر؛ خداوند متعال میفرماید: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً»(2) {و نماز صبح را؛ زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است}، یعنی فرشتگان شب و روز، در هنگام نماز صبح حاضرند، هنگامی که بنده نماز صبح را را در هنگام طلوع فجر به جا بیاورد، برایش دو بار نوشته میشود؛ هم فرشتگان شب آن را مینویسند و هم فرشتگان روز.

3. نهج البلاغه: بندگان خدا! بدانید که بر بالای [سر] شما دیدهبانهایی از خودتان و چشمهایی از اعضایتان و نگهبانانی راستگویی هستند که از اعمال شما و تعداد نَفَسهای شما نگهداری میکنند و حتی تاریکی شب ظلمانی نیز، شما را از آنان پوشیده نمیدارد و درب قفلدار نمیتواند شما را از آنان مخفی کند.

توضیح: "القوم یرصدون" یعنی قوم کمین میکنند و "رتاج" به معنای قفل است.

4. کتاب حسین بن سعید و نوادر: جابر نقل کرده، از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آن دو فرشته در کجای انسان حضور دارند؟ ایشان فرمودند: یکی در اینجا و دیگری در اینجا، مقصودشان دو طرف داخل دهان بود.

5. کتاب حسین بن سعید و نوادر: زراره نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: هر کسی به همراه خود دو فرشته دارد که هر چه میگوید را مینویسند و سپس آن را برای دو فرشته بالاتر از خودشان بالا میبرند و آن دو، خوبیها و بدیها را مینویسند و چیزهای دیگر را از [قلم] میاندازند.

1- .[1] ق / 17 و 18
2- . إسراء / 78

6. کتاب حسین بن سعید و نوادر: زراره نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: آن دو فرشته، فقط چیزهایی که بنده به زبان آورده را مینویسند[نه چیزهایی که بر دلش گذشته را].

7. کتاب حسین بن سعید و نوادر: زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده، فرشته فقط چیزهایی که میشنود را مینویسد، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً»(1) {و در دل خویش پروردگارت را با تضرع و ترس یاد کن}، فرمودند: ثواب ذکری که در دل بنده است را کسی جز خداوند متعال نمیداند.

8. کتاب حسین بن سعید و نوادر: أبیحمزة نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: در هوا، فرشتهای به نام اسماعیل وجود دارد که مأمور بر سیصد هزار فرشته است که هر کدام مأمور صد هزار فرشته دیگرند و اعمال بندگان را میشمارند، هنگامی که سال به انتهای خود میرسد، خداوند فرشتهای به نام "سجل" را به سوی آنها میفرستد و آن نوشتهها را از آنان استنساخ میکند، و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ»(2) {روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه ها در می پیچیم}.

9. کتاب حسین بن سعید و نوادر: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ»(3) {آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند} فرمودند: آنها، دو فرشته هستند. و از ایشان درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ»(4) {این است آنچه پیش من آماده است [و ثبت کرده ام]} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: این همان فرشتهای است که عمل او را حفظ میکند. و از

1- . أعراف / 205
2- . أنبیاء / 104
3- . ق / 17
4- . همان / 23

ایشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «قالَ قَرِينُهُ رَبَّنا ما أَطْغَيْتُهُ»(1) {همدمش می گوید: پروردگار ما! من او را به عصیان وا نداشتم} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: منظور شیطان است.

10. إحتجاج: زندیق از امام صادق علیه السلام پرسید: اگر خداوند دانای به راز و نهان است، چرا فرشتگانی بر بندگان گمارده شدهاند و اعمال خوب و بد آنان را مینویسند؟ ایشان فرمودند: خداوند آنان را به آن کار گماشته و آنان را شاهدانی بر مخلوقاتش قرار داده تا بندگان به سبب اینکه آنها همیشه در کنارشان میباشند، بر طاعت خداوند بیشتر مواظب باشند و از معصیت خداوند بیشتر پرهیز کنند، و چه بسا بندهای که قصد انجام معصیتی میکند و جایگاه آن فرشتگان را به یاد میآورد و باز میایستد و دست میکشد و میگوید خداوند مرا میبیند و فرشتگان نگهبان بر آن معصیت شهادت میدهند. خداوند از روی رأفت و لطفش آن فرشتگان را بر بندگانش گماشته تا هنگامی که امر خداوند عزّ و جلّ [درباره آنها] سر برسد، به اذن خداوند از آنها در برابر شیطانهای گردنکش و موجودات درون زمین و آفتهای زیادی که نمیبینند دفاع کنند.

11. قضاء الحقوق، ثواب الأعمال و رجال کشی: اسحاق بن عمار نقل کرده، زمانی که ثروتمند شدم، بر در خانهام دربانی نشاندم تا فقرای شیعه را از من دور کند، در آن سال به قصد مکه به راه افتادم؛ به حضور امام صادق علیه السلام رفتم تا [به ایشان] سلامی عرض کنم، ایشان با ترشرویی صورتشان را از من برگرداندند؛ به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! چه چیز سبب شده که من نزد شما تغییر کنم؟ ایشان فرمودند: تغییر کردن تو نسبت به مؤمنان. عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا سوگند که من به خوبی میدانم که آنها معتقد به دین خدایند، ولی ترسیدم که مشهور شوم. ایشان فرمودند: ای اسحاق! مگر نمیدانی که هنگامی که دو مؤمن یکدیگر را میبینند و به همدیگر دست میدهند، خداوند صد رحمت در میان دو انگشت شست آنها نازل میکند که نود و نه تای آن برای کسی است که دیگری را

1- . همان / 27

بیشتر دوست دارد، و هنگامی که همدیگر را در آغوش میگیرند، در رحمت خداوند غرق میشوند، و هنگامی که فقط برای تقرب به خداوند متعال در کنار یکدیگر درنگ میکنند، به آن دو گفته میشود که شما بخشیده شدید، و هنگامی که مینشینند و از یکدیگر جویا میشوند، فرشتگان نگهبان میگویند: بیاید از کنار آن دو دور شویم؛ آن دو سرّی در میان خود دارند که خداوند آن را برایشان پوشانده است. عرض کردم: فدایتان شوم! آیا فرشتگان نگهبان در آن حال سخن آن دو را نمیشنوند و نمینویسند، و حال آنکه خداوند متعال فرمود: «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»(1) {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند]}؟ ایشان مدتی طولانی سر به زیر انداختند و سپس سرشان را در حالی که اشکهایشان بر محاسنشان سرازیر شده بود بالا آوردند و فرمودند: اگر نگهبانان هم نشنوند و ننویسند، خداوند دانای به راز و نهان، آن را میشنود، ای اسحاق! از خداوند طوری بترس که گویا او را میبینی، و اگر تو نیز او را نبینی، او تو را میبیند، اگر در این که او تو را میبیند شک کنی، کفر ورزیدهای و اگر یقین داشته باشی که تو را میبیند و با این حال با معصیت به مبارزه او روی، او را ضعیفترین کسانی که به تو نگاه میکنند قرار دادهای.

12. سعد السعود: از کتاب قصص القرآن هیصم بن محمد نیشابوری نقل کرده: عثمان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: برایم بفرمایید چند فرشته با بنده میباشند؟ ایشان فرمودند: فرشتهای بر طرف راستت، که کارهای نیکت را مینویسد و یکی هم بر طرف چپت؛ هنگامی که کار نیکی انجام دهی، ده برابر مینویسد و هنگامی که کار بدی میکنی، فرشتهای که در طرف چپ است به آنکه در طرف راست است میگوید: بنویسم؟ او میگوید شاید استغفار نماید و توبه کند، هنگامی که برای بار سوم این سؤال را از او کرد، میگوید: آری، بنویس، خداوند ما را از [دست] او راحت کند! چه همدم بدی است و چه کم خداوند عزّ و جلّ را مراقبت میکند و چه کم از او شرم مینماید. خداوند میفرماید: «ما يَلْفِظُ مِنْ

1- . همان / 18

قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»(1) {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی آورد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند]}، و دو فرشته در مقابل و پشت تو هستند، هداوند سبحان میفرماید: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ»(2) {برای او فرشتگانی است که پی در پی او را از پیش رو و از پشت سرش [پاسداری می کنند]}، و فرشتهای پیشانی تو را گرفته است و هنگامی که برای خداوند فروتنی کنی، تو را بلند میکند و هنگامی که بر خداوند گردنکشی کنی، تو را به زمین میزند و رسوایت میکند، و دو فرشته بر روی دو لب تو هستند که فقط صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله را ثبت میکنند، و فرشتهای بر روی دهانت ایستاده که نمیگذارد مار در دهانت داخل شود، و دو فرشته بر روی دو چشمت هستند که اینها همه با هم ده فرشته میشوند و [این ده فرشته] بر هر انسانی گمارده شدهاند و فرشتگان شب متفاوت از فرشتگان روز هستند که همگی در مجموع بیست فرشته میباشند که بر هر انسان گماشته شدهاند، به علاوه خود ابلیس در روز، و فرزندان ابلیس در شب، خداوند متعال فرمود: «وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ ... »(3) {و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده]اند ...}، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ ... »(4) {آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده ...}.

سید رحمه الله گفته است: باید دانست که خداوند عزّ و جلّ برای هر انسانی دو فرشته گمارده است که کارهای خوب و بد او را مینویسند، و در روایات آمده است که دو فرشته در روز و دو فرشته در شب نزد او میآیند، و این همان سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «لَهُ مُعَقِّباتٌ ... » {برای او فرشتگانی است که پی در پی ...}؛ زیرا آنها شبانه روز در پی یکدیگر میآیند. و دو فرشته روز هنگام طلوع فجر میآیند و کارهایی که تا غروب خورشید انجام میدهد را مینویسند و زمانی که خورشید غروب کرد، دو فرشتهای که مأمور نوشتن در شب هستند بر او فرود

1- . همان
2- . رعد / 11
3- . إنفطار / 10
4- . ق / 17

میآیند و دو فرشتهای که در روز مینوشتند، با دفتر خود به پیشگاه خداوند عزّ و جلّ صعود میکنند و تا هنگامی که اجل انسان سر برسد، همواره این روند انجام میگیرد. زمانی که اجل انسان سر برسد، آن دو فرشته[ای که در آن زمان بر بالای سر او هستند]، اگر انسان صالحی باشد، به او میگویند: خداوند تو را به سبب همدمی خوبت با ما جزای خیر دهد! چه اعمال صالحی که به ما نشان دادی و چه سخنان نیکویی که به ما شنواندی و چه مجلسهای نیکویی که ما را در آن حاضر کردی؛ ما امروز چنانیم که تو دوست داشته باشی و شفیع تو به سوی پرودگار میشویم. و اگر معصیتکار باشد، به او میگویند: خداوند تو را به سبب همدمی بدت با ما جزای شر دهد! همواره ما را اذیت کردهای، چه اعمال بدی که به ما نشان دادی و چه سخنان بدی که به ما شنواندی و چه مجلسهای بدی که ما را در آن حاضر کردی، و ما امروز چنانیم که تو بدت میآید و نزد پرودگارت گواهی میدهیم.

13. در روایت دیگری آمده است که هنگامی که آن دو میخواهند در وقت صبح و عصر نازل شوند، اسرافیل اعمال بنده را از لوح محفوظ برای آن دو نسخهبرداری میکند، و هنگامی که آن دو در وقت صبح و عصر، دفتر اعمال بنده را بالا بردند، اسرافیل آن را با آن نسخهای که استنساخ کرده مقایسه میکند تا بداند که همانطور است که او نسخهبرداری کرده است.

14. از إبن مسعود نقل شده، آن دو فرشته، اعمال آشکار را در دفتری و اعمال نهانی را در دفتری دیگر مینویسند.

15. کافی: أبیبصیر نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: مؤمن قصد انجام کاری نیک میکند و هنوز آن را انجام نداده، کار نیکی برایش نوشته میشود، و اگر آن را انجام دهد، برایش ده کار نیک نوشته میشود. و مؤمن قصد انجام کاری بد میکند، ولی آن را انجام نمیدهد و چیزی بر او نوشته نمیشود.

16. کافی: عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده، از پدرم پرسیدم: آیا آن دو فرشته میفهمند که بنده قصد انجام کار نیک یا بدی را دارد؟ ایشان فرمودند: آیا بوی مستراح و بوی خوب با هم یکی هستند؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: هنگامی که بنده قصد انجام کار نیکی را میکند، روح او بوی خوبی میدهد

و فرشته طرف راست به فرشته سمت چپ میگوید: برخیز! او قصد انجام کاری نیک کرده است، اگر بنده آن کار را انجام دهد، زبان آن فرشته قلمش میشود و آب دهانش جوهر میگردد و آن کار نیک را برایش مینویسد. و هنگامی که قصد کار بدی میکند، روحش بوی گندی میگیرد و فرشته طرف چپ به فرشته سمت راست میگوید: بایست! او قصد انجام کار بدی را کرده است، اگر آن کار را انجام دهد، زبانش قلمش میگردد و آب دهانش جوهر و آن کار بد را بر او مینویسد.

17. کافی: عثمان مرادی نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار دستهاند که هر کس از آنها باشد، در پیشگاه خداوند هلاک نمیشود مگر اینکه از کسانی باشد که هلاکت در وجودشان سرشته شده است: بنده قصد انجام کار نیکی میکند و آن را انجام میدهد، اگر آن را انجام ندهد، خداوند به سبب حسن نیتش یک کار نیک برایش مینویسد و اگر آن را انجام دهد، خداوند ده کار نیک برایش مینویسد، و قصد انجام کار بدی میکند، اگر آن را انجام ندهد، بر او چیزی نوشته نمیشود و اگر آن را انجام دهد، هفت ساعت به او زمان داده میشود، فرشته کارهای نیک به فرشته کارهای بد که فرشته سمت چپ است میگوید: عجله نکن؛ شاید کار نیکی بعد از آن انجام دهد که آن را محو کند، چرا که خداوند میفرماید: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»(1) {همانا خوبیها بدیها را از میان می برد}، یا استغفار نماید. اگر او بگوید طلب آمرزش میکنم از خداوندی که «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(2) «الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»(3) «ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ»(4) {که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است} [و] {آمرزنده مهربان است} [و] {باشکوه و ارجمند} [است] و به سوی او باز میگردم، چیزی بر او نوشته نمیشود، و اگر آن هفت ساعت بگذرد و کار نیکی

1- . هود / 114
2- . حشر / 22
3- . یونس / 107
4- . الرحمن / 27

به دنبال آن انجام ندهد و استغفار ننماید، فرشته کارهای نیک به فرشته کارهای بد میگوید: [آن گناه را] بر این شقاوتمند محروم [از رحمت خداوند] بنویس.

18. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از خداوند تقوا کنید، شما در مقابل چشم اویید و پیشانیهای شما به دست او است و زندگی شما تحت تسلط اوست؛ اگر کاری را پنهان کنید، آن را میداند و اگر کاری آشکارا انجام دهید، بر شما فرشتگانی گرامی گماشته است که هیچ حقیقتی را [از قلم] نمیاندازند و هیچ چیز نادرستی ثبت نمیکنند.

19. تهذیب الأحکام: ابراهیم بن عبدالحمید نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که میخواستند قضای حاجت کنند، بر در مستراح میایستادند و نگاهی به چپ و راست خود مینمودند و به دو فرشته خود میفرمودند: از من دور شوید، خداوند برایتان شاهد است که تا به نزد شما برگردم کاری انجام نمیدهم.

20. کتاب حسین بن سعید و نوادر: جمیل بن دراج نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که بنده قصد انجام کار بدی را میکند، بر او چیزی نوشته نمیشود و هنگامی که قصد انجام کار نیکی کند، برایش نوشته میشود.

21. عقاید: اعتقاد ما این است که بر هر بندهای دو فرشته گمارده شده که همه اعمال او را مینویسند، و هر کس قصد انجام کار نیکی کند و آن را انجام ندهد، یک کار نیک برایش نوشته میشود و اگر آن را انجام دهد، ده کار نیک برایش نوشته میشود. و هر کس قصد انجام کار بدی کند، تا آن را انجام ندهد برایش چیزی نوشته نمیشود، و اگر آن را انجام دهد، برایش یک کار بد نوشته میشود. و اینکه آن دو فرشته همه کارهای بنده را بر او مینویسند، حتی فوت کردن در خاکستر را، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ»(1) {و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده]اند * [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند * آنچه را می کنید می دانند}. امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار

-1 . إنفطار / 10 - 12

مردی که سخنان بیهوده میگفت گذشتند و فرمودند: ای تو! اکنون مشغول املا کردن نوشتهای بر آن دو فرشته نویسندهای که آن را به نزد پرودگارت میبرند، چیزهایی بگو که به کارت آید و آنچه که به کارت نمیآید را رها کن.

22. و ایشان علیه السلام فرمودند: مرد مسلمان تا هنگامی که ساکت است، نیکوکار نوشته میشود، و هنگام که سخن گوید، یا نیکوکار و یا بدکار نوشته میشود، و جای آن دو فرشته بر روی دو طرف داخل دهان انسان است، فرشته راست کارهای نیک را مینویسد و فرشته چپ کارهای بد را، و دو فرشته روز اعمال روز بنده را و دو فرشه شب اعمال شب بنده را مینویسند.

23. فضائل الشیعهٔ: سدیر صیرفی نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السلام رفتم، أبوبصیر و میسر و عدهای از همنشینان دیگر ایشان نیز حاضر بودند. هنگامی که در جای خود نشستم، ایشان رو به من نمودند و فرمودند: ای سدیر! بدان که دوستداران ما خداوند را در حال ایستاده و نشسته و خواب و بیداری و زنده و مرده عبادت میکنند. عرض کردم: فدایتان شوم! عبادت در حال ایستاده و نشسته و زنده را میشناسیم، اما چگونه خداوند را در حالی که خواب است و مرده است عبادت میکند؟ ایشان فرمودند: دوستدار ما سرش را روی زمین میگذارد و میخوابد و هنگامی که وقت نماز برسد، [خداوند] دو فرشتهای که در زمین آفریده شدهاند و هیچگاه به آسمان نمیروند و ملکوت خود را نمیبینند را بر او مأمور میکند و آن دو نزد آنقدر او نماز میگزارند تا بیدار شود و خداوند ثواب نماز آن دو را برای او مینویسد و هر رکعت نماز آن دو معادل هزار نماز از نمازهای انسانهاست. هنگامی که خداوند دوستدار ما را قبض روح میکند، دو فرشته او به آسمان میروند و عرض میکنند: ای پرودگار ما! بندهات فلانی پسر فلانی از دنیا رفت و اجلش فرا رسید، و تو خود بهتر از ما این را میدانی، به ما اذن بده که تو را در افقهای آسمان و اطراف زمینت عبادت کنیم؛ خداوند به آن دو وحی میکند که در آسمان، کسانی هستند که مرا عبادت کنند و من نیز به عبادتشان نیازی ندارم، بلکه آنها به عبادت من نیاز دارند، و در زمین نیز هستند کسانی که حق عبادت مرا به جا آورند و من مخلوقی محتاجتر از او نیافریدهام، به قبر دوستدار من هبوط

کنید. آن دو عرض میکنند: ای پروردگار ما! او کیست که به سعادت این محبت تو رسیده است؟ خداوند به آن دو وحی میکند: او کسی است که میثاقش به بندهام محمد و وصیش و ذریه آن دو به ولایت را نگه داشته است، به قبر دوستدار من، فلانی پسر فلانی هبوط کنید و تا زمانی که او را در قیامت برانگیزم، نزد او نماز گزارید. آن دو فرشته فرود میآیند و تا هنگامی که خداوند او را برانگیزد کنار قبرش نماز میگزارند و ثواب نمازشان که هر رکعت آن معادل هزار رکعت نماز از نماز انسانهاست، برای او نوشته میشود. سدیر نقل کرده، عرض کردم: فدایتان شوم ای فرزند رسول خدا! آیا هنگامی که دوستدار شما خوابیده و مرده، عابدتر از هنگامی است که زنده و ایستاده است؟ ایشان فرمودند: دور باد! ای سدیر! دوستدار ما در روز قیامت از خداوند عزّ و جلّ امان میخواهد و به او امان داده میشود.

24. أمالی شیخ طوسی: علی و حسین پسران امام موسی کاظم علیه السلام از پدرشان و ایشان از طریق پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به نگهبانان گرامی وحی کرد که هنگامی که بنده مؤمن من آزرده است، بر او چیزی ننویسند.

مؤلف گوید: روایاتی که بر فرشتگان نویسنده دلالت میکند، در لا به لای بخشهای قبلی و بعدی پراکنده است و همین مقدار که گفتیم [برای اینجا] کافی است.

25. محاسبهٔ النفس: سید علی بن طاوس قدس الله روحه از أمالی مفید با سند شیخ مفید نقل کرده، امام سجاد علیه السلام فرمودند: فرشتهای که بر بنده گمارده شده و در صحیفه اعمالش مینویسد، در اول و آخر آن صحیفه به او خیر املا میشود و چیزهایی که میان آن دو است برای شما بخشیده میشود.

26. و از کتاب الدعا، نوشته محمد بن حسن بن صفار به سند او از امام صادق علیه السلام نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به حال کسی که در روز قیامت در زیر هر گناه خود در دفتر عملش، یک استغفر الله ببیند.

27. و با سندی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: روز خود را با فلان کار و فلان کار تمام نکنید و ما

فلان کار و فلان

ص: 503

کار را کردیم؛ زیرا نگهبانانی با شما و نیز با ما هستند که اعمال شما و اعمال ما را میشمارند.

28. و از تبیان شیخ طوسی در ذیل این سخن خداوند متعال: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»(1) {و بگو [هر کاری می خواهید] بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست} نقل کرده، در روایات آمده است که اعمال، در هر دوشنبه و پنجشنبه بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه میشود و ایشان از آنها مطلع میشوند و همچنین بر ائمه علیهم السلام نیز عرضه میشود و آنها نیز میفهمند، و منظور از «الْمُؤْمِنُونَ» در این سخن خداوند، ائمه علیهم السلام هستند.

29. و از کتاب أزمنهٔ تألیف محمد بن عمران مرزبانی نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله دوشنبهها و پنجشنبهها را روزه میگرفتند؛ به ایشان عرض شد: چرا چنین میکنید؟ ایشان فرمودند: اعمال در هر دوشنبه و پنجشنبه بالا برده میشوند، دوست دارم که عملم، در حالی که روزهدار هستم بالا برده شود.

30. و با سند خود از أبیأیوب نقل کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اعمال در هر دوشنبه و پنجشنبه بالا برده میشوند، مگر عمل مقادیر.

31. و به نقل از کتاب تذییل تألیف محمد بن نجار با سندش نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که عصر روز پنجشنبه برسد، خداوند عزّ و جلّ فرشتگان خود را به همراه دفترهایی از نقره و قلمهایی از طلا در دستانشان، از آسمان به زمین میفرستد و آنان تا هنگام غروب خورشید صلوات[هایی که] بر محمد و آل او [فرستاده میشود] را مینویسند.

32. و به نقل از کتابهای بعضی از اصحاب با سندش از عبدالصمد بن عبدالملک نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: اعمال در آخرین پنجشنبه ماه، بالا برده میشوند.

1- . توبه / 105

33. و با سند خود از شیخ طوسی از عنبسه عابد نقل کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: اعمال هر ماه، در آخرین پنجشنبه هر ماه بالا برده میشوند.

34. و به نقل از کتاب خطبههای امیرالمؤمنین، تألیف عبدالعزیز جلودی نقل کرده، إبن کواء از امیرالمؤمنین درباره بیت معمور و سقف مرفوع پرسید؛ ایشان فرمودند: وای بر تو! آن ضریح، خانهای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که تمام آن فقط از یک مروارید ساخته شده و هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن میشوند و تا روز قیامت از آن خارج نمیشوند و در سمت راست درب آن کتاب اهل بهشت است و فرشتگان اعمال بهشتیان را در آن مینویسند و در سمت چپ درب آن کتاب اهل دوزخ است و فرشتگان اعمال دوزخیان را با قلمهای سیاهی در آن مینویسند، هنگامی که شامگاه برسد، دو فرشته نگهبان بالا میروند و [آن فرشتگان همه] اعمال[ی که بنده در آن روز انجام داده] را از آن دو میشنوند و این همان سخن خداوند متعال است [که فرمود]: «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»(1) {این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید، ما از آنچه می کردید نسخه بر می داشتیم}.

35. و به نقل از کتاب إبن [أبی] عمر زاهد صاحب تغلب [ثعلب] نقل کرده عطاء صباحی، استاد امامیه شیعیان، از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آن دو فرشته [نگهبان] بر روی دو دندان نیش انسان نشستهاند و خوب و بد او را مینویسند و و از دو طرف داخل دهانش کمک میگیرند، و چه بسا بر روی دو گوشه لبها مینشینند.

از تغلب [یا ثعلب] شنیدم که میگفت همه اینهایی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند مختار من نیز میباشد. "ناجذان" همان دو دندان نیش است و "غُرّان" دو طرف داخل دهان را گویند و "صامغان" و "صماغان"، و هر کس که آن را با عین خوانده اشتباه کرده است، دو طرف لبها را گویند که آب دهان در آنجا جمع میشود و مردم به آن "صوارین" میگویند.

1- . جاثیه / 29

و درباره این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام "صماغین را پاکیزه دارید؛ چرا که جای نشستن دو فرشته [نگهبان] است" از تغلب [ثعلب] سؤال شد و او گفت: جایی است که آب دهان انسان در آنجا جمع میشود و مردم به آن صوارین میگویند.

توضیح: در نهایه این دو روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و گفته است: "نواجذ"، آن دو دندانی هستند که هنگام خندیدن ظاهر میشوند، و گفته است "غُرّان" به ضم غین، دو طرف داخل دهان هستند، و گفته است "صماغان" دو طرف لب را گویند که آب دهان در آنجا جمع میشود، و گفته شده که به معنای جایی است که دو لب به هم میپیوندند، و به آن دو "صامغان" و "صماغان" و "صواران" نیز گفته میشود.

ص: 506

آیات:

«وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ»(1) {و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود}.

«إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ»(2) {قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی کند}.

«أُولئِکَ الَّذِینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ»(3) {آنان کسانی اند که در [این] دنیا و [در سرای] آخرت اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یاوری نیست}.

«إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ»(4) {تو وعده ات را خلاف نمی کنی}.

«إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ»(5) {اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده اید دوری گزینید، بدیهای شما را از شما می زداییم}.

1- . بقره / 217
2- . آل عمران / 9
3- . همان / 22
4- . همان / 194
5- . نساء / 31

«لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ» (1) {[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند}

«وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ» (2) {و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است}.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» (3) {ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار

می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد، و خدا دارای بخشش بزرگ است}.

«ما کانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ وَ فِی النَّارِ هُمْ خالِدُونَ» (4) {مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش شهادت می دهند، آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند}.

«أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ» (5) {آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت}.

«إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ» (6) {خدا وعده [خود را] خلاف نمی کند}.

«أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ» (7) {[آری] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید}.

1- . همان / 123
2- . أعراف / 147
3- . أنفال / 29
4- . توبه / 17
5- .[5] همان / 69
6- . رعد / 31

7- . كهف / 105

«وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ»(1) {و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می زداییم و بهتر از آنچه می کردند پاداششان می دهیم}.

«وَعْدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»(2) {وعده خداست؛ خدا وعده اش را خلاف نمی کند، ولی بیشتر مردم نمی دانند}.

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ»(3) {پس صبر کن که وعده خدا حق است، و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا ندارند}.

«وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً»(4) {و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می گفتند: خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند}.

«أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیراً»(5) {آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این [کار] همواره بر خدا آسان است}.

«وَعْدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعادَ»(6) {وعده خداست، خدا خلاف وعده نمی کند}.

«لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَ یَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ»(7) {تا خدا بدترین عملی را که کرده اند از ایشان بزداید و آنان را به بهترین کاری که می کرده اند پاداش دهد}.

«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»(8) {وعده خدا حق است}.

ص: 509

1- . عنکبوت / 7
2- . روم / 6
3- . همان / 60
4- . أحزاب / 12
5- . همان / 19

6- . زمر / 20
7- . همان / 35
8- .[8] غافر / 55

«كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ»(1) {بديهايشان را زدود و حال [و روز]شان را بهبود بخشيد}.

«ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ»(2) {اين بدان سبب است كه آنان آنچه را خدا نازل كرده است خوش نداشتند و [خدا نيز] كارهايشان را باطل كرد}.

«ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ»(3) {زيرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پيروى كرده اند و خرسنديش را خوش نداشتند؛ پس اعمالشان را باطل گردانيد}.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدى لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ»(4) {كسانى كه كافر شدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند و پس از آنكه راه هدايت بر آنان آشكار شد با پيامبر [خدا] در افتادند، هرگز به خدا گزندى نمى رسانند و به زودى [خدا] كرده هايشان را تباه خواهد كرد}.

«وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ»(5) {و بديهايشان را از آنان بزدايد}.

«وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ»(6) {و همچنانكه بعضى از شما با بعضى ديگر بلند سخن مى گوييد، با او به صداى بلند سخن مگوييد، مبادا بى آنكه بدانيد كرده هايتان تباه

شود}.

«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ»(7) {و هر كس به خدا ايمان آورده و كار شايسته اى كرده باشد، بديهايش را از او بسترد}.

1- .[1] محمد / 2
2- .[2] همان / 9
3- .[3] همان / 28
4- . همان / 32
5- . فتح / 5

6- . حجرات / 2
7- . تغابن / 9

«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ»(1) {و هر کس از خدا پروا کند، بدیهایش را از او بزداید}.

«عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ»(2) {امید است که پروردگارتان بدیهایتان را از شما بزداید}.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»(3) {پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید * و هر که هموزن ذره ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید}.

تحقیق:

باید دانست بنا بر نظر مشهور میان دانشمندان علم کلام امامیه، احباط و تکفیر باطل است، بلکه گفتهاند ثواب و عقاب مشروط به موافات است، یعنی ثواب بر ایمان مشروط به این است که خداوند بداند که او با ایمان از دنیا میرود و عقاب بر کفر و کارهای ناپسند مشروط به این است که خداوند بداند او تسلیم نمیشود و توبه نمیکند، و آیاتی که دلالت بر احباط و تکفیر میکند را نیز همینگونه تأویل کردهاند. و معتزله معتقدند که احباط و تکفیر به دلیل آیات و روایاتی که بر آن دو دلالت دارد، وجود دارد.

شارح مقاصد گفته است: مخالفتی نیست که کسی که بعد از کفر و معاصی ایمان بیاورد، مانند کسی که معصیت نکرده است از اهل بهشت خواهد بود، و کسی که نعوذ بالله بعد از ایمان و عمل صالح کفر بورزد، مانند کسی که هیچ کار نیکی ندارد از اهل دوزخ است. سخن درباره کسی است که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده است و بعضی از اعمال بد را نیز مرتکب شده است، چنانچه این حال در بسیاری از مردم مشاهده میشود. به نظر ما چنین کسی عاقبت به بهشت میرود، اگر چه [این بهشت رفتن او] بعد از [رفتن به] دوزخ باشد. و استحقاق ثواب و عقاب به

1- . طلاق / 5
2- . تحریم / 8
3- . زلزال / 7 و 8

مقتضای وعده و وعید و بدون حبوط [اعمال]، ثابت است. و مطابق آنچه که از مذهب معتزلیها مشهور است، چنین کسی اگر قبل از توبه کردن بمیرد، در آتش جاودان است. به معتزلیها درباره ایمان و طاعات و استحقاقهای [ثواب]ی که برایش ثابت شده اشکال کردهاند که پس این همه [ثواب] به کجا پر میکشد و چگونه از بین میرود؛ آنها [در جواب] گفتهاند: با حبوط طاعات، و متمایل شدهاند که بگویند کارهای بد، سبب رفتن [و نابود شدن] کارهای نیک میشود، حتی همه آنان معتقدند که یک گناه کبیره، ثواب همه عبادات را میزداید. فساد این عقیده روشن است؛ از جهت نقلی، به جهت نصوصی که دلالت میکنند که خداوند متعال اجر کسی که عملی کرده باشد و عمل صالحی انجام داده باشد را تباه نمیکند، و از جهت عقلی، زیرا ما یقین داریم که باطل کردن ثواب ایمان بنده و ثواب مواظبت بر انجام طاعات در طول عمر به واسطه خوردن یک لقمه ربا و نوشیدن یک جرعه شراب، از کسی که بردبار و بخشنده است پسندیده نیست. گفتهاند که احباط در متن صریح قرآن آمده است؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ»(1) {و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا کرده هایتان تباه شود} [و] «أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ»(2) {آنانند که اعمالشان به هدر رفته است}[و] «لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى»(3) {صدقه های خود را با منّت و آزار باطل مکنید}؛ [در جواب] میگوییم: این احباط به معنایی که مقصود شما میباشد نیست، بلکه به معنای این است که هر کسی که عملی مستحق نکوهش انجام دهد، با اینکه میتوانسته آن را طوری انجام دهد که به سبب آن مستحق ستایش و ثواب باشد، دربارهاش گفته میشود که او عملش را حبط کرده است، مانند صدقهای که همراه با منت و آزار باشد و صدقهای که بدون منت و آزار باشد. اما احباط طاعات به سبب کفر، به معنای آن است که شخص البته بر طاعاتش ثواب داده نمیشود، نه اینکه به

1- . حجرات / 2
2- . توبه / 17
3- . بقره / 264

معنای تنازع در چیزی باشد [و به این معنا باشد که کفر، با طاعات تنازع کند و آنها را از بین ببرد]. و از آنجا که ابوعلی و ابوهاشم به نادرستی این نظر پی بردهاند، اندکی از لجاجت خود را کنار گذاشتهاند و گفتهاند: معصیتها فقط طاعات را میتوانند احباط کنند، و هنگامی که طاعات بر معاصی وارد شوند، اگرچه خود معاصی بر طاعات گذشته وارد شده بودند، معاصی را حبط میکنند. دیگر اینکه در احباط، نظری به تعداد معاصی و طاعات نیست، بلکه احباط، به مقدار وزرها و اجرها بستگی دارد؛ چه بسا که یک گناه کبیره به قدری وزر داشته باشد که بر طاعات فراوانی غلبه کند، و هیچ راهی برای تشخیص دادن آن وجود ندارد و به علم خداوند متعال واگذار میشود. سپس در اینجا نظر آن دو [- ابوعلی و ابوهاشم] از همدیگر جدا میشود؛ ابوعلی پنداشته است آنچه کمتر است، ساقط میشود و چیزی از بیشتر ساقط نمیگردد، و اگر آنچه که ساقط شده است ثواب باشد، سقوط کمتر به منزله عقاب است و اگر آنچه که ساقط شده است عقاب باشد، سقوط آن به منزله ثواب است، و این [همان نظریه] احباط محض است. و ابوهاشم گفته است: کمتر ساقط میشود و به اندازه آن از بیشتر نیز ساقط میگردد، برای مثال اگر کسی صد جزء عقاب داشته باشد و هزار جزء حسنه کسب کرده باشد، عقاب از او ساقط میشود و صد جزء از ثوابش نیز در مقابل آن عقاب ساقط میگردد و نهصد جزء ثواب برایش باقی میماند، و عکس آن نیز چنین است. و این همان نظریه موازنه است. در اینجا نقل سخن شارح المقاصد به پایان میرسد.

مؤلف گوید: حقیقت این است که نمیتوان ساقط شدن ثواب ایمان به سبب کفری که بعد میآید و انسان با آن کفر میمیرد را انکار کرد، و همچنین اینکه عقاب کفر به سبب ایمان بعدی که انسان با آن ایمان میمیرد، ساقط میشود [را نیز نمیتوان انکار کرد]. و روایات زیادی وجود دارد که دلالت میکنند بسیاری از معاصی، موجب میشوند که ثواب بسیار از طاعات از بین برود و بسیاری از طاعات کفاره بسیاری از کارهای بد هستند و روایات در این باره متواتر است، و برخی از آیات نیز دلالت میکنند که کارهای نیک، کارهای بد را از بین میبرند و هیچ دلیل تمامی بر بطلان این حقیقت اقامه نشده است. اما معلوم نیست که این حقیقت درباره همه

طاعات و معاصی صادق باشد، و نیز اینکه جریان این حقیقت به شیوه احباط و تکفیر و بعد از ثبوت ثواب و عقاب باشد نیز معلوم نیست، و یا اینگونه باشد که [ثبوت] ثواب بر عمل در علم خداوند متعال مشروط به این است که کار ناپسندی بعد از آن واقع نشود و [ثبوت] عقاب بر معصیت، مشروط به این است که بعد از آن طاعتی واقع نشود و ثوابی نبرد، و یا اینگونه نباشد و ثواب و عقابی در کار نباشد، تحقیق این مطلب برای ما اهمیتی ندارد، بلکه این نزاع در حقیقت به نزاعی لفظی بر میگردد. ولی ظاهر سخنان معتزله و بیشتر امامیه این است که آنان اعتقاد ندارند که طاعت چیزی از عقاب را ساقط کند و یا معصیت چیزی از ثواب را اسقاط نماید، مگر در مورد اسلام آوردن و ارتداد و توبه. و مخفی نیست که دلایلی که گفتهاند، سست است و این کتاب جای آوردن آنها نیست.

و نیز باید دانست که در میان امامیه اختلافی نیست که مؤمنانی که مرتکب گناهان کبیره شدهاند در دوزخ جاودان نمیشوند، اما اینکه آیا وارد دوزخ میشوند یا فقط در برزخ عذاب میشوند، روایات در این باره با هم اختلاف دارند و به زودی تحقیق آنها خواهد آمد.

روایات:

1.محاسن: عبدالله بن قاسم جعفری نقل کرده، امام صادق علیه السلام از طریق پدرانشان علیهم السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند هر که را بر عملی وعده ثواب دهد، به وعده خود وفا میکند و هر کس را بر عملی از عقاب بیم دهد، اینکه آیا او را عقاب کند یا نکند اختیارش با خود اوست.

2. کنز الکراجکی: عطاء بن یسار نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بنده در پیشگاه خداوند متعال میایستد و خداوند میگوید: بین نعمتهای من بر او و اعمال او مقایسه کنید، نعمتها، اعمال او را فرا میگیرد و میگویند نعمتها، اعمال او را فرا گرفت؛ خداوند میفرماید: نعمتها را بر او ببخشید و بین خوبیها و بدیهایش مقایسه کنید، اگر اعمال خوب و بدش با هم مساوی باشند،

خداوند بدیها را با خوبیها از بین میبرد و او را در بهشت داخل میکند، و اگر اعمال خوبش بیشتر از بدیهایش باشد، خداوند از فضل خود به او عطا میکند، و اگر اعمال بدش زیادتر از خوبیهایش باشند و از اهل تقوا باشد و به خداوند متعال شرک نورزیده باشد و از شرک پرهیز کرده باشد، از اهل مغفرت خداوند میگردد و اگر خداوند بخواهد، او را به سبب رحمتش میآمرزد و از روی عفوش بر او تفضل میکند.

عقاید: اعتقاد ما درباره وعده و وعید این است که خداوند به هر کسی که او را بر عملی وعده به ثواب داده باشد، به وعدهاش عمل میکند و هر کسی را که بر عملی به عقاب بیم داده باشد، در اختیار خودش است؛ اگر او را عذاب کند، به سبب عدالتش است و اگر از او درگذرد، از روی فضلش است و خداوند «بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ»(1) {به بندگان [خود] بیدادگر} نیست. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»(2) { مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید }.

و اعتقاد ما درباره عدالت این است که خداوند تبارک و تعالی ما را به عدالت امر کرده است و با چیزی فوق عدالتش، یعنی با تفضلش با ما معامله کرده است، و این بدان جهت است که خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»(3) {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود }.

توضیح: شیخ مفید قدس الله روحه در شرح سخن اخیر گفته است: عدل به معنای جزا دادن بر عمل به اندازه استحقاق عمل است و ظلم به معنای منع حقوق است و خداوند متعال کریم و بخشنده و با تفضل و مهربان است و ضمانت کرده است که جزای اعمال و اجر کسانی که درد کشیدهاند را بدهد و علاوه بر آن وعده

1- . آل عمران / 182
2- . نساء / 48
3- . أنعام / 160

تفضل زیادی نیز داده است و فرموده است: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ»(1) {برای کسانی که کار نیکو کرده اند نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است} و اعلام کرده است که نیکوکار هم ثوابی که مستحق آن است و هم مقداری زیادتری را میبرد، و فرمود: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»(2) {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت}، یعنی ده برابر پاداشی که مستحق آن است، «وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» {و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود} که مقصود این است که او را بیش از آن مقداری که مستحق آن است عذاب نمیکند، سپس بعد از آن ضمانت به عفو کرده و وعده به آمرزش داده است؛ خداوند سبحان فرمود: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ»(3) {و به راستی پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمشان بخشایشگر است}، و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»(4) {مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید}، و فرمود: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»(5) {بگو به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند}، و حقی که بنده دارد، همان است که خداوند حق او قرار داده است و اقتضای جود و کرم خداوند است، اگرچه اگر با عدلش محاسبه کند، بعد از آن همه نعمتی که خداوند پیش از آن به او داده است، حقی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند متعال از همان ابتدا به خلایقش نعمت داده و شکر را بر آنان واجب کرده است و هیچیک از خلایق نمیتواند با عمل خود حق نعمتها خداوند را به جای آورد و هیچکس نمیتواند او را شکر گزارد مگر اینکه در شکرگزاری خود از شکری که حق نعمتهاست تقصیر مینماید. همه اهل قبله متفقند که کسی که بگوید من به همه تکالیف خداوند که بر

1- . یونس / 26
2- . أنعام / 160
3- . رعد / 6
4- . نساء / 48
5- . یونس / 58

گردنم بود وفا کردم و نعمتهای او را به طور کامل شکر گزاردم، گمراه است، و نیز متفقند که همه بندگان در شکر کامل خداوند تقصیر میکنند و خداوند بر آنان حقوقی دارد که حتی اگر عمرهای آنان را تا آخرین زمان ممکن طولانی کند، باز هم نمیتوانند حقوقی که خداوند سبحان بر گردن آنها دارد را وفا کنند، و این نشان میدهد که چیزهایی که خداوند حق آنان قرار داده است، تنها به جهت فضل و جود و کرمش حق آنان قرار داده است، و زیرا از جهت عقلی حال کسی که عمل میکند و شکرگزار است، خلاف حال کسی است که عملی ندارد، و این بدان جهت است که انسان شکرگزار در نزد عقلا مستحق ستایش است و کسی که عملی ندارد، پیش عقلا مستحق ستایشی نیست، و هنگامی که تفاوت بین کسی که عمل میکند و کسی که عملی ندارد ثابت شد، همان چیزی که نزد عقلا موجب ستایش او میشود، حکم بر حقداشتن او نیز میکند و آن حق به او داده میشود، و وقتی که عقلا او را نسبت به کسی که عملی ندارد دارای مزیتی دانستند، عدالت خداوند متعال به این است که با او مانند کسی که در نزد عقلا ذیحق است معامله کند، و خداوند متعال امر به عدل کرده و از ستم نهی کرده است؛ خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ... »(1) {در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می دهد ... }. در اینجا نقل سخن مفید قدس الله روحه به پایان میرسد.

علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است: گروهی از معتزله بغداد معتقد شدهاند که عفو کردن از جهت عقلی جایز است، ولی از جهت نقلی جایز نیست، و بصریها معتقد شدهاند که از جهت نقلی جایز است، و حق نیز همین است و مصنف رحمه الله به سه صورت بر آن استدلال کرده است:

وجه اول این که عقاب کردن حق خداوند متعال است و میتواند آن را ترک کند، و هر دو مقدمه [این استدلال] روشن است.

وجه دوم این که عقاب برای مکلف ضرر است و در عقاب نکردن کسی که مستحق عقاب است ضرری نیست و هر چه که اینگونه باشد، ترک کردن آن نیکو

1- . نحل / 90

است؛ اما اینکه عقاب برای مکلف ضرر است، مطلبی ضروری [و انکار ناپذیر] است، و اینکه عقاب نکردن ضرری ندارد قطعی است؛ زیرا خداوند متعال در ذات خود از همه چیز بینیاز است، و اینکه ترک چنین چیزی نیکو است نیز ضروری است. اما از جهت نقلی؛ آیاتی که دلالت بر عفو میکنند، مانند این سخن خداوند متعال: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ»(1) {مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را می بخشاید}، زیرا این دو حکم خداوند یا با توبه است، یا بدون توبه؛ اولی باطل است؛ زیرا شرک با توبه بخشیده میشود، پس فقط دومی میماند. و همچنین معصیت باید با توبهکردن بخشیده شود، و مقصود از این آیه، معصیتی نیست که آمرزش آن واجب نباشد، زیرا چیزی که واجب است معلق به مشیت نمیشود و دیگر این سخن خداوند: «لِمَنْ یَشاءُ» {برای هر که بخواهد} جایی نخواهد داشت، پس این آیه باید به معصیتی که آمرزیدن آن واجب نیست باز گردد، و به سبب این سخن خداوند متعال: «إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ»(2) {و به راستی پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمشان بخشایشگر است}، و "علی" بر حال یا غرض دلالت میکند، چنانچه گفته میشود: زید را بر عصیانش زدم، یعنی او را به سبب عصیانش زدم، و چنین چیزی قطعاً در اینجا مقصود نیست، پس همان اولی درست است و اینکه خداوند متعال در کتاب عزیز خود فرموده که بخشنده و آمرزشگر است و همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند، تنها معنایش اسقاط عقاب از معاصی است. در اینجا نقل سخن علامه رحمه الله به پایان میرسد. مؤلف گوید: آیات و روایات این مسأله به زودی خواهد آمد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . نساء / 48
2- . رعد / 6

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109